



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مجموعه مقالات
پیشینه و آینده

مجموعه مقالات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری

نویسنده:

عبدالحسین لاری

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	مجموعه مقالات : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	خاطره هایی از ثمرات درختی پربار
۱۸	اشاره
۲۱	بخش اول
۲۱	۱- نماز جمعه
۲۳	۲- خاطره هایی از کارهای جنبی نماز جمعه
۲۵	۳- نماز باران
۲۷	۴- پشتکاری در راه تحصیل علم
۲۸	۵- روحیه معنوی سید
۳۰	۶- حوزه علمیه وشاگردان سید
۳۷	بخش دوم
۴۴	اندیشه های کلامی آیه الله لاری
۴۴	اشاره
۵۱	الف: براهین اثبات وجود خدا
۵۱	اشاره
۵۱	۱- برهان وجوب وامکان
۵۳	۲- برهان اتقان صنع
۵۶	تقریر برهان نظم
۵۸	نتیجه برهان نظم
۵۹	۳- برهان حدوث
۶۱	۴- برهان فسخ عزیمت

۶۳	۵- برهان فطرت
۶۵	۶- برهان معجزات و کرامات
۶۸	۷- برهان اجماع و اتفاق عقلا
۷۱	ب: صفات خداوند
۷۱	اشاره
۷۱	اول: صفات ثبوتیه
۷۱	اشاره
۷۱	۱- قدرت و اختیار:
۷۱	۲- علم و دانایی
۷۲	۳- حیات
۷۲	۴- قدیم ، ازلی و ابدی است
۷۲	۵- تکلم
۷۲	۶، ۷- سمیع و بصیر
۷۲	۸- قصد و اراده
۷۳	توضیحات
۷۶	۲- صفات سلبيه
۷۷	۳- توحید و یگانگی خدا
۷۷	اشاره
۷۸	الف - دلایل توحید
۸۱	ب - وحدانیت خداوند و نفی ترکیب
۸۲	توضیح و تحقیق
۸۴	ج - مراتب و درجات توحید
۹۰	گامی در شناخت محکم و متشابه و معرفی رساله آیت الله لاری
۹۰	اشاره
۹۲	مقدمه
۹۳	معنای محکم و متشابه

۹۶	توصیف قرآن از محکم و متشابه
۱۰۱	تلفی های مختلف از محکم و متشابه
۱۰۷	تحقیق و جمع بندی مسأله
۱۱۲	اهل بیت و محکم و متشابه
۱۱۵	معرفی رساله محکم و متشابه
۱۱۷	جهتگیری های رساله
۱۲۱	منابع رساله
۱۲۴	مروری بر زندگی ممتاز ترین شاگردان آیت الله لاری
۱۲۴	اشاره
۱۲۶	مقدمه
۱۲۸	آیت الله العظمی سید عبدالباقی موسوی آیت اللهی شیرازی
۱۴۱	آیت الله العظمی سید عبدالمحمد موسی آیت اللهی
۱۴۸	مأخذ:
۱۵۲	زندگینامه آیت الله سیدمحمد باقر آیت اللهی (عالم)
۱۵۲	اشاره
۱۵۴	خلاصه
۱۵۵	میلاذ
۱۵۵	نسب
۱۵۵	شجره نامه
۱۵۶	تحصیلات
۱۵۷	اساتید
۱۵۷	مرآشد اجازات
۱۵۷	الف: اجازات روایتی
۱۵۸	ب: اجازات اجتهاد
۱۵۸	تألیفات
۱۶۰	تهذیب، تصحیح، تکمیل

۱۶۰	تعلیم، تربیت، ارشاد
۱۶۴	مبارزات
۱۶۵	وفات
۱۷۱	مروری بر اندیشه سیاسی مجتهد لاری
۱۷۱	اشاره
۱۷۳	مقدمه
۱۷۴	۱- خلاصه ای از زندگانی مرحوم سید لاری
۱۷۷	۲- رساله های سیاسی لاری ووجه اندیشه سیاسی او
۱۸۰	۳- مفهوم ظلم و معاونت ظالم از نگاه مجتهد لاری
۱۸۹	پی نوشتها
۱۹۵	سیری در زندگینامه سیاسی سید لاری و همزمان وی
۱۹۵	اشاره
۱۹۸	الف. آشنایی با سید لاری:
۱۹۹	ب. انگیزه هجرت به لارستان:
۲۰۴	ج. برنامه ها و فعالیتهای سید در لارستان و فارس:
۲۰۴	اشاره
۲۰۴	۱. برنامه های سید در دوران استبداد:
۲۱۰	۲. نقش سید لاری در نهضت مشروطیت
۲۱۳	۳. مبارزات سید در دوره استبداد صغیر:
۲۱۹	۴. آخرین دوره اقتدار سید:
۲۲۵	۵. سالهای پایانی زندگی سید لاری:
۲۲۷	د. همفکران و همزمان سید:
۲۲۸	گروه اول- تجار لارستانی
۲۳۰	گروه دوم- سیاستمداران و امیران عشایر:
۲۳۹	گروه سوم . روحانیان
۲۶۶	کتابشناسی:

۲۷۳ آسیب شناسی ظلم در اندیشه آیت الله لاری
۲۷۳ اشاره
۲۷۵ خلاصه
۲۷۶ پیشگفتار
۲۷۷ مقدمه
۲۸۴ سیمای ستمکاران در سنت معصومین:
۲۸۶ خاتمه
۲۸۶ اشاره
۲۸۶ موجبات فریبکاری ستمگران
۳۰۳ خلاصه و نتیجه گیری
۳۰۴ سیری در روش کاربردی ظلم ستیزی سید
۳۰۵ نمونه ای از صلابت سید در عراق
۳۰۶ اثر استغاثه به حضرت ولی عصر (علیه السلام)
۳۰۸ تحقیر بیگانه پرستان
۳۰۸ سرانجام ستمکار
۳۰۹ خوابی که تعبیر شد
۳۱۰ مرد خدا
۳۱۴ همت بلند و عالی
۳۱۵ غیرت دینی و حمیت ملی
۳۲۱ نگاهی به علم اصول و اندیشه اصولی سید لاری
۳۳۹ سید عبدالحسین لاری، انهدام مجلس و استبداد صغیر
۳۳۹ اشاره
۳۴۴ حماسه آفرینی مشروطه خواهان و انقلابیون فارس و رهبری سید عبدالحسین
۳۵۱ انقلاب مستبدین، غارت لار
۳۵۲ انتقام
۳۶۴ سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطیت در بوشهر

- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۶ مقدمه مترجم
- ۳۸۲ نگرشی بر خیزش مردم بوشهر علیه محمد علیشاه قاجار
- ۳۸۲ اشاره
- ۳۸۶ سید مرتضی علم الهدی اهرمی آغاز گر نهضت بوشهر
- ۳۸۶ جنبش مردم لارستان و بوشهر علیه نیروهای استبداد
- ۳۹۰ فاتحان تهران و اندیشه سرکوب قیام سید مرتضی مجتهد اهرمی
- ۳۹۲ سرانجام قیام بوشهر (ربیع الثانی ۱۳۲۷ ه. ق)
- ۳۹۵ نتیجه گیری
- ۳۹۷ منابع و مأخذ
- ۳۹۹ از گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلیس
- ۴۰۰ تلگراف وزیر امور خارجه انگلیس به وزیر مختار انگلیس در تهران
- ۴۰۱ از تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه انگلیس
- ۴۰۲ تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه انگلیس
- ۴۰۲ تلگراف وزیر خارجه انگلیس به وزیر مختار انگلیس در تهران
- ۴۰۵ نهضت آیه الله لاری واثرات آن بر منطقه جویم
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۱۱ ۱- تأثیرات فرهنگی نهضت سید بر منطقه جویم
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۲ ۱- آیه الله حاج ملا علی نقی رحمانی جویمی
- ۴۱۴ ۲- آخوند کربلایی ملا محمد حسین جویمی
- ۴۱۵ ۳- ملا محمد رضا جویمی
- ۴۱۵ ۴- آخوند کربلایی محمد جویمی
- ۴۱۶ ۵- حاج شیخ محمد رضا رحیمی شرفویی
- ۴۱۶ ۲- تأثیرات نظامی نهضت سید بر منطقه جویم
- ۴۱۶ اشاره

٤١٦	الف- تشكيلات وسران نظامى سيد
٤١٨	ب- مهتمرين حركات نظامى سيد
٤٢٦	ج- فرماندهان نظامى سيد در منطقه جويم
٤٢٦	اشارة
٤٢٦	١- ريبس على مراد بنارويى
٤٢٧	٢- محمد كاظم خان بنارويى
٤٢٨	مأخذ
٤٣٠	منابع
٤٣٤	الجهاد من المهد إلى اللحد
٤٦٠	صلاة الجمعة فى غيبة الحجّة عليه السلام
٤٦٠	اشارة
٤٦٤	صلاة الجمعة عند السيد اللارى وعلماء اسرته
٤٦٩	الأقوال حول صلاة الجمعة
٤٧٥	الاستدلال على صلاة الجمعة
٤٧٩	الاستدلال بالأخبار
٤٨٧	القول الثانى
٤٩٨	القول الثالث
٥١٢	الجواب عن الاخبار
٥٢٤	آية الله السيد عبدالحسين اللارى كما ورد فى: «الدوحة الأحمديّة فى أحوال الذرية الزكية»
٥٢٤	اشارة
٥٢٦	المدخل
٥٣٠	المقدمه
٥٣٤	الفرع الأول
٥٣٤	اشارة
٥٣٤	الغصن الأول
٥٣٥	الغصن الثانى

٥٣٦	الفرع الثاني
٥٣٦	اشارة
٥٣٦	الفصل الأول
٥٤٠	الفصل الثاني
٥٤٢	الفرع الثالث
٥٤٤	الفرع الرابع
٥٤٦	الفرع الخامس
٥٤٨	الثمار
٥٤٨	اشارة
٥٤٨	الثمرة الاولى
٥٤٨	مقدمة
٥٤٩	بالجملة
٥٤٩	النتيجة
٥٥٠	الثمرة الثانية
٥٥٠	مقدمة
٥٥١	النتيجة
٥٥٢	الثمرة الثالثة
٥٥٢	اشارة
٥٥٤	بالجملة:
٥٥٨	الثمرة الرابعة
٥٦٤	الثمرة الخامسة
٥٦٩	الثمرة السادسة
٥٦٩	اشارة
٥٧٤	رؤيا:
٥٧٥	تنبيه:
٥٧٦	المراثي

أوراق ٥٧٦

أغصان متفرقة وأوراق متشتتة ٥٧٧

فهرست ٥٨٠

درباره مرکز ٥٨١

مجموعه مقالات : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات

مشخصات نشر : قم : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی : بنیاد معارف اسلامی، 1418ق. = 1377.

مشخصات ظاهری : [563] ص

فروست : (کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری 11)

شابک : 200000ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : به مناسبت کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، 1377، لار و جهرم

یادداشت : کتابنامه

موضوع : لاری، عبدالحسین، 1340 - 1264؟ق

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری (1377. لار و جهرم)

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : DSR1453/2م 3 1377

رده بندی دیویی : 955/075092

شماره کتابشناسی ملی : م 77-5956

ص : 1

اشاره

نام کتاب

مجموعه مقالات

هیئت علمی کنگره - بنیاد معارف اسلامی

اول / 1418 ه. ق بنیاد معارف اسلامی پاسدار اسلام - قم

1250 نسخه

حروفچینی چاپخانه

تیراژ

شابک

0 32 - 9289 - 996

قم - ص . ب 798 - 37185، تلفن 732009، شماره 763701

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

خاطره هایی از ثمرات درختی پربار

اشاره

خاطره هایی از ثمرات درختی پربار

آیت الله شب زنده دار جهرمی

ص: 5

هر چند این ضعیف، عصر نورانی و پر برکت فقیه مجاهد، بزرگ شخصیت روحانی و سیاسی، صاحب کرامات و برکات، مصداق والایی از اشداء علی الکفار، وقهرمان مبارزه با استبداد و استعمار، آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری را درک نکرده ام، ولی بحمدالله با بعضی از آثار و ثمرات باقی مانده از آن مرد بزرگ از دوران کودکی تماس داشته ام، نه تنها تماس، که دل داده و شیفته آنها بوده ام. و این ارتباط و شیفتگی هم از برکات دو عبد صالح، مرحوم پدرم احمد و مرحوم عمویم قنبر (1) (رحمة الله علیهما)، که خود از ارادتمندان ذریه طیبیه آن پیشوای عظیم بودند، نصیب شده است. والحمدلله.

آنگاه که شرف رشته طلبگی را خدای منان بهره ام ساخت، احیانا به بعضی از آثار علمی و فکری آن استوانه علم و درایت که در اختیارم بوده مراجعه

ص: 7

1- بحمدالله تعالی پدرم کربلایی احمد و عمویم قنبر (رضوان الله علیهما) در جهرم و قسمتی از حومه آنبه صلاح و تقوا و درست کاری در معامله با مردم، وقناعت و عبادت و شیفتگی نسبت به اهل بیت (صلوات الله علیهم) شناخته شده بودند و تا کنون در این اوصاف مخصوص انصاف در معامله زبان زدهستند.

واستفاده کرده ام و ضمن تدریس ، برای بعضی از طلاب حوزه مبارکه قم قسمتی از آن را بیان کرده ام.

مطالبی که این جا ذکر می کنم قسمتی، آن خاطره هایی است که از سن دوازده، سیزده سالگی و بعد از آن، آن هم تنها در مورد بعضی از آثار باقی مانده آن عالم ربانی که از آنها بهره ای برده ام است، و قسمتی هم مربوط به دوران تدریس تفسیر یا سطح فقه است . که گاهی نکته ای از بعض نوشته های ارزشمند آن عالم جلیل ، استفاده نموده ام و در درس هم بیان کرده ام.

بخش اول

1- نماز جمعه

یکی از آثار پر ارزش آن مرحوم که از طریق پدر و عمویم با آن آشنا شدم، نماز جمعه جهرم است که فتوای آن مجتهد بزرگ بر وجوب عینی نماز جمعه بوده و تا روز آخر عمر پر ثمرشان اقامه فرموده اند(1).

یکی از مأمومین - که درباره اش فرموده اند صادق مصدق، وسید موثق ، از اجله سادات وطلاب جهرم - نقل نموده که هنگامی که حضرت آیه الله در مسجد جمعه روی منبر بزرگ می ایستاد و خطبه نماز جمعه می خواند، می دیدم که قبه ای از نور بالای سر آن بزرگوار بود!(2)

ص: 8

1- تا این تاریخ که 1418 هجری قمری است حدود 82 سال است که در بلده جهرم اقامه نماز جمعه می شود ، که حدود پنج سال اول آن را خود مرجع عالی مقام اقامه فرموده اند، و روز جمعه چهارم شوال 1342 پس از اقامه نماز جمعه و عصر دار فانی را بدرود گفته اند. رحمة الله علیه رحمة واسعة .

2- دوحه احمدیه ، ضمن دفتر اول میراث اسلام، ص146.

وآیه الله زاده، مرحوم آقا سید علی اکبر، نقل فرموده که هر وقت والد ماجد را در خواب می بینم مشغول نماز جمعه، یا مشغول خطبه جمعه، یا مهیا برای صلاة جمعه، یا فارغ از صلاة جمعه است، و همین طور اغلب مؤمنین که آن جناب را در خواب می بینند در همین حالات است(1)

در زمان کودکی من، یکی از ذریه طیبه ایشان، مرحوم آیه الله سید علی اکبر(2) طاب ثراه نماز جمعه را با شکوهی متناسب اقامه می فرمودند. او به حق عالمی متعدد و وارسته و متصلب و محکم در امر دین بود و لذا مردم هم ارادت و اعتقادی بسیار عمیق به او داشتند، و از نشانه های کمال ارادت آنها که با چشم خود هنگام ارتحال(3) آن عالم بزرگ دیدم، این که جمعی از مؤمنان گرد جنازه محترم ایشان در صحن مقبره پدر عالی قدرش بعد از غسل و نماز گزارده شده بود، تا صبح سینه زده و عزاداری نمودند.

پدر و عمویم، آن دو مرد عابد، با فاصله زیادی که بین منزلشان و محل برگزاری نماز جمعه بود و آن زمان وسیله ای هم برای رفتن نبود که البته برای آنها و نظایرشان مؤمنان صالحین این مسایل مطرح نبود. مقید بودند که در نماز جمعه شرکت کنند و با اشتیاق کامل به راه می افتادند و معمولاً قبل از ظهر

ص: 9

1- همان، ص 648

2- یکی از ثمرات باقیة سودمند آن درخت پر بار در جهرم، که حقیر هم از او بهر معنوی برده ام، مرحوم آیه الله سید علی اکبر آیه اللهی است حقیر هر چند در اثر بعد مسافت که بین محل آن جناب و محل ما در آن زمان، موجود بود موفق نبودم که آن حشر و نشر شبانه روزی که با علمای گران قدر دیگر بحمدالله داشتیم با ایشان داشته باشم، ولی بی بهره نبودم و غیر از شرکت در نماز جمعه خاطره هایی دیگر از معظم له دارم که بعضی از آنها به طور حتم در زیر بنای عقیدتی من سهم وافر داشته و تاکنون هم دارد و بدون تردید برای دیگران نیز مؤثر بوده است.

3- ارتحال آن مرحوم اوایل شب 25 محرم الحرام 1381 بوده است.

می رسیدند، و در عین حال احتیاطاً نماز ظهر را همانجا فرادا می خواندند، چون مرجع عظیم الشأن آن زمان آیه الله العظمی سید ابو الحسن اصفهان با احتیاط در اعاده کرده بودند، من هم به تبع آنها و همراه با آنها یا جدا، با دوستان آن وقتم - که بعضی از آنها به رحمت ایزدی پیوسته اند. شرکت می کردم.

خطبه جمعه را آن مرد پاک، با وقاری خاص، وطمأنینه ای لایق به انجام آن وظیفه الهی، و تجملی مخصوص، با خضاب ولباس و دلی نورانی که موجب تأثیر مؤعظه شان در قلوب مستعد و آماده بود، و با ادای نهایت احترام متناسب از اسامی مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام می خواندند، و طبق معمول آنجا، تمام خطبه را به عربی می خواندند، ولی حاضران تحت تأثیر معنوی آن بودند و بعضی هم در اثر آشنایی به زبان عربی - ولو اندک. می فهمیدند. و اعتراف می کنم لذتی که از آن وقت از استماع خطبه جمعه برده ام، تا این لحظه در کامم باقی است، و هنوز شیرینی معنوی آن را احساس می کنم، و به دوستان عزیزم هم، گاهی عرض کرده ام که حالا هم بحمد الله مشتاق شنیدن خطبه های نماز جمعه هستم، و سعی می کنم از دستم نرود.

و بالاخره جدا خود را در این قسمت رهین انعقاد نماز جمعه و خطبه آن در وطنم جهرم، که اثر باقی مانده مرحوم آیه الله مجاهد بوده و هست، می دانم.

2- خاطره هایی از کارهای جنبی نماز جمعه

در کنار اقامه نماز جمعه، سه چیز دیگر هم احیاناً انجام می شد که اثر تربیتی نافذی برای جمعی به همراه داشت، و در اعماق جان خود من، هنوز اثر آنها باقی است:

1- پیش از اقامه نماز جمعه گاهی جناب حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای آقا شیخ عبدالحمید مهاجری رضی الله عنه روی پله دوم منبر می نشست و جریان کسانی که در دوران غیبت حضرت ولی الله اعظم حجة بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) تشرف ملاقات با آن سرور نصیبشان شده بیان می کردند، او از شوق می سوخت و می گفت و خود می گریست. و از چشم دیگران، هم اشک شوق سرازیر بود.

2- پس از نماز، مرد محترمی مشهور به آقای حاج دلاور (علیه الرحمة) (1) دعای شریف چهل و ششم از صحیفه مبارکه سجادیه (علی منسئها ألف سلام وتحية) می خواند که دو جمله اول آن فراموشم نمی شود:

«يا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ، وَيَا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ.»

ای خدایی که ترحم می کنی بر کسی که بندگان بر او ترحم نمی کنند (یعنی آن که رانده درگاه خلق شد و بر او کسی ترحم نکرد و از همه نا امید است، تو بر چنین کسی مخصوصاً ترحم خواهی کرد و از ترحم خلق بی نیازش می گردانی).

ای خدایی که از لطف و کرم، آن کس را که غریب و رانده شهر و دیار باشد، به درگاہت می پذیری (2)

راستی چه حسن مطلعی، چه اسماء حسنائی، کدام دل است که مجذوب معنای آنها نشود و با شنیدن و خواندن آنها روح امید در او زنده نگردد.

3- کار دیگر که پس از اقامه نماز جمعه بعضی از مؤمنان همیشه یا احیاناً

ص: 11

1- به نام حاج محمد باقر جعفری (رحمة الله تعالى).

2- ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، به قلم استاد الهی قمشه ای ص، 456.

انجام می دادند، زیارت قبر شریف مرحوم آیه الله العظمی سید عبدالحسین بود که این حقیر باز از مرحوم پدرم و مرحوم عمویم فرا گرفته بودم. آنها با نظر احترام و قداست به آن مکان محترم حاضر می شدند و قبر شریف را زیارت می کردند و همین لحظه که به یاد آن وقت افتاده ام احساس می کنم که حال و هوای داخل آن بقعه پاک و نشستن آنجا و تلاوت قرآن مجید برای من از شیرین ترین جریان های دوران خرد سالیم بوده است و این که بعضی فرموده اند از بعض ملازمان استماع شده که در بعضی از شب ها می دیدم که بقعه شریفه به مثابه روز روشن است»⁽¹⁾، برای این جانب با سابقه ای که از روحانیت آن مکان شریف دارم کاملاً قابل پذیرش است.

3- نماز باران

جریان آن روز که با پدر عزیز و عمومی مکرم (رحمة الله علیهما) برای شرکت در نماز استسقای آن مرحوم حرکت کردیم، از خاطره های بسیار شیرین و پر جاذبه دوران گذشته من است.

آنها با حال روزه بودند، چون از قبل اعلام شده بود که مردم سه روز روزه بگیرند، ولی خودم یادم نیست، بعید نمی دانم که روزه بوده ام. رفتیم تا رسیدیم جلو منزل آقا، جمعیتی حاضر بودند و جماعتی ملحق می شدند، طولی نکشید که معظم له با مهابتی خاص با پای برهنه از منزل بیرون آمدند، آنگاه تمام جمعیت پا را برهنه کردند و تکبیر گویان با حال خضوع و خشوع به دنبال ایشان به طرف «قبله دعا» که آن وقت نام جای مخصوصی در بیابان بود و نشانه ای

ص: 12

داشت و فعلا مسجد امام خمینی در آنجا بنا شده، حرکت کردیم و به گمان قوی اطفال شیرخوار را آورده بودند و جدا از مادران قرار داده بودند، همان طور که بچه های گوسفندان را نیز از مادرانشان جدا کرده بودند.

نماز خوانده شد. پس از آن، آقا منبر رفتند، موعظه ای بلیغ، اندرزی مؤثر و توسلی جدی انجام دادند، حضور علمای معظم دیگر که همان جا می شنیدم که می گفتند آقای حق شناس هم آمده اند و حدت و شکوه دیگری به جمعیت مخلص داده بود. از جمله آدابی که هر انسانی را تحت تأثیر خاصی قرار می داد، یکی وارونه کردن لباسها و دیگری پشت دست ها را به طرف آسمان بلند کردن به جای کف دست ها هنگام دعا بود. (طبق دستوری که رسیده).

به طور یقین برای خود آن مرحوم و جمعی از علما و مؤمنان حالت انقطاع الی الله حاصل شده بود، ولذا عصر همان روز ظاهرا، یا شب باران رحمت الهی نازل گردید و شب که خدمت پدر و عمویم بودم از دو جهت خرسند و شادمان بودم: یکی برای استجاب دعا و آمدن باران و دیگری برای ذلت چند نفر بهایی در اثر استجاب دعا بود، زیرا آنها هنگام حرکت مردم برای نماز، کنار کوچه ها زبان طعن گشوده و استهزاء کرده بودند، و در عوض آنها هم با دل آرام و اطمینان خاطر به سوی هدف پاک خود رفته و نتیجه گرفته بودند.

از این کرامت و جهات دیگر بود که درباره آن مرحوم گفتند و نوشتند که مردی مستجاب الدعوه و زاهد و متقی و بی اعتنا به مال دنیا بود [\(1\)](#) و درست گفتند و درست نوشتند.

ص: 13

وقتی به دنبال چند سال تحصیل در جهرم، عازم تحصیل در شیراز شدم،

در اثر شرایط خاص مرحوم پدرم وعمویم (رضوان الله علیهما) - بخصوص موضوع تهیدستی که جداً آنها به آن خرسند بودند و هیچگاه گلایه ای نداشتند و بلکه شکر گزار هم بودند - دشوارشان بود که به من اجازه مسافرت بدهند، از آن طرف من هم کمال شوق به آن داشتم و بالاخره روی کمال ارادت به مرحوم سید علی اکبر بنا شد خدمت آقا برسیم، یک روز بعد از نماز جمعه خدمت ایشان رفتیم و در آن مجلس جمعی دیگر از مؤمنان نیز بودند، جریان مسافرت من مطرح شد، مرحوم آقا با این که معمولاً کم حرف بودند، آن روز شرح حال والد معظمشان و سختی ها و دشواریهایی که در نجف اشرف در راه تحصیل علم متحمل شده بودند و ضمناً پشتکار عجیب ایشان را بیان فرمودند.

ای کاش عین عبارات آن روز این فرزند درباره آن پدر، تماماً به یادم بود تا آن را این جا می آوردم. ولی جز دور نمایی از آن یادمانده که پشت کار آن مرحوم در درس خواندن را می رساند مثل این که گاهی نان یک هفته را به منظور رسیدن به مطالعه و نوشتن درس ها تهیه می کردند و به ظن قوی مسأله تهیدستی آن مرحوم در آن وقت محور فرمایش هایشان بود، و نمی دانم آن مطالب برای آماده کردن بیش تر من برای وضع طلبگی بود یا برای این که یک وقت من موجب آزردهی خاطر پدر عزیزم وعموی محترم نشوم، چون به طور کلی نسبت به آن دو نفر محبت بسیار عجیبی داشت که در این جا نمی توانم ذکر کنم. به هر حال، جلسه تمام شد و باز در اثر اصرار من بنا شد خدمت ایشان بروم واستخاره بفرمایند. یک روز صبح اول وقت تنها در منزل ایشان رفتم

پیشکارشان به آقا خبر دادند تشریف آوردند بیرون و همان جلو منزل که آن وقت ها در یک بن بست قرار داشت ایستاده استخاره کردند، بد آمد و (دنباله آن این زمان بگذار تا وقت دیگر)، قهراً موضوع مسافرت به تأخیر افتاد تا دیگر بار استاد معظم آیه الله جناب آقای حق شناس استخاره نمودند، خوب آمد و به شیراز آمد.

5- روحیه معنوی سید

یکی از بزرگترین خدماتی که روحانیان معظم صالح (کثر الله أمثالهم) معمولاً انجام می دهند، تربیت انسانهایی صالح و سالم و متعبد است و طبق آن چه شنیده ام و آن چه خودم دیده ام، برایم روشن است که جماعت بسیاری زن و مرد از اهالی محترم لار و جهرم و داراب و فیروز آباد و اطراف آنها، که از قانتین و قانتات و صالحین و صالحات بوده و هستند، بهره عمیق از اثر معنوی و روحانی آن قائد بزرگ برده و مرهون وجود آن عالم بزرگ بوده و هستند. کسانی که درک نمازهای صبح آن عبد صالح نموده و صدای روح بخش او را در آن نماز، شنیده اند می فرمایند، نماز صبح را با قرائت «هل أتى» و «هل أتیک» در صبح پنج شنبه و دوشنبه و سوره «جمعه» و «منافقون» در صبح جمعه و سوره «فجر» و «عم» در سایر ایام - چنان چه مستحب است. با یک صوت حسن و لحن مستحسن ادا می فرمود(1) و هیچ لذتی برای نفس آدمی و روح انسانی بهتر از استماع آن نبود(2).

ص: 15

1- حضرت آیه الله شریعتمداری جهرمی دامت برکاته نقل فرمودند از مرحوم آیت الله جناب آقای آقاسید فخر الدین آیه اللهی رحمة الله علیه (نوه دیگر دختری مرحوم سید) که جدمان به مقام یقین رسیده بود!! و حال کسی که به مقام یقین رسیده به خصوص در نماز جلوه گر است.

2- دوحه احمدیه، ص 622.

واگر آن مرد مخلص در آن روزگار که در نجف اشرف می زیست، نظر به اصرار اساتید عظام و امر مطاع حجة الاسلام (1) لاجرم دعوت مرحوم حاج علی بزرگ الایری و جماعتی دیگر را اجابت فرمود و در سال 1309 ق لارستان را به مقدم خود مزین گردانید (2)، خدای منان هم چنین تقدیر فرمود که مردم بر متابعت و اطاعت او و استماع مواعظ بالغه و نصایح شافیة او حریص باشند، و در مساجد و مواضع عبادت، هزاران هزار از مؤمنین مشغول طاعت و عبادات و نوافل و واجبات شوند، بلکه بعضی از مؤمنین شب های جمعه و شب های قدر و دهه آخر ماه رمضان و شب های اعیاد، احیا می داشتند و ایام متبرکه در مسجد جامع اعتکاف می کردند و به برکت او، اعمال بریه و افعال خیریه، به واسطه تکرار، عادت ایشان شده بود (3) راستی که وجود یک عالم آگاه خدمتگزار چقدر برکات همراه دارد، از یک طرف این طور روح عبادت را در آنها زنده کند، و از طرف دیگر به قدری مردم را به کارهای خیر و فریاد رسی وادار کند که این نمونه کارها برای آنها عادت شود، و بتوانند به آسانی انجام دهند و از طرفی هم به طوری آنها را از ظلم و ظالمان متفر سازد که بعضی از آنها در آفتاب، حرکت می نموده اند و می گفتند: نباید از سایه ظالم استفاده کرد (4).

ص: 16

1- منظور از حجة الاسلام، رئیس الملة و امام الامة مجسمه عقل و درایت آية الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی (قدس الله اسراره الشریفه) است.

2- دوحه احمدیه ص 613 و 614

3- دوحه احمدیه ص 654 و 655 با مختصر تغییری در عبارت.

4- نور علم، دوره سوم، شماره 6، ص 144.

یکی از خدمات بسیار ارزنده مرحوم آیه الله لاری، تأسیس حوزه علمیه و تربیت طلاب در هر محلی که قرار می گرفتند، بوده است، و این توفیق در هر یک از شهرستانهای لار و جهرم و فیروز آباد، به تناسب زمان، نصیب آن عالم الهی بوده است، و همان طور که اول مقاله عرض کرده ام این جانب آن عصر نورانی را درک نکرده ام، ولی حضور بعضی از علمای معظمی که درک آن حوزه ها را نموده اند، شرفیاب شده ام و نزد بعضی از آنها درس خوانده ام که برای ادای اندکی از حقوق آنها شرح حال مختصری از آن عزیزان در این جا ذکر می کنم.

1- حضرت حجة الاسلام والمسلمین استاد معظم مرحوم آقای حاج شیخ عطاء الله حقدان (رضوان الله علیه) که طبق آنچه از خود ایشان شنیده ام از حوزه لار بهره برده اند و طبق نقلی، از حوزه جهرم آن زمان هم استفاده کرده اند. در اول طلبگی حقیر، این عالم جلیل، محور حوزه علمیه مختصری که در جهرم وجود داشت، بودند و در شکل گرفتن وضع طلبگی حقیر بسیار مؤثر بودند و وقتی مدرسه علمیه جهرم با مسجل کنار آن، در جریان تحت تصرف تیپ در آمد، ایشان دو سه بار خانه هایی را برای ادامه حوزه در اختیار گرفتند که آخرین آن کنار یکی از دو منزلشان بود که حقیر شب ها آنجا می ماندم و از منزلشان برایم غذا می آوردند، و نزد معظم له مقداری از کتاب شریف عروة الوثقی خوانده ام. و در آن زمان استاد دیگرم حضرت حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج میرزا محمد نمازی رضی الله عنه نزد ایشان شرح لمعه و بعد شرح کبیر (ریاض) می خواند.

مرحوم آقای حاج شیخ عطاء الله با رنجهایی طاقت فرسا و تهیدستی فوق

العاده دست به گریبان بوده ولی استقامت و پشتکار او غالب بود ولذا توانست خدمتگزاری صدیق برای جامعه و حوزه امام عصر علیه السلام در جهرم باشد. نماز جماعت ایشان در مسجد نوبسیار محترمانه بود و معظم له از طرف مرحوم آية الله العظمی آقای سید ابو الحسن اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف وبعد از طرف آية الله العظمی مرحوم آقای بروجردی نمایندگی داشتند، و خودم می دیدم که علمای بزرگوار و مردم محترم جهرم برای ایشان احترام خاصی قائل بودند و زبان تکریم داشتند.

آن وقت ها ایام عاشورا، در جهرم طرف صبح جز در منزل مرحوم آية الله سید علی اکبر ، که معمولاً خودشان مجلس را اداره می فرمودند، مجلس عزا نبود و محلاتی که مرحوم آقای حقدان وسایر اساتید حقیر بودند با آنجا فاصله زیاد داشت ، مرحوم آقای حاج شیخ عطاء الله در صدد بر آمدند و در منزل خودشان صبح های عاشورا ، مجلس عزا منعقد نمودند، اما چه عزایی؟ به طور جدی باید بگویم ڈرگ ولا یوصف بود. در آن مجلس هر روز یکی از آقایان مرثیه خواندند، بعد یکی از آقایان علمای محترم، حضرت حجة الاسلام والمسلمین استاد گرامی مرحوم آقای حاج سید محمد رضا اصفهانی رحمة الله علیه یا استاد گرامی مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد احمدی رحمة الله علیه یا استاد گرامی مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن نائینی رحمة الله علیه یا دیگری از علمای معظم منبر تشریف می بردند. ولی حضرت استاد حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید ابراهیم حق شناس هر روز کمال تواضع و وقار و خلوص روی منبر ، کتاب مواعظ مرحوم آية الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری (قدس الله اسراره) را به دست

می گرفتند و عین عبارتهای آن واعظ کم نظیر را می خواندند. من واقعا نمی توانم صفا و روحانیت و تأثیر آنها را در مستمعان بیان کنم. ووقتی ذکر آن مقدار مصیبت که مرحوم شوشترین متعرض شده بودند پایان می یافت مرحوم آقای حق شناس، که خود در روضه خواندن هم تخصص داشت، با لحنی بسیار گیرا که واقعا مجلس را همیشه و همه جا منقلب می کرد و خود هم معمولا گریه می کرد مقداری ذکر مصیبت می نمود.

مرحوم آقای حاج شیخ عطاءالله در نهم صفر 1371 برابر با آبان 1330 در شیراز به رحمت ایزدی پیوستند و در قبرستان فردوس جهرم دفن شدند.

2- جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالحمید مهاجری، قبلا هم به مناسبت افاضه ای که قبل از نماز جمعه احيانا داشتند، ذکر خیرشان شد. این جانب به معرفی عبیر صالح، مرحوم آقا ملا محمد مؤمن چند روز در جهرم خدمتشان کتاب البهجة المرضیة وشرح باب حادی عشر خوانده ام. آن مرحوم مورد علاقه و محبت خاص مرحوم آقا سید علی اکبر آية الهی (علیهما الرحمة) بوده اند و هنگام مسافرت، برای اقامه نماز جمعه و جماعت ایشان را نصب می نموده اند. و در اجازه ای که برای ایشان مرقوم فرموده اند در شأن او می نویسند:

«سلمان الزمان وعمار الدوران الذی اطمئن قلبه بالایمان ... کما شرح الله صدره للإسلام وکتب علی قلبه الإیمان ومفرقة الإمام ووقفنا الله لتعظیمه وتکریمه وأداء حقوقه ..»

آن مرحوم پیش از اقامت شان در جهرم به اذن مرحوم آية الله سید

3- حضرت آیه الله آقای حاج شیخ غلامحسین دارابی شرعی (2) معظم له که شرف دامادی شان در بلده طیبه قم نصیب حقیر شده است از عباد الله الصالحین واز کسانی که جدا مبدأ و معاد را باور دارند، بود. آن مرد الهی دوبار از داراب به لار رفته اند و خدمت مرحوم آیت الله العظمی لاری رسیده اند، یک بار بعد از وفات پدر با ایمان محترمشان مرحوم لطفعلی بوده که آن وقت حدود سیزده سال داشته اند و پدرشان در اثر ارادت به مرحوم آیت الله ، خانه و مخلفات آن را در وصیت به معظم له واگذار کرده بوده است.

ایشان با یکی از اقوام به لار می روند و جریان را خدمت حضرت آیت الله عرضه می دارند، آقا هم خانه را بر می گردانند و می فرمایند مخلفات خانه را قیمت کنید و وجه آن را بفرستید (3)

و بار دیگر برای تحصیل بوده که جریان آن را از یاد داشتهای فرزند مکریشان حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ عبدالکریم شرعی نقل می کنیم.

مرحوم آیه الله حاج شیخ غلامحسین شرعی دارابی (معروف به شیرازی) ... ضمن اشتغال به کسب ، نزد علمای محل به تحصیل می پرداخت ، هم وصیت پدر و هم علاقه شخصی به تحصیل علوم دینی ، او را مصمم کرده بود با جدیت تمام درس بخواند، اما متأسفانه در محل، حوزه علمیه ای نبود، علمای محل هم به علت اشتغال به امور اجتماعی و حل مشکلات دینی مردم و پاسخ به

ص: 20

1- مقدمه دوحه احمدیه، ص 565.

2- والد معظم اخوان محترم شرعی در بلدة طیبه قم (دامت برکاتهما).

3- از نقل های خانوادگی .

مراجعات اهالی، فرصت تدریس مرتب نداشتند. مرحوم حاج شیخ تصمیم گرفت به شهرستان لار رود؛ زیرا در همان ایام آیه الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری حوزه ای در لارستان تأسیس کرده بود و محیط برای تحصیل مناسب بود.

مرحوم حاج شیخ با اجازه مادر قطعه باغی از سهم الارث خود می فروشد و مخارج شش ماه اقامت در لار را برداشته با قافله ای راهی آن شهرستان می شود.

و پس از گذشت مدت کمی، حاج شیخ احساس ناراحتی می کند، مثل این که در ودیوار لار در چشمش تاریک شده نمی تواند درس بخواند، دلش آرام و قرار ندارد، می خواهد به وطن برگردد، به سراغ قافله می رود، خوشبختانه قافله ای عازم داراب بوده است و حاج شیخ به کاروان سالار مراجعه می کند، کاروان سالار می گوید: سه مرکب داریم با هم اجاره می دهیم، چاره ای نبود هر سه را اجاره می کند، و برای آنکه مرکب ها بدون بار نباشند با پولی که همراه داشته جنس مناسبی برای داراب می خرد و حرکت می کند، و سه روزه بعد وارد داراب می شوند، بیرون حیات منزل، محلی برای تخلیه بار وجود داشته، بار را پیاده می کند و وارد حیات می شود. مادرش که مشغول جارو کردن بوده صدای فرزندش را می شنود که سلام علیک، رویش را به طرف در منزل بر می گرداند و جواب می دهد: غلامحسین تویی؟؟ به سجده شکر می رود و بر می خیزد و می گوید: مادر دلم برایت تنگ شده بود و دوری ات را نتوانستم تحمل کنم، چهارده هزار صلوات نذر چهارده معصوم علیه السلام کردم و الان که جارو می کردم صلوات مربوط به آقا امام زمان تمام شد، آخرین صلوات را بر لب داشتم که تو

وارد شدی! بالأخره معظم له در زمان مرحوم آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانی وآية الله العظمى نائینی (قدس سرهما) مشرف به نجف می شوند و حدود پنج سال در آنجا اشتغال به تحصیل داشتند و در اثر روح پاک و قلب با صفایی که داشتند گاهی کرامت خاصی از امیرالمؤمنین نصیبشان شده که فرزند مکرشان جناب حجة الاسلام خطیب معظم آقای حاج شیخ عبدالکریم دامت برکاته در شرح حالی که از معظم له تهیه نموده ذکر فرموده اند(1)

بعد به داراب بر می گردند و آنگاه با مادر محترمه و خانواده مکره شان در زمان مرحوم آية الله العظمى مؤسس، آقای حاج شیخ عبدالکریم (قدس الله سره الشریف) به قم مشرف می شوند و در اواخر حیات آن مرد الهی از درسشان بهره مند می شود.

همان طور که از محضر درس مرحوم آية الله العظمى سيد محمد تقی خوانساری وآية الله العظمى صدر وآية الله نویسی (قدس الله اسرارهم) واز محضر درس سيد الطائفة، آية الله العظمى بروجردی (قدس الله سره وطیب رسمه) استفاده ها برده و به مقام رفیع اجتهاد نایل می گردند و عنایات خاصه ای نصیبشان شده که بعضی از آنها را آقازاده معظمشان در همان شرح حال ذکر نموده اند. بار دیگر در زمان ریاست مرحوم آية الله العظمى بروجردی به داراب برگشتند(2) و بسیار مورد احترام اعجاب آمیز روحانیت والامقام آنجا (رضوان الله علیهم اجمعین) مخصوصاً حضرت آية الله تابه به (که حقا عالمی شایسته

ص: 22

1- شرح حال خطی .

2- سالهای 32 - 33. شرح حال خطی ، س 31.

وزاهدی وارسته به تمام معنی الکلّمه بودند) و نیز مورد ارادت کامل مردم محترم آنجا بودند و در حوزه ای که مرحوم آیه الله نابه رضوان الله علیه تأسیس کرده بودند و مایه برکات فراوانی بوده و هست تدریس می فرمودند و در همان زمان ، توده ایها تبلیغات فاسد خود را می کردند که مرحوم آقای حاج شیخ ، با شجاعت روحی خاصی که داشتند شروع به مبارزه با آنها نمودند. آقا زاده معظمشان دامت افاضاته می نویسند:

«... در نوک تیز مبارزات قرار داشتند و از تهدید آنها نمی ترسیدند . دفاع از دین را ولو به قیمت نثار کردن جان ، بر خود واجب می دانست ، با سخنرانیهای روشنگر افکار مادی را تحلیل و نقد می کرد و به سادگی ، بطلان آن افکار را نشان می داد» (1).

آقای حاج شیخ دوباره به قم مراجعت نموده و سرانجام ضمن حادثه ای دلخراش (2) که در خیابان آذر نزدیک مدرسه مبارکه رضویه (صلوات الله علی ابی الحسن الرضا) رخ می دهد! در 24 صفر 1391 به جوار رحمت ایزدی انتقال می یابند. حقیر آن وقت در جهرم بودم و استاد با وفا و مهربان، جناب آیه الله آقای حاج حق شناس (طاب ثراه) بسیار محبت نمودند و دستور اقامه مجلس ترحیم بسیار محترمانه ای در حسینیه شاه زاده ابراهیم دادند و همین طور چند مجلس دیگر از جمله از طرف جناب آیه الله زاده حجة الاسلام آقا سید عبدالحسین آیه اللهی (دامت افاضاته) در صحن مقبره مرحوم سید (علیه الرحمة) منعقد گردید.

ص: 23

1- شرح حال خطی ، ص 33

2- پرتاب شدن با سر از پیاده رو به خیابان در اثر برخورد یک دوچرخه سوار با ایشان در پیاده رو .

4 - مرحوم آية الله جناب آقای شيخ عبد الصمد فاضلی فیروز آبادی (رضوان الله علیه). آن مرحوم از شاگردان و مریدان سید (علیه الرحمة) در فیروزآباد بوده است و جریاناتی از برکات توقف ایشان در فیروز آباد نقل می فرموده که در مجله نور علم ذکر شده است، آن مرد الهی در فیروزآباد از شاگردان مرحوم سید عبدالحسین لاری بوده و در آنجا به دست او معمم شده است (1)

این جانب در جریان اخراج علمای معظم از نجف اشرف در بلدة طيبة قم، مکرر خدمتشان رسیده ام؛ عالمی وارسته و متعبد و زاهد و صابر بود، هر بار که خدمتشان شرفیاب می شدم یک فرع فقهی را مطرح می فرمودند و استفاده می کردم.

بخش دوم

چون کتابهای علمی آن مرد بزرگ در کنگره ای که به نام شریفشان تشکیل می شود، فراوان در دسترس قرار می گیرد، این قسمت را با رساله ای که راجع به علم امام به نام «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» مرقوم داشته اند شروع می کنم.

ایشان در این کتاب ابتدا محل بحث را به تفصیل تبیین نموده و توضیح داده اند، آنگاه با آیات کریمه و روایات بر آن استدلال نموده و جوانب گوناگون این مطلب را تا حدود فراوانی بررسی نموده و از شبهه های مختلف پاسخ

ص: 24

داده اند، همان طور که نظر دیگران و استدلالهای آنان را بیان فرموده و پاسخ داده اند.

ما در اینجا تنها موضوع بحث علم امام با دو دلیل ایشان از قرآن کریم به طور فشرده ذکر می کنیم:

1- منظور از امام آن شخصیتی است که از طرف خدای جهان بر تمام بشر ریاست (دین و دنیوی) داشته باشد (نه خصوص امام در برابر پیامبر).

2- منظور از علم در این جا، آن علم خدا دادی است که از راه الهام یا وحی (بدون وساطت فرشته) یا به واسطه روح القدس یا مانند این راه ها به شخص نبی یا وصی علیهم السلام داده می شود. (فرق این علم با علم ذاتی خداوند روشن است).

3- محل بحث علم حضوری است، یعنی علمی که هم اکنون معلومات بدون هیچ گونه پرده و ابهامی نزد او منکشف و حاضر باشد، نه این که توان آن داشته باشد که به نیروی اراده، هر وقت خواست بداند آن وقت آن را بداند.

4- باز محل بحث این است که این علم به تمام ما کان و ما یکون، چه آنها که در حوزه احکام و موضوعات شرعیه باشد یا غیر آن، مانند علم به وقت قیامت و مرگ و میرها متعلق باشد (1) و آنگاه پس از ذکر مطالبی می فرمایند: فمن الآيات المثبتة... وقوله تعالى: (لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (2)

ص: 25

1- معارف السلمانی، ص 2 با تلخیص .

2- سوره احزاب (33): 33.

وقوله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (1) نظرة إلى أن عموم إذهب الرجس، والتطهير، والاصطفاء من جميع المناقص الظاهرية والباطنية وشوائب الكدر و ظلمات الجهل والسهو دال على كل من المطلوبين من عموم علمهم فعليته).

از آیاتی که این مطلب را اثبات می کند... گفتار خداوند است، خدا می خواهد که هر پلیدی را تنها از شما اهل بیت دور کند، و شما را پاک گرداند، به پاکی خاصی.

به حقیقت خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم (2) و آل عمران را بر همه جهانیان برگزیده است.

چون دور کردن هر پلیدی و پاکیزه نمودن به پاکی خاص (در آیه اول) و برگزیدن بر همه جهانیان (در آیه دوم) شامل تمام منقصت های ظاهری و باطنی و لکه های تیرگی و ظلمت های جهل و نادانی و سهو و اشتباه می شود و همه آنها برداشته شده دلالت بر هر دو مطلب (1) - دانستن ما کان وما یکون با علم خدا دادی، 2- آن هم با علم حضوری و فعلی برای پیامبر اکرم و اوصیای او (صلوات الله علیهم اجمعین) دارد.

آن عالم جلیل، در رساله «اکسیر السعادة فی أسرار الشهادة» ذیل آیه کریمه (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (3). پس از ذکر مطالبی راجع به معنای کلمه

ص: 26

1- سورة آل عمران (3): 33.

2- آل ابراهیم، شامل اهل بیت علیهم السلام است، چون از نسل پاک و طیب ابراهیم (صلوات الله علیه و علیهم) هستند.

3- سورة بقره (2): 31.

اسماء و منظور از آن، در توضیح تعلیم و آموزش اسماء به جناب آدم علیه السلام می فرماید:

«ثم المراد من تعليم الاسماء ليس تعليم خصوص الفاظها الدالة على معانيها فقط لرجوعه الى تعليم اللغة وعدم صلوحه بمقام الامتنان والتفضيل، ولا بحال المفضل عليه بل المراد تعليم حقائق الاشياء وعللها الأربع، الفاعلية، والمادية، والصورية، والغائية، وجميع اسبابها وموادها وذواتها وكيفياتها وكيفيات صنعها وما يصنع منها وفيها وعليها وبها ولها ومعها وما عليها من مصالحها ومنافعها وخواصها وفوائدها ومضارها و مصلحها ومفسدها وآثارها و علائقها وتركيبها وجميع ما يتعلق بها»⁽¹⁾

اینجا به مناسبت بحث وبه عنوان ختامه مسک، تذکره عرض می کنم که یکی از ذریه طیبه سید، عالم تقی صالح ورع مؤید به تأییدات خداوند غنی، محبوب القلوب خاص و عام، نویسنده توانای دل سوز، بزرگ مرد اخلاقی. کسی که استاد عزیزمان مرحوم آقای حق شناس که همه را مجذوب اخلاق کریمه خود کرده بود، به او ارادت می ورزید، حضرت آیه الله معظم مرحوم آقای سید علی اصغر رکنی لاری (قدس سره و رضوان الله علیه) کتاب ارزنده ای در علم وسیع و پهنای پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم افضل السلام) به نام رد و انتقاد بر کتاب کلید فهم قرآن دارند و از روی کمال خلوص و فروتنی نویسنده را یکی از دانشجویان دینی لار قرار داده اند و آنجا در بیان آیه کریمه بالا هم مستوفی بحث نموده اند. (رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

ص: 27

انديشه های کلامی آیه الله لاری

حجة الاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی

ص: 31

علم کلام در فرهنگ و تمدن اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. بحثهای کلامی پیوسته از گستردگی، تنوع و اهمیت خاصی بر خوردار بوده است، بدین جهت علاوه بر عده ای از نخبگان که بحث کلامی را مهمترین یا یگانه رسالت دینی خود برگزیده اند، غالب مفسران و فقیهان و محدثان اسلامی نیز به این مهم بذل عنایت کرده اند، و حتی آنان که به ظاهر علم کلام را نکوهش کرده اند، در عمل و به شیوه ای دیگر کار کلامی انجام داده اند. در دنیای تسنن، «معتزله» پیشاهنگان کلام عقلی و استدلالی به شمار می روند که پس از انقراض این مذهب، کلام عقلی اهل سنت در دو مکتب «اشعریه» و «ماتریدییه» به حیات خود ادامه داد. که عقل گرایی در مکتب دوم نمایان تر از مکتب نخست است.

تفکر عقلی و پرداختن به رسالت کلامی در جهان تشیع» وضع و شأن دیگری دارد. امام علی علیه السلام و پس از وی دیگر امامان معصوم شیعه آموزگاران معصوم علم کلام به شمار می روند. آنان علاوه بر اینکه خود به بحثهای کلامی اهتمام بالایی داشته اند. و مطالب بلندی را آموزش داده اند، شاگردان بر جسته ای

نیز پرورش داده و حوزه های کلامی فعال و گسترده ای را بنیان نهاده اند. این حرکت استوار و حکمت مدار در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام ما توسط دانشمندان گرانمایه شیعه ادامه یافت، و در هر دوره نخبگانی همانند «شیخ مفید»، «سید مرتضی»، «شیخ طوسی»، «سیدالدین حمصی»، «ابن میثم بحرانی»، «خواجه نصیرالدین طوسی»، «علامه حلی»، «فاضل مقداد» و ... این حرکت اصیل را رهبری کردند. و در این راه شاگردانی را پرورش داده و آثار گرانبهایی را آفریدند، و با تلاش و جهاد کلامی خود از حریم عقاید اسلامی دفاع کردند.

«آیت الله سید عبدالحسین نجفی لاری» (1262-1342 ه ق) یکی از فارسان این میدان است. او که مجتهدی توانا و فقیهی مجاهد و پرهیزگار بود، در کنار مرجعیت فقهی و زعامت سیاسی و رهبری جهاد علیه استعمار روس و انگلیس در زمان خود، در عرصه کلام و عقاید نیز قیام کرد و به تبیین عقاید حقه و دفاع از آن پرداخت. وی در این باره کتابی را به نام «هدایة الطالبین فی اصول الدین» تألیف نمود که از پنج مقصد و یک خاتمه تشکیل شده است.

مقصد اول آن درباره خداشناسی است که مشتمل بر بحث درباره دلایل اثبات وجود خدا، صفات ثبوتیه و سلویه، توحید و مراتب آن می باشد.

مقصد دوم درباره نبوت است که از چهار فصل تشکیل شده است و مسایل مربوط به نبوت عامه و خاصه را بررسی کرده است.

مقصد سوم درباره امامت است که به تبیین مباحث آن از دیدگاه شیعه و بر پایه دلایل عقلی و نقلی پرداخته است.

مقصد چهارم درباره عدل الهی است که بسیار موجز و کوتاه است. مقصد پنجم درباره معاد است که این مبحث نیز به اختصار بررسی

وخاتمه کتاب به بررسی حدیث معروف «افتراق امت» و تعیین فرقه ناجیه اختصاص یافته است.

معظم له کتابی نیز درباره قلمرو و چگونگی علم امام تألیف نموده و آن را معارف السلمانیه فی کیفیت علم الامام و کمیته نامیده است.

از عبارتی که در مقدمه کتاب مزبور آمده به دست می آید که ایشان رساله ای نیز در رد جبریه تألیف کرده است. چنان که گفته است: « در رساله ای مستقل درباره شبهات جبریه و پاسخ آنها به تفصیل بحث کرده ایم».

موضوع بحث در رساله «المعارف السلمانیه» به گفته مؤلف محترم آن عبارت است از دو چیز. یکی مقدار علم امام علیه السلام از این جهت که آیا به همه چیز تعلق گرفته است یا نه، و دیگری چگونگی علم او از این جهت که علم حضوری و فعلی است با ارادی و شأنی؟

وی نخست، مقصود از امام را در این بحث بیان نموده و یاد آور شده است که مقصود، نه امام در اصطلاح متکلمین اسلامی است، و نه مطلق معصوم که شامل فرشتگان نیز بشود، بلکه مقصود مطلق کسی است که از جانب خداوند دارای ریاست عمومی الهی است که پیامبران و امامان را شامل می شود.

آنگاه یاد آور شده است که بحث درباره علم ظاهری امام نیست، زیرا در چنین علمی که از طریق حواس و ابزارهای عادی معرفت حاصل می شود، فرقی میان امام و افراد دیگر نیست، بلکه بحث درباره علم باطنی و لدی امام است که از طریق الهام یا وحی یا روح القدس و مانند آن که مخصوص انبیاء و اوصیاء است حاصل می شود.

مطلب دیگری که در آغاز رساله بررسی کرده است، توضیح درباره علم حضوری امام و تفاوت آن با علم حضوری خداوند به موجودات است. سپس به بیان کمیت و قلمرو علم امام، بنابر قول به عمومیت علم او، پرداخته است، و آن اینکه به صورت موجه کلیه از همه چیز، اعم از گذشته و آینده، آگاه است.

آنگاه به نقل و بررسی نصوص و روایاتی پرداخته است که بیانگر این مطلب است که خداوند مرتبه ای از علم را به خود اختصاص داده و جز او کسی از آن آگاه نیست، نه فرشتگان مقرب و نه پیامبران مرسل، و در توجیه تعارض این نصوص با نصوصی که بر عمومیت علم آنان دلالت دارد، احتمالات زیر بیان شده است:

اس طرح نصوص نافی .

2- حمل آنها بر تقیه .

3- حمل بر نفی علم حضوری نه علم ارادی به قرینه روایاتی که می گوید: «لو شاء الامام ان يعلم لعلم».

4- حمل بر علم معلق که در آن «بدا» را می یابد، نه علم حتمی که قابل تغییر نیست، چنان که از برخی روایات مربوط به مقدرات در لیلۃ القدر و مانند آن به دست می آید.

5 - عکس احتمال چهارم، یعنی نصوص نافی ناظر به علم محتوم است . و نصوص مثبت ناظر به علم معلق و تغییر پذیر، چنان که از برخی احادیث استفاده می شود.

6. حمل بر اینکه مقصود نفی لزوم عمل به آن علم است.

7- حمل روایات نافی بر نفی اذن و رخصت در اظهار چنین علمی برای

مردم، به خاطر مصالح عمومی که عدم اظهار آن را اقتضا می کند، زیرا اگر از همه چیز آگاه شوند، دست از انا به و تضرع و دعا و تلاش در امور زندگی بر خواهند داشت، چنان که از برخی روایات به دست می آید.

8- نفی علم به چنان مطالبی مخصوص برخی از انبیاء و اوصیاء است. نه همه آنان، چنان که برخی از روایات بر آن دلالت می کند. و پس از آن، نظریه منکران عمومیت علم امام را توضیح داده که مقصود آنان نفی عمومیت علم در مورد احکام دینی و موضوعات کلی احکام، نیست، بلکه مقصود، نفی عمومیت علم امام در موضوعات جزئی است. در این باره سه نظریه مطرح شده است.

نظریه نخست عمومیت علم امام نسبت به این موارد است، و نظریه دوم، نفی عمومیت علم امام نسبت به آن است، و نظریه سوم تفصیل داده است، یعنی نسبت به موضوعاتی جزئی که کلی آنها حکم شرعی دارد، به عمومیت علم امام قائل شده است، مانند علم به پدر بودن زید، زیرا عنوان ابوت و پدری احکامی چون وجوب احترام و توارث دارد، در اینجا جهل به موضوع موجب جهل به حکم خواهد بود، ولی نسبت به موضوعاتی جزئی که کلی آنها موضوع حکم شرعی نیست، به عمومیت علم امام قائل نشده است، مانند نام خاص اشخاص.

در اینجا مؤلف بزرگوار به نقل نظریه مرحوم صدوق و موافقان او درباره سهو معصوم و نفی علم امام نسبت به موضوعات پرداخته و سپس در مقام توجیه کلمات آنان بر آمده به گونه ای که با نظریه عمومیت علم امام سازگار افتد.

بخش عمده کتاب به نقل و تبیین آیات و روایاتی که به عمومیت علم امام دلالت می کند و نقل روایات معارض و جمع میان این دو دسته اختصاص

یافته است و بالاخره مؤلف، نظریه خود را که عمومیت علم امام و حضوری و فعلی بودن آن است را اثبات می کند.

از آنجا که نقل و بررسی اندیشه های کلامی مرحوم لاری در گنجایش یک مقاله نیست، نوشتار حاضر به بررسی آراء معظم له پیرامون خداشناسی اختصاص یافته و از سه بخش تشکیل شده است:

1- بخش اول براهین اثبات وجود خدا

2- بخش دوم صفات ثبوتیه و سلویه

3- بخش سوم توحید و مراتب آن .

الف: براهین اثبات وجود خدا

اشاره

مجموع براهین یا دلایلی که در کلام آیه الله لاری تصریح یا تلویحا بر وجود خداوند اقامه شده، هفت برهان است که به نقل و شرح مختصر آنها می پردازیم.

1- برهان وجوب وامکان

1- برهان وجوب وامکان (1)

متن: «از بدیهیات عقل است که ممکن به خودی خود محال است و ممتنع که موجود شود، بلکه لابد است که غیر ممکنی او را ایجاد کند و از عدم بوجود آورد و آن منحصر به واجب الوجود است، پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود».

شرح: شکل منطقی برهان مزبور را می توان در قالب قیاس استثنایی زیر

ص: 38

1- این برهان در الهیات مسیحی به برهان جهان شناختی (Cosmological Argument) معروف است.

تقریر کرد.

اگر ممکن الوجود موجود است، واجب الوجود نیز موجود است . لیکن ممکن الوجود موجود است . پس واجب الوجود نیز موجود است .

در این قیاس از حق بودن مقدم، حق بودن تالی نتیجه گرفته شده است ،

و از نظر قوانین منطق صوری در درستی این استدلال تردیدی وجود ندارد .

این شیوه استدلالی در منطق نمادی (سمبلیک) به گونه زیر است:

الصورة

$$P \text{ ----- } > q$$
$$\frac{P}{q}$$

از نظر منطق ، ماده استدلال مزبور مبتنی بر صدق دو مطلب است : 1- ممکن الوجود موجود است . (درستی یا صدق مقدم) 2- ممکن الوجود مستلزم واجب الوجود است (درستی یا صدق ملازمه)

در اینجا لازم است دو مفهوم ممکن الوجود و واجب الوجود را مورد تأمل قرار داده ویژگی آنها را بازشناسیم، ممکن الوجود آن است که بودن برای او ضرورت ندارد، و در نتیجه وابسته به غیر و فنا و زوال پذیر هست. ولی واجب الوجود آن است که بودنش ضروری است، و زوال و فنا در آن راه ندارد و در هستی خود وابسته به غیر خود نیست.

حال با توجه به مطالب فوق وقتی در هستی خود و اشیاء دیگر نظر می کنیم آنها را در معرض تغییر و تبدل و زوال و مشروط و وابسته به غیر خود می بینیم. و بدین طریق ممکن الوجود بودن آنها را استنباط می کنیم. پس صدق و درستی مقدم ثابت می شود .

ص: 39

اما ملازمه میان وجود ممکن الوجود و وجود واجب الوجود، با تحلیل عقلی به دست می آید، زیرا ممکن الوجود به لحاظ ذات خود، دارای هستی نیست، و از طرفی فرض این است که موجود است و هستی دارد، پس برای آنکه تناقض لازم نیاید، باید گفت وجود و هستی ممکن الوجود از غیر او سرچشمه می گیرد، و غیر ممکن الوجود یا ممتنع الوجود است یا واجب الوجود، و از آنجا که ممتنع الوجود محال است که مبدء و علت وجود ممکن باشد، پس وجود ممکن از واجب الوجود ناشی شده است.

روشن است که ملاک این برهان، کیفیت یعنی وصف امکان برای ممکن الوجود است و نه کمیت یعنی شماره ممکن الوجود، بنابراین فرض تعداد بسیار و بی شمار برای ممکن الوجود معادله را علیه برهان تغییر نخواهد داد.

تقریر مزبور از روشن ترین و دقیق ترین تقریرهای برهان وجوب و امکان است که از ابتکارات خواجه نصیرالدین طوسی است که در مبحث امتناع تسلسل علل «تجرید الاعتقاد»⁽¹⁾ آورده، و حکیم لاهیجی⁽²⁾ به خوبی آن را تقریر

کرده، و استاد مطهری نیز با عبارتهای گویایی به تقریر آن پرداخته است⁽³⁾.

2- برهان اتقان صنع

2- برهان اتقان صنع⁽⁴⁾

متن: «هرگاه [انسان] تأمل کند موجودات را از آفتاب و ماه و ستارگان

ص: 40

1- کشف المراد، مبحث علت و معلول، مسأله چهارم.

2- شوارق الالهام، ص 216. 215.

3- اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 3، ص 136 - 134.

4- Argument of design

و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و چشمه ها و نهرها و باران و حیوانات و وحوش و طیور و شب و روز و جن و انس و غیر اینها با آنچه در آنهاست از صنایع عجیبه و بدایع غریبه و جگم و مصالح کثیره که عقول عقلا از درک آن عاجز و أفهام از کیا از احاطه آن قاصر است، قطع می کند به اینکه اینها خود به خود از عدم بوجود نیامده اند بلکه لابد است از برای آنها از صانع مدبر حکیمی (وسنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنه ظالم حق) (1) بلکه هر که تأمل کند در کیفیت خود و ملاحظه حکم و مصالح مخلوقه در خود نماید، قطع به این مطلب از برای او حاصل می شود «من عرف نفسه فقد عرف ربه». بلکه تأمل و تفکر در اضعف مخلوقات مثل پشه و زنبور عسل کافی در این

مطلب است». شرح: برهان اتقان صنع یا دلیل نظم یکی از براهین و دلایلی است که پیوسته مورد توجه متکلمان الهی بوده است، و از آن برای اثبات وجود خدا و یا اثبات برخی از صفات کمال خداوند مانند علم و قدرت به آن استناد شده است. در قرآن کریم و احادیث اسلامی - بویژه در روایات شیعه - نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

قرآن کریم جهان را آیه و نشانه وجود خدا، و حوادث و پدیده های طبیعی را نشانه ها و آیات وجود خدا و صفات کمال الهی می داند، از جمله آیات در این باره همان آیه 53 سورة فصلت است که در کلام مرحوم لاری به آن اشاره

ص: 41

مصنف محترم برهان اتقان صنع را در سه سطح مطرح کرده است:

1- مطالعه پدیده ها و حوادث بزرگ طبیعت. مانند خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، کوهها، دریاها، شب، روز و غیره.

2- مطالعه در خلقت انسان و نظام شگفت آور وجود او.

3- مطالعه موجوداتی که از نظر جثه بسیار کوچک و ناتوانند مانند پشه، وزنبور عسل.

در کلام مصنف حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر مطالعه خلقت انسان و آیات انفسی تطبیق شده است، یعنی کلمه نفس در حدیث بر کل وجود انسان (مجموع روح و بدن حمل شده است، ولی مشهور میان صاحب نظران این است که مقصود از «نفس» همان روح و روان انسان است.

مؤید کلام مصنف، حدیثی است که مرحوم صدوق در کتاب توحید نقل کرده است، در این حدیث آمده است که هشام بن سالم از هشام بن حکم پرسید: اگر کسی از من بپرسد که خدا را چگونه شناخته ام چه بگویم؟ هشام بن حکم در پاسخ گفت: بگو خدا را از طریق وجود خودم شناختم! چرا که آن نزدیک ترین چیزها به من است، و من با دقت در وجود، خود آن را مرکب و مؤلف از اجزای مختلف یافتم، و هر یک، ساختار و شکل ویژه ای دارد، و برای من اعضاء و حواس گوناگون است که هیچیک از حال دیگری خبر ندارد و ضعف و فرسودگی بر همه آنها حاکم است، و از نظر عقل وجود تألیف و ترکیب، بدون تألیف کننده محال است. پس وجود من، صانع و آفریدگاری دارد چنان که خداوند در قرآن می فرماید:

در این روایت که از هشام بن حکم شاگرد برجسته مکتب اهل بیت علیهم السلام نقل شده، کلمه «نفس» به کل وجود انسان تفسیر شده است، چنانکه کلمه «نفس» در آیه کریمه قرآن نیز بر همین معنا حمل شده است.

تقریر برهان نظم

برهان نظم از دو مقدمه تشکیل شده است: ۱- بر عالم طبیعت نظم حاکم است. ۲- تحقق نظم ملازم با دخالت عامل علم قدرت و انتخاب است.

نتیجه دو مقدمه مزبور این است که عالم، طبیعت معلول علت و آفریدگاری دانا، ترانا و مختار و مرید است.

مقدمه اول آن از طریق حس و تجربه اثبات می شود، وجود نظم در عالم طبیعت، بویژه در حیات جانداران امری است روشن و شک و تردید در آن روا نیست.

و اگر چه کسانی از قبیل هیوم و امثال او شرور طبیعی را مناقض نظم انگاشته اند، ولی شر بودن پدیده ها وصف نسبی و انتزاعی است. و اگر پای مقایسه و نسبت در میان نیاید، آنها نیز - بسان پدیده هایی که از آنها به عنوان خیر یاد می شود. دارای نظم و قانون ثابت و استوار است. هم حیات گیاه دارای نظم و قانونی استوار است، و هم آفات گیاهی هم گوسفند و هم گرگ، هم مار و هم لاک پشت و ...

ص: 43

و مقدمه دوم برهان نظم، عقلی است، یعنی ملازمه عقل و منطقی میان نظم و غایت‌مندی از یک سو، و دخالت علم، محاسبه و انتخاب از سوی دیگر، زیرا احتمال تحقق نظم به واسطه علل فاقد شعور، قدرت حسابگری و انتخاب گر چه به کلی منتفی نیست، ولی به قدری ضعیف است که عقل متعارف آن را به حساب نمی آورد و پیدایش نظم از طریق صدفه و در اثر حرکت های خود بخودی اتمهای مواد و اجسام را امری دور از باور و ناممکن می داند.

کلود م. هزاوی(1) طراح مغز الکترونی در این باره می گوید: «من شمه ای از مبانی عقلی ایمان خود به وجود یک خدای ما فوق الطبیعه را بیان می کنم. نخست به حقیقتی ساده و انکار ناپذیری اشاره می کنم و آن اینکه هر طرح را طراحی است توجه مخصوص من به این موضوع، در نتیجه شغل و تجارب فنی من حاصل شده است.

بعد از سالهای متمادی کار و مطالعه در طرحهای الکترونی و دستگاههای پیچیده ماشینی، امروز هر طرحی هر کجا که باشد توجه و علاقه مرا نسبت به خود جلب می کند، شکی نیست که طرح عجیب جهان ما مخلوق یک طراح فوق العاده حکیم می باشد. هر چند که این دلیل کهنه و قدیمی شده است ولی کشفیات جدید علمی روز بروز بر قدرت و ارزش آن می افزاید....

حال توجه کنید که دنیای محیط ما پر از طرحهای بی شمار مستقل و در عین حال بهم مربوطی است که هر یک به نوبه خود صدها مرتبه از مغز الکترونی من پیچیده تر و عجیب تر می باشد، اگر برای ماشین حساب من طراحی لازم بود پس

ص: 44

چگونه ممکن است برای بدل من ، با این همه خصوصیات فیزیکی و شیمیایی وزیستی، طراحی لازم نباشد، مسلما برای عالم کون که من جزء ناچیزی از آن هستم طراح حکیم علی الاطلاق لازم است... (1)

نتیجه برهان نظم

از تقریر یاد شده روشن شد که برهان نظم برهانی است عقلی، نه حسی و تجربی، زیرا مقدمه دوم (مقدمه کبری) که رکن اصلی برهان را تشکیل می دهد، قانونی است عقلی، اگر چه مقدمه نخست آن از طریق حس و تجربه اثبات می شود، و نتیجه ای که از این برهان به دست می آید بیش از این نیست که جهان طبیعت معلول مبدء و آفریدگاری عالم توانا و مرید است، اما اینکه او واجب الوجود است یا ممکن الوجود، یگانه است یا متعدد، این برهان وافی به بیان آنها نیست، برای اثبات آنها باید به برهان وجوب امکان و اصول و قواعد عقلی دیگر استناد نمود.

بحث درباره برهان نظم و بررسی اقوال و آرائی که در کلام اسلام والهیات مسیحی در این باره مطرح شده است، مجالس گسترده در حد یک کتاب می خواهد، و ما با توضیحات مختصری که داده شد دامن سخن را در همین جا کوتاه کرده به نقل و شرح براهین دیگر مرحوم لاری می پردازیم (2)

ص: 45

-
- 1- اثبات وجود خدا به قلم چهل تن از دانشمندان، ترجمه، احمد آرام، ص 166-168.
 - 2- در این باره به کتابهای: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 5، ص 54 - 39، توحید استاد مطهری، و علل گرایش به مادیگری و کتاب علم و دین نوشته ایان بار بور، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی رجوع شود.

برهان حدوث از دو مقدمه زیر تشکیل می‌گردد. ۱- عالم حادث است. 2- آنچه حادث است، محدث و پدید آورنده، می‌خواهد. نتیجه: عالم محدث و پدید آورنده می‌خواهد.

مقدمه دوم آن بدیهی عقلی است، و تجربه حسی نیز آن را تأیید می‌کند، و برای اثبات مقدمه اول آن دوراه وجود دارد، یکی راه حس و علم تجربی و دیگری راه فلسفه از طریق حرکت جوهری که از ابتکارات صدر المتألهین شیرازی است، و راه حس آن تا آنجا که به مشاهدات معمولی مربوط می‌شود امری روشن و آشکار است، و آنچه به مشاهدات دقیق علمی مربوط می‌شود همان قانون دوم ترمودینامیک است که در علم فیزیک ثابت شده است. هر گاه بین دو جسم مجاور اختلاف گرمایی وجود داشته باشد، جسم گرم خنک تر و جسم سرد گرمتر خواهد شد و این عمل تا برقرار شدن تعادل درجه گرمای دو جسم مزبور ادامه خواهد داشت، و این بدان جهت است که ذرات اجسام داغ سریع حرکت می‌کنند و ذرات اجسام سرد کندتر حرکت می‌کنند، در نتیجه وقتی، ذرات اجسام داغ سرد در میدان واحدی قرار گیرند ذرات تند با ذرات کند برخورد می‌کنند و این برخورد تا وقتی که تعادل بین دو سرعت برقرار گردد ادامه می‌یابد.

نظیر این حقیقت در مورد سایر انواع انرژی نیز صدق می‌کند، وقتی تراکم انرژی در یک ناحیه زیاد و در ناحیه مجاور است کم باشد، انرژی از ناحیه ای که دارای تراکم بیشتری است، به ناحیه دیگر انتقال می‌یابد تا زمانی که تساوی بین

دو تراکم برقرار شود. مجموع این جریان را می توان با عنوان ، گرایش به تعادل ، تشریح کرد و این جریان یک طرفه و برگشت ناپذیر است، و می باید که توزیع انرژی در گذشته نابرابرتر از امروز بوده باشد، و هر اندازه که در زمان هستی عالم به عقب برگردیم پس از سالهای محدود می رسیم به مرحله ای که در صورت صحت قانون دوم ترمودینامیک پیش از آن جهانی وجود نداشته است. و این عبارت از همان حالت اولیه است که توزیع انرژی نابرابرترین وضع ممکن را دارا بوده است(1)

مرحوم لاری در اشاره به برهان حدوث روایتی را از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که وقتی از آن حضرت درباره دلیل بر حدوث عالم سؤال شد، خطاب به پرسشگر فرمود: تو وجود نداشتی، آنگاه موجود شدی، و از طرفی تو یا موجودی که مانند تو است تو را موجود نکرده است(2). از آنجا که غرض اصلی از اثبات حدوث عالم، اثبات محدث و آفریننده آن است، امام رضا علیه السلام پس از بیان حدوث عالم از طریق حدوث وجود انسان، با یادآوری این مطلب بدیهی که انسان خود پدید آورنده وجود خویش نبوده، و موجودی همانند او نیز نمی تواند آفرینند؛ او باشد، وجود آفریدگاری و رای انسان و جهان را نتیجه گرفته است ، مقدمات و ارکان استدلال امام علیه السلام بدین شرح است:

1- وجود انسان مسبوق به عدم است پس حادث است.

2- این ملاک در سایر موجودات نیز وجود دارد، یعنی وجود آنها نیز مسبوق به عدم است ، پس حادث می باشند.

ص: 47

1- برتراند راسل ، جهان بینی علمی، ترجمه سید حسن منصور، ص 112 - 111.

2- شیخ صدوق ، توحید، ص 293، باب 2، حدیث 3.

3- آنچه حادث است، به آفریننده نیاز دارد.

4- خود آن شیء نمی تواند آفریننده خود باشد، زیرا قبل از آنکه موجود

شود، معدوم است، و معدوم نمی تواند علت موجود باشد.

5- موجودی که مانند موجود حادث ممکن الوجود و نیازمند است،

نمی تواند پدید آورنده موجود حادث باشد.

6- بنابراین، اکنون که موجودات حادث وجود دارند، باید پدید آورنده ای که برتر از آنها است موجود باشد، و آن همان واجب الوجود بالذات است.

4- برهان فسخ عزیمت

متن: «از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمودند که «بما عرفت الله» به چه چیز واز چه راهی خدا را شناختی)، فرمود: «عرفت الله بفسخ العزائم» یعنی خدا را شناختم به فسخ عزیمت و شکستن همت، چون همت بستم، حایل شد میان من و همت، و عزم کردم، مانع شد قضا و قدر میان من و عزمم، دانستم که مدبر غیر من است»⁽¹⁾

شرح:

انسان گاهی عزم خود را بر انجام کاری جزم می کند، و مقدمات آن را تدارک می بیند، و بدون آنکه هیچ مانع و رادعی در بین باشد، ناگاه احساس می کند که شرایط دگرگون شده و عزم و تصمیم او بر هم خورده است. اکنون باید

ص: 48

1- شیخ صدوق، توحید، ص 288، بحار الانوار، ج 3، ص 62، نهج البلاغه، کلمات قصار، 251.

دید این پدیده چه چیز را اثبات می کند. و آیا می توان از آن به عنوان یکی از براهین یا دلایل وجود خدا یاد کرد؟

شکی نیست که چنین پدیده ای بدون علت نبوده است، ولی در اینکه علت آن چیست چند احتمال وجود دارد.

1- علت آن امری است طبیعی یا بشری که انسان از آن آگاه نبوده است، و اگر از آغاز نسبت به آن آگاهی می داشت و می دانست که مانعی طبیعی یا بشری در برابر او پیدا خواهد شد، بر انجام آن کار تصمیم نمی گرفت.

2- علت آن امری غیر طبیعی و غیر بشری است، از قبیل نیروهای جن یا شیاطین و مانند آن.

3- علت آن مشیت و اراده الهی است.

از احتمالات یاد شده تنها احتمال اخیر در مسأله اثبات وجود خدا کارساز است.

ولی با توجه به دو احتمال نخست چنین استدلالی برهانی نخواهد بود، و صرفاً می تواند به عنوان یک استدلال خطابی و اقناعی مورد استفاده واقع شود.

ولی در اینجا احتمال دیگری به نظر می رسد و آن اینکه اصولاً کلام امام علی علیه السلام ناظر به اثبات وجود خدا نیست، بلکه این استدلال در مقابل اندیشه نادرست قائلان به تقویض است که گمان می بردند خداوند در زندگی و کارهایی بشر هیچگونه دخالتی ندارد، و او را به حال خود رها کرده است. و امام علی علیه السلام می خواهد نادرستی چنین اعتقادی را بیان کند، یعنی شاهد گویا بر نادرستی نظریه تقویض و نفی ربوبیت خداوند در قلمرو اراده و خواست انسان این است که در مواردی خواست و اراده او با دخالت اراده و مشیت غیبی بر هم می خورد.

ص: 49

متن: «از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که چه دلیل است بر وجود صانع؟ فرمود گاهی سوار کشتی شده ای؟ عرض کرد بلی. فرمود: کشتی شکسته که دیگر نجات دهنده نداشته باشد؟ گفت بلی. فرمود: آیا در دل تو بوده که کسی هست که بتواند تو را نجات دهد؟ گفت بلی. فرمود: همان خدای توست که قادر بر نجاتی توست در وقتی که نجات دهنده نیست غیر او و فریاد رسی نیست مگر (1)

فطرت به معنی خلقت است، و مقصود از فطرت دینی این است که گرایش به دین و خداپرستی ریشه در خلقت و آفرینش انسان دارد، و آن دو گونه است: یکی فطرت ادراکی و فکری، یعنی فکر و خرد انسان، با اندکی توجه و تأمل به استواری دین حق و آئین یکتاپرستی پی می برد، و دیگری فطرت احساسی و روانی، یعنی انسان نسبت به کمال و جمال مطلق عشق می ورزد و آن را می ستاید، و کمال و جمال را طلب می کند، و آن چیزی جز خداوند یکتا نیست.

فطرت منادی درونی به سوی توحید و دینداری است ولی چه بسا اشتغالات و سرگرمی های زندگی، انسان را دچار غفلت و بی توجهی نسبت به آن حقیقت نمایی می کند. اینجاست که حوادث و رخدادهای مهیب و تکان دهنده می تواند پرده غفلت را از اندیشه و روان انسان بزداید و او را به مبده هستی متوجه سازد. و مثال کشتی و طوفان در کلام امام صادق علیه السلام را می توان ناظر به این مطلب دانست.

ص: 50

1- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص 5 - 4، بحار الانوار، ج 3، ص 41.

این مطلب در آیات قرآن نیز یادآوری شده است، که آیه 65 سوره عنکبوت از این نمونه است، چنان که می فرماید: «فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون» هنگامی که سوار کشتی شوند خدا را خالصانه می خوانند، و آنگاه که آنان را به خشکی نجات دهد، شرک می ورزند.

صدر المتألهين درباره فطری بودن معرفت به خدا می گوید: «وجود واجب تعالی - چنان گفته اند . امری فطری است ، زیرا انسان به هنگام رویارویی با شرایط هولناک به سائقه خلقت و فطرت خود به خدا توکل کرده و به طور غریزی به مسبب الاسباب و آن کس که دشواریها را آسان می سازد روی می آورد، هر چند به این گرایش فطری و غریزی خود توجه (علم به علم) نداشته باشد، بدین جهت اکثر عرفا به حالتی که انسان در لحظه های خطر مانند غرق شدن و سوختن در خود احساس می کند بر اثبات وجود خدا استدلال می کنند و در کلام الهی نیز به این مطلب اشاره شده است»⁽¹⁾

پدیده ایمان فطرت یا فطری دینی نظر روانشناسان و روانکاوان را نیز به خود جلب کرده است، و آنان در این باره دست به آزمایشهای بسیار زده، و نتایج آزمایشهای خود را در رساله ها و کتابهای بسیاری منتشر کرده اند، از جمله دانشمندانی که در این باره ، مطالعات گسترده بسیاری انجام داده است، ویلیام جیمز روان شناس معروف آمریکایی (1842-1910) است . وی این موضوع را به شیوه معمول در روان شناسی مورد بحث قرار داده است و سرانجام نتیجه

ص: 51

گرفته است که مبنای مذهب دل و جاذبه های درونی، اشراقاتی است که از ضمیر ناخودآگاه انسان مایه می گیرد.

از نظر او، مایه اولیه مفهومات مذهبی از قلب سرچشمه می گیرد و سپس فلسفه و استدلالهای عقلی آن مفهومات را تحت نظم و فرمول در می آورند، آنچه به این ساختمان استحکام و اطمینان می بخشد از اعماق قلب بیرون می آید و آنچه به آن سر و صورت می دهد کار مهندس عقل و منطق است، فطرت و قلب جلو می رود و عقل به دنبال او همراهی می کند(1)

در جای دیگر گفته است ما حس می کنیم که در وجود ما یک عیب و نقصی هست که مایه نا آرامی ما است، و نیز حس می کنیم که هرگاه با قدرتی مافوق خود ارتباط حاصل کنیم می توانیم خود را از این نا آرامی و ناراحتی نجات دهیم... آدمی در می یابد که آن خودی از او که بالای این ناراحتی ها و نا آرامی ها می باشد با یک حقیقت عالی تری که از او جدا نیست مرتبط است. این حقیقت عالی تر در هستی های خارج از او تصرف داشته و ممکن است نسبت به او کمک کار و مددگار باشد و هنگامی که وجود نازل و پایین مرتبه او به گرداب وغرقاب است، پناهگاه و کشتی نجات او خواهد بود(2)

6- برهان معجزات و کرامات

متن: «هر که تأمل نماید در معجزات و کرامات و خوارق عادات صادره از انبیاء و اولیاء، و اوصیاء و نزول عذاب بر کسانی که اطاعت آنها را نکردند و تکذیب آنها را نمودند مثل حضرت نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام و ثمود علیه السلام

ص: 52

1- ویلیام جیمز، دین و روان، ترجمه مهدی قانعی، ص 23.

2- مدرک قبل، ص 195-193، با اختصار و اندکی تصرف.

ولوط علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و شعیب علیه السلام؟ و موسی علیه السلام و غیر آنها از انبیاء سابقین و جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن جناب و به دیدۀ بصیرت نظر کند که این امور در قوه بشر نیست و از تحت قدرت ممکنات خارجست، قطع می کند به وجود واجب و به صدق انبیاء در وجود واجب».

شرح: این برهان مبتنی بر مقدمات زیر است:

1- در میان افراد بشر کسانی بوده اند که نه تنها به وجود خدا اعتقاد داشته اند، بلکه خود را به عنوان فرستادگان خداوند برای هدایت بشر و اولیاء و برگزیدگان او معرفی کرده اند.

2- آنان برای اثبات مدعای خود کارهای خارق العاده ای انجام داده اند که از قدرت بشر بیرون بوده است.

3- چه بسا مخالفان آنان دچار عذاب و هلاکت گردیده اند.

4- این معجزات و کرامات گواه بر درستی مدعای آنان یعنی وجود خدا و برگزیدگی آنان از جانب او می باشد.

ولی اثبات وجود خدا از این طریق در حد یک برهان یقین آور پذیرفته نیست، زیرا احتمال اینکه مدعیان نبوت و برگزیدگی از جانب خداوند با استفاده از قدرتی خاص که افراد دیگر بشر از آن بی خبر بوده اند، دست به انجام کارهای خارق العاده زده اند، وجود دارد، یعنی چنین فرضی عقلاً محال نیست، هر چند عادت امکان پذیر نبوده، و می توان آن را به عنوان دلیل خطایی واقناعی به شمار آورد.

گذشته از این، استدلال مزبور محدودیت دیگری هم دارد. چرا که متفرع بر نبوت و معجزه است، و حال آنکه براهین و دلایل وجود خدا باید عمومیت

ص: 53

جان هیك در نقل و نقد برهان فوق گفته است: «گفته شده است که برخی رخدادهای خاص از نوعی که بسیاری از افراد خود شاهد آن بوده اند، نظیر معجزات و اجابت دعا، وجود خداوند را ثابت می کند. بدون شک این امر از نظر روانی و روانشناسی درست است که اگر یک رشته از رخدادهای مؤثر از این دست، به عین و عیان مشاهده شوند، مسلماً هر کس را، هر قدر هم که شکاک باشد، تکان داده و به سوی اعتقاد به وجود خدا، سوق می دهد، لیکن بر اساس این قول نمی توان دلیلی متقن بر اثبات وجود خداوند که مورد قبول همگان باشد و آنانی که چنان حوادثی را تجربه نکرده اند اقامه نمود، زیرا این دسته افراد یا می توانند پیوسته در این گزارشها شک کنند یا نوعی تفسیر مادی از آنها به عمل آورند (1)

استاد جوادی نیز در نقد این برهان گفته است: «معجزه به عنوان کار خارق عادت وامری که به اصل علل و اسباب طبیعی و یا شناخته شده آنها نتواند استناد پیدا کند برای کسی که قبلاً بر ذات واجب برهان اقامه نکرده باشد و برخی از اسماء و صفات او نظیر مدبر و هادی بودن وی را نپذیرفته باشد و یا حتی از اثبات نبوت عامه عاجز مانده باشد، و نیز برای کسی که در اصل علیت تردید نموده، و احتمال صدفه و اتفاق را بدهد، و همچنین معجزه برای اشخاصی که ادراک حسی را تنها آگاهی و معرفت علمی دانسته و دیگر دانسته ها را فاقد ارزش جهانشناختی می خوانند، به شیوه ای منطقی بر ذات باری تعالی دلالت نمی کند.

ص: 54

معجزه به لحاظ منطقی تنها پس از اثبات ویا پذیرش بسیاری از اصول موضوعه مانند وجود واجب ، ضرورت وجود نبی و معرفت دینی برای راهنمایی وهدایت انسانهایی که به طور مستقیم از آن محروم هستند ، بر نبوت پیامبری خاص که داعیه نبوت دارد ، دلالت می نماید . و بر اساس این اصول ، معجزه ، هرگز مخالف علیت ویا ناسازگار با قوانین ساری در هستی نبوده و بلکه خود به عنوان یک قانون و سنت ضروری عمل می نماید»(1)

7- برهان اجماع و اتفاق عقلا

متن: «دلیل دیگر، اتفاق ارباب جمیع عقول کامله است بر وجود صانع ، پس باید که صانع عالم، موجود باشد، زیرا محال است که جمیع عقلای عالم متفق شوند در خطا و همه اشتباه کنند».

شرح: این برهان - همچون برای پیشین - در الهیات اسلامی چندان شناخته شده نیست، ولی در الهیات مسیحی مورد توجه قرار گرفته است، و به «برهان توافق عمومی(2)» معروف است.

پل ادواردز (Paul Edwards) در کتاب دائرة المعارف فلسفه تقریرهای مختلف آن را نقل و نقد کرده است، از جمله کسانی که طرفدار برهانهایی از این نوع بوده اند، سیسرون، سنکا، کلمنت اسکندرانی، هربرت اهل چربری، افلاطونیان کیمبریج، گاسندی و گروتیوس را می توان نام برد. در اعصار اخیر بسیاری از متکلمان بر جسته پروتستان و کاتولیک از این برهانها دفاع کرده اند،

ص: 55

1- آیت الله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ص 250.

2- Common Consent argument.

هگل این برهان را نپذیرفت، ولی بر آن بود که بهره ای از حقیقت در آن هست. رودولف آیسلر در یکی از آثارش این برهان را از نظر اهمیت در میان براهین معروف اثبات وجود خدا در مرتبه پنجم قرار می دهد.

جان استوارت میل می گفت: در توده و قاطبه انسانها این برهان نفوذ عظیمتری داشته است تا براهانهای دیگر که از نظر منطق کمتر آسیب پذیرند، هر چند در عصر حاضر کمتر فیلسوف حرفه ای هست که برای استدلالی از این دست، قوت و صلابت منطقی قائل باشد ولی مدافعان مردم پسند، ادیان، وسیع از آن استفاده می کنند.

روایتی که از این برهان ارائه داده اند به دو دسته تقسیم می شود: دسته اول برهانی است که عمومیت اعتقاد به خدا شاهد بر این گرفته شده است این عقیده فی نفسه غریزی است، یا تابع نیازها و اشتیاقهایی است که آنها غریزی اند آنگاه درستی چنین عقیده ای نتیجه گرفته شده است.

دسته دوم برهانهایی که طبق آنها عمومیت عقیده با عطف نظر به اینکه معتقدان در پرتو عقل به این موضع رسیده اند، دلیل و شاهی بر وجود خدا تلقی می شود. به عبارت روشن تر عمومیت اعتقاد به خدا، گاهی شاهد بر ریشه فطری و غریزی داشتن چنین اعتقادی، و گاهی دلیل بر خاستگاه عقلی آن گرفته شده است، آنگاه از طریق واقع انگاری فطرت و خرد وجود خدا اثبات شده است.

عده ای از فیلسوفان و روانشناسان منتقد برآنند که انسان طبیعت دینی است. لذا گسترش شکاکیت و الحاد، چه بسا به نتایج ناگوار بیانجامد. یونگ درباره بیمارانش می نویسد: با اطمینان می توان گفت که یکایک آنها از

این نظر بیمار شده اند که سررشته آنچه را که ادیان زنده جهان در هر عصری پیروان خود داده اند، گم کرده اند، در عصر ما نیز کوششهایی وجود دارد که می خواهد نشان دهد که هر انسان واقعا به خدا ایمان دارد، حال خودش هر نوع که می خواهد بیندیشد.

منتقدانی بر فطری و غریزی بودن اعتقاد به خدا دو اشکال کرده اند، یکی اینکه از چه راهی می توان عمومیت چنین گرایش فطری و غریزی را در انسانها تشخیص داد، و دیگری اینکه عمومی بودن یک تصور دلیل بر فطری بودن آن نیست، زیرا چه بسا دلایل و توجیهاات دیگری داشته باشد، استوارت میل در باب این برهان به تفصیل بحث کرده و چند ایراد بر آن گرفته است، یکی اینکه صادق و درست بودن فطرت و غریزه را مورد تردید قرار داده است، توجیه درست بودن غریزه و فطرت از این راه که چون فعل خداوند حکیم است گزاف و عبث و فریب در آن راه ندارد، مصادره به مطلوب خواهد بود.

در پاسخ این اشکال گفته شده است، داشتن وجود قوای ذهنی و جسمی مستلزم وجود موضوعات و متعلقات مناسب با آنهاست، چنان که در مورد سایر قوا و احساسات این مطلب صادق است، و با توجه به قانون همانندی حکم امثال، احساس و غریزه دینی نیز همین حکم را خواهد داشت(1)

بحث و نقد درباره این برهان گسترده است که بررسی آنها به مجال بیشتری نیاز دارد. و حاصل سخن در این باره این است که چنین استدلالی در حد یک دلیل خطابی واقناعی قابل عرضه است، ولی افاده یقین برهانی نمی کند.

ص: 57

ب: صفات خداوند

اشاره

مطالبی که مرحوم آیه الله لاری در باب صفات خداوند بیان کرده است

حول سه محور زیر است:

1- صفات ثبوتیه .

2- صفات سلبيه .

3- توحید و یگانگی .

اول: صفات ثبوتیه

اشاره

در این باره هشت صفت را مورد بحث قرار داده است .

1- قدرت و اختیار:

دلایلی که بر اثبات قدرت و اختیار خداوند اقامه شد، بدین شرح است:

الف: تأمل در موجودات عالم و مصالح و حکمتها و بدایع و شگفتیهایی که در خلقت آنها نمایان است، زیرا از نظر عقل فعل محکم و متقن دلیل بر قدرت و اختیار فاعل آن است.

ب: اتفاق همه پیامبران بر اثبات این صفت برای خداوند

ج: قدرت از صفات کمال است و عجز از صفات نقص ، و خداوند که واجب الوجود بالذات است از هر گونه عیب و نقصی منزّه است.

2- علم و دانایی

دلایلی که بر قدرت و توانایی خدا اقامه شد، صفت علم را نیز اثباتی می کند، گذشته از این ، فاعل قادر آن است که کارهایش از روی قصد و آگاهی باشد، پس اثبات قدرت مستلزم علم و آگاهی خواهد بود، چنان که قرآن کریم

می فرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (ملک / 14): «آیا کسی که جهان را آفریده است، آگاهی ندارد، و او است دانا و آگاه»

3- حیات

خداوند حی و زنده است و فنا پذیر نیست، بر این مطلب نیز علاوه بر اتفاق پیامبران، می توان از راه علم و قدرت استدلال کرد، زیرا علم و قدرت بدون حیات محال است، گذشته از این، فنا و زوال از صفات ممکنات است، و خداوند واجب الوجود بالذات می باشد، از فنا و زوال در او راه ندارد.

4- قدیم، ازلی و ابدی است

خداوند همیشه بوده و خواهد بود، زیرا همان گونه که بیان گردید، فنا و زوال از صفات ممکنات است، و چون خداوند واجب الوجود بالذات است، پس منزه از فنا و زوال خواهد بود.

5- تکلم

خداوند بر آفریدن کلام قادر است و آن را ایجاد کرده است، دلیل بر این مطلب، علاوه بر اتفاق همه پیامبران، این است که خداوند بر هر کاری تواناست، پس بر ایجاد کلام نیز تواناست.

6، 7- سمیع و بصیر

خداوند همه چیز را می شنود و می بیند (به آن علم دارد) این مطلب نیز مورد اتفاق همه پیامبران الهی است، و شنوایی و بینایی از شعب علم الهی است. و قبل از این بیان شد که خداوند به همه چیز آگاه است.

8- قصد و اراده

خداوند هر کاری را با قصد و اراده انجام می دهد. دلیل بر این صفت،

علاوه بر اتفاق پیامبران، این است که اراده از صفات کمال و عدم آل نقص است، و نقص در خداوند راه ندارد.

دو یاد آوری :

1- صفات ثبوتیه منحصر در صفات هشتگانه یاد شده نیست، چنان که از کتاب الله و روایات معصومین به دست می آید که اسما حسناى خداوند از نظر شمارش و معنا غیر متناهی است. ولی آنچه میان علما متعارف است، همین صفات هشتگانه است، و شاید سبب آن وضوح و ظهور آنهاست.

2 - صفات ثبوتیه دو گونه اند: الف: صفات ذاتیه یعنی صفاتی که عین ذات خداوند می باشد مثل علم و قدرت، و سلب آنها از ذات محال است.

ب: صفات فعلیه یعنی صفاتی که مربوط به فعل خداوند است و عین ذات او نیست، و در بعضی اوقات سلب آنها ممکن است مانند خالقیت، زیرا سلب آن در بعضی اوقات جایز است.

توضیحات

الف: در اینکه قدرت و اختیار از صفات ثبوتیه و ذاتیه خداوند است، اختلافی وجود ندارد، ولی در تفسیر آن دو نظریه است، یکی که بسیاری از متکلمین بر گزیده اند این است که قدرت عبارت است از صحت یا امکان فعل و ترک(1)، و دیگری که مورد قبول حکما و عده ای از متکلمین است این است که قدرت عبارت است از اینکه اگر خداوند انجام فعلی را بخواهد آن را انجام می دهد، و اگر ترک آن را بخواهد، آن را انجام نمی دهد (2)، با توجه به اینکه

ص: 60

1- صحة الفعل والترک.

2- ان شاء فعل وان شاء ترک یا ان لم یشاء لم یفعل .

وصف امکان در مورد خداوند راه ندارد، نظریه نخست پذیرفته نیست.

ب: مطلب دیگری که در ارتباط با قدرت و اختیار مطرح شده این است که آیا عدم زمانی فعل در تحقق آن دخالت دارد، با چنین شرطی معتبر نیست؟ رأی مشهور میان متکلمان همان قول نخست است، بدین جهت آنان به قدیم بودن عالم از نظر زمان معتقد نیستند، ولی حکمای اسلامی طرفدار قول دوم بوده اند، بنابراین از نظر آنان همه موجودات (ما سوی الله) ممکن الوجود و حادث ذاتی اند، ولی از نظر حدوث زمانی، دو گونه اند، برخی مانند حوادثی که در زمان رخ می دهد حادث زمانی، و بعضی دیگر مانند مجردات و خود زمان، حادث زمانی نیستند، ولی در عین حال همه اشیاء محتاج خدا و معلول و مخلوق اویند، چرا که ملاک نیازمندی امکان است، و این ملاک همگانی است (1).

ج: علم دو گونه است: حضوری و حصولی، علم حضوری آن است که واقعیت معلوم نزد عالم حاضر است، و علم حصولی آن است که صورت و ماهیت معلول نزد عالم حاضر است، علم انسان به خود، حضوری و علم او به اشیاء دیگر حصولی است، علم خداوند به ذات خود و نیز به موجودات حضوری است، یعنی واقعیت ذات و هستی خداوند، و نیز واقعیت اشیاء نزد او حاضر است، حضور ذات الهی برای ذات، روشن است، زیرا خداوند منزله از جسمانیت و ماده است و آنچه مایه غیبت و پنهانی و حجاب حضور است، ماده و جسمانیت است و حضور اشیاء نزد خداوند بدین جهت است که همه اشیاء معلول و فعل خداوند است، و واقعیت فعل و معلول نزد فاعل و علت

ص: 61

1- در این باره به کتاب قواعد العقائد نوشته خواجه نصیرالدین طوسی با تعلیقات نویسنده، 52-49 رجوع شود.

د: فعل و آگاهی از بارزترین نشانه های حیات است، و این دو ویژگی در موجودات زنده از نظر کمال و نقص، متفاوت است و نمود نموده های گوناگونی دارد، در نبات به گونه ای است، و در حیوان به گونه ای کامل تر، و در انسان، کامل تر از حیوان و ... کامل ترین مرتبه آن مخصوص خداوند است، زیرا علم و قدرت و فعل الهی نمونه اکمل و اتم علم، قدرت و فعل است.

هن دو صفت سمیع و بصیر (شنوا و بینا) در قرآن کریم و احادیث اسلامی وارد شده است، و یقیناً مقصود از آن دو، آگاهی از طریق دستگاه شنوایی و بینایی نیست، زیرا خداوند منزّه از جسم و قوای جسمانی و مادی است، بنابراین حقیقت سمع و بصر در خداوند به علم و آگاهی او از مسموعات و مبصرات بر می گردد، و شاید وجه بکار گرفتن این دو واژه در مورد خداوند این باشد، که این دو، در حقیقت، رمز علم و آگاهی به شمار می رود، تا آنجا که غالباً از هر گونه آگاهی با واژه های دیدن و شنیدن تعبیر می شود.

و: تکلم از صفات فعل خداوند است، و حقیقت آن عبارت است از ایجاد کلام، همان گونه که در انسان نیز تکلم از صفات فعل می باشد، تفاوت تکلم در انسان و خداوند به تفاوت در ایجاد کلام باز می گردد. انسان برای ایجاد کلام به دستگاه مخصوص گویایی نیاز دارد، ولی خداوند که قدرتش نامحدود است، در ایجاد کلام به چنین دستگاهی نیاز ندارد. باید توجه داشت که مصداق معروف کلام در محاورات عمومی، همان کلام لفظی است، ولی ملاک آن که دلالت بر معنای پنهان در نفس یا ذهن متکلم است، بدان اختصاصی ندارد، بلکه هر گونه فعلی را شامل می شود، چون فعل بر صفات فاعل خود دلالت می کند. بدین

جهت امام علی علیه السلام کلام خداوند را به فعل او تفسیر کرده است(1)

ز: اراده رمز حتمی و قطعی بودن فعل است، چنان که بر رضایت و علم فاعل نیز دلالت می کند، فاعل مرمید از کار خود آگاه است و انجام آن را می پسندد و مطلوب می داند، بدین جهت اراده با علم، رضا و حتمیت ملازمه دارد، لذا برخی اراده را به علم خداوند به آنچه احسن یا اصلاح است تفسیر کرده اند، و برخی دیگر آن را به رضا و ابتهاج در مقام ذات و فعل تفسیر نموده اند، و برخی نیز آن را ناظر به حتمیت و قطعیت وقوع فعل، که با تحقق علت تامه حاصل می شود دانسته اند(2)

بنابر قول نخست اراده از صفات ذاتیه است و بنابر قول اخیر از صفات فعلیه و قول دوم ناظر به هر دو مقام است و در احادیثی که از پیشوایان معصوم روایت شده، اراده به احداث و ایجاد تفسیر شده و از صفات فعلیه الهی به شمار آمده است.

ح: گر چه صفات ثبوتیه خداوند به صفات یاد شده اختصاصی ندارد، ولی شاید وجه اینکه متکلمان اسلامی تنها درباره این صفات بحث کرده اند این بوده است که در مورد این صفات آراء و اقوال مختلفی مطرح شده و آنان خواسته اند دیدگاه خود را در این باره بیان نمایند.

2- صفات سلویه

صفاتیه که در کتب کلامی تحت عنوان صفات سلویه مورد بحث قرار

گرفته عبارتند از:

ص: 63

1- نهج البلاغه، خطبه 186.

2- در این باره به کتاب قواعد العقاید، ص 58 - 55، رجوع شود.

جسمانیت، جوهریت، عرضیت، محل حوادث و عوارض بودن، و حلول در اشیاء، ترکیب و رؤیت و از صفات یاد شده، آنچه در این فصل در کلام مرحوم لاری مطرح شده همان پنج صفت اول است، وی در استدلال بر نفی این صفات از خداوند گفته اند: «دلیل بر نسفی این صفات علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء این است که این امور از صفات ممکنات است و خداوند عالم مزه از صفات ممکنات است، و جمیع آنها نقایص است، و خداوند متصف به صفات کمالیه و جمالیه است، پس جایز نیست اتصاف خداوند عالم به این امور».

صفات سلبيه خداوند به سلب نواقص باز می گردد، و ریشه همه نواقص امکان و نیازمندی است، یعنی هر یک از صفات یاد شده در خداوند مستلزم نقص و حاجت می باشد.

وصف سلبي، سلب نقص است، نی کمال *** جملگی را سلب حاجت شد مال(1)

و علت اینکه متکلمان اسلامی تنها به بحث درباره برخی از صفات سلبيه پرداخته اند همان است که در مورد صفات ثبوتیه بیان گردید، یعنی پیدایش عقاید و آراء مختلف و نادرست در این باره.

3- توحید و یگانگی خدا

اشاره

آخرین مسأله ای که مرحوم لاری در بحث خداشناسی مطرح کرده است،

ص: 64

1- ترجمه این بیت از منظومه حکمت سبزواری است که گفته است: ووصفه السلبي، سلب السلب جاء في سلب الاحتياج كلا أدرجا

مسئله توحید و یگانگی خداوند است، و در این باره سه مطلب را عنوان نموده است: یکی دلایل توحید، دیگری مراتب توحید، و سوم حقیقت توحید. و اینک نقل و شرح این مطالب:

الف - دلایل توحید

دلیل اول: اتفاق همه پیامبران الهی بر این مطلب است، و اتفاق آنها بر خطا محال است. در مورد این دلیل یادآور می شویم که اگر در استناد به قول پیامبر، جهت پیامبری و عصمت او مورد نظر باشد، اتفاق و اجماع دخالتی ندارد، چون سخن معصوم خطا پذیر نیست، خواه یکی باشد یا متعدد، و اگر جهت پیامبری و عصمت مورد نظر نباشد، دلیل حالت خطابی و اقناعی خواهد داشت، چون در این صورت احتمال خطا به کلی منتفی نخواهد بود.

دلیل دوم: آن است که خداوند عالم خبر داده است به وحدانیت خود و اینکه غیر از او خدایی نیست، و کذب بر خدا روا نیست.

این استدلال مبتنی بر اثبات نبوت و وحی است، و مبتنی بر توحید نیست و چنین استدلالی اشکال منطقی ندارد. آنچه اثبات وحی به آن توقف دارد، وجود خدا و عالم غیب و برخی از کمال الهی چون علم، حکمت و قدرت است. اما وحدت و تعدد خدا در اثبات ضرورت وحی و نبوی تأثیر ندارد.

دلیل سوم: اگر خدایی دیگر باشد باید از برای او رسولی و پیامبری نیز باشد که از جانب او خبر دهد، خصوصا در صورتی که آن دیگری نفی او نماید. و چون رسول و پیغمبری نفرستاده است، پس موجود نخواهد بود.

این استدلال به شیوه ای است. یعنی از نفی اثر به نفی مؤثر استدلال شده است، چنان که از وجود اثر بر وجود مؤثر استدلال می شود، و توضیح آن

این است که ارسال پیامبر و فرستاده شریعت از مظاهر و آثار ربوبیت خداوند است. زیرا مقتضای حکمت این است که خالق جهان و انسان، او را تدبیر و هدایت کند. و نیازهای او را بر طرف سازد و راه کمال را به او نشان دهد، حال اگر از طرف خداوند پیامبر و شریعتی فرستاده نشود، در حقیقت چنین خدایی وجود ندارد، و از آنجا که همه پیامبران خود را فرستادگان یک خدا دانسته، و وجود خدای دیگری جز او را نفی کرده اند، هر گاه خدای دیگری وجود می داشت، می بایست رسولان و شرایع خود را بفرستد، پس از نفی تالی، نفی مقدم اثبات می شود.

و ساختار منطقی این استدلال به صورت قیاس استثنایی و از طریق رفع تالی و اثبات رفع مقدم است.

الصورة

$$P \text{-----} > q$$

$$\frac{q}{P}$$

استدلال یاد شده در کلام امام علی علیه السلام چنین بیان شده است «واعلم یا بنی ائمه لو کان لربک شریک لأتتک رسله ولرأیت آثار ملکه وسلطانہ، ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه إله واحد کما وصف نفسه، لا یضادہ فی ملکہ أحد ولا یزول ابدأ ولم یزل؛ ای فرزندم، بدان که اگر برای پروردگار تو شریکی می بود، هر آینه فرستادگان او نزد تو می آمدند، و تو نشانه های فرمانروایی او را می دیدی، و افعال و صفات او را می شناختی، ولی او خدای یکتاست، همان گونه که خود را به یکتایی وصف کرده است، کسی در فرمانروایش با او ضدیت و برابری ندارد، و فرمانروایی او زوال نپذیرفته و نخواهد پذیرفت».

دلیل چهارم: هر کس تأمل کند در عالم آفاق وانفس آنها را مرتبط با

ص: 66

یکدیگر می بیند به نحوی که به هیچ قسم خلل و نقصان و قصوری در آنها نمی بیند و از این جا قطع حاصل می شود به این که اینها از یک شخص صادر شده اند، همان گونه که خداوند فرموده است: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (انبیاء / 22): اگر در آسمان و زمین غیر خدا، خدایانی می بود نظام آن دو فاسد و تباه می شد.

در ارتباط با این برهان اشکال معروفی مطرح شده است و آن اینکه تعارض و تراحم دو یا چند آفریدگار در صورتی است که آنها از نظر کمالات و جودی در مرتبه اعلی و اکمل نباشند، در این صورت است که احتمال رقابت و مقابله وجود دارد، ولی با فرض اینکه همه آنها از عالی ترین مرتبه کمال برخوردارند، چنین احتمالی وجود نخواهد داشت، بنابراین استدلال یاد شده برهانی و یقین آور نخواهد بود، بلکه خطایی واقناعی است.

مرحوم فاضل مقداد در این باره چنین گفته است: « در این دلیل جای نظر و تأمل است، زیرا با فرض اینکه دو یا چند خدا حکیم اند. مخالفت با یکدیگر و متعارض در اراده ممکن نخواهد بود» (1)

ولی می توان استدلال یاد شده را به گونه ای دیگر تقریر کرد که رنگ برهانی به خود بگیرد، بدین صورت که: با فرض دو یا چند خدا هیچ موجودی تحقق نخواهد یافت، زیرا نسبت هر چیز با هر یک از خدایان فرضی یکسان است، و در این صورت اگر همگی در آن، اعمال قدرت کنند، باید هر چیز دو یا چند چیز باشد، و اگر بعضی در آن اعمال قدرت کند، ترجیح بلا

ص: 67

1- ارشاد الطالبین، ص 251، همچنین به شرح حکمة الاشراف، ص 151، شرح عقائد نسفیه ص 28 رجوع شود.

مرجع خواهد بود، و اگر هیچکدام در آن اعمال قدرت نکند، آن چیز موجود نخواهد شد. پس با فرض تعدد خدایان هیچ چیز موجود نخواهد شد، چون موجود شدن هر چیز مستلزم یکی از دو امر محال است، یکی تأثیر دو قدرت مستقل در یک مقدر (= تعدد واحد) و دیگری ترجیح بلا مرجح (1)

و با این تقریر مقصود از فساد آسمان و زمین در آیه کریمه اختلال در نظم آن دو نخواهد بود (چنان که در تقریر اول این معنا مقصود است) بلکه مقصود از آن عدم تحقق عالم است (2)

ب - وحدانیت خداوند نفی ترکیب

بدان که وحدت الهیه از قبیل وحدت نوعیه و جنسیه و شخصییه وعدده نیست، بلکه توحید خدا به معنی نفی شریک است و وحدت او مجهول الکنه است، و مرکب نیست.

بدان که مرکب بر چند قسم است و واجب الوجود از همه آنها منزیه است: اول: ترکیب ذهنی است و آن اینکه در ذهن منحل شود به اجزاء مختلفه.

دوم: ترکیب خارجی است. (مانند ترکیب جسم از ماده و صورت از نظر فلاسفه، و ترکیب اجسام مرکب از عناصر و عناصر از مواد از نظر دانشمندان علوم طبیعی).

سوم: ترکیب عقلی است و آن اینکه در عقل منحل به اجزاء عقلیه شود (مانند ترکیب ماهیت از جنس و فصل، و ترکیب ممکن از وجود و ماهیت).

چهارم: آن است که به حسب مفهوم و به اعتبار، اجزائی برای آن متصور

ص: 68

1- شرح المواقف، ج 8، ص 41.

2- شرح المقاصد، ج 4، ص 37

شود (مانند مفاهیمی که از سنخ ماهیت نیستند ولی ذهن می تواند برای آنها اجزائی به منزله جنس و فصل اعتبار کند).

پنجم: ترکیب از جنس و فصل است (این در حقیقت همان ترکیب عقل است).

و بدان که هر مرکبی محتاج است، و واجب الوجود غنی بالذات است، پس ممتنع است که واجب الوجود مرکب باشد.

و بدان که خدا مرکب از وجود و ماهیت نیست، بلکه ذات خدا ماهیت ندارد و وجود محض است، و نیز مرکب از ذات و صفت نیست، بلکه خدا صفت زایده ندارد. و صفات کمالیه عین ذات او می باشد به این معنی که ذات و صفت او وحدت حقیقیه (وحدت حقه) می باشد و به هیچ وجه من الوجوه کثرت و تعددی نه عقلا و نه اعتبارا متصور نیست، پس معنی اینکه خدا عالم است آن است که جاهل نیست، و معنای قدرت نفی عجز است.

حاصل اینکه بعضی از علما می گویند صفات کمالیه خدا عین ذات اوست، و بعضی تعبیر به نفی تقایص کرده اند، و اختلاف علما در مسأله از حیث تعبیر و لفظ می باشد و در معنی اختلافی نیست.

توضیح و تحقیق

وحدت و یگانگی خدا از قبیل وحدت مفهومی (نوعی و جنسی) و عددی نیست. زیرا وحدت مفهومی امری ذهنی است نه خارجی و عینی، و وحدت عددی گر چه خارجی و عینی است ولی با کثرت قابل جمع است، و حال آنکه وجود مثل و مانند برای خدا از محالات ذاتی است، پس مقصود از وحدت و یگانگی خدا دو چیز است: 1- شبیه و شریک ندارد. 2- کثرت و ترکیب در ذات

اوراه ندارد، قسم اول را «واحدیت ذات» و قسم دوم را «احدیت ذات» می نامند. و این دو معنا در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام بسیار وارد شده است. و کلام امام علی علیه السلام در تبیین صفت وحدت مشهور است: وحدت چهار معنا دارد، که دو معنای آن در مورد خداوند باطل، و دو معنای آن درست است

دو معنای باطل عبارت است از: وحدت مفهومی وی وحدت عددی.

و دو معنای صحیح عبارت است از: شبیه و نظیر ندارد (لیس فی الأشياء له شبه).

اجزاء ندارد (انه عز وجل احدی المعنی، یعنی به آنه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم) (1)

روایات اهل بیت علیهم السلام در این باره که خداوند احدی الذات واحدی المعنی است متضافر و بلکه متواتر است، و مفاد این دو اصطلاح همان «وحدت

حقه» در اصطلاح حکماست. که به صرف الوجود بودن خداوند باز می گردد. یعنی چون وجود خداوند صرف هستی است، هیچگونه محدودیت و کثرتی در آن راه نخواهد یافت، و این حقیقت بلند از قرآن کریم مایه می گیرد، چرا که در آیات کریمه قرآن آنجا که خداوند به وحدانیت و یگانگی توصیف می شود، به قهاریت نیز توصیف می گردد. (هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (زمر/4) (2). و این بدان جهت است که خداوند، مقهور هیچ حدی نیست، و همه چیز محدود و مقهور او است (3)

ص: 70

1- توحید شیخ صدوق، باب 3، حدیث 3.

2- ر.ک به یوسف: 3، رعد: 16، ابراهیم: 48، ص: 65، غافر: 16.

3- المیزان، ج 6، ص 88-89.

وملاک عینیت صفات ذاتی خداوند با ذات او نیز همین وحدت حقه وصرافت و بساطت وجود است، زیرا فرض زیادت مستلزم کثرت و تعدد حیثیات و محدودیت در ذات است که با وحدت حقه و بساطت ذات منافات دارد.

و برخی از متکلمان صفات ذاتی خداوند را به صورت سلبی تفسیر کرده و مثلاً علم را به نفی جهل، و قدرت را به نفی عجز معنا کرده اند. (1) بر این نظریه اشکال شده است که لازمه آن تعطیل ذات از صفات کمال است، و این امر با براهین عقلی و ظواهر دینی منافات دارد. (2) مرحوم لاری در توجیه این نظریه گفته است، مقصود قائلان این نظریه همان قول به عینیت صفات ذاتی با ذات خداوند است، و میان این دو قول جز در تعبیر اختلافی نیست.

ج - مراتب و درجات توحید

توحید دو جنبه دارد که یکی مربوط به خداوند است که وحدت و یگانگی از صفات او است، و دیگری مربوط به انسان و مانند او (= موحدان) است که به اعتقاد یا عمل آنان باز می گردد (= توحید اعتقادی و عملی).

در اصطلاح رایج برای توحید مراتب چهارگانه :

1- توحید ذاتی.

2- توحید صفاتی .

3- توحید افعالی .

4- توحید عبادی .

ص: 71

1- الاعتقادات فی دین الامامیة، ص 8. حق الیقین علامه شبر، ج 1، ص 20.

2- المیزان، 14، ص 132.

بیان می شود، گاهی نیز به جای توحید افعالی از توحید در خالقیت و ربوبیت یاد می شود. در احادیثی که از پیشوایان معصوم روایت شده اقسام زیر یافت می شود:

1- توحید ذاتی (= احد الذات)

2- توحید صفاتی (= احدی المعنی)

3- توحید در خالقیت (لا شریک أعانه علی ابتداء عجائب الأمور)

4- توحید در ربوبیت (توحد بالربوبیة)

5- توحید در مالکیت (لم یشرک فی ملکه أحد)

6- توحید در الاهیت (سبحان الواحد الذی لا اله غیره)⁽¹⁾ و حقیقت الاهیت عبارت است: از ذاتی که واجد همه کمالات وجودی است به گونه ای که افکار و اندیشه ها و قلبها و دلها، واله و حیران او می گردند، و در برابر او خضوع می کنند. و این همان عبادت و پرستش است، از این رو معمولاً اله را به معبود راستین (معبود به حق) ترجمه و تفسیر می کنند. امام علی علیه السلام در تفسیر «الله» فرموده است: «الله معناه المعبود الذی یأله فیہ الخلق ویؤله الیه»⁽²⁾ «الله» به معنی معبودی است که خلق در مورد او واله و حیرانند و مجذوب او می شوند. و امام باقر علیه السلام فرموده است: «الله معناه المعبود الذی أله الخلق عن درک ماهیته والإحاطة بکیفیته، ویقول العرب: أله الرجل إذا تحیر فی الشیء فلم یحط به علماً، فالإله هو المستور عن حواس الخلق»⁽³⁾ الله یعنی معبودی که خلق از درک ماهیت

ص: 72

1- در این باره به باب دوم کتاب توحید شیخ صدوق رجوع شود.

2- توحید صدوق، باب 4، حدیث 2.

3- مدرک قبل.

واحاطه به کیفیت او عاجزند. عرب به کسی که در مورد چیزی متحیر شده و از احاطه علمی نسبت به آن عاجز باشد می گوید: «أله الرجل» پس إله یعنی آنچه از دیدگان پنهان است.

حاصل سخن آنکه مقام إلا- هیت مقامی است که همه کمالات وجودی در آن جمع است چنان که می فرماید: (الله لا إله إلا هو له الاسماء الحسنى) (طه: 8).

مرحوم آیه الله لاری برای توحید یازده مرتبه ذکر نموده که برخی مربوط به توحید اعتقادی، و برخی مربوط به توحید عملی است. و آنها عبارتند از:

1- توحید در وجوب ذاتی یعنی واجب الوجود بالذات جز خدا نیست.

2- توحید در الاهیت که آن را به خالقیت تفسیر کرد، وگفته است: «یعنی آنچه در عالم موجود می باشد یا موجود می شود، همه مستند به ذات اقدس الهی می باشد».

3- توحید در معبودیت یعنی غیر خدا احدی مستحق معبودیت نیست.

4- توحید در صفات کمالیه وجوبیه یعنی برای خدا شریکی در صفات کمالیه نیست.

5- توحید در افعال یعنی افعال خدا شباهتی به افعال غیر او ندارد.

6- توحید در خلق و رزق، یعنی احدی غیر از خدا خالق و رازق نیست.

7- توحید در قدم یعنی قدیم منحصر به ذات اقدس الهی است. در اینکه مقصود از آن قدم ذاتی است با قدم زمانی توضیحی داده نشده است، رأی مشهور میان متکلمان این است که قدم زمانی از صفات ویژه خداوند است، ولی از دیدگاه حکما و بعضی از متکلمین آنچه از صفات ویژه خداوند است، قدم

ذاتی است، نه زمانی .

8- توحید در مقام محبت که راجع به مقام حب فی الله و بغض فی الله است.

9- توحید در مقام قضا و قدر، یعنی هیچ چیز جز به قضاء و قدر الهی تحقق نمی یابد.

10 - توحید در مقام توکل و رجاء و خوف. یعنی عبد باید به خدا توکل کند و از غیر خدا قطع امید کند و جز از خدا از کسی نترسد، زیرا «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

11 - توحید در لوازم وجوب وجود، یعنی خدا در آنچه لازمه وجوب ذاتی است شریک و مانندی ندارد، و او از همه لوازم امکان منزّه است. (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)

ص: 74

گامی در شناخت محکم و متشابه و معرفی رساله آیت الله لاری

اشاره

گامی در شناخت محکم و متشابه و معرفی رساله آیت الله لاری

حجة الاسلام والمسلمین سید محمد علی ایازی

ص: 77

بحث محکم و متشابه یکی از مباحث پیچیده و حیرت بر انگیز علوم قرآن است. این بحث از نخستین ایام رواج دانش کتاب الهی در کانونهای علمی و اجتماعی جامعه مسلمین مطرح شد و همواره درباره آن بحث و گفتگو و نقد و بررسی انجام گرفت.

بی گمان ریشه این گفتگو را باید در خود قرآن جستجو کرد که به واقعیت متشابهات اشاره می کند و خبر از ضایعات و سوء استفاده های احتمالی آن می دهد (آل عمران/7). به همین دلیل این بحث از زاویه های مختلف در حوزه های علمی و فرهنگی مسلمین جنجال آفریده و دانشمندان و محققان بسیاری را به کاوش واداشته است.

کنکاش در زمینه محکم و متشابه از دیر ایام در حوزه های شیعی نیز رواج داشته و علمای بزرگی متکفل پژوهش آن بوده اند. حال چه بصورت بحثی در ضمن تفسیر و علوم قرآن و یا با تألیف رساله های مستقل.

یکی از کسانی که در دوران اخیر در این موضوع به تحقیق و کاوش پرداخته فرزانه مجاهد، مهاجر الی الله مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری - رحمة الله علیه ... است که در این باب رساله ای مستقل نگاشته و پس از بحث کلی به مصادیق و موارد آن نظر انداخته است.

آنچه در این وجیزه می خوانید بحثی است به بهانه معرفی این رساله که با نگرشی جامع به مسائل نظری و تاریخی آن پرداخته شده است و در زمینه معنا و تلقی های گوناگون - که از مهمترین فرازهای بحث است . و محدوده تلقی محکم و متشابه تحقیق شده است .

امید است این نوشته توانسته باشد گوشه هایی از حق رساله را ادا کرده باشد و اگر این رساله بسیار فشرده و مختصر است ، در توصیف موضوع و معرفی آن سهمی هر چند ناچیز برداشته باشد.

معنای محکم و متشابه

1- محکم در لغت: در معنای محکم در لغت تعبیرهای مختلفی وارد شده و از آن معانی گوناگونی استفاده کرده اند. برخی به بعد وجودی این واژه تأکید کرده و برخی به بعد سلبی آن.

در کتاب قاموس اللغة در ماده کم آمده: «أحکم، اتقنه، فاستحکم ومنعه عن الفساد». آن را متقن کرد، استحکام بخشید و از فاسد شدن پیشگیری کرد.

ابن منظور در لسان العرب نیز در ضمن همین ماده می گوید: «احکمت الشیء، فاستحکم واحتکم واستحکم، وق». آن را محکم کرد تا استحکام

پیدا نمود و محکم گردید. امری را چنان انجام داد که بتوان به آن اطمینان کرد.

بنابر ریشه یابی نخست محکم جنبه سلبی پیدا می کند و مانند حکمت الدابة و أحکمت است یعنی حیوان را محکم بست و برای او ایجاد مانع کرد. حکم که فصل و جدا انداختن بین دو چیز است نیز امری سلبی است.

حاکم که از ظلم دیگران مانع می شود و میان متخاصمین، جایی می اندازد و فصل خصومت می کند با این جهتگیری سلبی سازش دارد. به همین دلیل برخی از مفسران مانند فخر رازی معنای محکم و مشتقاتش را به جهت سلبی آن برگردانده اند و گفته اند: محکم، یعنی کاری که از اندراس وضایع شدنش جلوگیری شود (1) راغب اصفهانی (م 502) در مفردات نیز گفته است: حکم اصله، یعنی منع اصله لاصلاح. ولجام را حکمة الدابة می گویند، گمت السفیه و احکمته، سفیه را جلویش گرفتم. لذا راغب معنای نفیی را از معنای محکم می گیرد، گرچه به آن تصریح نمی کند اما وقتی به محکم در کلام خدا می رسد می گوید: کلامی که مانع از ایجاد شبهه و تردید در لفظ و معنای آن باشد (2)

اما در برابر این نظریه کسانی حکم را به معنای وثق و اثق گرفته اند، ولسان العرب هم نیز همین معنای وجودی و ایجابی احکام را تأیید می کند.

ص: 81

1- ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر ج 7 / 179، همچنین رشیدرضا، المنار، ج 3 / 63 و زرقانی، مناهل العرفان، ج 2 / 289، بیروت، دار الکتب العلمیه.

2- راغب، مفردات قرآن، ماده حکم / 249، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالقلم.

صبحی صالح در مباحث فی علوم القرآن می گوید: المحکم هو الذی یدل علی معناه بوضوح لاختفاء فیہ (1) آقای حکیم نیز به ایجابی بودن این ماده اصرار دارد و معتقد است حکم به معنای وثق و اتقن است و اگر در معنای آن جنبه منع و پیشگیری از فساد آمده از لازمه این واژه گرفته شده است (2)

اما اگر به موارد اشتقاق این ماده چون حکم (منعت من الظلم) و گام (الفاصل فی الامور) و چکمت (منع من الجهل) و حکیم (الاتقان والمانع من الافساد) نگاه کنیم ریشه منعی و سلبی آن ظاهرتر است و چون در احکام اراده دخیل است بعد سلبی آن ظهور می کند و نفی از خفا و شبیهه در آن بارز می شود، به همین دلیل اکثر لغت پژوهان به اصل منعی این ریشه تأکید کرده اند (3) و چنین نقشی را در برابر متشابه قائل شده اند، گرچه بعد ایجابی هم داشته باشد (4). 2- متشابه در لغت: راغب اصفهانی در معنای لغوی متشابه می گوید: الشبهه والشبهه والشبیهه از یک ریشه معنا می دهد و به معنای تماثل و همانند است .

مماثله در کیفیت مانند: رنگ، طعم، ماده. در مسائل غیر حسی مانند عدالت، ظلم نیز مماثلث و همانندی بکار برده می شود.

و شبیهه را از این باب شبیهه می گویند که میان دو چیز تمیز حاصل نمی گردد و عینا یا معنا با هم تشابه دارند و در قرآن آمده است: (وَأْتُوا بِهِ

ص: 82

1- مباحث فی علوم القرآن / 282، قم انتشارات رضی، افسست از چاپ بیروت .

2- حکیم محمد باقر، علوم القرآن / 166، قم، مجمع الفکر الاسلامی

3- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج 2/ 285، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، 1360 ش.

4- علامه طباطبایی به هر دو عنوان منع و اتقان توجه دارد، به این معنا واژه بر سلب و ایجاب دلالت دارد. ر.ک: المیزان، ج 3/ 20، چاپ بیروت، 1391ق.

مُتَشَابِهًا) (بقره/25)، درباره توصیف روزی های بهشت که در رنگ و شکل و کمال شبیه اند، آمده است (مُشْتَبِهًا وَعَیْرَ مُتَشَابِهٍ) (انعام/99) میوه ها و نعمتهایی مانند و ناماند. و (إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا) (بقره/70) گاوها برای ما متشابه شدند. (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) (بقره/118). در گمراهی و نادانی دلهایشان به تشابه افتاد.

فیروزآبادی (م 817 ه) می گوید: متشابه آن چیزی است که ظاهرش از مراد خبر نمی دهد(1). و متشابه در قرآن را به این دلیل متشابه می گویند که بخاطر تشابهش تفسیر آن مشکل شده است(2).

مؤلف التحقیق فی کلمات القرآن، سخنان واژه شناسان را گردآوری کرده پس از یک جمع بندی می نویسد: شبهت الشیء بالشیء وأشبهت، ای التبت. میان دو چیز آنچنان مشابهت و اشتباه حاصل می گردد که میان آن امتیازی دیده نمی شود و می گوید: اصل در تمام این ماده نازل کردن چیزی بخاطر مناسبت و مشاکلت با چیز دیگر است. تشابه، مطاوعت و مشابهت مستمر است به همین دلیل در کلام متشابه هیچگاه صراحت و قطعیت نیست(3).

توصیف قرآن از محکم و متشابه

اکنون که بحث لغوی این دو واژه را سپری کردیم، به سراغ اصطلاح این دو واژه می رویم.

معنای محکم در قرآن همه جا به یک گونه بکار نرفته، بویژه آنکه قرآن در

ص: 83

1- فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج 3/293.

2- راغب، مفردات القرآن/443. ماده شبه.

3- مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج 6/7 - 8. چاپ بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

این باره در سوره‌های مختلف تعبیراتی را بکار برده که تثبیت این چندگانگی را می‌رساند.

قرآن در یک توصیف کلی تمام آیات خود را محکم معرفی کرده است. در سوره هود می‌فرماید: (كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) (هود/1) و در این زمینه استثنایی قائل نشده و با این وصف، تمام قرآن را ستوده است. اما در جای دیگر تمام کتاب را متشابه معرفی کرده است: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) (زمر/23).

اما این تشابه به چه معنا است؟ و آیا در برابر معنای محکم است و یا معنای دیگری دارد؟

در سوره آل عمران نیز توصیف دیگری از آیات به دست می‌دهد:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) (آل عمران/7). در این آیه تصریح شده که برخی آیات خداوندی محکم و برخی از آنان متشابه است. و تشابه در این آیه بگونه‌ای توصیف شده که موجب سوء استفاده کژ دلان و فتنه انگیزان و تأویل سازان دروغین می‌گردد، لذا با محکم و متشابه دو آیه پیشین ناسازگار است، زیرا اولاً در آن دو آیه همه قرآن محکم و متشابه معرفی شده بود و ثانیة تشابه در سوره زمر امری مثبت و از امتیازات نیک قرآن محسوب شده بود، چنانکه محکم بودن تمام قرآن نیز از امتیازات نیک به شمار آمده بود. به همین

دلیل قرآن پژوهان از دیر ایام به توجیه و جمع میان آیات افتاده و احتمالات مختلفی داده اند که گاه با معنای واژگانی آن ناسازگار است، و اصطلاح جدیدی پدید آورده اند. در اینجا به سه احتمال اشاره می کنیم.

1- اینکه بگوییم تشابه در قرآن به یک معناست و منظور از تشابه همان معنای تماثل و همانندی است. محکم هم بمعنای اتقان و غیر قابل افساد و تردید ناپذیر است. لذا اگر گفته می شود قرآن متشابه است، یعنی همه آیات شبیه به یکدیگر و هم ریشه است و از نظر دعوت و پیام و جهتگیری کلی تفاوتی ندارند.

یکدستی و یگانگی در تمام آیات قرآن حاکم است. به همین دلیل قرآن در

تعبیر دیگر می گوید: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (نساء/82) و اگر قرآن با هم شبیه و مماثل است، یعنی در لحن و گفته همانند است، هر آیه معاضد آیه دیگر است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف قرآن می فرماید: «ان الكتاب يصدق بعضه بعضا وانه لا اختلاف فيه، فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرة (1)»

بنابراین تفسیر قرآن هم محکم و متقن است و هم شبیه به یکدیگر است. و اگر در سوره آل عمران این تقسیم انجام گرفته نه از این باب است که قرآن بر دو بخش است، بلکه از این جهت است که فتنه گران و گزاندیشان از تشابه ها و پیامهای همانند قرآن خوب بهره برداری نمی کنند و در پی فتنه جویی و تأویلهای غلط هستند. و اگر قرآن کریم و یا برخی از آیات آن، دو پهلو و اشتباه بر انگیز باشد، چگونه (عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (شعراء/195) و (تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ) (مُبِينٌ)

ص: 85

(نحل/89) است و چگونه وسیله هدایت و کتاب نور و رحمت است.

2- احتمال دیگر اینکه معنای محکم و متشابه در سوره هود و زمزم به معنایی باشد که در سوره آل عمران مطرح شده است و محکم در این سوره معنای واضح و غیر مخفی در عبارت و ظاهر کلمات و در مقوله تفسیر باشد و متشابه به معنای مشتبه و غیر ظاهر و نیازمند تأویل.

در این صورت هم همه قرآن ظاهرشان مستحکم و تردید ناپذیر است و هم باطن آنها تأویل پذیر و اشتباه برانگیز است. بنابراین مقوله محکم به ظاهر کلام و در محدوده تفسیر قرار می گیرد و متشابه در مقوله باطن و در محدوده تأویل.

هر یک از این دو احتمال درای اشکالات فراوان و دفاع از آن بسیار دشوار است و لذا احتمال و توجیه سوم مورد توجه قرار گرفته است.

3- محکم و متشابه در سوره هود و زمزم به معنای اتقان و همانند و طبق ریشه لغوی آن است.

اما متشابهات در سوره آل عمران غیر از متشابه است و محکم و متشابه از احکام و تشابه خاصی و محدوده معینی سخن می گوید که با آن دو متفاوت است و این تفاوت به دلیل قرینه ای است که در این آیه بکار رفته و بعد توضیح خواهیم داد.

از این تفصیل تفسیرهای مختلفی گزارش شده است. به عنوان نمونه قاضی عبدالجبار اسد آبادی معتزلی (م 415) در جمع میان این سه آیه به این گونه تفصیل داده است:

آنچه خداوند در سوره هود گفته نه به معنای محکم در سوره آل

عمران است، بلکه منظور استحکام بخشیدن آیات در باب اعجاز و دلالت بر کلام، بگونه ای که خلل در آن وارد نشود. به این معنا حتی آیات متشابه نیز محکم است و از این جهت میان هیچ یک از آیات خداوند فرق گذاشته نشده و دلالت بر نبوت پیامبر و هدایت مؤمنین دارد و لذا آیه زمر که می گوید: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّشَابِهًا)، تشابه به معنای غیر ظاهر و نیازمند تأویل نیست، بلکه منظور از تشابه، تساوی در صفات و مقصود قرآن است. یعنی خداوند کتابی را با بهترین سخن نازل کرده که آیات آن از نظر پیام و دلالت بر مقصود یکسان و هماهنگ است» (1)

فخر رازی (م 606 ه) نیز شبیه همین تفصیل را قائل است و محکم در سوره هود را به این معنا می داند که کلام قرآن حق است، فصیح الألفاظ و صحیح المعانی است و قابل تحدی با دیگر گفته های فصیح عرب است و اگر در سوره زمر می گوید متشابه است، یعنی همانند دیگر است (2)

علامه طباطبایی در المیزان از تفصیل میان این دو دسته از آیات بهره دیگری برده است. او می گوید: «مراد از احکام و محکم در سوره هود مربوط به قبل از نزول است. چون در عالم ملک و ملکوت تجزی و تبعض نیست لذا وصف قرآن به محکم بودن تمام آیاتش آمده است، اما همینکه نزول یافت و پاره پاره شد،

ص: 87

1- قاضی عبد الجبار، متشابه القرآن، ج 21/1، تحقیق محمد عدنان زرزور، قاهره، مطبعة نصر، 1386 ق.

2- مفاتیح الغیب، ج 7 / 179. در این زمینه نیز نک: زرقانی، مناهل العرفان، ج 2 / 290، صبحی صالح مباحث فی علوم القرآن /

281 منا عالقطان، مباحث فی علوم القرآن / 214 معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، ج 3 / 15، چاپ جامعه مدرسین.

برخی از آنها محکم می ماند و برخی متشابه می گردد(1)

ما در پایان بحث و به هنگام جمع بندی از تلقی های مختلف تفصیل سوم را توضیح خواهیم داد، و این بحث در حد گزارش تفسیر این چند آیه بود.

تلقی های مختلف از محکم و متشابه

از آن روزی که بحث تفسیر در آیات قرآن مطرح شد، مسأله محکم و متشابه و مصادیق آن نیز مورد بررسی قرار گرفت. هر کسی در این باره که محکم چیست و متشابه چیست و موارد آن کدام است سخنی می گفت و هر گروهی با برداشتی متفاوت به این آیات می نگریست. یکی آیه ای را که مورد استدلال و نظر مخالف بود متشابه می دانست و آیه مورد استدلال خود را محکم و دیگری بر عکس آن.

برخی حروف مقطعه آغاز برخی سوره ها را متشابه می دانستند و بقیه را محکم، و گروهی تنها آیات فقهی را محکم می دانستند و گروهی دیگر آیات ناسخ را محکم، و منسوخات را متشابهات. و بالاتر گروهی تنها آیاتی که حدود احکام الهی را بطور دقیق و مشخص بیان می کرد جزو محکومات می دانستند و بقیه آیات را متشابه.

این بحث در تفسیر آیه 7 آل عمران به اوج خود رسید، زیرا در این آیه با صراحت آیات قرآن را در دسته می کرد و بر خلاف آیه هود وزمر که همه آیات را محکم و همه را متشابه معرفی می کرد، این آیه برخی را محکم و برخی را متشابهات معرفی می نمود. اینجا بود که تلقی های مختلف در باب محکم

ص: 88

و متشابه شکل گرفت و هر کسی از منظری به این مفاهیم می نگریست و برداشتهای متفاوتی از واژه و مصادیق آن عرضه می کرد.

این بحث آنچنان در هم شد که گاه آیاتی که مبهم و مجمل بودند و ربطی به باب تشابه نداشتند به حساب تشابهات قرآن گذاشته شدند و شبهات عمده ای به قرآن وارد کردند.

از آن سوی عده ای بطور کل منکر تشابه بودن قرآن شدند و گفتند معنا ندارد قرآن آیاتش مشتبه کننده باشد این گزردلان هستند که از قرآن تشابه می فهمند، در حالی که این انکار سودی نداشت و واقعیت را عرض نمی کرد(1)

اکنون برای اینکه حقیقت مسأله را روشن کنیم تا چاریم به سیر تطور اندیشه و نمونه هایی از این اقوال را از گذشته های دور نقل کنیم و سپس ببینیم واقعا متشابه چیست و موارد آن در چه دایره ای قرار می گیرد.

۱- ابن عباس (م 68) در میان مفسران عصر صحابه گفته است: «محکم آنست که باید ایمان بیاوریم و عمل کنیم و متشابه آنست که لازم است ایمان بیاوریم و عمل به آن لازم نیست(2)

البته در تفسیر ابن عباس محکومات به آیات ناسخ و حلال و حرام و حدود و فرائض تفسیر شده و به همینهاست که باید ایمان آورد و عمل کرد، اما تشابهات منسوخات و مقدم و مؤخر و امثال و اقسام هستند و لذا باید ایمان آورد

ص: 89

1- معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 3/14.

2- تفسیر ابن عباس به روایت علی بن ابی طلحه / 124، تحقیق راشد عبد المنعم الرجال، بیروت مؤسسه الکتب الثقافیه. البته همانطور که بعد توضیح خواهیم داد، این معنا در برخی از روایات رسید ها ز اهل بیت نقل شده است. نک: بحرانی البرهان فی تفسیر القرآن، ج 598/1، چاپ بعثت.

و عمل نکرد (1). به ابن مسعود (م 32) نیز شبیه همین معنا نسبت داده شده با این تفاوت که گفته است محکمت ناسخات قرآن هستند و متشابهات منسوخات (2)

2 - مجاهد (م 103) گفته است محکمت آنهايي است که خداوند بیان حلال و حرام آن را آورده و متشابهات آن چیزی است که در معنا شبیه به یکدیگر باشد گرچه در لفظ اختلاف داشته باشند (3)

حسن بصری (م 110) محکمت را حلال و حرام دانسته و چون احکام حلال و حرام هستند أم قرآن هستند (4)

4 - ابو بکر اصم عبد الرحمان بن کيسان معتزلی (م 225) محکم را به شکل دقیق تری توصیف کرده و بدون آنکه به مصادیق پردازد گفته است: « محکم آنست که اجمال بر تأویل آن باشد و متشابه اختلاف در تأویل » (5) در نقل دیگری از همین اصم آمده: « محکم آنست که دلیل آن واضح و جلی باشد مانند دلایل وحدانیت و قدرت و حکمت خداوند ، و متشابه چیزی که محتاج به شناخت و تدبر و تأمل باشد (6)

ص: 90

1- این کلام ابن عباس را طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیرشان نقل کرده اند. نک: جامع البیان، ج 2/234، حدیث 5164، بیروت دارالفکر، 1415ق، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 2/4، سیوطی، الدر المنثور، ج 2/196، بیروت، دار الفکر، 1414ق.

2- طبری، جامع البیان، ج 3/235، حدیث 5166. قتاده و سفیان ثوری (م 161) نیز همین معنا را تایید کرده اند. نک تفسیر سفیان الثوری / 75 به روایت ابو جعفر مشهدی، بیروت، دار الکتب العلمیة .

3- همان

4- تفسیر الحسن البصری، ج 2/202، جمع و تحقیق محمد عبد الرحیم، قاهره، دار الحدیث، 1413ق.

5- خناجی عبد المنعم، تفسیر القرآن الحکیم، ج 3/145، قاهره، مکتبة الازهریة للتراث .

6- راغب، مفردات / 444، ماده شبه

5- احمد بن حنبل (م 241) گفته متشابه چیزی است که نیازمند به بیان است و محکم نیازمند به بیان نیست (1)

این تعریف ها که از معنای واژگانی خود خارج شده و احیانا به ذکر برخی از مصادیق اکتفا شده مشکلی را حل نمی کند و صورت مسأله را پیچیده تر می کند، اما نشان می دهد که در این زمینه چقدر اختلاف و تشتت آراء است. آنچه ابن عباس گفته است که محکم آنست که باید ایمان آورد و عمل کرد نه تعریف محکم است و نه ذکر مصداق، دستوری است درباره مسأله و تعیین تکلیف در برخورد با محکم و متشابه.

نهایت برداشتی که از این گفته می شود، اینست که متشابهات مربوط به عقاید است نه تکالیف و در نقل دیگری که از او و دیگران شده که محکومات ناسخات هستند، این تلقی را نقض می کند، زیرا افزون بر این که تعریفی از محکم و متشابه به دست نمی دهد، حداکثر یکی از مصادیق محکم و متشابه را معرفی می کند که مربوط به عمل کردنی ها یعنی احکام است.

کلام حسن بصری نیز در تعریف متشابه کارساز نیست چون محکومات را در حقیقت احکام می داند، در حالی که این حرف بر خلاف واقعیت و خارج از محدوده تعریفهاست و متشابه در نظر احمد بن حنبل نیز همین شکل را دارد، چون اگر تنها متشابه نیازمند به بیان است، مبهمات و جملات قرآن هم نیازمند به بیان است پس چه فرقی میان آنها و متشابهات است؟

کلام ابو بکر اصم گوشه هایی از حقیقت را روشن می کرد که محکم آیاتی

ص: 91

هستند که دلیل آنها واضح و آشکار است و تشابهات آنهايي است که معرفت آنها نیازمند تأمل و تدبر است، اما بنابراین این تفسیر محکم و متشابه شدن به عامل خارجی بر می‌گردد که هر جا دلیل این دو آشکار و پنهان بود، چنین می‌شود و ارتباطی به خود قرآن ندارد. وانگهی، آیاتی که مجمل هستند نیز نیازمند به تأمل و تدبر هستند، پس چه فرقی میان متشابه و مجمل است؟

6- فخر رازی محکم را به مبین در عرف اصطلاح اصولیین تفسیر کرده و متشابه را به مجمل. او در حقیقت در آنجا که کلام نص باشد و دلالت بر معنا جای احتمال دیگر نگذارد، و یا دلالت بر معنا با ترجیح باشد حتی در مثل «ظاهر»، محکم می‌داند و در جایی که لفظ مشترک است یا احتمالی مرجوح و تأویل پذیر است متشابه می‌داند (1).

اما در این بیان هم فرقی میان مجمل و متشابه گذاشته نشده و در حقیقت نوعی تساوی میان مبهم و مجمل و متشابه وجود دارد، پس این بیان هم دارای اشکال است.

بنابراین هیچ یک از این تعریفها و تلقیها که در بسیاری از کتابهای تفسیری و علوم قرآن متداول شده روشن نمی‌کند متشابه چیست و در چه محدوده ای قرار دارد و عامل پیدایش آن چه می‌تواند باشد، حتی معین نکرده اند که آیا فرقی میان مجمل و متشابه است؟ و آیا متشابه در محدوده فهم لفظ است، با معنا؟ به همین دلیل تشتت رأی در این مسأله بسیار زیاد است.

اما خوشبختانه یکی از کسانی که در سده های چهارم و پنجم می‌زیسته در

ص: 92

این باب مطالبی گفته که به تعریف و تعیین محدوده مسأله نزدیکتر شده و زمینه تکامل جدی بحث را فراهم کرده است، گر چه در بحث او جای تأمل است، اما ما بر خوان نعمت پیشینیان خود نشسته ایم.

او قاضی عبدالجبار همدانی (اسدآبادی) است. وی که در کتابهای خود به مسأله محکم و متشابه پرداخته و نسبت به موضوع حساسیت نشان داده است در مقدمه ای که به کتاب «متشابه القرآن» خود نگاشته پس از بحث کلامی جبر و تفویض شبهه ای را مطرح می کند که از لابلای آن دیدگاه وی از معنای متشابه روشن می شود. او در این جملات تلویحا می پذیرد که بحث از متشابه در مقوله لفظ و اشتراک و مجاز و مانندش نیست تا کسی با آگاهی از لغت و به دست آوردن قرائن بتواند به معنای متشابه دست یابد. متشابه چیزی است که انسان باید پس از درک لغوی و مفهوم کلام به فکر پردازد و با استفاده از محکم و دلیل عقل به کنه معنای کلام برسد. او در این باره می نویسد:

بی گمان محکم در آن جایی است که در موضوع لغت یا با همراهی قرینه قرار گیرد و بگونه ای باشد که تنها یک احتمال برود و هر کسی که شیوه خطاب را می شناسد و آگاهی به قرائن دارد در باره آن تردید نکند و بتواند بخوبی بر معنای آن استدلال کند. در حالی که متشابه چنین نیست. چون ممکن است کسی دانای به لغت باشد و قرینه هم داشته باشد اما باز نیازمند به شنیدن از دیگران و فکر کردن و نگاه با تأمل داشته باشد و چون متشابه است باید آن را بر وجهی که محکم می گوید و یا دلیل عقلی بر آن دلالت دارد حمل کند»⁽¹⁾

ص: 93

1- قاضی عبدالجبار، متشابه القرآن، ج 6/1. تحقیق زر زور.

وی در جای دیگر که سخن از تفارق میان محکم و متشابه است، باز به این مسأله تأکید می‌کند و در بیان فرق میان محکم و متشابه با آنکه هر دو ظهور دارند و دلالت لغوی آن کامل است می‌نویسد:

و باید دانست که محکم مزیتی بر متشابه دارد و آن ظهور دلالت کلام بر معناست. یا به عبارت دیگر محکم آن چیزی است که احتمالی جز یک معنا در کلام داده نمی‌شود، در حالی که در متشابه چنین نیست و برای عالم به لغت و ادب نیز این شبهه حاصل می‌گردد و نیازمند به قرینه‌ای است که کلام را مشخص و معین کند(1)»

بنابراین، کاوش قرآن پژوه در متشابه در معنای لغوی و رفع ابهام در دایره ظاهر لفظ نیست. در چنین مواردی (معنای لغوی) باید سراغ لغت و ادب و قرینه‌های لفظی رفت، در حالی که در متشابه جستجو برای بکارگیری قرینه‌های عقلی و مدلولات صریح قرآن کریم است.

تحقیق و جمع‌بندی مسأله

در پایان این بحث دراز دامن اما حساس چه بگوییم؟ حقیقت چیست و در محکم و متشابه چه تعریفی به دست دهیم؟.

با آنچه از تلقی‌ها و نقد آن گزارش دادیم، متشابه آیه‌ای است که مراد آن برای غالب افهام مردم مشتبه است، چون در مرتبه‌ای از بیان قرار دارد که با محدوده حسی و قالب ذهنی ساده آنان قابل درک نیست. در حالی که آیات

ص: 94

محکم و دلایل عقلی آن معانی بلند را در مرتبه ای قرار می دهد که متأمل در آیات دریابد که آنچه از ظاهر کلام برداشت می کند منظور نیست (جهت سلبی معنای محکم). به عنوان نمونه وقتی خداوند می فرماید: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (طه/5) در مرحله اول برای شنونده ظاهر بین این سؤال مطرح است که منظور از در استوا بودن خداوند یعنی چه؟ آیا خداوند مانند پادشاهان روی تخت خود می نشیند و فرمان می دهد؟ ظاهر آیه از نظر مفهوم و واژگان مشکلی ندارد، مشکل در فهم عقلانی آنست. لذا وقتی آیه دیگری می گوید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (شوری/11) ذهن همان آیه را بگونه ای دیگر تفسیر می کند و استوائیت خداوند را از مقوله های مادی و بشری خارج و به مرتبه ای جز مخلوقات تفسیر می کند. و با این تفسیر دلالت آیه اول و ظهور آن از بین نمی رود، بلکه تصحیح می شود و از اشتباه و شبه خارج می شود. این عمل گاه با دلیل عقلی نسبت به آیه انجام می گیرد، چون تجسم خداوند به جل جلاله - محال است. خداوند جا و مکان ندارد تا بر روی تخت و در عرش بنشیند، لذا مدلول استوا، تسلط بر جهان و احاطه بر خلق معنا می شود.

نمونه دیگر، آیه شریفه: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ) (قیامه/22 - 23) است. خداوند در قیامت دیده می شود، اما بر شنونده مشتبه می شود که آیا خدا با همین چشم حسی دیده می شود؟

اگر خدا احد است صمد است، لم یلد ولم یولد است، اگر خدا همتا ندارد، قابل رؤیت مادی نیست، پس این آیه چه می گوید؟ آیه ای دیگر این اشتباه را تصحیح می کند:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (انعام/103) در اینجا است که

روشن می شود که منظور از نظر، دیدن حسی نیست. به همین دلیل نقش محکم، نقش سلبی است چون کلام متشابه را از اشتباه بیرون می آورد و شنونده را بر حذر می دارد.

یکی از قرآن پژوهان معاصر توضیحی می دهد که ابعاد دیگر این بحث را روشن می کند و زمینه محدود کردن دایره متشابه را فراهم می کند. او می نویسد:

متشابه در اصطلاح از نوع تشابه در معنا و صورت دادن به معنا و معین کردن مصداق واقعی و موضوعی آن است. تشابه از سنخ علاقه بین لفظ و معنای لغوی نیست تا لغوی و ادیب و مفسر بخواهد با بررسی پرده برداری کند و مدلول و مفهوم معنایی آن را نشان دهد.

به عبارت دیگر، تشابه از ناحیه دلالت لفظ بر معنا حاصل نشده است، زیرا آیه متشابه بر معنای معین عرفی دلالت دارد و قابل تمسک است به همین دلیل قابل استناد و تمسک برای ایجاد فته است. اگر لفظی بر معنایی دلالت نداشته باشد، قابل استناد و اعتماد نیست و دیگران به آن اعتنایی ندارد(1).

این تفسیر از تشابه با مثالی که آورده شد کاملاً روشن می شود، چون (در مثال اول) ظاهر کلام در (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (طه/5) روشن است و معنای لغوی آن مشخص است، منتهی مفهوم و مصداق این استوائیت در مورد خداوند مبهم است به همین دلیل تشابه است و محکم چنین نقشی ایفا می کند که مصداق معینی را برای معنا به ارمغان می آورد. به همین جهت در این تفسیر کاری به این ندارد که علاقه میان لفظ و مفهوم واژگانی را کاوش کند، و کاری به

ص: 96

1- حکیم محمد باقر، علوم القرآن، صص 169 - 172. قم، المجمع الفکر الاسلامی، 1417 ق.

این جهت ندارد که اگر شک در اصل وجود علاقه میان لفظ و مفهوم لغوی حاصل شد بگوید متشابه شده، یا اگر لفظ در دو معنا استعمال شد، بگوید پس متشابه شده، زیرا گرچه در این موارد کلام مبهم و مجمل است و حتی لفظ تشابه لغوی نام می گیرد (1) اما از مدار بحث محکم و متشابه خارج است، چون با قرینه ای که در خود آیه است یا کاوشی که در لغت می گردد دلالت آن آشکار می شود، اما در جایی که لفظ و معنا مشخص است، اما نوعی از مصداق آشکار نیست، محکم آن مصداق را با جهت سلبی آشکار می کند. خداوند در آیه 7 سوره آل عمران می فرماید: (فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ) مفهوم اتباع تنها در یک حالت منطبق می شود که لفظ برای مفهوم لغوی تمام بشود و از این جهت برای اخذ و عمل به آن مشکلی نداشته باشد، اما در صورتی که مشترک باشد و ظهور در معنایی نداشته باشد، عمل کردن بر آن اتباع نیست.

بنابراین، تشابه از ناحیه اختلاط و تردید در معانی لفظ و مفهوم لغوی حاصل نمی گردد، زیرا فرض کردیم که برای لفظ مفهوم لغوی معینی وجود دارد و از این جهت ابهامی ندارد.

به عبارت دیگر متشابه، محکم به معنای کلی است، اما از ناحیه مجسم شدن صورت واقعی معنا و مصداق بخشیدن به آن، اختلاط و تردید است و مصداق خاصی بجای مصداق واقعی در ذهن فرد ظاهر بین جای گرفته است. محکم این نقش را ایفا می کند که این فرد، بتواند مصداق واقعی را با تصحیح متشابه دریابد.

ص: 97

1- سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ج 11/3 از 434، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، قم انتشارات رضی

از سوی دیگر، ممکن است آیاتی مبهم و مجمل لفظی و غیر قابل استناد باشد (1)، اما به این معنا هم آیه متشابه نیست زیرا فقط ظهور لفظی ندارد، در حالی که در متشابه ظهور لفظی هست. همینطور الزاماً تمام آیات قرآن تقسیم به محکم و متشابه نشده است، لذا ممکن است آیه ای محکم نباشد اما متشابه هم نباشد یعنی مجمل باشد و از نظر لغوی نیازمند مراجعه به اهل لغت باشد و ممکن است آیه ای غامض باشد اما در سایه مراجعه به قواعد از پیچیدگی در آید.

از آن گذشته اگر گفتیم منظور از متشابه همان مجملات هستند، روش عقلا در فهم آن، مراجعه به موارد مبین است و نه محکم، و تقسیم قرآن به راسخان و کژدلان معنا ندارد، زیرا اهل لسان بطور طبیعی به مجمل عمل نمی کنند، در حالی که در متشابه ظاهر کلام مشکلی ندارد تا مراجعه به دیگران کند.

نکته دیگر، آنکه میان محکم و متشابه تعارض مفهومی نیست، زیرا آیه متشابه دلالت بر مفهوم لغوی باطل ندارد. متشابه دلالت بر مفهوم صحیح ندارد، اما انطباق آن بر موضوع خاص و مصداق معینی است که شبهه انگیز است و محکم این شبهه را بر طرف می کند.

به عبارت دیگر کار محکم پیشگیری از تأویلهای باطل و ارجاع به اصلی است که صحیح و مطابق با عقل است، زیرا از آیه 7 سوره آل عمران استفاده می شود که تنها متابعت کژدلان از متشابه نیست و یافتن تأویل خاص هم

ص: 98

1- مانند بسیاری از آنچه در غریب القرآنها و مشکل القرآنها مطرح شده است. به عنوان نمونه نک: الخطیب العمری، تیجان البیان فی مشکلات القرآن/261، جامعه موصل، تحقیق حسن مظفر.

هست : (اِبْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ).

در پایان، این نکته یادآوری می شود که مسأله محکم و متشابه دو صفت اضافی هستند، به این معنا که ممکن است آیه ای از جهتی محکم باشد و از جهتی متشابه و بر عکس به همین جهت ما بر خلاف راغب اصفهانی که محکم و متشابه را به چند دسته تقسیم می کند و یک قسم را متشابه علی الاطلاق می داند (1). ما متشابه علی الاطلاق در قرآن نداریم، گر چه مانعی ندارد که ما محکم علی الاطلاق داشته باشیم؟ (2)

از سوی دیگر، نحوه عمل محکم و دلالت عقل بر تصحیح فهم متشابه، از بین بردن دلالت متشابه نیست، منع اشتباه است. مصداقی در ذهن جای گرفته، مصداقی دیگر را جای می دهد.

تمام مثالهایی که در باب محکم و متشابه زده شده تقریباً چنین نقشی ایفا می کند، مثال روشن آن، نقش تصحیحی آیات محکومات در مورد آیات صفات، جبر و اختیار، خلق افعال و انتساب افعال به خداوند است (3).

اهل بیت و محکم و متشابه

اکنون که اقوال در مسأله را یاد آور شدیم و تحقیقی در این زمینه کردیم ببینیم در روایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به محکم و متشابه چه آمده و از مجموع آنها چه نظر و جمعبندی می توان کرد. در کلمات اهل بیت سخنان بسیاری در اشاره به موضوع محکم و متشابه آمده است. بخش زیادی از این روایات ناظر به تقسیم

ص: 99

1- راغب، مفردات / 444، ماده شبه، تحقیق داودی .

2- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج 67/3.

3- برای نمونه نک: معرفت، التمهید، ج 82/3-320. چاپ جامعه مدرسین .

بندی قرآن ولزوم آگاهی مفسر از مقوله های متفاوت قرآن است. یکی از این تقسیم ها اشمال قرآن به احکام (اوامر و نواهی) و ناسخ و منسوخ و قصص و امثال و محکّمات و متشابهات قرآن است. در این دسته از اخبار پذیرفته شده که بخشی از قرآن اختصاص به متشابهات دارد:

«عن ابی عبدالله علیه السلام ان القرآن زاجروأمر یأمر بالجنة ویزجر عن النار وفیه محکم و متشابه» (1)، حتی در مواردی مصادیقی از متشابهات معین شده است، مانند آنچه از امام باقر علیه السلام نقل شده که منسوخات از متشابهات و ناسخ ها از محکّمات هستند (2). و باز روایاتی داریم که ثابت می کند که اگر در روایاتی آمده که منسوخات از متشابهات است به عنوان مصداق است، زیرا ناسخ و منسوخ یکی از اقسام قرآن شمارش شده و محکم و متشابه قسم دیگر و معنا ندارد ناسخ و منسوخ از اقسام محکم و متشابه باشد.

خوب در آنجا که امام می گوید متشابهات منسوخات هستند، گرچه مصداقی از متشابهات را ذکر می کند، ولی در حقیقت روش عمل محکم را نشان می دهد که با وجود ناسخ زمینه عمل به منسوخ از بین می رود.

از این گذشته، از این خبر استفاده می شود که متشابهات اختصاصی به اعتقادات ندارد، حتی در مواردی که احکام منسوخ شده اند می تواند داخل در محکّمات و متشابهات قرار گیرد. البته در برخی از مآثورات منسوب به ابن

ص: 100

-
- 1- بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 598/1، حدیث 7، قم، بنیاد بعثت، 1415 ق به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، ج 451/2.
 - 2- همان، حدیث 1.

عباس آمده (1) که محکم و متشابه فرقیان در امکان عمل و عدم امکان است. این مضمون در روایات اهل بیت رسیده (2) و شاید منظور از قابل عمل نبودن بخاطر مشتبه بودن آنهاست، چنانکه در برخی روایات آمده است:

«وسئل ابو عبدالله عن المحکم والمتشابه فقال: المحکم ما یعمل به والمتشابه ما اشته علی جاهله» (3)

به همین دلیل اگر رفع اشتباه شد و مربوط به اصول عقاید نبود، قابل عمل خواهد شد.

از امام علیه السلام تا در نهج البلاغه توصیفی از قرآن آمده که متشابهات در برابر غوامض قرآن قرار دارد، به این معنا در جایی که جمله مبهم و یا مجمل است و از نظر مفهوم آشکار نیست غامض نامیده می شود، بلکه غامضات قرآن پله ای از مبهمات بالاتر هستند، اما با این همه در برابر متشابهات هستند، زیرا متشابهات در جایی است که شبهه بر انگیز است.

قال علی علیه السلام: کتاب ربکم مینا حلاله و حرامه ، و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائمہ و خاصه و عامه و عبره و امثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه ، مفسره جملته و مبینة غوامضه (4)

از نکات جالب دیگری که در روایات اهل بیت رسیده مسأله چگونگی بر

ص: 101

1- نک: طبری ، تفسیر جامع البیان، ج 235/3 .

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 383/89، چاپ بیروت .

3- بحرانی ، البرهان ، ج 599/1 ، حدیث 10 .

4- مجلسی، بحار الانوار، ج 33 /89، چاپ بیروت .

خورد با متشابهات است. برخی گمان می کنند که در باب متشابهات باید اطراف آیه تأمل نکند و حقایق قرآن را نشناسد.

عن علی علیه السلام: «انما هلك الناس في المشابه لانهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته فوضعوا له تأويلات من عند انفسهم بأرائهم واستغنوا بذلك عن مسألة الأوصياء.....(1)

استفاده دیگری که از بخشی از روایات می شود مربوط به مواردی از موضوعات قرآن است که به عنوان متشابه توضیح داده شده ، مانند آنچه نعمانی در تفسیر آیه (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (2) و معنای فتنه (3) از امیرمؤمنان نقل می کند. از این روایات استفاده می شود که بحث متشابه بحث لغوی و تشابه لفظی نیست، بحث مصداق و تجدید معنایی است که با آیات دیگر معین می شود، چون معنای فتنه واضلال روشن بوده، اما مصداق و برداشت خارجی از آن شبیه انگیز و مشتبه کننده بوده و حضرت توضیح داده است.

معرفی رساله محکم و متشابه

گفتیم یکی از رساله های مربوط به محکم و متشابه که در این اواخر نگاشته شده رساله محکم و متشابه مجاهد فرزانه سید عبدالحسین لاری (متولد 1296 ق و متوفای 1362 ق) است .

این رساله ظاهرا از آثار متأخر مولف و پس از چهار سال پس از وفات آن

ص: 102

1- همان، ج 12/90.

2- همان، ج 12/90 .

3- همان، ج 174/5 .

مجاهد استتساخ شده است.⁽¹⁾ گر چه بیشتر آثار مؤلف در زمینه مسائل علم اصول و فقه است، اما ایشان تألیفاتی در زمینه مسائل کلامی و معارف به رشته تحریر در آورده است، مانند «معارف السلّماني بمراتب الخلفاء الرحمانی» در علم امام، و «أکسیر السعادة فی اسرار الشهادة» و کتاب «آیات الظالمین» در لزوم مبارزه با ظالمین و همین رساله محکم و متشابه.

این رساله کوچک و در قطع جیبی در 84 صفحه و هر صفحه در 12 سطر کتابت شده است. بحث محکم و متشابه در این رساله طبعا بسیار فشرده و مختصر و در محدوده بخشی از آیات متشابه است.

روش بحث اقناعی و احیانا استدلالی با تکیه بر اصول موضوعه شیعه نگارش یافته است.

این بحث از چند بخش تشکیل می گردد. بخش نخست آن مربوط به

مباحث نظری و کلیاتی در شناخت موضوع به شرح زیر است:

1- توضیح واژگانی و تعریف محکم و متشابه

2- معین کردن موضوع و تعیین چارچوب بحث محکم و متشابه با ذکر تفاوت آن با نص و مجمل.

3- ذکر حکمت تشابهات در قرآن و به مناسبت، ذکر تشابهات در احادیث.

4- پرسش از اینکه چرا اهل بیت پیامبر ائمه هدی علیه السلام به تأویل اکثر تشابهات نپرداختند و شیعیان را از سرگردانی نجات ندادند.

ص: 103

1- نک: رساله خطی به خط نصر الله شاهیان، مکتوب در سال 1364 ق به تقاضای شیخ محمد جعفری قسوری مدیر مدرسه رحیمیه

جهرم.

در بخش دوم رساله که مهمترین قسمت نوشته را تشکیل می دهد، بررسی موارد آیات متشابه و بحث و نظر در نوع تشابه و اقسام آن و همچنین وجه جمع میان آنها و آیاتی آمده که اشتباه از آیه را بر طرف می سازد.

این بخش بیشتر مربوط به مسائل اعتقادی و کلامی بویژه در باب عصمت انبیا و علم غیب، جبر و اختیار قضا و قدر و مسائل امامت و اصول دیگر اعتقادی شیعه است.

جهتگیری های رساله

همانطور که در معرفی کلی رساله گفته شد، بررسی های رساله عمدتاً با نگرشی مسائل کلامی بویژه در زمینه مسائل اعتقادی شیعه است. این مسائل در حقیقت در پاسخ به شبهاتی است که از سوی اشاعره و دیگر فرقه های کلامی به شیعه وارد شده است. به عنوان نمونه، بخشی از مباحث مربوط به اثبات انبیاء و دفاع از امامت و عقیده لا جبر ولا تفویض است.

روش مرحوم لاری در تمام بحثها تکیه بر اصول پذیرفته شده مذهب و تأکید بر قواعد عقلی و بکارگیری اصطلاحات فلسفی است. به عنوان نمونه در تفسیر این آیه شریفه (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (یوسف/76) این شبهه را مطرح می کند که اگر خداوند عالم تر از هر ممکنی است در حقیقت علم خداوند در سلسله علم ممکنات قرار می گیرد و علم باری تسلسلی خواهد بود. ایشان در پاسخ با توضیح نسبتاً مفصلی می فرمایند که ذی علم بودن خداوند گر چه در سلسله ممکنات قرار گرفته است اما علیم در اینجا، علم بالذات است نه علم بالغیر، همانطوری که واجب الوجود بالذات، واجب الوجودان والایجاد والعلم والقدرة والحیة است. لذا علمش ذاتی و بسیط است و چون بسیط است تسلسلی

نخواهد داشت تا ترکب و دور لازم بیاید. اگر دانستی، که صفت است عین ذات شد، در طول علم های ممکن نخواهد بود(1)

روش ایشان در توضیح تشابهات مقایسه میان آیات و حل برخی شبهاتی است که ظاهرا در جمع میان آیات بظاهر متناقض عنوان شده، و مفسرین از موارد تشابهات دانسته اند. به عنوان نمونه مرحوم لاری این آیه شریفه: (وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (طه/115) را مطرح می کند که در حقیقت در بیان نوعی تنقیص نسبت به آدم محسوب شده است. زیرا از جهتی او عهد الهی را فراموش کرده و از سوی دیگر چون نتوانسته در برابر وسوسه های شیطان مقاومت کند به بی عزمی توصیف شده است در حالی که در برخی از آیات همین آدم برگزیده خدا معرفی شده است: (إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ) (آل عمران/33) و به او تعلیم اسماء شده شده است: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (بقره/42) خوب چگونه می شود که عهد الهی را فراموش کند و آدم بی عزمی باشد و در عین حال برگزیده خدا و متعلم خدا باشد با آنکه خداوند در حق بندگان خاص خود فرموده است: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ) (حجر/42).

و انبیای الهی قطعا از بندگان خاص وی هستند و معنا ندارد که شیطان بر آنها مسلط باشد و بتواند آنها را وسوسه کنند. در اینجا است که ایشان به جمع میان آیات می پردازد و از عصمت انبیای عظام دفاع می کند و می گوید: درست است که این آیه از تشابهات قرآن است ولی جمع میان این آیات ممکن است و لذا

ص: 105

باید آیه نخست را تأویل و نسیان را مربوط به بنی آدم دانست و نه شخص آدم پیامبر و از باب سرزنش رئیس بتخلفات مرئوسین محسوب کرد.

احتمال دیگری که ایشان می دهد اینست که نسیان در آیه ترک عمدی باشد و از روی مصلحت اختیاری به دلیل شرایط خاص یا رعایت مصلحت یا دفع مفسده باشد مانند خروج امام حسین از احرام حج و عمره مفرده و مسافرت به عراق(1)

صرف نظر از داوری در پاسخ، آنچه برای این نویسنده قابل توجه است معرفی نوع برخورد و شیوه بیان مقایسه ای در حل شبهات است که در بسیاری از موارد مشابه دیده می شود.

از جهات دیگری که در سراسر رساله نمایان است تحلیلهای مؤلف در دفاع از امامت و عقاید مذهب شیعه است. این جهتگیری ها گاه بصورت مستقیم و در نقد روایاتی است که از طریق عامه در فضائل صحابه و مانند آن نقل شده است که ایشان در توضیح بیان متشابهات و حل اشکال آنها بدون آنکه بخواهد نقد رجالی و روایی این دسته از روایات را بکند با بیان عقلی و شرعی آنها وارد می کند و انتساب آن را به پیامبر از دروغهای بزرگ می داند(2)

اما گاه این جهتگیری ها بطور غیر مستقیم به همراه ذکر تشبیهی(3) و یا در تبیین فلسفی(4) و مانندش می باشد. مانند آنچه ایشان در توجیه خروج آدم از

ص: 106

1- همان 28 - 29

2- همان 6.

3- همان 29.

4- همان/14، 17، 60.

بهشت در تفسیر و (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا) (اعراف/27) مطرح می سازد و می گوید این عمل آدم از باب مصلحت و ترجیح منافع عمومی بر راحتی شخصی بود، همانطور که حسین علیه السلام با خروج خود از حرمین این مصلحت را بر راحتی و آسایش خانواده ترجیح داد(1)

از جهات دیگری که در این رساله قابل توجه است و کمتر در میان قرآن پژوهان مورد بررسی قرار گرفته، جدا کردن بحث محکم و متشابه از مجمل و مبین است و تصریح می کند: «ربما كان المجمل بالذات من احكم المحكمات» (2)

همچنین بخشی از مطالب اختصاص به طرح مباحث عرفانی و فلسفی(3) و یا نقد و تعریض به صوفیه دارد(4). و یا به روایات عامه بویژه اسرائیلیات آنها تعرض می کند(5)

از جهات دیگری که در این رساله کوچک قابل توجه است استفاده از شعر در برخی از مواقع بویژه اشعار فارسی مولانا جلال الدین رومی است(6). این شیوه که در کتابهای عربی، اشعار فارسی مورد استشهاد قرار گیرد، در بسیاری از

ص: 107

1- همان / 70.

2- همان. 4 و 5.

3- همان/43،47،69.

4- همان / 72.

5- همان / 51 و 70.

6- همان / 72: 73، 44.

منابع رساله

این رساله گر چه کوچک و مطالب ایشان عمدتاً نقد و تحلیلهای تفسیری و کلامی است و کمتر نیازمند به نقل و استشهاد استفاده از منابع است، اما با این همه از منابع بسیاری استفاده می کند. نوع استفاده از منابع به این شکل است که به هنگام طرح بحثی تنها به کتاب یا گفته شخص یا نقل حدیثی اشاره می کند، بدون آنکه بخواهد عین کلام را نقل کند و یا محل مطلب را نشان دهد. در زمینه مطالب تفسیری بطور عمده از کتابهای تفسیری علی بن ابراهیم قمی و مجمع البیان مرحوم امین الاسلام طبرسی و تفسیر منسوب به امام حسن عسگری و کشف زمخشری و انوار التنزیل بیضاوی است(2)

یکی از بخشهای نقلیات رساله روایات گوناگون است. این روایات که گاه با نقل به مضمون و یا نقل بخشهایی از خبر است، معمولاً با ذکر کتاب با نام مؤلف است، مانند آنچه از کتابهای اخبار الرضا و عقاید صدوق و بحار الانوار مجلسی نقل شده است(3)

ص: 108

1- به عنوان نمونه می توان از تفسیر روح البیان نام برد که نویسنده ترک اشعار حافظ و سعدی را در متن جای داده است.

2- در این زمینه نک: رساله خطی، 26، 27، 71، 74، 78، 54

3- مهمان: 26، 27، 58، 61، 68، 71

مروری بر زندگی ممتاز ترین شاگردان آیت الله لاری

اشاره

مروری بر زندگی ممتاز ترین شاگردان آیت الله لاری

دکتر سید محمد تقی آیت الهی

ص: 111

مقاله حاضر به ارائه شرح کوتاه و مستندی از زندگی دو نفر از ممتاز ترین شاگردان مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری می پردازد. این دو که به مقام افتاء و مرجعیت دست یافتند و پس از آن مرحوم مقلدانش بدانها رجوع نمودند و تقریباً از آغاز نهضت آن بزرگوار با او همراه و همگام بوده و تا آخر عمر نیز او را یاری کردند درخشانترین حاملان مکتب او به شمار می آیند.

نخستین آنها مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالباقی موسوی آیت اللهی شیرازی (تولد 1230/1278 شیراز، وفات 1314/1354 شیراز)⁽¹⁾ بود که از حدود سال (1278/1316) با آن مرحوم آشنا شد و به شاگردی و دامادی او

مفتخر گردید و اجازه اجتهاد مطلق از او را دریافت نمود.

و دیگری مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالمحمد موسوی آیت اللهی (تولد 1263/1302 نجف اشرف، وفات 1352/1393 شیراز، دفن: جهرم) پسر ارشد اوست که در سال (1270/1309) به همراه پدرش به ایران آمد و به عالی ترین مراتب فقاہت دست یازید. بررسی زندگی این دو، توانمندی والای مرحوم آیت الله العظمی لاری را در تربیت دینی و علمی دو نفر از برجسته ترین فقهای مبارز و وارسته عصر نشان می دهد.

ص: 113

1- سالهای سمت راست ممیز به هجری قمری و سمت چپ معادل آن به هجری شمسی است.

آیت الله العظمی سید عبدالباقی موسوی آیت اللهی شیرازی

ولادت آن مرحوم طبق نوشته جد امجدشان در پشت قرآن مجید که به خط خود آن مرحوم بوده چنین است:

شب شنبه هشتم شهر شعبان 1278 مطابق تختای ئیل ترکی دو ساعت و ربع از شب گذشته خداوند متعال طفل ذکوری به نور چشمی آقا عنایت فرمود روز جمعه شمس در هیجده درجه بیست و سه دقیقه دلو بود و نصف النهار پنج ساعت و بیست و چهار دقیقه طالع وقت تولد سنبله است مسمی به میرزا عبدالباقی» .

پدرش مرحوم سید محمد باقر معروف به ملا باشی از علمای ابرار زمان خود بود. نسب شریفش از طریق عارف نامدار صفی الدین اسحق اردبیلی به حضرت ابی القاسم حمزه و از آنجا به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد، که از او تا امام هفتم 47 واسطه وجود دارد.

دوران کودکی و تعلیمات ابتدائی را در شیراز گذراند و خوشنویسی خطوط نسخ و شکسته و نستعلیق را در این شهر فرا گرفت و مقدمات نحو و صرف

ص: 115

و ادبیات را در دارالعلم شیراز آموخت و در سن چهارده سالگی به همراه پدر به عتبات عالیات مشرف شد. در آن هنگام جد پدری اش مرحوم سید محمد ملباشی، که از علمای ربانی بود به مجاورت کربلای معلی مفتخر بود. سید عبدالباقی مدت 16 ماه در خدمت جد امجد حضور داشت و نزد وی تحصیل می کرد به ویژه بنا به گفته او خلاصة الحساب مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی را نزد پدر بزرگش فرا گرفت تا آنکه آن عالم بزرگوار پس از بیست سال مجاورت در کربلا وفات یافت و در طاق میرزا موسی شمالی صحن مقدس حسینی مدفون شد. آنگاه به همراهی پدرش به سامرا رفت. در این زمان مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حسن شیرازی (معروف به میرزای شیرازی) مرجع عالیقدر تشیع در سامرا اقامت داشت. خویشاوندی او با میرزای شیرازی و عنایت ایشان به سید عبدالباقی موجب شد تا به توصیه مرجع عالیقدر تشیع در سامرا اقامت گزیند و پدرش به شیراز مراجعت نماید.

سید عبدالباقی در مدت اقامت خود در سامرا با نظارت و هدایت میرزای شیرازی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و اساتید متبحر در هر رشته به انتخاب مقتدای شیعیان تربیت او را عهده دار شدند. به گفته خودش بخشی از ادبیات را نزد مرحوم ملا عبدالله سیبویه که از خاندان جلیل علمی کربلا بود و در آن هنگام در سامرا اقامت داشت فرا گرفت. اتفاقاً پس از مدتی به بیماری چشم مبتلا شد و ناگزیر به شیراز بازگشت و به درمان پرداخت و بهبود یافت تکن نیاز به عینک پیدا کرد که این نیاز تا آخر عمرش ادامه یافت.

مرحوم شیخ محمد باقر شیخ الاسلام از علمای شیراز و پدر مرحوم شیخ محمد جعفر شیخ الاسلامی نقل می کرد که: «سفری به عتبات عالیات داشتم

و سید عبدالباقی نیز به همراه هم بود، چون به سامرا رفتیم و به محضر میرزای شیرازی رسیدیم به من فرمودند آقا میرزا عبدالباقی را اینجا بگذارید و بروید.

پاسخ دادم: پدرشان ایشان را به من سپرده اند تا برگردانم. پاسخ فرمودند: پس امانت را به صاحبش برگردانید. لذا با هم به شیراز بازگشتیم».

سید عبدالباقی تحصیلات سطوح را در شیراز نزد دو آیت الهی مرحوم حاج شیخ عبدالجبار جهرمی (سر دودمان سلسله جلیله جباریه) که از اخیار و ابرار بود و نیز مرحوم آقا میرزا محمد حسین یزدی گذراند.

در سال (1278/1316) هنگامی که سید عبدالحسین لاری سفری به شیراز کرد اتفاقاً بین او و سید محمدباقر ملا باشی و فرزندش سید عبدالباقی ملاقاتی صورت گرفت. در این دیدار محبتی خاص از ناحیه سید لاری به سید عبدالباقی ابراز شد و سرآغاز رشته استواری از معنویت و صفا بین آن دو پدیدار گشت و موجب شد تا سید عبدالباقی را شیفته خود گرداند و او را به لار دعوت نماید. سید عبدالباقی به لار عزیمت نمود و چند سالی منحصر در خدمت سید لاری به تحصیل اشتغال ورزید و به مرتبه اجتهاد مطلق نائل شد به گونه ای که آن مرحوم در پاسخ استفتائی در تشخیص اعلم بعد از خود صراحتاً بیان می دارد:

«ولا ینبک مثل خبیر اعلمیت وافقهیت و اورعیت واتقائیت در مسؤل عنهم مقصور ومحصور است در حضرت مستطاب شریعتمدار ملاذ الأنام حجة الاسلام سید المجتهدین آقای حاجی میرزا عبدالباقی دام تأییده پس واجب و متعین است تقلید ایشان و اخذ احکام از ایشان و حرام است مخالفت ایشان ورد بر ایشان وهو ممن قال علیه السلام ان فیه فاذا حکم بحکمنا ولم یقبل منه فانما بحکم الله

استخف وعلینا قدرد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشکر بالله هذه شهادتی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الایه».

سید عبدالباقی به دامادی سید عبدالحسین لاری مفتخر شد و دختر بزرگ او را به همسری برگزید و دعاها و نذر و نیازهایی که سالهای متمادی به درگاه خدای منان کرده بود شمه ای از آن در خاطرات و یاد داشتهای بر جا مانده از او دیده می شود که همسری پاکدامن و بر خوردار از ارزشهای الهی را نصیبش گرداند به هدف اجابت رسید و موجبات مباهات او را فراهم کرد.

او در سال (1280/1318) به حج مشرف شد و پس از آن به لار و سپس (1282/1320) به شیراز مراجعت نمود. در این سال با پدرش به زیارت مرقد مطهر امام رضاع شتافت. پدرش در همین سال در مشهد وفات یافت و به ویژه از سوی تولیت آستان قدس رضوی مرحوم نصیرالملک دوم از وی تجلیل به عمل آمد و مردم و علماء آن دیار مرگ او را بزرگ داشتند و در دار الضیافه حضرتی نزدیک به درب گنبد الله وردی خان مدفون شد. سید عبدالباقی پس از این سفر در شیراز اقامت گزید و تا حدود سال (1284/1322) در شیراز رحل اقامت افکند. در این سال بار دیگر عازم عتبات عالیات شد و در حالی که حائز ملکه اجتهاد بود از محضر فقهای بزرگ آن دیار بهره جست و به شوق کسب معرفت بیشتر محضر آیات عظام الهی که در زیر به ذکر نام آنها بسنده می شود را درک نمود و اجازات عدیده از مشایخ خود دریافت کرد.

1- میرزا محمد حسن شیرازی

2- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

3- سید محمد کاظم یزدی

ص: 118

4- حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل

5- شیخ عبدالله مازندرانی

6- شیخ الشریعه اصفهانی

وی در حدود سال 1294/133 با خانواده خود به شیراز بازگشت و تا آخر عمر در این شهر اقامت داشت. او دارای تألیفات ارزشمندی از جمله شرح استدلالی بر تبصره مرحوم علامه حلی بوده که متأسفانه در غارت لارستان توسط طواغیت عصر و عوامل استبداد و بیگانه به غارت برده شد و از آن پس سید عبدالباقی به خاطر افسردگی از این واقعه آمادگی برای تجدید تألیف پیدا نکرد. حواشی مختصری بر کتب فقهی و اصولی از وی باقی مانده است که در خور تدوین نمی باشد. رساله عملیه او که حاشیه بر زاد المتقین شیخ الشریعه اصفهانی است در سال (1303/1342) در مطبعه سعادت شیراز به خواهش مقلدین اش با چاپ سنگی به زیور طبع آراسته گردیده و موجود است.

سید عبدالباقی نقش مؤثری در نهضت سید لاری داشته و معتمدترین مشاور و دستیار او به شمار می رفت. بررسی محققانه و مذاقه در زندگی این دو ما را به این نتیجه گیری می رساند که: سید عبدالباقی در شریعت سیدلاری را به مقتدائی خویش برگزیده بوده است و در رابطه ای متقابل سید لاری او را پیر طریقت خویش قلمداد می کرده است صفا و اخلاص این دو با یکدیگر پشتوانه اعتقادی محکمی برای مردم به شمار می آمده و نمونه بارزی از وارستگی و خدا محوری را در روابط عالمان ربانی باز می تاباند که پدیده ای برون از روابط حسبی و نسبی است. شاگردی او در محضر سید لاری تأثیر شگرفی در روحیه اش بر جای گذاشته بود به گونه ای که به کرات از مرحوم آیت الله معظم

ص: 119

سید محمدباقر آیت اللهی (عالم)، فرزند بزرگ او ونوه ارشد سید لاری که نزدیک بیست سال محضر جدش را درک کرده بود می شنیدم که این عبارات را درباره سید لاری از پدرش نقل می کرد:

من مفهوم و معنی مسلمانی را از آقا سید عبدالحسین آموختم و اگر او را ندیده بودم و از محضرش استفاده نمی نمودم عمق حقایق اسلام را تا این حد درک نمی کردم».

«هیچکس چون او (سید عبدالحسین) به خطر ظلم برای جامعه پی نبرده و چون او با ظلم در ستیز نیست ...»

و در باب تأثر می گفته است: «او (سید عبدالحسین) نهنگی شناگر است که در حوضچه ای کوچک افتاده و حوضچه را عرصه شنای نهنگ نیست».

سید عبدالباقی، نه تنها در زمان سید لاری نقش ارزنده و حساسی را در مبارزات الهی ضد استبدادی و ضد استعماری ایفا نمود بلکه در حوادثی که پس از او با روی کار آمدن رضاخان پهلوی به وجود آمد نقشی خدا پسندانه داشت. رضا خان که از همه صفات انسانی بی بهره بود و در آغاز روی کار آمدش، با اعمالی سالوسانه وریاکاریهای شیطنت آمیز سعی در مخفی نمودن ماهیت کثیف و پلید خود در جلب افکار عمومی داشت، لکن دیری نپائید و اعمال نامشروع و مظالم و جنایات او با تاجگذاریش در سال 1306 هجری شمسی ابعاد گسترده تری بخود گرفت و موضعگیری های او با موازین اسلامی علنی شد و عرصه زندگی بر مردم مسلمان و به ویژه علمای اسلامی تنگ تر و دور نمای تاریکی از استبداد رضاخانی هویدا گردید. در چنین شرایط دشواری سید عبدالباقی با چند تن از علمای بزرگ که صیانت احکام دین اسلام و پاسداری

از حریم قرآن و مبارزه با سیاستهای استعماری و ضد اسلامی بر دوششان بود با برگزاری جلساتی مخفی و تماسها و مشورتهایی با یکدیگر و طرح و بررسی مشکلات و نابسامانی و برنامه های ضد اسلامی رژیم پهلوی موضع خود را در قبال رضاخان مشخص کرده و در صدد مبارزه بر آمدند. مرحوم سید عبدالباقی که مورد تقدیس همگان بود برای رایزنی با مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم به این منظور برگزیده شد. بقیه ماجرا را از زبان مرحوم سید عبدالله شیرازی (مرجع تقلید متوفی 1363/1405 مشهد) که سید عبدالباقی را همراهی می کرده است نقل می کنیم :

پس از اینکه اوضاع در سالهای اول روی کار آمدن رضاخان بسیار دشوار گردید، جلساتی با دیگر علمای اعلام شیراز بمنظور تبادل نظر در شدت بخشیدن به مبارزه و قیام همگانی علیه او برگزار شد. در آخرین جلسه که در یکی از شبهای زمستان، در منزل مرحوم آیت الله حاج سید عبدالباقی منعقد گردید و همگی بزرگان و علمای اعلام در آن شرکت داشتند، نظر بر این شد که اینجانب و مرحوم آقای حاج سید عبدالباقی به نمایندگی از سوی علمای فارس به قم حرکت نمائیم و با مرحوم حاج شیخ آیت الله حائری مؤسس حوزه و آقایان علمانی که از اصفهان به این منظور مقرر بود برسند، به تبادل نظر پردازیم، تا تصمیمات لازمه در مورد اوضاع کشور اتخاذ شود. آقایان علماء باما خداحافظی نموده و جلسه را ترک کردند. پاسی از شب گذشت. مرحوم آقا سید عبد الباقي به تهجد و راز و نیاز با معبود خود مشغول گردید و اینجانب نیز بدان مشغول شدم و سپس به این فکر فرو رفتیم که ما می خواهیم به قم برویم تا با دیگر علمای اعلام سرنوشت ایران را که ما سرنوشت اسلام است، تعیین

نمائیم، و این مسئولیتی است بس عظیم و اقدامی است بسیار پر اهمیت. آیا ما می توانیم این رسالت خطیر را به نحو مطلوب انجام دهیم؟
خدایا، تو ما را مدد کن و توجهات خاصه ولایت را شامل حال ما نما نکنند در این اقدام سرنوشت ساز، کم و کسری پیش آید که عندالله
مسئول باشیم و در برابر ملت ایران و تاریخ شرمنده شویم. در این گیر و دار فکری بودم که مرحوم آقا سید عبدالباقی به اینجانب گفت: من
فقط دعا و مناجات و تضرع به درگاه متعال و در خواست نصرت و پیروزی می نمایم و صحبت کردن و اظهار نظر نمودن و تصمیم گرفتن
با تو سخن که به اینجا رسید، بر آن شدیم که از حرکت نمودن صبح به سوی قم خودداری نموده و مجدداً با علمای اعلام شهر، اجتماعی
نموده و اهمیت موضوع را به آنان بگوئیم و از آنان بخواهیم که در این امر مهم ما را بیشتر یاری دهند و یک تن دیگر از علماء را همراه ما
بفرستند تا به مصداق آیه شریفه (فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ) عمل شده باشد. ولی از سوی دیگر فکر می کردیم که برویم و خداوند متعال تأیید خواهد
نمود و از عزم خود مبنی بر حرکت اول صبح منصرف نشویم. نظر بر این شد که موضوع را موکول به استخاره و استشاره با ذات پروردگار
متعال، آن حکیم علیم و آگاه به همه مصالح نمائیم. مرحوم آقا سید عبدالباقی، قرآن شریف، این کلام الله مجید را که: (لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) درباره آن است، برداشت و با تضرع و خشوع از خالق خود خواست که راه را روشن نموده و بیان تکلیف شود. قرآن را
باز نمود. در اول صفحه، این آیه شریفه بود:

(اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ) با مشاهده آیه شریفه، بی اختیار فرمود: «فلانی، ما از سوی خداوند
متعال

مأموریت داریم، این امر است. این تکلیف الهی است. باید برویم به جنگ فرعون زمان. من الان احساس می کنم سنگینی زیادی بر دوشم وارد آمده. الان بدنم به لرزه در آمده است. این را گفت و آمادگی مجدد خود را اعلام نمود و اینجانب هم آماده بودم. نماز صبح را خواندیم و پس از تلاوت چند آیه از کلام الله مجید و مقداری دعاهای صبح، با توکل بر خداوند و توسل به ذیل عنایات خاصه اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین، حرکت نموده و راهی قم شدیم

در این مقطع حساس سید عبدالباقی مخالف علنی و رسمی خود را با رژیم پهلوی و اقدامات جنایت آمیزش، آغاز کرد و همتای دیگرش مرحوم سید عبدالمحمد آیت اللهی نیز در لار مقابله با پهلوی و برنامه های ننگین اش را شجاعانه شروع نمود که در جای خود به شرح آن خواهیم پرداخت. در این رهگذر، اقشار مختلف مردم هماهنگی کامل نداشتند و در اثر فعالیت های اغوا کننده رژیم پهلوی و قلب حقایق امور، واز دست دادن رشد فکری و انقلابی اشان، در برابر آن همه جنایت، یا سکوت می نمودند و یا کم و بیش واحیانا در کنار دستگاه جبار حاکم قرار می گرفتند و مالا، علمای اعلام و روحانیت در صحنه مبارزاتی تنها مانده و تلاششان مفید و مثمر ثمر نمی بود.

او در شب یکشنبه 24 شعبان سال 1354 هجری قمری (آذر 1314 هجری شمسی) نزدیک طلوع صبح به طور ناگهانی در اثر سکته قلبی رحلت نمود و در تشییع باشکوهی که از او شد در قطعه زمینی که در شمال تکیه حافظیه شیراز خریداری شد و به صورت آرامگاه اختصاصی در آمده دفن گردید.

مرحوم آیت الله سید محمدباقر آیت اللهی (عالم) پسر ارشد و وصی او در

مورد سوانحی که به مرگ او ختم شد چنین می نویسد:

پدرم در مدت عمرشان یازده سفر به ارض اقدس مشهد مقدس نمود که پس از سفر یازدهم به فاصله حدود دو ماه مرحوم گشت. چون این حقیر پس از سفر هشتم از ایشان شنیده بودم که چهار سفر دیگر را از حضرت رضا علیه السلام خواسته اند و با این حساب باید سفر دیگری را هم که سفر دوازدهم است مشرف می شدند و چون رحلت نمودند در فکر بودم که چه شد که دعای ایشان مقرون به اجابت نشد زیرا آن مرحوم واثق به اجابت این دعا بودند ولیکن در دل داشتم و به کسی نمی گفتم تا روزی که آقا سید عبدالوهاب قیری از احباب وارادتمندان پدرم که به مشهد مشرف شده بود مراجعت کرد به دیدارش شتافتم. بیاد دارم که هرگاه سید عبدالوهاب از قیر به شیراز می آید مرحوم آقا او را به منزل دعوت می کرد. آخرین بار شب جمعه بود که مشار الیه به دعوت شام آمدند. وقتی که مرحوم پدرم دعای سفر را در گوش او خواند نجوای دیگری هم با او کرد که من متوجه نشدم و این واقعه در اواخر ماه رجب یا اوائل شعبان همان سال رخ داد. مرحوم آقا سید عبدالوهاب نقل کرد: آقا موقعی که دعا به گوشم خواند فرمود سلام مرا به حضور امام هشتم علیه السلام برسان و عرض کن دیگر طاقت حیات و ماندن در این دنیا ندارم و خلاصه استدعا دارم شفاعت فرمائید که وفاتم برسد وگفت چند شب مشرف بودم و موقع تشرف فراموشم می شد که پیغام را برسانم تا آنکه شب جمعه بود که در بالای سر مطهر بیادم آمد و پیام را رسانیدم و اینجا بر حقیر معلوم شد که دعای ... او مستجاب بوده و وفات آن مرحوم مستند یا مستدعای بعدی بوده است.

از او پرسیدم آن جمعه که این پیام را رسانده چه تاریخی بوده معلوم شد

بیست و دوم شعبان بود که شب یکشنبه 24 شعبان مرحوم آقا رحلت فرمود و چنانکه شنیدم همان روز جمعه موجب فجاءة قلبی شب یکشنبه ایشان پیش آمده بود. زیرا ایشان از اقامه نماز جمعه به منزل مراجعت می نموده که دختری بی حجاب که نشانه مقدمه بی حجابی زنان بوده به عمد یا از روی جهل پیش می آید و به ایشان سلام می کند و این حادثه بر ایشان گران می آید و در فکر فرو می رود و از خیال بیرون نمی شود و خود اینجانب آنوقت شیراز نبودم و برای کارهایی که مربوط به ایشان بود بیرون رفته بودم و عصر شنبه به شیراز آمدم و به حضورشان مشرف شدم و عنایت فرمودند و صحبت هائی فیما بین رد و بدل شد و مشاوره فرمودند و جواب عرض کردم. بالاخره افسرده بودند و همان شب هم خودم در حجره آن مرحوم خوابیدم و موقع انقلابشان بیدار شدم. و اما افسردگی ایشان جهات دیگری هم داشت که آن حادثه ماه ربیع الثانی (1314/1354) در مشهد بود که به دستور رضاخان پهلوی فاجعه قتل عام مسجد گوهر شاد و اسائه ادب به بارگاه ملکوتی امام هشتم علیه السلام پیش آمد و پس از آن تا زمان مرگ دیگر تبسمی بر لبان آن مرحوم دیده نشد و در حقیقت آن مرحوم دق کرد و از دنیا رفت و نیز طلّیعه کشف حجاب پدیدار شد و دختران مدارس را اجبار به بی حجابی نمودند و هم چنین تبدیل کلاه قبلی به کلاه فرنگی بود که مقدمه نفوذ فرهنگ منخط غربی در جامعه اسلامی ایران به شمار می آمد و این حوادث در نظر تیزبین آن بزرگ مرد ستوده نبود. به علاوه مسجد بزرگی که (مسجد آقا احمد) محل اقامت جماعت و جمعه وی بود به دستور عمال پهلوی و به بهانه خیابان کشی ویران شد و حتی منزل سکونی ایشان نیز جزء خیابان شد و این همه حکایت از خیره سریهای رضا خان قلدر داشت که به حریم دین و عالمان آن تجاوز نمود» .

سید عبدالباقی از روحی لطیف، ادبی شایسته و خلوص نیتی ممتاز بر خوردار بود و از سالکان بی ادعای طریق حق به شمار می رفت و ارادت خاصی به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشت. دوربای زیر که در لابلاهای یادداشتهای بجا مانده از او دیده می شود، این روحیه والا را از آن سوخته دل وادی عشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام و نشان می دهد:

ای جان جهانیان عالم *** ای قطب زمان واسم اعظم

آخر نظری به این گدا کن *** دردی به تفقدی دوا کن

ای حجت عصر و روح عالم *** ای آنکه به سروری مسلم

در دهر تویی بقیة الله *** باقی بتو باقی اند بالله

همین روحیه ممتاز او سبب شد تا کتب خطی و چاپی وقرآنهاي نفیس خطی و مرقعات خوشنویسی خود از خطاطان و خوشنویسان برجسته کشور را در طی قرون متمادی با تدوین وقف نامه ای دقیق و مخلصانه بر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وقف کند. این آثار نفیس و کم نظیر که از بزرگترین ثروت‌های فرهنگی جهان به شمار می آید از زمان وفاتش با امانت کامل نگهداری می شد تا آنکه در سال 1374 هجری شمسی راقم این سطور که تولیت شرعی آنان را به عهده داشت با مشورت و ارشاد مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای آن را به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی اهداء نمود تا با رعایت نظر واقف مورد استفاده قرار گیرد. آثار مذکور بالغ بر 1056 جلد کتاب «532 جلد خطی و 508 نسخه چاپی»، پنج مجلد مرقع، 9 قرآن خطی نفیس و 3 نسخه جزوه قرآن بود که اینک در اوج نفاست زینت بخش کتابخانه آستان قدس رضوی است و در اختیار دانش پژوهان و اندیشمندان قرار دارد.

و بدین ترتیب ارادت کم نظیر او به ساحت ملکوتی امام رئوف علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء با عنایت حق به منصبه بروز و ظهور رسید و زمزمه او را در رباعی اش که در کَشکول او آمده است محقق ساخت:

عبد باقی غلام شاه رضا *** بنده مستمند شاه رضا

انا عبد لعبد عبد بقا *** هو عبد لعبد عبد رضا

ص: 127

سید عبدالمحمد، در سال (1263/1302) در نجف اشرف و در خاندان علم و عمل چشم به جهان گشود. پدرش مرجع مبارز و استعمار ستیز، مرحوم سید عبدالحسین نجفی لاری از استوانه های جهاد و مبارزه علیه استعمار روس و انگلیس و از بنیان گذاران نهضت مشروطه مشروعه بود که به تأسیس حکومت اسلامی در لارستان همت گمارد. نسب شریفش از طریق عارف نامی مرحوم شاه رکن الدین دزفولی، که مرقدش در شهر دزفول قرار دارد به حضرت امامزاده حمزه علیه السلام، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم علیه السلام می رسد. او هفت سال اول زندگی خود را در نجف اشرف گذراند و قرآن کریم را در همان جا در کودکی فرا گرفت و تحصیلات ابتدائی را در مکتب به پایان رساند. وی بسیار مورد علاقه پدر بود و تحت تربیت خاص او قرار داشت و در کودکی در حوزه های درسی با پدرش همراه بود و از آن زمان با حوزه های علمی آشنائی یافت. هنگامی که پدرش به سال (1270/1309) بنا به استدعای اهالی فارس عازم ایران شد، او را همراهی کرد و در حوزه درس بزرگی که در لارستان بنا نهاده بود تحصیلات حوزوی خود را آغاز نمود و از محضر پدر استفاده فراوان علمی برد. نبوغ فوق العاده، هوش سرشار و سخت کوشی او در تحصیل زبانزد همگان شد و این نبوغ و حافظه خارق العاده و حدت ذهن و قوت فکریش تا پایان عمر و آخرین لحظات حیات او استوار مانده به گونه ای که مطالبی را که پنجاه - شصت سال پیش هم مطالعه کرده بود بدون کم و کاست با ذکر ماخذ و با قید باب

در سال (1284/1322) برای طی یک دوره تکمیلی به نجف اشرف عزیمت کرد و در محضر اساتید بزرگ و مراجع عالیقدر و حوزه علمیه حضرات آیات عظام الهی آقایان حاج شیخ محمد کاظم «آخوند خراسانی صاحب کفایة الأصول و سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی به تحصیل پرداخت و پس از احراز درجه رفیعہ اجتہاد در بیست و چهار سالگی به ایران بازگشت و به تدریس و تبلیغ و تحقیق و رسیدگی به امور مردم پرداخت و لحظه ای از تدبر و تفکر و تحقیق و تتبع فروگذار نکرد.

در سال (1303/1342) که پدرش از دنیا رفت، یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعیان به شمار می آمد و مقلدان زیادی به او رجوع نمودند. تدریس دروس عالیہ فقه و اصول و تشکیل حوزه علمیه منطقه و اجراء حدود و انفاذ احکام الهی و قضاوت و حل و فصل امور روحانی و اجتماعی قسمتی از کارهای معظم له را تشکیل می دادند. او یکی از مؤثرترین چهره های نهضت اسلامی به رهبری پدرش بود و در حقیقت با همتای دیگرش مرحوم سید عبدالباقی آیت اللهی، که پیش از این از او سخن گفتیم دو بازوی قوی رهبری نهضت به شمار می آمدند و در جریان این نهضت شرایط دشوار و در بدری ها و مصائب را بر خود هموار می ساختند و پس از ارتحال سید لاری نیز راه او را ادامه داده و بار خدمت را بر دوش می کشیدند .

در زمانی که سیاست های مروارنه رضا خان پهلوی ، کشور را به تباهی و فساد کشانده بود و بدعتهای فرنگی مآبی با عناوینی چون متحد الشکل کردن لباس مردان و زنان مقدمات نقشه شوم استعمار نوین را در کشور فراهم می کرد

و دولت پهلوی با ارباب و وحشت حکومت استبدادی را سیطره می بخشید، این فقیه بصیر و مرجع شجاع و آگاه در برابر اعمال و سیاستهای مستبدانه او به مبارزه برخاست و علما و مراجع عصر را از شومی اوضاع و پیامدهای تاریک آن آگاه ساخت و اعلام خطر کرد و نامه های بسیاری به اطراف روانه نمود.

وی در مکاتبات خود با عنوان «لباس پهلوی»، سیاستهای رضاخانی را مردود و مطرود خواند و به براندازی رژیم پهلوی اعتقاد داشت و در این راه مبارزان را متحد می ساخت. علیرغم هوشیاری او متأسفانه منافقینی دنیا پرست پیدا شدند که نقشه نهضت افشا کردند و دستگاه جبار طاغوت هم با درک اقتدار این مرجع مبارز، عده زیادی از مأموران و سربازان را برای تسخیر لارستان و دستگیری او به این منطقه گسیل داشت و پس از ضرب و شتم فراوان و غارت منزل آن بزرگوار، او را در حال نماز ظهر دستگیر کرده و پس از آنکه مدتی او را در باغ حکومتی لار بازداشت کردند، به شیراز اعزام نموده و به زندان افکندند و وی را در سخت ترین شرایط جسمانی و روحانی تحت اذیت و آزار قرار دادند و اگر تلاشهای مراجع عصر به ویژه مرحوم سید عبد الباقی آیت اللهی و فشار علمای بزرگ نجف بر دستگاه پهلوی نبود پهلوی کمر به اعدام او بسته بود. لکن لطف الهی موجب شد تا فشار علماء بر دستگاه جبار عوامل طاغوت را مرعوب گرداند و سید عبدالمحمد پس از چند ماه از زندان آزاد شود. این پیشامد در سال (1308/1348) رخ داد.

سید عبدالمحمد پس از آزادی نیز همچنان تحت نظر حکومت جبار قرار داشت و چون او را برای منافع خود خطرناک می دیدند وی را به اقامت اجباری در شیراز را داشتند. او مدت 45 سال تا زمان ارتحالش در منزل ساده ای که به

فاصله کوتاهی از حرم مطهر حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) اختیار کرد تحت نظر بود و در حالت تبعید امور مقلدین را اداره می کرد واستفتات آنها را پاسخ می گفت و در عبادت و تفکر و مطالعه و هدایت خلق در همین جایگاه مستغرق بود و به مقام خلوت ربوبی دست یازید.

خانه او مأوا و ملجأ طلاب دینی و پناهگاه مبارزان و دردمندان و محل حل و فصل امور مردم بود.

محضر او مجلس انس با خدا و احیاء امور و معرفت اهل بیت علیه السلام بود و زندگی او چه در دوران مبارزه مثبت و چه در دوران مبارزه منفی سرشار از اخلاص و برکت و آموزشهای علمی، عملی و اخلاقی بود. ظلم ستیزی، ریاگری، مهربانی، اعتماد به نفس، تواضع، صراحت لهجه، نظم، ساده زیستی و توکل و اعتماد به خدا و عشق سوزان توأم با معرفت عمیق به اهل بیت علیهم السلام عن ویژگیهای برتر شخصیتی او را تشکیل می داد. هر جا نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام در جلو او برده می شد و یا به مناسبتی نامی از یکی از آن بزرگواران به میان می آمد، در حالی که خود را مؤدبانه جمع و جور می کرد و حضور خود را در محضر ایشان احساس می نمود با ذکر «صلی الله علیه و آله وسلم» بر آنها درود می فرستاد. کسانی که در محضر او بودند در چنین حالتی تغییر رنگ چهره و حرکت چشمان و اعضاء و جوارح او را به نشان توجه عمیق و احساس حضور در کنار آن بزرگواران حس می کردند و آنها را در اندیشه حقانیت اهل بیت علیه السلام قرآن فرو می برد. با این شیوه، چه در بیان و چه در عمل مردم را از پیرایه بندی به حقیقت جاودان اهل بیت عل و نقل عبارات و ماجراهای بی اساس که ساحت ایشان از آن منزّه است بر حذر می داشت. او توانسته بود بین یافته های حقیقی

دین بافته های بی اساس اوهام کج اندیشان مرز بندی کند و معنویت را از خرافه پاکسازی نماید.

از وی آثار ذی قیمت علمی به یادگار مانده است که ذیلا برخی از آنان را یاد آور می شویم:

1- رساله ذخیره العباد لیوم المعاد در دو جلد که رساله عملیه اوست و چند بار به چاپ رسیده است.

2- حاشیه مفصلی بر کتاب وافی این حاشیه مشتمل است بر تصحیح روایات اخبار و رجال و شرح روایاتی که مربوط به فقه است و هم چنین نقل بعضی از اخبار که صاحب وافی آنها را ذکر نکرده است و شرح لغات مشکل آن. این اثر از مفاخر و نفایس علمی به شمار می آید.

3- حاشیه بر تفسیر ملا محسن فیض کاشانی .

4- حاشیه و شرح بر خلاصه الحساب شیخ بهائی . این کتاب یکی از کتب معتبر در علم ریاضی قدیم بوده و مشتمل بر حساب و هندسه و جبر و مقابله و مباحث دیگر ریاضی است.

5- شرح استدلالی بر عروة الوثقی

6- حاشیه بر خلاصه علامه در رجال

7- حاشیه بر رسائل مرحوم شیخ انصاری

8- حواشی بر کتب ادبیه : مغنی، سیوطی، شرح نظام و سایر کتب ادبی در سنین جوانی

9- شرحی بر دیوان شیخ کاظم آذری . این دیوان مشتمل بر قصائد و مراثی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصلوة والسلام بوده و مهمترین دیوانی است

ص: 132

که در این باره سروده شده است.

10 - شرح استدلالی بر قسمتی از شرح لمعه شهید ثانی که از کتب معتبر فقه شیعه است.

آثار مذکور دلالت بر جامعیت وسعه صور علمی معظم له دارد و علاوه بر آنچه ذکر شد معظم له در سایر علوم اسلامی چون کلام و تفسیر و تاریخ و ریاضی و هیئت نه تنها متبحر بلکه صاحب نظر بود. از این آثار ارزشمند بجز رساله عملیه اشان هیچکدام به چاپ نرسیده است.

آن مرحوم در شب سه شنبه سوم شوال 1393 هجری قمری (1352/8/8) پس از ادای نماز مغرب و عشاء در شیراز دعوت حق را لبیک گفت. جنازه آن فقید سعید روز بعد با شکوه فراوان در شیراز تشییع شد و در حالی که توسط مردم این شهر تشییع می شد به جهرم منتقل گردید و در مسیر شیراز جهرم تشییع بی سابقه ای از پیکر مطهرش به عمل آمد که از بزرگترین تظاهرات مذهبی در ایران به شمار می رفت و هشداری به رژیم ستم شاهی بود. جنازه او را در جوار مرقد پدرش در جهرم به خاک سپردند و مراسم عزاداری او در ایران و خارج از کشور با شکوهی کم نظیر برگزار شد که حکایت از زنده بودن روحیه مذهبی مردم می کرد. سرانجام رژیم ستم شاهی نتوانست برگزاری مجدد این گونه تظاهرات دینی را در مراسم چهلمین روز درگذشت او تحمل کند و با دستگیری فرزند عالم وشجاعش حجة الاسلام والمسلمین سید حسین آیت اللهی (امام جمعه جهرم) که در مراسم ترحیم او در حالی که سیطره امنیتی محمد رضا شاه حاکم بود در سخنرانی پر شوری مقلدان پدرش را به تقلید از امام خمینی (ره) ارجاع داده بود بساط برگزاری مراسم با شکوه مذهبی را بر هم

ص: 133

و پیش از خاتمه این مقاله شایسته است به بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای درباره او و پدرش و نقش موثر آنها اشاره شود.

معظم له در آبان ماه 1367 به جهرم سفر کردند و مرقد شریف او را زیارت کرده و در آنجا به اقامه نماز جماعت پرداختند. هم چنین در سخنرانی پر شوری در مصلاهی جهرم از او و پدرش بدینگونه تجلیل کردند:

سلسله کارهای آن مرد بزرگ و آن مرجع مجاهد و مبارز (آیت الله العظمی سید عبدالحسین نجفی لاری) به وسیله پسر او که او هم یک مجتهد، یک مرد شجاع و یک عالم بزرگ و یک مجاهد فی سبیل الله است دنبال می شد. مرحوم آیت الله آقا سید عبدالمحمد آیت اللهی».

من وقتی نگاه می کنم به منطقه جنوب فارس، به جهرم و لارستان، احساس می کنم بذر تربیت اسلامی و انقلابی آن مردان بزرگ در این سرزمین پاشیده شده و رشد کرده و به ثمر نشست است».

تصور من این است که اگر ما این بخش از کشور را و این استان را اگر مشاهده کنیم که در این منطقه انگیزه های انقلابی و اسلامی، آن هم با آگاهی کامل در اعماق دل و جان مردم نفوذ کرده است، باید ریشه تاریخی آن را در اوایل این قرن هجری قمری و معلول مبارزات این سید بزرگوار دانست که نه فقط منطقه فارس بلکه کشور ما مدیون این مبارزات است».

به روز فرخنده میلاد حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام

1418 ه ق مطابق 1376/8/23 شیراز

1- آیت اللهی، سید عبدالباقی. دفاتر، نوشته جات و یادداشتها

2- آیت اللهی، سید عبدالباقی. حاشیه بر زاد المتقین (رساله عملیه).

شیراز: مطبع سعادت، (1303/1342). 3- آیت اللهی، سید عبدالمحمد. ذخیره العباد لیوم المعاد. شیراز: چاپ نور، (1366/1326).

4- آیت اللهی، سید محمد باقر عالم. سرگذشت نیکان. شیراز، (1374/1416)، نیز یادداشتها و دست نویسهها.

5- آیت اللهی، سید محمد تقی، امانت دار پیامبران. تهران: مؤسسه انجام کتاب، (1363/1402).

6- با مداد، مهدی. شرح حال رجال ایران - تهران، (1363/1404). 7- تهرانی، آقا بزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه. 8- جبل

عاملی، سید محسن امین. اعیان الشیعه. 9- رازی، محمد شریف. گنجینه دانشمندان. 10 - روزنامه اطلاعات. (1352/1393).

11- روزنامه کیهان، سالهای 1352 و 1371 هجری شمسی 12 - شیرازی، فرصت. آثار عجم. بمبئی: مطبع نادری. (1354/1314).

13 - معلم حبیب آبادی، میرزا محمد علی. مکارم الآثار. اصفهان: نشر نفایس مخطوطات اصفهان، (1364/1405).

14- مدرسه علمیه امام امیرالمؤمنین علیه السلام. چهره ای پرفروغ از مشعلداران

اسلام و فقاهت و انقلاب، نگرشی به زندگی فقید سعید مرجع مجاهد، زعیم حوزة علمیه آیت الله العظمی حاج سید عبدالله شیرازی .
مشهد: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی امام امیر المؤمنین (1364/1406).

15 - مجله مکتب اسلام، (1352/1393). 16- مهاجری، شیخ عبد الحمید . شجره طیبه . شیراز : چاپ نور، (1330/ 1370).

17 - آیت اللهی، سید علی اکبر و مهاجری، عبد الحمید . دوحه احمدیه فی احوال الذریه الزکیه . قم - میراث اسلامی ایران، (1415/1373).

ص: 136

زندگینامه آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی (عالم)

اشاره

زندگینامه آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی (عالم)

دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

ص: 139

به منظور آشنایی با تأثیر گذاری مکتب تربیتی مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری ، مقاله حاضر به ارائه شرحی کوتاه و مستند از زندگی درخشانترین تربیت یافته و محبوبترین نواده او می پردازد. مرحوم آیت الله العظمی سید محمد باقر آیت اللهی (تولد 1284/1322 لار، وفات 135/1399 (مشهد مقدس)، نوه دختری آیت الله لاری، در خانه جد پدری اش در لار به دنیا آمد و دوران بیست ساله اول عمر خود را تحت تربیت آن مرحوم سپری کرد و زندگانی سراسر مبارزه و فعالیت و مسئولیت پذیری جد خویش را تجربه نمود ولحظات زندگی و سوانح عمر او را وجدان نمود و شخصیت او بدان شکل گرفت. او مجتهدی جامع الشرایط، ادیبی برومند و عالم ربانی و مهذب نفوس بود که بیش از پنجاه سال از عمر خود را به تربیت مردم اختصاص داد و منشأ خدمات ارزنده اسلامی در کشور بود. بررسی زندگی او توانایی جدش را در تربیت انسانهای وارسته والگو پذیر از مکتب حیاتبخش تشیع نشان می دهد.

مرحوم آیت الله العظمی سید محمد باقر آیت اللهی، در روز بیستم شعبان 1322 (1284) در خانواده ای روحانی، در منزل جد مادری اش، در شهر لار چشم به جهان گشود و هماندم پس از نامگذاری ملقب به «عالم» گردید که در تمام عمر به همین نام شهرت داشت و این لقب مسمای او شده بود.

نسب

پدرش مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالباقی آیت اللهی، از مراجع عالیقدر تقلید زمان خود بود. جد پدری اش آیت الله العظمی علامه سید محمد باقر ملاباشی، متکلم، فیلسوف، مورخ، فقیه و صاحب تألیفات عدیده و گرانهاست که نسب شریفش از طریق عارفان و بزرگانی چون سید قطب الدین محمود شیخ صفی الدین اردبیلی به حضرت ابی القاسم فرزند امام همام موسی کاظم علیه السلام می رسد. مادرش بانویی قدیسه و بزرگ مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری است و از طریق عارف نامی مرحوم شاه رکن الدین دزفولی به امام هفتم نسب می برد. زنجیره علم از زمان امام علیه السلام تاکنون در این خاندان پیوسته ادامه داشته و از این رو به «بیت علم» شهرت یافته اند.

شجره نامه

شجره نامه این سلسله به شرح زیر است:

(1) سید محمد باقر آیت اللهی مشهور به عالم ابن (2) علامه فقید حاج سید عبدالباقی مجتهد شیرازی ابن (3) میرزا محمد باقر ملا باشی ابن (4) میر سید محمد ملاباشی ابن (5) علامه میرزا محمد باقر ملا باشی ابن (6) سید محمد ابن (7) محمد حسین ابن (8) محمد علی ابن (9) محمد رضا ابن (10) احمد ابن (11) سلمان ابن (12) ابی الفتوح ابن (13) اسحق ابن (14) محمد امین ابن

(15) محمد صادق ابن (16) مهدی ابن (17) سید محمد ابن (18) عبدالله بن (19) ابراهیم ابن (20) مرتضیٰ ابن (21) حسین ابن (22) محمد جعفر ابن (23) محمد کاظم ابن (24) محمد طاهر ابن (25) محمد صالح ابن (26) الشیخ ابراهیم ابن (27) الشیخ الأجل المشتھر فی الافاق صفی الدین اسحق الأردیبلی ابن (28) امین الدین جبرئیل ابن (29) صالح ابن (30) قطب الدین ابن (31) صالح الدین ابن (32) رشید ابن (33) محمد الحافظ ابن (34) غوث الخواص ابن (35) فیروز شاه ابن (36) محمد ابن (37) شرف شاه ابن (38) حسین ابن (39) محمد ابن (40) ابراهیم ابن (41) جعفر ابن (42) محمد ابن (43) اسمعیل ابن (44) محمد ابن (45) احمد الاعرابی ابن (46) محمد ابن (47) ابی محمد قاسم ابن (48) ابی القاسم حمزة ابن (49) الامام الهادی موسیٰ الکاظم صلوات الله وعلیٰ آباءه المعصومین اجمعین امین رب العالمین.

تحصیلات

تحصیلات مقدماتی، سطوح و عالیہ را در نزد اساتید خود در شیراز، اصفهان، مشهد، نجف و قم به پایان برد و به عالیترین مدارج اجتهاد نائل آمد. نخستین اجازه اجتهادش در سال 1347 (1308) یعنی هنگامیکه فقط حدود بیست و پنج ساله بود، صادر گردید.

ذکاوت، هوشیاری و پیش بینی آینده ای روشن برای او، مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت اللهی که تعلیم او را در کودکی به عهده داشت برانگیخت تا کتاب «منظومه الواجبات» را که یک دوره کامل فقه به شعر فارسی است برای او که در آن زمان یعنی 1331 (1292) تنها هشت سال داشت بسراید. این کتاب با شرح لغات مشکل تاکنون چند بار تحت عنوان «در غلطان از برای مؤمنان» به

اساتید

در شیراز: آیات عظام حاج سید عبدالباقی آیت اللهی، والد ماجدش، حاج شیخ محمد جعفر محلاتی، حاج شیخ علی ابیوردی و آقا میرزا صادق مجتهد.

در اصفهان: آیات عظام شیخ محمد حسین فشارکی، شیخ محمد رضا مسجد شاهی، حاج آقا رحیم ارباب.

در مشهد مقدس: آیات عظام شیخ محمد باقر بیرجندی، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، حاج آقا محمد کفائی (فرزند آخوند خراسانی).

در نجف اشرف: آیات عظام آقا سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین نائینی و شیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ محمد کاظم شیرازی.

در قم: آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، میر سید علی یثربی کاشانی.

و بدین ترتیب هجرتی را که در راه خدا در سال 1345 (1306) آغاز کرده بود در سال 1351 (1312) به پایان برد و به شیراز بازگشت، و نزدیک به نیم قرن آنی از تعلیم و تربیت، ترویج و ارشاد، تألیف و تحقیق و اقامه جمعه و جماعت و خدمات گرانبهای دینی باز نایستاد.

مراشد اجازات

الف: اجازات روایتی

1- مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد باقر بیرجندی

2- مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی

3- مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عباس قمی

4- مرحوم آیت الله العظمی میرزا نجم الدین تهرانی

ب: اجازات اجتهاد

1- مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین فشارکی

2- مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری

3- مرحوم آیت الله العظمی حاج میر سید علی یثربی کاشانی

4- مرحوم آیت الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی

5- مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد کاظم شیرازی

6- مرحوم آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی

7- مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد کاظم عصار تهرانی

8- مرحوم آیت الله العظمی محمد رضا النجف الاصفهانی

9- مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری

10- مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ علی ایبوردی

11- مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمود غروری شیرازی

12- مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا آقا (ابراهیم) اصطهباناتی

تألیفات

1- شناخت دین ، مباحث بنیادین در اصول اعتقادات و معارف اسلامی . قم: نشر کتاب ، 1365.

2- سرگذشت نیکان ، شیراز، 1374.

3- هفت معصوم و چهارده حدیث.

4- تقریرات اساتید در فقه و اصول .

5- رسالات گوناگون در قبله شناسی، هیئت، حدیث، زندگینامه ائمه

طاهرين عليهم السلام وغيره.

که بجز اول هيچکدام به چاپ نرسیده است.

تهذيب، تصحيح، تکميل

1- کتاب لوامع الانوار العرشيه دو جلد - مهمترين وعظيمترين شرح بر صحيفه سجديه امام زين العابدين عليه الصلوة والسلام، تأليف: علامه سيد محمد باقر ملا باشي (عربي).

2 - کتاب انوار الحقايق در علم کلام، تأليف: علامه سيد محمد باقر ملا باشي (عربي).

3- کتاب مقاصد الصالحين - در ادعية، تأليف: علامه سيد محمد باقر ملا باشي (فارسي).

4- کتاب انوار القلوب - جلد سوم - زندگينامه ائمه طهار عليه السلام، تأليف: علامه سيد محمد باقر ملا باشي (فارسي).

5- کتاب تعليقات المكاسب - 2 جلد - فقه، تأليف: علامه سيد عبدالحسين لاري (عربي).

6- کتاب تعليقات فرائد الاصول - 2 جلد - اصول، تأليف: علامه سيد عبدالحسين لاري (عربي).

بجز کتاب انوار القلوب که به چاپ رسیده است، ساير کتب تحت نظر معظم له به صورت نسخ زيرا کسی تکثير و به کتابخانه های عمده ايران و عراق جهت استفاده محققان اهداء گردیده است.

تعليم، تربيت، ارشاد

در مدت نزديک به نيم قرن فعاليت خستگي ناپذير، حوزه علميه ممتازی را در شيراز اداره می کرد که دانشمندان و فضلائى چون آيت الله حاج

ص: 146

شیخ عبدالرحیم شیرازی، آیت الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی، آیت الله حاج شیخ علی کریمی جهرمی، حجة الاسلام والمسلمین سید حسین آیت اللهی، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اکبر ناصری و بسیاری دیگر که چشم و چراغ حوزه های علمیه اند در مکتب معظم له به تحصیل پرداخته اند. از سوی دیگر از طریق منبر و محراب در این مدت نیم قرن به ارشاد و تربیت توده مردم می پرداخت و حتی بهنگام بستری بودن و خانه نشینی همواره باب خانه اش به روی پیروان و شاگردانش مفتوح بود و در همان حال به افاضه و ارشاد می پرداخت.

تأسیس حوزه علمیه ابراهیمیه که تاکنون برقرار و فضیلتی بسیاری را در خود پرورانده است یکی دیگر از خدمات ارزنده این بزرگمرد است.

اعزام طلاب علوم دینی و مبلغان به روستاها که علاوه بر ترویج و ارشاد مردم با خودیاری روستائیان به ساختن حمام و مسجد می پرداختند، از دیگر خدمات برجسته معظم له بود.

کسانیکه تا حدی آشنایی به وضع زندگی او داشته باشند تصدیق خواهند کرد که این مرد در حد خود کم نظیر و بی سابقه بود از این نظر که تمام وقت خود و عمر گرانقدر خویش را صرف نشر علوم و معارف و تعلیم و تربیت و ارشاد طلاب نمود. در سالهای خفقان و اختناق رضاخانی و در آن عصر فشار و استبداد حکومت جائزه بیست ساله پهلوی، در منزل به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب همت می گماشت و سپس در مسجد یا در مدرسه به تدریس اشتغال می ورزید. درس فقیه سعید پس از نماز صبح شروع می شد و تا نیمروز به طول می انجامید و دسته های مختلف طلاب علوم دینی و دیگر کسان را که علاقه مند به استفاده از

محضرش بودند در محضر درسش گرد می آمدند و آنان را از بیانات عالیه و کلمات علمیه و تربیت های انسانی و اخلاقی و اسلامی خود بهره مند می ساخت. و گاه برای علاقه مندان حتی پس از نماز مغرب و عشاء به تدریس می پرداخت.

در زمانیکه قرآن مهجور بود حتی یکروز مجلس درسش از بحث و تفسیر قرآن کریم از لسان اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام خالی نبود و آغاز سخن با کلام خدا بود. در طول زندگی پربارش چندین دوره تفسیر قرآن را از ابتدا تا انتها بحث می کرد. پس از تفسیر قرآن به تدریس در رشته های مختلف اسلامی می پرداخت و وقت خود را عموماً به تعلیم و تربیت و خدمت به اسلام می گذارند و از سازندگی شگرفی برخوردار بود. وی بین حسن سلیقه و انتخاب و ذوق ادبی و تسلط در ادبیات و تفکر و تعقل صحیح و برداشت علمی از مطالب را جمع کرده بود و با حسن بیانی که خدای متعال به او عنایت فرموده بود از این نعمت قدر دانی کرده و به مصداق آیه شریفه (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) آن را در راه رضای خداوند صرف می کرد و نعمت حق را آشکار ساخته در راه ترویج اسلام به جان می کوشید. سازنده ای بود پرتوان و قدرت و همین سازندگی در این مدت موجب تربیت و ارشاد عده زیادی از فضلا، روحانیون و سایر مردم گردید. این مرد ملکوتی و عالم ربانی حتی تا اولین روز بستری شدنش در بیمارستان (برای عمل چشم) در سن هفتاد و دو سالگی به تدریس و تعلیم و ترویج اشتغال داشت و در همان مجلس چشمش تار شد که پس از چند ساعتی در همان روز به بیمارستان منتقل گردید.

یکی از برنامه های اساسی این مرد تأکید و تکیه فراوان او به مطالعه،

تکرار، بحث، مذاکره و دقت و تحقیق بود. وی با اعمال این روش به شاگردانش بسیار سختگیر و دقیق بود و از آنان با کمال جدیت می خواست که دروس را عمیقاً بفهمند و درک کنند و مذاکره و مطالعه و بحث را رها نکرده و کنار نگذارند. بیانش عالی و گیرا و جذاب بود پشتکار و سختکوشی او وی را وامی داشت که حتی روزهای پنجشنبه و جمعه هم دست از تعلیم و تربیت و ارشاد بر ندارد. او در این روزها به تدریس و شرح نهج البلاغه امام علی علیه السلام و احادیث معصومین علیهم السلام و به خصوص اصول کافی پرداخته و به مباحثه مشغول می گردید.

احاطه اش بر ادبیات، منطق، فقه و اصول شاگردان بسیاری را به محضر درسش می کشانید. نیازی به سخن گفتن از وارستگی و پارسائی، عفاف و پاکدامنی، تقوی و پیراستگی، کرنش و خاکساری، ارادت، اخلاص و پاکبختگی در راه خدا و تخلق به اخلاق حمیده و تأدب به آداب الهی درباره او نیست که هر کس اندک آشنایی با او داشت وی را به این فضائل و سجایا می ستود. مجموعه این فضائل ممتاز موجب شده بود تا شخصیتی ممتاز برای او به وجود آید و در هر اختلافی که قدم می گذاشت تفرقه را به وحدت مبدل سازد و صلح و صفا بین مؤمنان ایجاد کند. بردباری او در مقابل نامالایمات و شکیبائی او در برابر رنجها و دردها اعجاب انگیز بود و با وجود امتداد چندین ساله بیماری او، هرگز گلابه ای و ناسپاسی از وی مشاهده نگردید، نماز جمعه را واجب می دانست و همش در اقامه جمعه این نماز وحدت آفرین زائد الوصف بود و حتی تا چند ماه قبل از وفات به این امر مهم که تنها توسط او در شیراز برگزار می گردید - با همه خانه نشینی و بیماری اقدام می نمود.

او راه مبارزه با ستمکاران را در مکتب جدش مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری آموخت و در طی بیست سال اول زندگی خود که با دوران مبارزات سخت جدش با استبداد و استعمار مقارن بود همه جا با او همراه بود و شخصیت مبارزاتی، علمی، عرفانی و اخلاقی و فقهی او در کوره های مبارزه با ستم شکل گرفت.

پس از ارتحال جدش نیز روحیه ظلم ستیزی او همچنان استوار مانده و در زمانی که پدرش ودائی بزرگش مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالمحمد آیت اللهی مبارزه با پهلوی را آغازیدند آنها را همراهی می کرد.

در سوانح روزگار و حوادث بعد از شهریور 1320 نیز همچنان مسیر مستقیم جهاد عالمان ربانی را ادامه داد و با وقوع حوادثی که منجر به نهضت پانزده خرداد 1342 به رهبری امام خمینی شد همواره به عنوان یکی از محورهای قوام نهضت با انقلاب همراه بود به گونه ای که حتی جلسه روحانیت مبارز در روز 15 خرداد 1342 برای مقابله با نظام محمد رضا شاهی در منزل او و به ریاست او تشکیل شد و سرانجام با توطئه جنایتکاران پهلوی حوادث 16 خرداد 1342 در شیراز رخ داد. وی از محورهای اساسی روحانیت شیعه و تقویت کنندگان مبارزان علیه رژیم شاهنشاهی به شمار می آمد و از روزنه های قوی علمی بود و تا آخر عمر نیز به طرق مختلف در ایجاد و تقویت نظام اسلامی کوشید و پیروزی انقلاب را با چشم خود دید ولی متأسفانه به فاصله کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی دار فانی را وادع گفت.

مراجع تقلید شیعه برای او احترام خاصی قائل بودند و به عنوان عالمی با

حقیقت از او یاد می کردند و برخی او را «سیدی و مولای» خطاب کرده و برخی دیگر از مراجع نجف در پاسخ اسفتمانی که در فارس از آنها می شد می نوشتند که در جایی که او هست به ایشان رجوع شود و نیازی به استفتاء از نجف نیست .

وفات

در تاریخ بیست و چهارم خرداد ماه 1358 با شوق بسیار با تنی نحیف از بیماریهای ممتد به آستان بوسی امام هشتم ثامن الائمه علیه السلام شتافت و پس از انجام زیارت و عرض ارادت به پیشوای خود ناگهان به بستر بیماری کشیده شد و در نیمروز جمعه بیست و پنجم شعبان المعظم 1399 هجری قمری برابر با

58/4/29 در بستر بیماری در بیمارستان و در حال نماز دعوت حق را لبیک گفت و در کنار امام خود که همواره دلش در محبت و ارادت به او می تپید، بیار آمد و در یکی از حجره های صحن آزادی مجاور با ایوان طلا دفن شد که اکنون در اجرای برنامه توسعه حرم مطهر به رواقهای جدید متصل شده است .

تا آخرین روزهای زندگی اداره کلیه تأسیسات و خدماتی را که خود بنیان گذارده بود دقیقاً تحت نظر داشت. دو روز قبل از بستری شدن در بیمارستان امام رضا در مشهد که به رحلتش انجامید تلگرافی در مورد پیش نویس قانون اساسی - به عنوان تکلیف شرعی - به حضور حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی و مراجع عالیقدر تقلید دامت برکاتهم و مقامات مسئول مملکتی و دستگاههای ارتباط جمعی مخابره نمود و این آخرین وصیت سیاسی مکتوب او بود که طرز تفکر عمیق این روحانی عالیقدر را که پیوسته همگام با مردم و روحانیت و آمال اسلامی آنها گام بر می داشت نشان می دهد. متن این تلگرام را در زیر آورده شده است:

با تقدیم احترامات فائده به عرض عالی می‌رساند. در این موقع که توفیق تشرف به آستان قدس رضوی علی‌مشفه آلاف التحیه یافته ام با آنکه بیمار می‌باشم لازم دیدم در موضوع پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که خدای متعال جل و علا عزو تعالی برقرار و پایدارش بدارد نظر خود را اظهار بدارم.

چون ملاک این جمهوری، اسلام والامقام است و بیان احکام اسلام فقط شان فقیه جامع الشرائط است لا غیر، علیهذا حاکمیت رای فقیه جامع الشرائط که ملاک آن تشخیص مراجع عالیه تقلید است بر جمیع مواد قانون اساسی وقوانین عادی فعلا وما لازم است تصریح شود که انشاء الله تعالی در آتیه ودر هر دوره اگر امری بر خلاف نظر مراجع تقلید صادر شود باطل و غیر قابل اجراء باشد و بنابر این مراجع تقلید حق نقض قوانین مخالف اسلام را دارا می‌باشند. همچنین باید تصریح شود که مذهب جعفری اثنی عشری مذهب رسمی این کشور است. امیدوارم به عنایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه جمهوری اسلامی ایران در چارچوب اسلام والامقام که تشخیص آن با مرجع عالیقدر می‌باشد برقرار و پایدار بماند. در پایان مجددا احترامات عالیه را تقدیم مینمایم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

الاحقر - حاج سید باقر آیت اللهی (عالم)

58/4/14

ص: 152

- 1- آیت اللهی، (عالم) سید محمد باقر (1359): یادنامه . شیراز ، نیز یادداشتها ، دست نویس ها ، اجازات ، استفتائات .
- 2- آیت اللهی (عالم) ، سید محمد باقر (1365) : شناخت دین . قم: نشر کتاب .
- 3- آیت اللهی (عالم) ، سید محمد باقر (1374) : سرگذشت نیکان . شیراز .
- 4- آیت اللهی ، سید محمد تقی (1376) : دفاتر، یاد داشتها، نوشتارها ، و مدارک در دسترس
- 5- با مداد ، مهدی (1363). شرح حال رجال ایران . تهران
- 6- پیرزاده زاهدی ، شیخ حسین (1343): سلسله النسب صفویه . برلین : انتشارات ایرانشهر
- 7- روحانی ، سید حمید (1375) : بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی . تهران : نشر احرار.
- 8- شریف رازی ، محمد (1352) : گنجینه دانشمندان . قم
- 9- شریف رازی ، محمد (1352) : گنجینه دانشمندان . قم
- 10- صدر حاج سید جوادی ، احمد (1375): دائرة المعارف تشیع. تهران .
- 11- عرفان منش، جلیل (1375) : خاطرات 15 خرداد شیراز. تهران : سازمان تبلیغات اسلامی.
- 12- معلم حبیب آبادی ، میرزا محمد علی (1361) : مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن 13 و 14 هجری . اصفهان : نشر نفایس مخطوطات .

مروری بر اندیشه سیاسی مجتهد لاری

حرمت ظلم و معاونت ظالم

حجة الاسلام والمسلمين ابو الفضل شكوري

ص: 157

یکی از عرصه های حاصل خیز اندیشه در تاریخ مسلمانان، پهنه سیاست است که اندیشه ورزان سپهر آن، افکار و آثار ارزشمندی را از خود به جای گذارده اند، که بخشی از میراث فرهنگی بزرگ مسلمانان را تشکیل می دهد. طبق یک استقراء ناقص، شمار نگارشهای مربوط به این موضوع (بدون در نظر گرفتن آثار معاصرین) بیش از سیصد عنوان کتاب و رساله می باشد. (1)

با این وصف، تاریخ اندیشه های سیاسی مسلمانان کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. به همین دلیل است که چهره های برجسته این شاخه از معارف مسلمانان نیز برای آنان چندان شناخته شده نیستند. آیت الله سید عبدالحسین لاری از مجتهدان و فقیهان ایرانی اما دانش آموخته و پرورش یافته نجف و از مجاهدان فعال صحنه های سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه، یکی از همین ناشناخته هاست.

او دارای افکار و رفتار سیاسی جالب و قابل مطالعه جدی است.

ص: 159

1- ر.ک: فی مصادر التراث السياسي الاسلامی، نصر محمد عارف، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، آمریکا، ویرجینیا، 1415 قمری.

1- خلاصه ای از زندگانی مرحوم سید لاری

خانواده سید لاری اصلاً اهل دزفول و از سادات رکن الدینی موسوی آن دیار هستند، ولی خود او متولد و بزرگ شده شهر نجف می باشد.

سید عبدالحسین در سوم ماه صفر سال 1264 هجری قمری به شب جمعه در نجف چشم به جهان گشود⁽¹⁾ او فرزند سید عبدالله، فرزند سید عبدالرحیم موسوی دزفولی است و تقریباً با بیست واسطه نسبش به امام موسی بن جعفر می رسد⁽²⁾.

سید عبدالحسین لاری همه تحصیلات خود را در حوزه علمیه نجف سپری کرد. او محضر درس عالمان برجسته ای همچون شیخ لطف الله مازندرانی، شیخ محمد حسین کاظمینی، شیخ محمد ایروانی، آخوند ملا حسینقلی همدانی و میرزا محمد حسن شیرازی بهره مند شده و خود نیز به درجه اجتهاد رسید و از اساتید شناخته شده حوزه نجف گردید.

در سال 1309 قمری گروهی از بزرگان «لار» که در آن زمان اهمیت تجاری خاصی داشت، برای دعوت از عالم و فقیه بزرگی، جهت استقرار در لار به نجف و سامراء رفته و خواسته خود را با مرجع بزرگ آن عصر، میرزا محمد حسن شیرازی، در میان گذاشتند. آیه الله شیرازی ظاهراً با پیشنهاد سید مرتضی کشمیری، «سید عبدالحسین مجتهد» را به آن منطقه اعزام داشتند. «او دستور میرزا را اطاعت کرده و در سال 1309 به لارستان رهسپار گردید. پس از ورود به لار استقبال شایانی از وی به عمل آوردند و بعد مدرسه در آنجا تأسیس کرد و مشغول به تدریس شد. جمعی از طلاب از اطراف و اکناف فارس به لار آمده در حوزه درس او داخل شدند و از محضر او استفاده نمودند. و مدت 25 سال در لار

ص: 160

1- مؤلف کتاب «علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی» - م. جرفاد قانی - در صفحه 354 آن کتاب تولد سید عبدالحسین را در شهر دزفول نوشته است که اشتباه است. کتاب یاد شده به سال 1364 شمسی در قم توسط معارف اسلامی منتشر شده است.

2- اسامی چند تن از اجداد او بدین قرار است: سید عبدالحسین فرزند سید عبد الله، فرزند سید عبدالرحیم، فرزند سید آقا، فرزند سید محمد، فرزند سید نعمت الله، فرزند سید اسدالله فرزند سید خلف. ر.ک: گنجینه دانشمندان ج 5/5، محمد شریف رازی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1353.

از این تاریخ است که سید عبدالحسین مجتهد به «لاری» معروف شده است.

سید عبدالحسین لاری، گذشته از فقهاتی که داشت، ذاتاً یک عنصر سیاسی و اجتماعی بود و نمی توانست در قضایای مربوط به جامعه و سیاست بی تفاوت بماند. از آغاز ورودش به لارستان، جهت گیری اجتماعی و سیاسی او به نفع مردم، در جهت تضعیف قطبهای قدرت، همراه با شوکت و حرکات اقتدار گرایانه، کاملاً مشهود است.

ستیز با سلطه خارجی در کنار بی اعتنایی به تفرعن و استبداد داخلی از ویژگیهای شخصیتی او بود. مهدی بامداد می نویسد:

از کارهای خوب او این بود که مبلغین مسیحی که بیشترشان انگلیسی بودند و با کتب تبلیغی به فارس آمده بودند، کتب آنها را توقیف کرد و آنان را بکلی از فارس راند.»(2)

در راه مبارزه با رژیم استبدادی حاکم بر مقدرات مردم نیز، لاری هیچگونه کوتاهی نمی کرد. او در این راه متحمل رنجهای فراوانی گردید و حتی خانه و زندگیش توسط عوامل استبداد خواه غارت شد. سید لاری هم از نظر اندیشه ورزی سیاسی و نگارش رساله ها و مقاله ها و هم از منظر رفتار سیاسی یک فقیه ضد استبداد و مشروطه خواه بود.

او با اینکه از مرکز دور بود، با این حال یکی از پشتوانه های جدی و امید آفرین مشروطه خواهان کشور بود. چنان که ملک الشعراى بهار ضمن سروده ای

ص: 161

1- شرح حال رجال ایران ج 135/6، مهدی بامداد، زوار، 1363، چاپ سوم.

2- مهدی با مداد، پیشین / 6-135.

به این مطلب اشاره کرده است. (1)

او در جنگ جهانی اول با بسیج مردم مسلمان منطقه وهم رأی ساختن اسماعیل خان صولة الدوله - سردار عشایر قشقائی - با خود، به جنگ و مبارزه جدی با انگلیسیها پرداخت. و نیز هم او بود که در تاریخ ایران برای نخستین با جهت حمایت از حقوق مردم و مبارزه با استبداد تمبری با نقش «پست ملت اسلام» در منطقه لارستان و فارس چاپ و منتشر ساخت.

او به خاطر مبارزه با مستبدین داخلی و دولت استعماری انگلستان خانه و کاشانه خود را از دست داد و آواره شهرها و روستاها گردید. مدتی در «کورده» بود، سپس در میان ایل قشقائی و در فیروزآباد، آنگاه در قیر به سر برد و در نهایت و تا آخر عمرش مقیم جهرم گردید. خانه او در لار دو بار غارت شد. یک بار توسط مستبدین و بار دیگر توسط انگلیسها (2). او شش سال آخر عمرش را در میان مردم خوب جهرم گذرانید و در همین شهر بود که آزرده خاطر از حوادث ناگوار روزگار و نگران از انحراف انقلاب مشروطیت ایران و گسترش روز افزون نفوذ خارجی و احیای استبداد قدیم تحت لوای جدید مشروطه، چشم از جهان فرو بست. درگذشت او در تاریخ چهارم شوال 1342 قمری به سن 78 سالگی اتفاق افتاد (3).

چنان که «فصیح الزمان» ضمن شعر بلندی تاریخ درگذشتش را چنین ضبط کرده است:

سید عبدالحسین آن آیت عظمای حق *** کز بیانش گشت گیتی پرز اسرار یقین

ص: 162

1- قسمتی از قصیده بهار چنین است: یک چند به هر دیار و هر شهر *** گشتیم قنیل تیغ اشرار تا آنکه مجاهدین دانا *** ما را گشتند ناصر و یار از خطه مرد خیز تبریز *** بر بست میان، گزیده ستار از کشور رشت نیز برخاست *** آوازه حضرت سپهدار صمصام بر آمد از سپاهان *** سید عبدالحسین از لار از شاه حقوق خویشان را *** کردند طلب به جهد بسیار برای آگاهی بیشتر از رنجهای سید در راه مشروطه طلبی و استبداد ستیزی ر.ک: بزرگان جهرم / 40 - 134،

2- ر.ک: مهدی بامداد، پیشین / 136.

3- مهدی بامداد تاریخ فوت او را در سال 1340 ضبط کرده است که اشتباه است. ر.ک: شرح حال رجال ایران ج 6/ 137.

تانادای ارجعی را داد پاسخ بیدرنگ *** در چهارم روز شوال در جهرم زمین

هشت سال از یکهزار و سیصد و پنجاه سال *** گر نمایی کم بدانی سال فوتش را یقین (1)

مجتهد لاری بسیار پر رنج ولی سر بلند و سعادت‌مند زیست و علاوه بر تربیت شاگرد و نگارش بیش از سی جلد رساله و کتاب مفید، از نظر سیره عملی نیز الگویی برای آزادگان در آینده گردید. مهدی بامداد که کمتر تحت تأثیر رجال مورد ترجمه خود هست، تحت تأثیر شخصیت ممتاز سید لاری قرار گرفته و می نویسد:

مجتهد و پیشوای مسلمانان باید این جوری باشد، نه اینکه در بند تزئید اموال و املاک برای خود بوده و رشوه خواری و اخاذی و بی دینی را پیشه و شعار خود سازد. (2)

سید لاری، رفتار سیاسی خود در راه مبارزه با ظلم و استبداد داخلی و استعمار خارجی و تلاش برای روشنگری افکار عمومی را در واقع از اعتقادات دینی و اصول و مبانی تفکر سیاسی که از راه اجتهاد خود بدان رسیده بود، الهام می گرفته است و لذا اندیشه سیاسی او و رساله هایی که در این مقوله نوشته در خور توجه و تأملی بس دقیق است.

2- رساله های سیاسی لاری و وجوه اندیشه سیاسی او

به دور از مبالغه و گزافه گویی، سید عبدالحسین لاری را می توان یک مجتهد دارای اندیشه سیاسی با مبانی مشخص به شمار آورد. چیزی که تاکنون

ص: 163

1- گنجینه دانشمندان، پیشین - ج 7/5 .

2- مهدی بامداد، پیشین / 137.

برای پژوهشگران تاریخ اندیشه سیاسی عصر مشروطیت تقریباً ناشناخته مانده است. علاوه بر متن فتوا یا حکمی که از او به عنوان وجوب جهاد علیه انگلستان در همان زمان حیات خودش منتشر شد و به تنهایی صبغه سیاسی مشرب فقهی او را نشان می دهد (1)، پنج متن و رساله نیز از میان آثار قلمی متعدد او به بررسی مسائل و موضوعات سیاسی از منظر فقه شیعه اختصاص دارد که هم اینک بگونه مختصر معرفی خواهیم کرد. و نیز یک رساله جداگانه به نام «تقدیر مد و صاع» که صبغه اجتماعی و اقتصادی دارد (2).

در این میان کتاب «آیات الظالمین» سید را که به سال 1314 قمری در شیراز با همت «آقا محمد جواد صاحب خلف حاجی محمد باقر طاب ثراه» در 78 صفحه بصورت سنگی به چاپ رسیده است، می توان نخستین رساله سیاسی او به شمار آورد که در ادامه این مقاله با محتوای آن بیشتر آشنا خواهیم شد. او در این کتاب تحت عنوان «حرمت مطلقه معاونت ظالم» به تحریم همه جانبه حکومت‌های استبدادی و جائز پرداخته و هرگونه همکاری مؤمنان با دستگاه آنان را در تمام زمینه‌ها نامشروع معرفی کرده است. و در حقیقت شیوه مبارزه منفی با حکومت‌های استبدادی را واجب شمرده است. چنان که گفتیم آیات الظالمین در سال 1314 منتشر شده است، یعنی 10 سال پیش از انقلاب مشروطیت؛ و این موضوع در آن مقطع زمانی اهمیت فراوان و خاصی دارد.

سید عبدالحسین لاری، کتاب مفصلی نیز به عنوان حاشیه و تعلیقه‌ای بر مکاسب شیخ انصاری دارد که آکنده از مباحث فقه سیاسی استدلالی است. بخشی از آن که به مسأله جواز و عدم جواز همکاری با ظالم و حکومت‌های استبدادی و جائز پرداخته، با شیوه‌ای کاملاً فقهی و اصولی نظریه «حرمت

ص: 164

1- برای رؤیت دستخط و متن حکم جهاد سید لاری به رساله منتشر شده‌ای با عنوان ذیل مراجعه فرمایید: فتوکپی حکم جهاد حضرت آیه الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری قدس سره، به انضمام شرح حال مختصری از زندگی ایشان. محرم 1408 قمری، دفتر امام جمعه جهرم.

2- ر.ک: فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه‌ای تا عصر حاضر ج 2/429، ابو الفتح حکیمیان، دانشگاه ملی ایران، 1357.

معاونت ظالم بطور مطلق» را ثابت کرده است. این بخش از کتاب او شایستگی آن را دارد که بصورت رساله مستقلی مورد توجه و دقت صاحب نظران فقه سیاسی قرار بگیرد⁽¹⁾.

سید لاری، در کشاکش نهضت مشروطیت نیز کتاب «مشروطه مشروعه» را برشته نگارش کشید که در سال 1325 قمری در شیراز چاپ شده است. او در این کتاب یک نظام مشروطه مبتنی بر ارزشهای و مبانی اسلامی را بررسی می کند. البته منظور او از مشروطه مشروعه» با نظرات علمایی همچون حاج شیخ فضل الله نوری متفاوت است. او در رفتار سیاسی نیز عملاً در مقابل جریان توری قرار داشت و لذا کتاب سیاسی دیگر خود به نام «قانون در اتحاد دولت و ملت» را در دفاع از آراء و مواضع «مشروطه خواهان» نوشت و در آن بسیار تندروی کرده و دیدگاههای مشروعه خواهان را کاملاً بدور از موازین شریعت اسلامی معرفی کرده است.

این رساله نیز به سال 1325 قمری در شیراز منتشر شده است.

رساله موسوم به «احکام قانون اداره بلدیة» نیز کتابچه ای است که بعد از مشروطیت و برای رفع نیازهای روز آن انقلاب نگارش یافته است. مجتهد لاری در این رساله آیین اداره یک شهر و تصرف در امور و شئون آن بر طبق موازین فقه اسلامی را به بحث نشسته است.

این کتابها که نام بردیم منابع اصلی اندیشه سیاسی مجتهد لاری است و در آنها از نوع نظام مطلوب و مبانی مشروعیت اقتدار سیاسی گرفته تا مسائل مستحدثه مربوط به اداره شهرهای جدید مورد توجه او قرار گرفته است. در واقع این آثار لاری را می توان آینه وجوه اندیشه سیاسی او به شمار آورد و با در پیش

ص: 165

1- ر. ک: تعلیقات علی المکاسب (نسخه خطی)، سید عبدالحسین الاری، از صفحه 183 تا 236. این نسخه در اختیار «بنیاد معارف اسلامی» در شهر قم قرار دارد.

گرفتن روش تجزیه و تحلیل متن، مبانی و ابعاد اندیشه سیاسی او را استخراج و تدوین کرد. این کار شایسته و مهمی است که بموقع خود باید انجام بگیرد. لیکن در این نوشتار کوتاه ما نمی توانیم به بررسی وجوه و ابعاد مختلف اندیشه سیاسی او پردازیم. ولذا موضوع نخستین رساله سیاسی او یعنی کتاب «آیات الظالمین» را بطور اخص مورد بحث قرار خواهیم داد. مجتهد لاری در این زمینه صاحب نظریه بدیعی است و این موضوع برایش بسیار اهمیت داشته است. هم در تعلیقات مکاسب درباره آن بحث فقهی مفصل کرده و هم در رساله آیات الظالمین. لاری در این پژوهش فقهی و قرآنی خود به نتایج مهمی رسیده است. بطوری که فتاوی بزرگانی همچون شیخ مرتضی انصاری، صاحب جواهر و صاحب ریاض «قدس سرهم» را به نقد و بررسی نشسته و با تنقیح علمی و تضعیف آراء آنان نظریه جدیدی در این مبحث ارائه کرده است.

3- مفهوم ظلم و معاونت ظالم از نگاه مجتهد لاری

بی شک مهم ترین نظریه سیاسی لاری به پدیده ظلم و نحوه مبارزه با آن اختصاص دارد. او در شریعت اسلامی هیچ جرم و گناهی را با ظلم همدریف نمی داند و آن را «بدترین همه گناهان صغیره و کبیره» معرفی می کند. مجتهد لاری حتی گناه و جرم «ارتداد» را نازل تر از ظلم می داند. ولذا کیفر شرعی نوعی از ظلم که محاربه یعنی «تجرید سلاح لأخافه مسلم» باشد، شدیدتر از کیفرهای همه جرائم و گناهان دیگر می داند. لاری برای اثبات اقباحت ظلم و زشت تر بودن آن از همه معاصی و کبائر، ادله شرعی و عقلی زیادی را ارائه می کند. برخی از استدلالهای او در این مسأله چنین است:

«از جمله شواهد قطعیه این مدعی، علاوه بر ادله اربعه، اینکه حرام و قبیحی که از مستقلات عقلیه آبی از تخصیص و تقیید است و به هیچ وجه من الوجوه مسوغ و مجوز ندارد بالضرورة العقلیه در هیچ یک از معاصی و منکرات و کبائر و قبائح حتی کفر و ارتداد امثال و نظیری ندارد غیر از قبح ظلم و جرم و جور».

از جمله شواهد صدق این مدعی از محکّمات کتاب و سنت اینکه حد و عقوبتی که مترتب فرموده حق تعالی بر یک قسم از اقسام ظلم و جوری که متعارف و متداول تمام ظالمین و جائزین این زمان است، که عبارت از محاربه با مسلمانان است که باتفاق نصوص و فتاوا عبارت است. از تجرید سلاح لاخافه مسلم، به هیچ یک از اقسام کبائر و به هیچ یک از انواع کفر و ارتداد چنین حد و عقوبتی دنیوی مترتب و مقرر فرموده بصریح آیه شریفه: (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... (1)

یکی دیگر از ادله سید لاری بر اقباحت پدیده ظلم اینست که می گوید در اسلام برای قصد گناه و اراده و تمایل به سوی آن در هیچ موردی کیفر دنیوی یا اخروی در نظر گرفته نشده، به جز مورد ظلم که خداوند در قرآن به کسانی که تمایل به ظلم و ظالمین داشته باشند و آنان را دوست بدارند، آتش جهنم وعده داده است.

از جمله شواهد صدق این مدعی اینکه مترتب نشده در چیزی از محکّمات کتاب و سنت بر اراده کفر و میل به کفر و رضای به کفر، احکام کفر و عقوبات کفر؛ بخلاف ظلم و جور که مترتب فرموده به هر یک از اراده و محبت و میل و رضای خالی از فعل و جور، تمام احکام و عقوبات نفس فعل ظلم و جور

ص: 167

ظلمه و جائزین، چنانچه فرموده: (1) «وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ» (فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (2).

آنگاه، مجتهد لاری آیات قرآن مجید را از آغاز تا انجام آن بررسی واستقصاء نموده و بیش از چهار صد آیه در محکومیت واعانه بر ظالم و کیفرهای دنیوی و اخروی ظالمین استخراج و ارائه می دهد که بسیار جالب است. (3) پس از بررسی و آمارگیری از آیات قرآن مجید، او به بررسی سنت و احادیث پیامبر و ائمه معصومین علیه السلام می پردازد و نمونه های حدیثی فراوانی را در محکومیت ظلم و ظالم و معاونت ظلمه و کیفرهای آن ارائه می دهد که بسیار ارزشمند است. (4)

بحث سید لاری درباره پدیده ظلم انتزاعی نیست. او به مصادیق خارجی ظلم و ظالم در زمان خودش که همان «ملوک» و حکومتهای جائز هستند توجه دارد و معتقد است بواسطه آنان ستم و ستمگری و ظلم و جور بی پایه و جرم و ستم بی اندازه مالا یطاق در جمیع آفاق و اصقاع و بقاع و قری و امصار و بلدان و بحاری و صحاری و قفار و بطون اودیبه و قتل جبال به حدی که «لَا يَحُدُّهُ قَلَمٌ وَلَا يَفِيءُ بَيَّانَةٌ أَحْتَمُ» (5). اشاعه و رواج و رسمیت یافته است و مردم نیز از باب الناس علی دین ملوکهم» در تثبیت و رواج آن سهیم شده اند.

مجتهد لاری هرگونه رشد و ترقی و کمال معنوی و مادی را منحصر در پر تو اسنتقرار نظام عدل و رواج الگوها، قواعد و شیوه های عادلانه امکان پذیر می داند که «با قرب حصولی یا تحصیلی به مبدأ خیر و نور و حسن و عدل» (6) پدید می آید. و نیز همه پستیها، انحطاطها، شقاوتها، تلخیها و شرورات را «ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدأ شر و ظلمه» می داند که موجب پیدایش قباحت و نقصان در نفس آدمی و جامعه گردیده و خلود در عذاب الیم

ص: 168

1- سوره هود / 113.

2- آیات الظالمین / 7.

3- همان، از صفحه 7 تا صفحه 40.

4- به همان، از صفحه 46 تا صفحه 61.

5- همان، / 2.

6- همان، / 3.

اخروی» را نتیجه می دهد.

از وجوه تفکر سیاسی و فقهی مجتهد لاری در مورد پدیده ظلم، نوع نگاه او به همکاری مؤمنان با دستگاههای حکومتی ظلمه است که از آن به عنوان حرمت مطلقه معاونت ظالم» یاد می کند و در واقع هسته اصلی و یا بهتر بگوییم میوه رسیده و مشخص بحثهای او درباره پدیده ظلم محسوب می شود. منظور از اصطلاح «معاونت ظالم» پذیرش کار در یکی از تشکیلات و نهادهای حکومتی حاکم جائز و ظالم است. این مسأله در بین فقهای شیعه مورد اختلاف است که آیا معاونت ظالم و همکاری با او، فقط در اموری که ارتکاب آنها شرعا جایز نمی باشد، محرم است و یا اینکه حرمت معاونت بطور مطلق در هر امری از امور است هر چند که آن کار یک امر مباح باشد، مانند پذیرش شغل دوزندگی در دستگاه حاکم ظالم و امثال آن؟

سید عبدالحسین لاری معتقد به نظریه دوم یعنی «حرمت مطلقه معاونت ظالم» است. سید لاری به نقل از علامه مجلسی و تأیید سخنان او، معاونت بر ظلم و عدوان را معادل کفر می گیرد:

روایت نموده اند که داخل شدن در اعمال پادشاهان و یاری ایشان کردن و سعی در حوائج ایشان نمودن معادل کفر است و عمدا به سوی ایشان نظر کردن گناه کبیره است و هر که راهنمایی کند ظالمی را بر ظلم در جهنم با همامان وزیر فرعون باشد و...»⁽¹⁾

الاری در کتاب خطی تعلیقات مکاسب نیز ضمن بحث استدلالی مفصلی در اثبات حرمت مطلقه اعانت ظالم مطالبی دارد که ترجمه قسمتی از آن چنین است:

ص: 169

«نصوص قرآن و سنت متواتر بر وجوب دوری گزیدن از فاسق و تبری جستن از او بلکه بر ضرورت دوری جستن از ساحت همه اهل معاصی دلالت دارند. چنانکه بر حرمت نگاه کردن بر سیمای آنان، تمایل داشتن به آنان و نشستن در کنار آنان و مداهنه و سازشکاری کردن با آنان دلالت دارند تا چه رسد به معامله با آنان و معاونتشان».

آنگاه، لاری به شماری از آیات قرآن برای اثبات مدعای خود استناد جسته و می گوید: «این نصوص که هیچگونه صارف و معارضی هم ندارند با عموم تقیید نخورده، خود بر حرمت اعانه ظالم بطور مطلق و حتی در مباحات دلالت دارند»⁽¹⁾.

آنگاه مجتهد لاری توضیح می دهد که معاونت بر ظلم عین همان خود ظلم است که از نظر عقلی از تقیید و تخصیص پذیری قطعه امتناع دارد، بنابراین نمی توانیم بگوییم نصوص قرآن و سنت بر حرمت معاونت صرفاً در موارد کارهای نامشروع و حرام حاکم ظالم است. بر خلاف این مطلب که بگوییم دلالت این نصوص و ادله، اعم از مباحات و معاصی است. در این صورت مانند سایر محرمات با آیاتی مانند (إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)⁽²⁾ و امثال آن تخصیص پذیر خواهد بود و نیز مشمول قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» خواهد گردید. عدم توجه این نکته از جانب بزرگانی همچون صاحب مکاسب، صاحب جواهر و صاحب ریاض است که موجب گردیده که حرمت معاونت را به موارد گناه و معصیت و ظلم و عدوان منحصر کنند و نه بر مطلق

ص: 170

1- همان، / 59 - 58.

2- تعلیقات علی مکاسب / 184.

معاونت که مباحات را نیز شامل بشود (1).

الاری، پس از اثبات دیدگاه خود در مسأله حرمت مطلقه معاونت ظالم در مقام جمع‌بندی مطالب خود می‌گوید:

«هر یک از این محکومات ثقلین «کتاب و سنت» حجت قاطعه بالغه تامه کامله وافیه کافیه است بر اینکه ظلم و جرم و جور اسوء است عاقبه
واشد است عقوبه از جمیع منکرات و معاصی، از مبدأ [کوچکترین] اصغائر تا منتهای کبائر که کفر است.» (2)

بعد از این مراحل است که لاری به نقض ورد دلائل مخالفین باور خود می‌پردازد و با تحقیر از آن ادله به عنوان «شبهات» یاد می‌کند، به
اعتقاد لاری شبهات اصلی که موجب گردیده تا برخی از علمای شیعه از فتوی دادن به حرمت مطلقه معاونت ظالم «خود داری کرده و به
«حرمت معاونت ظالم فقط در موارد ظلم و معصیت» فتوی دهند، سه شبهه عمده است.

1- توهم اینکه این نصوص «آیات و روایات» به حکام غیر شیعه و اهل خلاف انصراف دارد. یعنی حرمت معاونت بطور مطلق در
همکاری با اهل خلاف است و نه حکام شیعه.

2- این نصوص وادله انصراف بر معاونت در افعال حرام حکام دارد و نه در افعال مباح آنان، و فرق است میان این دو.

3- روایات و نصوص فراوان دیگری نیز وجود دارد که بطور مطلق بر وجوب و لزوم اطاعت از حکام و فرمانروایان دلالت دارند. اینها را می
توان مخصص آن نصوص وادله ای قرار داد که به حرمت معاونت در مطلق امور دلالت دارند.

ص: 171

1- سوره نحل / 106.

2- ر.ک: تعلیقات علی المکاسب / 185.

آن روایات از این قبیل اند: «طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ»*(1)

«مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ»***(2) «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»*** (3) و امثال اینها (4). آنگاه، لاری هر یک از این شبهات را نقض کرده و پاسخ می گوید.

در مورد شبهه اول می گوید در زمان نزول آیات قرآن مجید و صدور احادیث نبوی که مجموعه نهی از معانت ظالم بطور مطلق کرده اند، مطابق اصطلاح امروزی «مخالفی» وجود نداشت تا مخاطب این نصوص باشد، وانصراف دادن مضامین آنها به مصادیق تاریخی که بعد پیدا شده اند نیز خلاف آیین بلاغت و حکمت است. مضاف بر اینکه در برخی از این روایات که توسط ائمه معصومین بیان شده، تصریح شده است که منظور، حکام و فرمانروایان شیعه است. مانند این حدیث امام صادق ع که فرمود: «امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این امت، مگر سه کس: صاحب استیلائی که ظلم به رعیت خود کند، و کسی که در دین بدعت بگذارد، و کسی که علانیه فسق کند»(5).

سید عبدالحسین لاری در پاسخ از شبهه دوم می گوید: اولاً اعتبار عقلی گواه است که هر نوع همکاری با ظالم که بخشی از کارهای او را انجام داده و مشکلاتش را حل کند هر مقدار اندک هم که باشد در حد خود موجب تقویت ظالم است. اگر همگان او را تحریم کنند و مثلاً کسی لباس او را ندوزد و در کار

ص: 172

1- فرمانبری از سلطان واجب است.

2- هر کس که از سلطان فرمانبری نکند از خداوند فرمانبری نکرده است.

3- سلطان سایه خدا در روی زمین است.

4- آیات الظالمین / 62.

5- همان، / 63. 76.

ساختمانی کمکش نکند کارهای او در همین حد آسیب می بیند. هر چند که گناهان نیز شدت و ضعف دارند ولذا فتوای مشهور از فقهای عظام در این موارد به کراهت شدید است.

اما از نظر ادله شرعی (آیات و روایات نیز در طول کتاب (آیات الظالمین) با آوردن بیش از چهار صد آیه و نیز روایات و اخبار متعدد بر اهل انصاف روشن گردید که معاونت ظالم حتی در امور مباح نیز حرام است.

آنگاه مطالب خود را در این قسمت با آیات ذیل خاتمه می دهد:

نان و حلوا چیست؟ دانی ای پسر؟ *** قرب سلطانت زان قرب الحذر

می برد هوش از سر واز دل قرار *** الفرار از قرب سلطان الفرار

قرب سلطان آفت جان تو شد *** پای راه بند ایمان تو شد

حیف باشد از تو ای صاحب سلوک *** کاین همه نازی به تعظیم ملوک

جرعه ای از بحر قرآن نوش کن *** آیه لاترکنوا را گوش کن (1)

مجتهدلاری در پاسخ از شبهه سوم نیز اول یک جواب کلی می دهد و سپس برخی از نصوص را نیز موردی و جداگانه بررسی می کند و پاسخ می دهد.

او در پاسخ کلی خود از این شبهه می گوید این قبیل روایات مشکل سند دارند و نیز معارض با محکمت قرآن واحادیث متواتره هستند چنان که با براهین نقلیه وقواعد عقلیه ونصوص علاجیه» نیز تعارض و مخالفت دارند و در مقابل روایات مشهور جزء نوادر وشدوذ هستند ونصوص علاجیه به ما دستور می دهند تا «نصوص شاذ ونادر را ترک کنیم ومشهورات میان اصحاب را بپذیریم». برخی از این روایات نیز که معتبر باشند به موارد ضرورت و تقیه حمل می شوند. همینطور طبق قرائن خارجیه منظور از سلطان در این اخبار «سلطان

ص: 173

عادل یعنی پیغمبر و امام علیه السلام است بواسطه صوارف عقلیه و نقلیه است که ما چنین می فهمیم (1).

بعد از این مرحله، سید لاری تا آخر رساله به بررسی مورد شبهات، یعنی آیات و روایات مشتبه می پردازد و در پایان رساله خود بسیار صریح و قاطعانه نتیجه می گیرد که در اسلام راه هرگونه معاونت و همکاری با ظلمه بسته است و این مسأله به هیچوجه توجیه پذیر و تأویل نیست. ستمگران و یاری رسانان آنان نیز هیچگونه راهی جز توبه نصوح ندارند:

«فخلاصة الكلام من البدو إلى الختام اینکه: تمام اسباب وصلات منقطع و بهانه های غرور و موهومات سرور مرتفع و شبهات زور و متشابهات دور از برای ظلم و شرور، منقطع و هیچ وجهی از وجوه و هیچ بابی از ابواب امیدواری عقلانی نمانده و نیست سواى دخول در باب توبه نصوح و پرداختن به اصلاح و صلوح و تلافی و تدارک قروح و جروح به ندامت و مذمت و انصاف و اعتراف به تقصیر فَأَنَّهُ خَيْرَ الْمَعَاذِرِ» (2)

ص: 174

1- همان / 68.

2- همان / 68-69.

1-ر.ک: فی مصادر التراث السياسی الاسلامی ، نصر محمد عارف ، المعهد العالمی للفکر الاسلامی ، آمریکا، ویرجینیا ، 1415 قمری.

2- مؤلف کتاب «علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی» - م. جرفاد قانی - در صفحه 354 آن کتاب تولد سید عبدالحسین را در شهر دزفول نوشته است که اشتباه است . کتاب یاد شده به سال 1364 شمسی در قم توسط معارف اسلامی منتشر شده است .

3- اسامی چند تن از اجداد او بدین قرار است : سید عبدالحسین فرزند سید عبد الله ، فرزند سید عبدالرحیم ، فرزند سید آقا ، فرزند سید محمد، فرزند سید نعمت الله ، فرزند سید اسدالله فرزند سید خلف .

ر.ک: گنجینه دانشمندان ج 5/5 ، محمد شریف رازی ، تهران ، کتابفروشی اسلامیة ، 1353.

4- شرح حال رجال ایران ج 135/6 ، مهدی بامداد ، زوار، 1363، چاپ سوم

5- مهدی با ممداد ، پیشین / 6- 135 .

6- قسمتی از قصیده بهار چنین است :

یک چند به هر دیار و هر شهر ***گشتیم قتیل تیغ اشرار

تا آنکه مجاهدین دانا *** ما را گشتند ناصر و یار

از خطه مرد خیز تبریز *** بر بست میان ، گزیده ستار

از کشور رشت نیز برخاست *** آوازه حضرت سپهدار

صمصام بر آمد از سپاهان *** سید عبدالحسین از لار

از شاه حقوق خویشتن را *** کردند طلب به جهد بسیار

برای آگاهی بیشتر از رنجهای سید در راه مشروطه طلبی و استبداد ستیزی ر.ک: بزرگان جهرم / 40 - 134،

7- ر.ک: مهدی بامداد، پیشین / 136.

8- مهدی بامداد تاریخ فوت او را در سال 1340 ضبط کرده است که اشتباه است. ر.ک: شرح حال رجال ایران ج 6/137.

9- گنجینه دانشمندان، پیشین - ج 7/5.

10- مهدی بامداد، پیشین / 137.

11- برای رؤیت دستخط و متن حکم جهاد سید لاری به رساله منتشر شده ای با عنوان ذیل مراجعه فرمایید: فتوکپی حکم جهاد حضرت آیه الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری قدس سره، به انضمام شرح حال مختصری از زندگی ایشان. محرم 1408 قمری، دفتر امام جمعه جهرم.

12- ر.ک: فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه ای تا عصر حاضر ج 2/429، ابو الفتح حکیمیان، دانشگاه ملی ایران، 1357.

13- ر.ک: تعلیقات علی المکاسب (نسخه خطی)، سید عبدالحسین الاری، از صفحه 183 تا 236. این نسخه در اختیار «بنیاد معارف اسلامی» در شهر قم قرار دارد.

14- آیات الظالمین / 5-4، سید عبدالحسین لاری، چاپ سنگی شیراز، 1314 قمری.

15- سوره هود / 113.

16- آیات الظالمین / 7.

17- همان، از صفحه 7 تا صفحه 40.

18- به همان، از صفحه 46 تا صفحه 61.

19- همان، / 2.

ص: 176

20- همان، 3/.

21- همان، 3-4/.

22- همان، 58 - 59/.

23 - تعليقات على المكاسب / 184.

24- سوره نحل / 106.

25- ر.ك: تعليقات على المكاسب / 185.

26- آيات الظالمين / 62.

27- همان، 63 .76/.

28- همان، 64/.

29- همان / 68.

30. همان / 68-69.

31. همان / 77.

ص: 177

سیری در زندگینامه سیاسی سید لاری وهمرزمان وی

اشاره

سیری در زندگینامه سیاسی سید لاری وهمرزمان وی

علی رفیعی علامرودشتی

ص: 181

بیش از هفتاد سال، از مرگ مجاهدی بزرگ و خستگی ناپذیر، می گذرد و از آن تاریخ تاکنون، بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد زندگینامه، مجاهدتها، مبارزات، نهضت اسلامی ایشان، جهاد علیه دولت استعماری انگلیس و نظام استبدادی قاجار، بسیار سخن گفته شده و اهل قلم و دانشمندان و تذکره نویسان، درباره ایشان کتابها و مقالات فراوانی نوشته اند که بسیار قابل تقدیر است و برای نسل جوان و آیندگان بسیار مفید و سرشار از تجربه و پرورش روح انقلابی در آنها می باشد.

در این مقال، کوشش می شود، به بخشی از زندگی ایشان به اختصار اشاره گردد و تا آنجا که امکان دارد به همفکران و همزمان ایشان، در آن دوره پرآشوب، در فارس و خطه جنوب ایران، پرداخته شود، زیرا نویسندگان و کسانی که به زندگی و نهضت سید پرداخته اند، کمتر به این موضوع اشاره نموده اند. در این بخش نخست به شرح حال، انگیزه مهاجرت به لارستان، حرکت انقلابی وی و اهداف سید لاری و یاران و همفکران وی می پردازیم، سپس به شرح حال و معرفی شخصیت‌های روحانی و جز آنان که در کنار و همگام با سید لاری در نهضت انقلابی وی شرکت داشته و یا به او کمک نموده اند، خواهیم پرداخت.

آیت الله سید عبدالحسین، فرزند سید عبدالله موسوی نجفی لاری (1) (1342-1264 ق/ 1226-1303 ش / 1848-1924 م) فقیه مجاهد اصولی، مرجع تقلید و از پیشروان نهضت مشروطیت در ایران. خاندان وی در اصل دزفولی است و نسب وی به عارف مشهور و نامدار، رکن الدین دزفولی می رسد که مرقدش در شهر دزفول قرار دارد و نیای بزرگ وی حضرت امام زاده حمزه فرزند بزرگوار امام موسی کاظم علیه السلام می باشد که در جوار بقعه حضرت امامزاده عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری مدفون است (2)

وی در شب جمعه سوم صفر 1264 برابر 18 اسفند 1226 در نجف اشرف چشم به جهان گشود و به همین دلیل به نجفی شهرت یافت. او در همانجا مقدمات علوم را فرا گرفت و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی،

ص: 184

-
- 1- برای اطلاع بیشتر، راجع به زندگی و شرح مبارزات سید لاری به این منابع مراجعه شود: شجره طیبه (تلخیص کتاب: گلشن حسینی) که هر دو کتاب از عبدالحمید مهاجری از شاگردان سید است، کوکب فروزان، حسن سیادت، ص 18 - 19؛ برگزیده قصاید بهار، ص 194؛ تاریخ انقلاب مشروطیت، ملک زاده 5/ 247-248 و 255-256؛ شرح حال رجال ایران بامداد، 257/2 - 258 و 135/6 - 137، خاطرات و خطرات مخبر السلطنه، ص 331؛ مؤلفین کتب چاپی مشار، 751/3 - 753؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، 1/3 - 1048/1050؛ بزرگان جهرم، ص 132 - 146؛ شهرستان جهرم، ص 183 - 185؛ مهاجر الی الله، کریمی جهرمی؛ لارستان و جنبش مشروطیت؛ ولایت فقیه زیر بنای فکر مشروطه مشروعه (سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین لاری؛ دانشمندان و سخن سرايان فارس، 4/ 587-459 کتاب آبی 353/2، 410، 431، 471، 534 و مجلدات دیگر؛ دیوان بهار، ص 159.
 - 2- شجره طیبه، ص 3، دانشمندان و سخن سرايان فارس، 578/2.

دوره سطح، به جلسات درس خارج فقه و اصول قدم نهاد و نزد اساتید مبرز و مراجع و آیات عظام، فاضل ایروانی، شیخ لطف الله مازندرانی، آخوند شیخ حسینقلی همدانی، محمد حسین کاظمی و بویژه سید محمد حسن حسینی شیرازی معروف به میرزای شیرازی و مشهور به مجدد شیرازی، دانش آموخت و به مقام اجتهاد رسید و از این اساتید اجازه اجتهاد، دریافت کرد⁽¹⁾.

وی در کوران نهضت تنباکو یعنی سالهای 1308 - 1309 قمری/ 1269-1270 شمسی، در نجف اشرف بود و از فتوای تاریخی مجدد شیرازی، استاد خویش، علیه شرکت انگلیسی رژی و تحریم تنباکو، به خوبی با خبر بود. به احتمال زیاد، با سید جمال الدین اسد آبادی نیز ملاقات کرده است، گرچه در

جایی به این مطلب اشاره نشده است، اما می توان حدس زد که سید عبدالحسین نجفی با توجه به اینکه از شاگردان برجسته میرزای شیرازی بوده و درس مبارزه و جهاد را از وی فرا گرفته، از مبارزات میرزا و سید جمال الدین نه تنها بی خبر نبوده که از آنها تأثیر نیز پذیرفته است، زیرا مبارزات بعدی وی در راه مشروطه و جهت گیریهای ضد انگلیسی او، به خوبی نشان می دهد که از مسائل استعماری و استبدادی به خوبی آگاه بودند.

ب. انگیزه هجرت به لارستان:

مهاجرت گسترده روحانیان از عراق به ایران در عصر قاجار، بویژه در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، دلایل مختلفی داشته که مهمترین آنها، نیاز حکام و سلاطین قاجار به کسب مشروعیت دینی و حملات متناوب فرقه های

ص: 185

1- شرح حال رجال ایران: 6/ 135-136، ولایت فقیه، ص 18 - 20.

مذهبی عربستان، علیه مراکز شیعی نشین عراق بوده است، اما مهاجرت سید عبدالحسین لاری، به لارستان، انگیزه ای دیگر داشته و به دلیل تعارضها و مسائل سیاسی منطقه لارستان بوده است و بیشتر جنبه مردمی داشته و ارتباطی به حکام قاجاری و محلی نداشته بلکه بر عکس اساس شواهد و قراین، آنان، مخالف هجرت سید به لارستان بوده اند.

آشوبها و نا امنی های رو به افزایش در منطقه لارستان، در اثر اختلافات ایلی و زرد و بندهای سیاسی و دخالت بیگانگان بویژه انگلیس در منطقه جنوب، وضعیتی را به وجود آورده بود که مردم منطقه، بویژه دسته های قدرتمند بازرگانان این ناحیه را، مجبور به چاره اندیشی برای بازگرداندن آرامش به منطقه کرده و از سویی دیگر، نیاز به یک رهبر قدرتمند روحانی، برای ارشاد و راهنمایی و ایستادگی در برابر این تضادها و دخالتهای بیگانگان و استبداد داخلی، ایجاب می کرد که راه حلی برای این موضوع اندیشیده شود، از این رو، راه حل آن به دلایلی که بعد به آن اشاره خواهد شد، دعوت عالمی از نجف اشرف به لارستان بود(1).

به همین دلیل، شورایی از اعیان و بازرگانان لارستانی که برخی از اعضای آن عبارتند از: حاج غلامرضا جعفری(2)، مصباح دیوان اوزی(3)، حاج محمد حسن، حاج عباس علی لاری، حاج محمد جعفر، حاج محمد حسین لاری و حاج علی اکبر لاری(4)، توسط شخصی به نام حاج علی تشکیل شد.

ص: 186

1- مقایسه شود با کتاب لارستان و جنبش مشروطیت، ص 40 - 41.

2- روزنامه لارستان، سال دوم، شماره 4، ص 1.

3- تاریخ دلگشای اوز، ص 121 - 124.

4- لارستان و جنبش مشروطیت، ص 70-71.

کسی که بعدها به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید، گر چه نتوانست در مجلس شرکت کند، اما لقب وکیل، برای او باقی ماند و در میان مردم به حاج علی وکیل شهرت یافت(1)

این شورا، هیئتی را مأمور کرد که به عراق بروند و یک عالم متقی و شایسته را شناسایی و برای پیشوایی لارستان دعوت کنند. در رأس این هیئت حاج علی لارستانی قرار داشت. آنان پس از ورود به عتبات عالیات و زیارت اعتاب مقدسه در سامرا، به حضور آیت الله مجدد شیرازی رسیدند و از ایشان خواستند تا عالمی مجتهد و مبرز به ایشان معرفی و به لارستان اعزام نماید و میرزای شیرازی ضمن جواب مساعد از آنان می خواهد که مهلتی دهند، تا وی کسی با این مشخصات را بیابد و با آنان به سوی لارستان اعزام نماید(2)

حاج علی و هیئت لارستانی، پس از اینکه از میرزای شیرازی قول مساعد می گیرند، به نجف اشرف می روند و در آنجا با آیت الله سید مرتضی کشمیری، ملاقات می کنند و از وی دعوت می نمایند تا همراه آنان به لارستان برود، در برخی منابع آمده است که آیت الله میرزای شیرازی، سید مرتضی کشمیری را به آنان معرفی می کند. سید مرتضی از رفتن به لارستان عذر می خواهد و آیت الله سید عبدالحسین نجفی را به آنان معرفی می کند، وقتی حاج علی با هیئت لارستانی به حضور سید عبدالحسین می روند و قدری با وی صحبت می کنند، گمشده خود را در شخص سید عبدالحسین می یابند و منظور و خواسته خود را با وی در میان می گذارند و از او دعوت می کنند،

ص: 187

1- همان منبع، ص 41.

2- شجره طیبه، ص 8؛ دوحه احمدیه، خطی، ص 40.

سید عبدالحسین نیز، با خواسته آنان روی موافقت نشان نمی دهد، از این رو هیئت لارستانی با ناامیدی به سامرا، نزد میرزای شیرازی می روند و راجع به سید عبدالحسین با او گفتگو می کنند و در خواسته خویش پای می فشارند، تا اینکه مرحوم میرزای شیرازی را متقاعد می سازند و میرزای شیرازی گویا طی مکاتبه ای با سید عبدالحسین، ایشان را راضی می کند، تا همراه هیئت لارستانی به آن منطقه عزیمت کند(1)

مرحوم سید عبدالحسین لاری که از سویی برای استاد خویش میرزای شیرازی، احترام فوق العاده ای قائل بوده و از سویی دیگر پا فشاری هیئت لارستانی را مشاهده کرده و از جانبی، روح فداکاری و از خودگذشتگی و اخلاص فراوان و احساس مسئولیت شدیدی داشت، دعوت این هیئت را پذیرفت و در 1309 قمری / 1270 شمسی / 1892 میلادی، عازم لارستان می گردد(2)

میرزای شیرازی به هنگام خروج سید عبدالحسین از عراق، هیئت لارستانی و حاج علی را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «در بردن آقا سید عبدالحسین، به لارستان، نجف را به آنجا برده ای و گهواره فضیلت و دانش را از فرزند و فضیلت علم، خالی گزارده ای(3)

بنابراین انگیزه سید عبدالحسین نجفی، به لارستان را می توان در سه دلیل عمده خلاصه کرد که عبارتند از:

ص: 188

1- شجره طیبه ص 7-8؛ دانشمندان و سخن سرايان فارس، 4/ 578 - 579؛ ولایت فقیه، ص 29.

2- ولایت فقیه، همانجا.

3- شجره طیبه، ص 7؛ دوحه احمدیه، ص 42.

1. اطاعت و پیروی بی چون و چرا از فرمان و دستور استاد بزرگوارش، آیت الله مجدد شیرازی، زیرا میرزا از مسائل و تضادها و نیاز مبرم منطقه لارستان به وجود سید عبدالحسین لاری، کاملاً آشنا بود.

2. احساس مسئولیت شرعی در قبال نیاز شدید مردم منطقه به یک رهبری روحانی که آنها را نسبت به مسائل شرعی آگاه سازد.

3. مبارزه علیه ظلم و استبداد حکام محلی از یک سو و دفاع از مردم و محرومین و مظلومین جنوب در قبال سردمداران قاجار و سلاطین مستبد از سویی دیگر و دفاع از حریم ایران و مبارزه با دخالت بیگانگان در منطقه جنوب بویژه دولت استعماری انگلیس. زیرا در همان مدت کم که هیئت لارستانی با ایشان ملاقات کردند، گویا ایشان را در جریان مسائل منطقه و دخالت‌های بی وقفه انگلیسیها در جنوب و بی حرمتی به مقدسات مذهبی و تاراج ثروت‌های ملی توسط آنان قرار داده بودند، از این رو در خود احساس مسئولیتی مضاعف می کرد.

بگفته آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی نوه ایشان، مرحوم سید عبدالحسین، در تابستان 1309 قمری، با خانواده خود و همراه با هیئت لارستانی، به شهر لار وارد شد و سیل جمعیت در دروازه ورودی لار و در محل کاروانسرای تجاری جنوب شهر که باجگاه نامیده می شد، از ایشان استقبال با شکوهی به عمل آوردند و بدون اینکه نام رهبر مذهبی خود را بدانند، آمدن وی را با نام و عنوان «آقا» به همدیگر تبریک می گفتند و بدین سان سید عبدالحسین نجفی که از آن پس به سید عبدالحسین لاری و «سید لاری»

ج. برنامه ها و فعالیتهای سید در لارستان و فارس:

اشاره

برای شناخت و آگاهی بیشتر نسبت به برنامه ها و فعالیت های آیت الله سید عبدالحسین لاری در فارس، بویژه در منطقه جنوب و لارستان، لازم است، دوران زندگی 33 ساله سید در این منطقه را مرحله بندی کنیم. به طور کلی می توان زندگی سید و فعالیتهای او را در جنوب و لارستان به پنج دوره تقسیم نمود که عبارتند از:

1. برنامه های سید در دوران استبداد:

آیت الله سید عبدالحسین لاری، با توجه به آگاهی و آشنایی که نسبت به استبداد دوره ناصری و قاجاریه داشت و در محضر استاد خود آیت الله مجدد شیرازی، نسبت به این نوع مسائل شناخت کاملی پیدا کرده بود و با توجه به اینکه میرزای شیرازی روح مبارزه و ستیز با استبداد و ستمکاران را در شاگردان خویش، بویژه سید عبدالحسین، بیدار کرده بود، سید لاری، از همان آغاز ورود به لارستان، اصول واحدی را که در نهضتهای انقلابی پیامبران وجود دارد، در نظر گرفت و بر آن پایه حرکت خویش را بنیان نهاد، از این رو از همان آغاز، سه کار اساسی را در سر لوحه برنامه های خویش قرار داد:

یک. تعلیم و آموزش در دو جبهه خصوصی و عمومی:

وی از یک سو برای آموزشهای مهم دینی و نیروسازی اقدام به تأسیس مدرسه علمیه ای در لارستان و برخی از مناطق جنوب کرد و با تشکیل این

ص: 190

حوزه های علمیه، بویژه در شهر لار به مبارزه ای اعتقادی، فکری و اخلاقی دست زد و طالبان علوم دینی را از هر سو به حوزه لارستان جذب نمود و به تعلیم، تربیت، تزکیه نفس و تهذیب اخلاق آنان کمر همت بست، تا بدین وسیله یک نیروی فکری که همگام و همراه و هم‌رزم وی باشند، بوجود آورد.

اقدام وی در تأسیس حوزه علمیه در لار سبب شد که گروه فراوانی از افراد مستعد و خوش فکر از اطراف و اکناف منطقه جنوب به لارستان سرازیر شوند و در حوزه درس سید شرکت کنند و هسته اولیه مبارزات سید را بوجود آورند. همراه این گروه، عده ای از عالمان و روحانیان انقلابی نیز به لار می آیند که برخی از آنان تا پایان زندگی سید، فداکارانه در کنار وی بوده و رو در روی استبداد و ستمکاران ایستادگی کردند. این گروه در تمامی درسهای سید در سفر و حضر حضور داشتند و از آبخور زلال افکار و اندیشه های ناب دینی و انقلابی سید، سیراب شدند(1).

از دیگر سو، آیت الله لاری برای ایجاد زمینه های فکری خود، اقدام به وعظ و ارشاد عمومی کرده و در مجالس و مناظر خویش قوانین و احکام اسلامی را با بیانی ساده اما متین و منطقی برای عامه مردم، بویژه نسل جوان، بیان می نمود و در دل های آماده، بذر قوانین اسلامی و مقررات مبارزات آیین تشیع می پاشید و آنها را برای مبارزه با حکام و سرسپردگان استبداد و بیگانگان، آماده می ساخت. او در برابر انحرافات عقیدتی که به نام دین در جامعه رسوخ کرده بود، سخت به مقابله برخاست و با معرفی اسلام اصیل و ناب در برابر دیدگاه استعماری و انحرافی جدایی دین از سیاست، به شدت به مبارزه

ص: 191

1- شجره طیبه، ص 8-9؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، 579/4.

برخاست و مرزی میان دین و سیاست قائل نشد و به همین دلیل نظامهای حاکم بر مردم را به رسمیت نشناخت و خود رأساً به اجرای احکام دین و انفاذ حدود اسلام و قوانین الهی همت گماشت. او تنها، فقیه جامع الشرایط را مجرای به شمار آورد که قادر است در زمان غیبت کبری، دستورات الهی و قوانین و احکام خدا را در جامعه اسلامی اجرا نماید(1)

وی در احیای آثار و قوانین و آداب و سنن اسلامی و شریعت محمدی و آشنا ساختن عموم مردم، نسبت به آنها، نقش مهم و برجسته ای داشت. احیای امر به معروف و نهی از منکر که از عمده ترین عوامل مبارزه با ظلم و استبداد و از میان بردن فساد و فحشا بوده را در سر لوحه برنامه های خویش قرار داد و امر به معروف و نهی از منکر را برای همگان واجب عینی دانست باید همگان آن را به کار می بستند(2)

او در حدود سال 1310 قمری / 1271 شمسی / 1892 میلادی بعد از آنکه به لار وارد شد، به احیای نماز جمعه پرداخت و خود در مقام مرجع تقلید، به ایراد خطبه های جمعه و اقامه نماز همت گماشت. وی اقامه نماز جمعه را واجب و از مناصب فقیه جامع الشرایط، می دانست و بر این اساس، امامان جمعه و عادل و شایسته ای را برای اقامه این شعار بزرگ الهی به شهرستانهای منطقه و جنوب فارس، گسیل داشت(3)

او تا آنجا به اقامه نماز جمعه اهمیت می داد که تا آخرین روز زندگی

ص: 192

1- التعلیقة علی المکاسب، سید لاری، 2/ 378 - 406.

2- آیات الظالمین سید لاری، ص 1 - 2؛ قانون در اتحاد ملت و دولت، سید لاری، ص 5-9.

3- التعلیقة علی المکاسب، همانجا.

خود جمعه 4 شوال 1342 برابر 5 اردیبهشت برگزار کرد و پس از آن بلافاصله جان سپرد (1)، بدین ترتیب بیش از 30 سال به اقامه نماز جمعه همت گماشت.

اینگونه بود که اعمال و رفتار و برنامه های سید لاری، مورد تأیید و تقدیر میرزای شیرازی قرار گرفت و از نامه ای که در مورخ 1 ربیع الاول 1310، به سید نوشته، می توان دریافت که سید لاری در آن مدت کوتاه، چنان برنامه های مهمی را، به مرحله عمل در آورده است که به گوش میرزا رسیده و این چنین از وی تقدیر کرده است (2).

دو. ایجاد برنامه آموزشهای نظامی

آیت الله لاری به خوبی می دانست، تنها آموزشهای فکری و عقیدتی، برای جلوگیری از ظلم و فساد کافی نیست، بلکه برای به کرسی نشاندن برنامه های خود، نیازمند یک بازوی توانمند نظامی و کادری آموزش دیده است که در مواقع لزوم در برابر استبداد، مردانه بایستند.

از این رو آن مرجع بزرگ و سید مجاهد، پیروان خویش را به فراگیری تعلیمات نظامی ترغیب و تشویق کرد و آنها را وادار نمود تا هر چه سریعتر، آموزش نظامی ببینند و تجهیزات نظامی فراهم آورند. بسیاری از روحانیان نزدیک سید و اطرافیان و یاران صمیمی و فداکار وی، به فرا گرفتن آموزشهای نظامی پرداختند و کادر و نیروی مجهز و آماده ای به وجود آوردند که بعد در مبارزات و مجاهدات اسلامی سید و در حفظ حقوق محرومین در برابر خوانین و فئودالهای منطقه و عوامل استبداد و حتی در برابر بیگانگان و کمک به

ص: 193

1- شجره طیبه، ص 30 - 31.

2- معارف السلمانیه سید لاری، ص 30؛ علم الامام قاضی طباطبائی، ص 19.

نهضت مشروطیت در دوره استبداد صغیر، نقش مهمی ایفا کردند. این افراد را در تاریخ به نام «تفنگچیان سید لاری» و یا «چریکهای فارس» و یا «چریکهای سید لاری» می نامند. نیروی نظامی سید لاری در دوران مشروطیت و جنگ بین الملل اول آوازه بسیاری یافتند و در برابر استبداد داخلی و تجاوز خارجی، ایستادگی فراوانی کردند(1).

دستگاه سید لاری، بسیار منظم و با انضباط بوده و بر پایه شریعت صدر اسلام برنامه ریزی شده بود(2).

وظائف هر کس مشخص و بر اساس نظم و ترتیب، کارها انجام می گرفت و همه خود را موظف می دانستند دستورات وی را مو به مو اجرا کنند. چنانکه یاران و نظامیان و چریکهای وی در دورترین نقاط، اوامر سید را به اجرا می گذاشتند.

سه . سازماندهی روحانیون جنوب:

آیت الله لاری پس از استقرار خویش و تأسیس حوزه علمیه جهت تربیت طلاب و نیروی علمی و فکری و بوجود آوردن کادر نظامی، در رأس قدرت روحانیت لارستان قرار گرفت و حوزه نفوذ خود را در سراسر جنوب ایران از شرق تا غرب، گسترش داد و توانست نظر مساعد و همراهی روحانیان لارستان را به دست آورد و در طی مدت کوتاهی مریدان و دوستان وفاداری در میان قشر روحانیان به سوی او جلب شدند.

ص: 194

-
- 1- انقلاب ایران، براون، ص 535 - 536 و 543 - 544؛ تاریخ مشروطه کسروی، ص 545؛ کتاب آبی، 111/1 به بعد .
 - 2- انقلاب ایران، براون، ص 322.

روحانیان انقلابی شیراز، شیخ زکریا انصاری دارابی؛ روحانی قدرتمند و بانفوذ نواحی شرقی لارستان، سید محمد بحرانی؛ روحانی برجسته بندر لنگه، سید مرتضی اهرمی؛ روحانی مشروطه خواه و بانفوذ بوشهر، سید حاجی بابا بیرمی از مناطق سادات نشین لارستان؛ روحانیان منطقه علامرودشت بویژه، میرزا محمد رفیع رفیعی علامرودشتی؛ آیت الله سید آقا میر ابوالحسن بن سید محمد صادق کراماتی از فال؛ سید عبدالمحسن مهری؛ از ناحیه مهر، محمد بن علی بن علی اشکنانی روحانی بانفوذ اشکنان؛ سید احمد فالی از میمند فارس؛ شیخ ملا علی نقی از ناحیه جویم، از جمله روحانیان بانفوذی بودند که از یاران و همگامان سید لاری به شمار می رفتند و به مثابه بازوان قدرتمند وی در نهضت انقلابی او مجری سیاستها و فرامین او بودند(1).

سید لاری، سالها پیش از انقلاب مشروطیت، با تربیت شاگردان بسیار و با تکیه بر حمایت‌های مردمی منطقه، توانست، اقتدار کامل و نفوذ فراوانی در ناحیه جنوب و فارس به دست آورد و تحولات لارستان و جنوب را تحت تأثیر خود و یارانش قرار دهد.

دو نمونه از اقتدار سید در دوره استبداد کبیر، کافی است تا عمق نفوذ سید در میان مردم جنوب را نشان دهد: یکی اخراج یهودیان از جنوب بویژه از لارستان و جهرم و داراب که ابتدا با یک فتوای ساده شروع شد، سید طی

ص: 195

1- کتاب آبی، 431/2 به بعد؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 64-66؛ تاریخ و جغرافیای فال ص 45 - 46؛ صیغ العقود لاکنار القنود راغب زاده فالی، ص 16 و 17؛ رساله محمد علی اشکنانی، خطی؛ پلنگ کوهستان، آزما دارابی، خطی؛ دوحه احمدیه، خطی.

فتوایی اعلام کرد: «... هرکس که با آنها یهودیان معامله نماید، اتلاف مال خود نموده و حرام و معاقب و حقی هم از آب انبار و برکه های مسلمانان به هیچ وجه ندارند.» با این فتوا عده ای از یهودیان مسلمان شدند و در لار باقی ماندند و بقیه از منطقه اخراج شدند(1)

و دیگری اقدامات ضد مسیونری سید و یارانش در لارستان است. شیخ عبدالحمید مهاجری در یک گزارش کوتاه بدون آنکه زمان حادثه را دقیقاً مشخص سازد نوشته است: «یک دسته مبلغان نصاری که آمده بودند به فارس از برای تبلیغ، چون به خطه لار فرود آمدند، آن یگانه عالم ربانی، امر فرمود تا کتب ضلال را از آنها گرفتند و ایشان را از لار بیرون کردند و دستور داد که در هیچ بلدی آنها را راه ندهند. عین الملک از تهران به لارآمد برای گرفتن دو هزار تومان قیمت کتابهایی که دولت انگلیس از دولت ایران مطالبه داشت، چون ابهت و هیبت و حقانیت آن بزرگوار را مشاهده نمود، با کمال عقیده مندی پوزش طلبید و از آنجا بیرون رفت(2)

2. نقش سید لاری در نهضت مشروطیت

سید لاری پیش از انقلاب مشروطیت و در سال 1316 قمری، رساله سیاسی خویش را با عنوان: آیات الظالمین، به رشته تحریر در آورد و عملاً وارد مبارزه همه جانبه با مظاهر استبداد گردید و در این راه مبارزی سخت کوش و تندرو به شمار می رفت، تا آنجا که حاج علی اکبر فال اسیری، مبارز

ص: 196

-
- 1- تاریخ یهود در ایران، ص 839-840؛ سفرنامه سدید السلطنه کبابی، ص 429، لارستان و جنبش مشروطیت، ص 89.
 - 2- شجره طیبه، ص 9.

من فکر می کردم که خودم تندروتر هستم، اما می بینم که آقا (سید عبدالحسین لاری) از من جلوتر است، همه منابع بر ظلم ستیزی او خصوصاً با دولتیان تأکید دارند»(1).

محمد اعظم بستکی که بعدها در جناح مخالف سید قرار گرفت، درباره سید چنین نوشته است: «به عمال دولت و حکام دیوانی اعتنایی نداشت و آنها را اهل ظلمه می دانست»(2).

آیت الله سید عبدالعلی آیت الله لاری، امام جمعه محترم لار، از آیت الله حاج سید نورالدین شیرازی نقل کرده است که ایشان می گفت: «بعضی از علمای شیراز، از سید عبدالحسین لاری، سؤال کردند که این که شما می گوئید، باید جهاد کرد، در چه شرایطی لودر چه زمانی جهاد واجب است؟ و ایشان گفته بود: الجهاد من المهد الی اللحد. سپس سید نورالدین می گوید: این کلام را با آب طلا باید بر سر در مملکت بنویسند»(3).

به این ترتیب، سید و یاران وی همگام با مشروطه خواهان در مرکز و در فارس، در لارستان و نواحی جنوب در نهضت مشروطیت شرکت جست و در برخی از اسناد به دست آمده، اشاره هایی راجع به ارتباط سید با مرحوم آخوند

ص: 197

1- لارستان و جنبش مشروطیت، ص 108 - 109.

2- تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 313 - 314.

3- مهاجر الی الله ص 370؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 109. این مطلب را آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی در تاریخ 1368 قمری / 1327 شمسی از سید نورالدین شیرازی شنیده و به خط خود نوشته و به یکی از مریدانش داده است سپس خود آیت اللهی این جمله را به صورت یک بیت به فارسی ترجمه کرده است: چو مردان حق رهروی زنده باش *** زگهواره تا گور رزمنده باش

خراسانی و دیگر آیات عظام نجف اشرف وجود دارد که سید را تأیید و اطاعت از او امر او را واجب و مخالفت با وی حرام شمرده شده و سید و جوهاتی که به دست می آورده، بخشی از آنها را به نجف برای آیات عظام می فرستاده است. او برای آزادی ایران از چنگال استبداد و ستم حکومت قاجار، نیرویی را در بخشهای جنوبی کشور آماده نموده. وعلیه مستبدین فارس، بویژه محمد رضا خان قوام الملک حکم جهاد، صادر کرد و پیوسته با استبداد طلبان جنگید (1) سید لاری نه تنها در استقرار نظام مشروطیت در ایران، کوشش بسیار کرد، بلکه در بقای آن نیز سعی فراوان نمود.

او پس از استقرار مشروطیت با کسانی که در راه استقرار مشروطیت در جنوب و فارس سنگ اندازی و مانع تراشی می کردند، بویژه با قوامیان شیراز، حکام محلی و قوانین مخالف مشروطه و فئودالهای منطقه در ستیز و مبارزه بود. به صورتی که گزارش فعالیتهای وی و مجاهدتهای او بارها در مجلس اول مطرح گردیده است (2).

آیت الله لاری، پس از پیروزی مشروطه و استقرار آن، بلافاصله، دستور داد، انتخاباتی در لارستان برگزار شود و انجمن اسلامی در لار تشکیل گردد. این انجمن متشکل از دوازده نفر بود که به ریاست «حاج علی وکیل» تشکیل جلسه داد و دستورات و برنامه های خود را به تمام منطقه لارستان اعلام کرد و سید لاری نامه های بسیاری به اطراف از جمله: بندرعباس و لنگه، بستک؛

ص: 198

1- دانشمندان و سخن سرایان فارس، 578/4 - 585؛ فارس و جنگ بین الملل اول، ص 354-355.

2- انقلاب ایران، ص 535 و 537 - 552؛ دیوان مذكرات نخستین دوره مجلس شورای ملی، هاشمی.

بیخه جات؛ وراوی؛ اشکنان؛ فال، بیرم و علامرودشت، اوز، کوهستان داراب فرستاد و دستور تشکیل انجمن های محلی را صادر ووظایفی برای هر یک از سران قوم مشخص نموده و در زیر آن با امضای «سردار مختار ملت» ومهرعبده عبدالحسین موسوی» خود را معرفی کرده است. اولین صورت جلسه تشکیل انجمن در اوز یکی از توابع سی نشین لار بوده است(1)

3. مبارزات سید در دوره استبداد صغیر:

پس از درگیری محمدعلی شاه قاجار ومستبدین با مشروطه خواهان وفشار جهت تعطیل کردن مجلس شورای ملی، سید عبدالحسین لاری، فعالیت گسترده ای برای کمک به مشروطه خواهان وعلیه مستبدین آغاز کرد و بیشتر نیروهای نظامی وی در سراسر جنوب، داراب و شیراز، به پا خواستند و مبارزه ای سخت و ستیزی دشمن شکن شروع کردند.

در برخی منابع نوشته اند که میرزا حسین خان معتمد دیوان کواری که از اشخاص بانفوذ سیاسی شیراز بود ودم از هم سری وهمسنگی با محمد رضا خان قوام الملک می زد، با سید عبدالحسین لاری بسیار مربوط و دوست بوده و در سال 1325 قمری که اوضاع را به نفع قوام الملک می دید، از سید عبدالحسین لاری در خواست کرد که به شیراز بیاید و سید هم با دوهزار سوار

ص: 199

1- تاریخ دلگشای اوز، ص 198 - 201؛ تاریخ بستک وجهانگیریه، ص 314 که نوشته اند، نام این انجمن «انجمن اثنی عشریه» بوده است ولی به نظر می رسد این سخن درست نباشد، زیرا هیچ منبعی چنین ادعایی نکرده، بویژه که نیروهای اهل تسنن از جمله صاحب دیوان اوزی نیز عضو این انجمن بوده و نخستین جلسه انجمن نیز در اوز تشکیل شده است.

اما در بیشتر منابع، نوشته اند که میان روحانیون شیراز به پیروی از مرکز و پایتخت، به دو دسته مشروطه خواه و مشروعه خواه منشعب شدند و در مسجد نو شیراز متحصن شد و قوام الملک از آنها طرفداری کرد. در این میان انجمن اسلامی شیراز که گویا از یاران سید و مشروطه خواه بودند، در مقابل مستبدین تصمیم به دعوت سید عبدالحسین لاری و چریکهایش، به شیراز نمودند، تا بتوانند در مقابل فراخوانی نیروهای مستبدین، توازن قدرت را حفظ نمایند. وسید با نیروها و یاران خویش از کوهستان داراب به ریاست شیخ زکریای لاری و چریکهای بیخه ای، لاری و عشایر لارستان و دیگر نواحی لارستان، برای کمک به مشروطه خواهان و حمایت از مجلس شورای ملی با دو هزار نفر از نیروهای خود وارد شیراز شد و در همان بدو ورود به شیراز، باران خود را «انجمن انصار» نامید و این مطلب نشان می دهد که ادعای دعوت معتمد دیوان کواری، از سید، نمی تواند درست باشد، زیرا اولاً معتمد دیوان، چندان آشنایی و صمیمیتی با سید لاری نداشته که او را به شیراز دعوت کند، اضافه بر این تلگرافی از انجمن اسلامی در دست است که در تاریخ شوال 1325 برای مستشار الدوله فرستاده اند و در آن تصریح شده که انجمن اسلامی از سید لاری دعوت کرده است که به شیراز برود. (2) به این ترتیب می توان به خوبی دریافت که سید به دعوت انجمن اسلامی، به شیراز رفته است.

ص: 200

1- شرح حال رجال ایران، بامداد، 2/ 257 - 258؛ روزنامه مجلس، ص 350.

2- وقایع اتفاقیه، ص 129؛ کتاب آبی، 1/ 111-112؛ خاطرات مستشار الدوله، ص 213-214؛ انقلاب ایران براون، ص 566.

با ورود سید به شیراز، نیروهای عشایر قشقایی به رهبری سردار عشایر قشقایی، صولت الدوله در اواخر رمضان 1325 از جهرم و فیروزآباد، برای کمک به مشروطه خواهان وسید لاری به شیراز وارد شدند و نیروهای سید به پنج هزار نفر رسید وسید توانست به کمک این نیروها بر مستبدین پیروز شود، و پس از سه ماه که در شیراز ماند، مشروطه خواهان بر مستبدین غالب شدند(1)

آخرین نشانه های حضور سید لاری و نیروهایش در شیراز به روزهای آخر ماه جمادی الاولی 1329 باز می گردد، از آن پس سید و یارانش پس از سه ماه رمضان 1325 تا جمادی الاولی 1326)، حضور فعال و گسترده در شیراز، با یارانش از شیراز خارج شده و به سوی لار حرکت کردند و سید در این سفر تجربیات گراندتری به دست آورد و ضمناً با رهبران و روحانیون شیراز بیشتر آشنا شد و همچنین با رهبر و رئیس ایل قدرتمند قشقایی، صولت الدوله آشنایی بیشتری پیدا کرد و هسته همکاری بیشتر میان عشایر و نیروهای وی که در شیراز بوجود آمده بود، استحکام یافت و مایه حرکت و همفکری و هم‌رزمی آینده گردید(2)

پس از بازگشت سید از لارستان و استقرار نیروها در منطقه، خبر به توپ بسته شدن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار، به شیراز و به لارستان رسید و سید نیز مانند دیگر انقلابیون و مشروطه خواهان، با اعلام کتبی و ارسال

ص: 201

-
- 1- کتاب نارنجی، 53/1؛ روزنامه مذاکرات مجلس، ص 350، 353، 401 - 403 کتاب آبی، 111/1، 127؛ انقلاب ایران، ص 540-543؛ روزنامه صور اسرافیل، ص 3، 6؛ شرح حال رجال ایران، 92/1.
 - 2- انقلاب ایران، براون، ص 573؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 127 - 128.

نامه های مختلف، رفتار غیر اسلامی محمدعلی شاه را محکوم و حکومت او را خلاف شرع و دادن مالیات به او را منع کرد. (1) سپس دسته های چریکی لارستان را به سه ناحیه بندرعباس، بوشهر و داراب اعزام کرد. شیخ زکریای دارابی بوسیله نیروهای خود ابتدا، داراب، سپس سیرجان و پس از آن شهر بابک را فتح کرد و به سوی کرمان پیش تاخت و شهر را محاصره کرد.

سید مرتضی اهرمی و نیروهای تنگستانی به رهبری رئیس علی دلواری بوشهر را فتح کردند و اعلام مشروطه نمودند و ملیون در بندرعباس گمرگ را تسخیر کردند و امور شهر را به دست مصباح دیوان اوزی سپرده اند و حسین سردار با نیروهای خویش بندرلنگه را گشود، بر این اساس نیروهای سید در سه جبهه شرق و غرب و جنوب توانستند با اقتدار تمام به پیروزیهای بسیاری نائل شوند و حوزه و منطقه ای وسیع به گسترده بوشهر تا کرمان و از بندرعباس تا داراب را زیر نگین در آورند و سید با استفاده از این نیرو و حمایت مالی تجار مناطق جنوبی، غربی و شرقی فارس تا سرحد کرمان و بندرعباس و بندر بوشهر را تحت کنترل خویش در آورد.

سپاهیان وی با پرچم ویژه ای مشخص گردیده و نشان: «الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه» بر سر و سینه چریکهای وی خود نمایی می کرد و در 1327 قمری یعنی در اوج اقتدار سید و در افول کامل قدرت سیاسی مرکز، سید مبادرت به چاپ تمبر ویژه ای نمود که از آن دو شکل متفاوت در دست می باشد، نمونه ای از آن با عنوان: «پست ملت اسلام» و دیگری: «پست ملت

ص: 202

سید لاری در حالی که در جبهه نظامی - سیاسی به شدت درگیر مبارزه بود، جبهه جدید مبارزه فکری را نیز هیچ گاه رها نکرد و در همین دوران اقدام به چاپ دو رساله سیاسی خویش با عنوانین: «قانون در اتحاد دولت و ملت» و «احکام قانون اداره بلدیه» نمود. رساله قانون در پاسخ به مشروعه خواهان تهران و رساله احکام را در پاسخ به این سؤال که «احکام قانون اداره بلدیه» چیست؟ نوشته شده است (2)

اما همین پراکندگی نیروهای سید از لار در 1327 قمری، فرصتی به دست مستبدین و محمد علی شاه قاجار دارد (بویژه که شاه قاجار به علت تلگراف اعتراض آمیز سید به او شدید ناراحت، متنفر و هراسان بود) تا به لار حمله کنند، از این رو دستور داد تا نصر الدوله از شیراز به سوی لار حرکت کند و لارستان بی دفاع پس از مبارزه شدید تسلیم گردید و سید لاری به کوهستان داراب پناهنده شد و شیخ زکریا دارابی از او پذیرایی کرد. سید در کوهستان و در کنار رهبر نظامی خویش شیخ زکریا، مشغول جمع آوری و تدارک حمله ای به مقر مستبدین (شیراز) برآمد و نامه هایی به مناطق مختلف جنوب

ص: 203

1- روزنامه لارستان، مورخ لاری، تهران، 1332 قمری، شماره 4، ص 2، کتاب آبی، 385/2، 414، 431، 436؛ پلنگ کوهستان، ص 28 - 29؛ تاریخ دلگشای اوز، ص 176؛ تاریخ بیداری ایرانیان، 357/2، 361، 379؛ از باورد تا ایبورد، ص 248 - 249؛ دانشمندان و سخن سریان فارس، 3/952؛ روزنامه صور اسرافیل، سال دوم، 15 صفر 1327 سر مقاله آن؛ کتاب نارنجی، 1/224؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 135 - 144.

2- قانون در اتحاد دولت و ملت سید لاری، شیراز، 1326 قمری، ص 2 به بعد؛ قانون احکام اداره بلدیه سید لاری، شیراز، 1326 قمری، ص 2 به بعد.

نوشت. لحن تند و کوبنده سید در این نامه ها و اعلامیه های منتشر شده، قدرت و توانایی وی در سازماندهی دوباره نیروهایش را به خوبی آشکار می سازد. بویژه که علمای نجف و تهران از سید شدیداً حمایت می کردند و احتمال حمله او به شیراز بسیار قوی بود و مستبدین و بویژه کنسولگری انگلیس از این مسئله شدیداً احساس نگرانی کرده است. از این رو نیروهای انگلیس از یک سو، مستبدین از جانبی دیگر و دولت روسیه از طرفی با هم متحد شدند و از دولت مرکزی خواستند که از حمله سید به لارستان جلوگیری کند.

محمدعلی شاه برای جلوگیری از حمله سید به شیراز، ظل السلطان را نامزد حکومت فارس کرد تا از وی در جهت فرو نشانیدن غائله استفاده کند. در این گیرودار تهران به دست مجاهدین فتح شد و دوره استبداد صغیر به پایان رسید و دولت جدیدی روی کار آمد که وزیر داخله آن سردار اسعد بختیاری بود و او با حکومت ظل السلطان بر فارس مخالفت ورزید، زیرا با صولت الدوله قشقایی شدیداً مخالف بود و با اینکه قوامیان از مستبدین بودند، سردار اسعد، علیه ایل قشقایی با قوامیان کنار آمد و این موضوع به ضرر نیروهای مشروطه خواه، مجاهد و عشایر قشقایی و بویژه به ضرر سید و نیروهای وی تمام شد. بزرگترین صدمه وزیان را سردار اسعد بختیاری بر نیروی مجاهدین در فارس و جنوب و بر سید لاری وارد ساخت و همین امر باعث گردید که جبهه مستبدین تقویت شد و به فکر قلع و قمع یکسره سید لاری و چریکهایش افتادند(1)

ص: 204

1- کتاب آبی، 3/ 533، 534، 538، 569، 604، 613، 614؛ تاریخ مشروطیت ملک زاده، ص 1143؛ تاریخ دلگشای اوز، ص 175 - 178؛ تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 314-315؛ تاریخ بیداری ایرانیان، 2/ 426؛ کتاب نارنجی، 2/ 226

سردار اسعد از یک طرف و فشار علمای نجف از سوی دیگر بر سید وصولت الدوله، مبنی بر عدم حرکت آنان به سوی شیراز، ضربه نهایی را به سید وارد ساخت و سید لاری با ناامیدی به لارستان بازگشت و طی نامه ای از مردم تقاضا کرد که تا اعاده حقوق خویش از دادن مالیات خودداری نمایند(1)

4. آخرین دوره اقتدار سید:

نامه های هشدار دهنده سید به علمای نجف و مجاهدین مرکز و شیراز، راه به جایی نبرد و با توجه به اینکه مشروطه خواهان از تظلم خواهی سید ظفره رفتند، سید و یارانش از طریق داراب و بندرعباس به لارستان بازگشتند و با دستور وی مردمی که در اثر تهاجم مستبدین از لار کوچ کرده بودند، دوباره به شهر لار بازگشتند.

با توجه به تبلیغات دشمنان بویژه گزارشهای مستبدین و خارجیان به دولت مرکزی مبنی بر اینکه سید لاری در حال اغتشاش در جنوب است، سید با ارسال نامه هایی در صدد دفاع از خود بر آمد و با اینکه سر دبیر روزنامه دار العلم شیراز خود از طرفداران قوامی ها بود، اما گزارشی را به نفع سیده مبنی بر اطاعت وی از احکام مشروطه، در روزنامه خود منتشر ساخت(2). انجمن ایالتی فارس نیز تأیید کرد که سید از مشروطه خواهان و بی تقصیر است(3) با همه این گزارشها، از تهران به انجمن ایالتی شیراز و فارس هشدار دادند که در

ص: 205

1- لارستان و جنبش مشروطیت، ص 151 - 152؛ روزنامه تایمز، شمار؛ 21909، ص 5.

2- روزنامه دار العلم شیراز، سال اول، شماره نهم، شوال 1327 قمری

3- کتاب آبی، 3/ 763.

این کار مداخله نکنند و یقیناً این مطلب از سردار اسعد بختیاری نشأت گرفته است.

در اثر فشار جناح‌های گوناگون، سید مجبور شد در ذی‌قعدة 1327 به شیراز برود و بنا به دعوت انجمن ایالتی در جلسه مشترکی با نصرالدوله قوام‌الملک شرکت نمود، تا اختلافات را بررسی کنند⁽¹⁾.

انتخاب نظام‌السلطنه مافی به حکومت فارس به نفع مجاهدین، مشروطه‌خواهان رسیدلاری بود و بار دیگر مستبدین و قوامیها در موضع ضعف قرار گرفتند، و سیدلاری دوباره به اوج اقتدار خود رسید.

در همین دوره است که سید دستور حمله به بندر لنگه را صادر نمود، زیرا مستبدین در آنجا به اذیت و آزار مردم و بویژه شیعیان می پرداختند و در حالی که نیروهای جبهه شرقی سید به رهبری شیخ زکریا دارابی در درگیریهای بندرعباس مشغول بودند سید نیروهای جبهه غربی لارستان را به فرماندهی غلامحسین خان وراوی و سید حاج بابا بیرمی با استعداد چهار هزار نفر، به سمت سواحل جنوب روانه کرد، اما تهاجم نیروهای استعماری انگلیس و اعزام کشتی فکس به بندر لنگه، بحران جنوب را عمیق تر کرد و با پا در میانی احمد خان دریاییگی و تضمین امنیت شیعیان در بندر لنگه نواحی جنوب، این بحران به پایان رسید

(2)

از سوی دیگر با خطر حمله مستبدین به لار، نگرانیهایی برای مردم لار

ص: 206

1- روزنامه دارالعلم شیراز، سال اول، شماره 12، ص 7. ممکن است این جریان واقعیت نداشته باشد، زیرا این امر با روحیه ظلم ستیزی سید ناسازگار است.

2- کتاب آبی، 906/2، 922، 962؛ ایل ناشناخته شهبازی، ص 219 - 231؛ روزنامه جبل‌المتین، سال 18، شماره 20، ص 12، 15.

بوجود آمد و تصمیم گرفتند با ارسال نامه ای، سید حاج بابا بیرمی و غلامحسین خان وراوی را به لار دعوت کنند و اتفاقاً متن نامه سید به این سردار نظامی خود، در دست است. سید حاج بابا بیرمی در شوال 1328 با جمعیت خویش وارد لارستان شد و زمام حکومت لار را به دست گرفت. غلامحسین خان وراوی نیز ضمن دعوت به لار با عنوان نیابت حکومت در کنار سید حاج بابا بیرمی مشغول به کار شد. نظام السلطنه مافی نیز حکومت سید حاج بابا بیرمی بر لارستان را تأیید کرد(1)

در سال 1329 قمری، به دعوت سید، تمامی نیروهایش از شرق و غرب و شمال و جنوب منطقه، در لار اجتماع کردند و لار شاهد گردهمایی عظیم نیروهای سید بود. این نیروها عبارت بودند از: کوهستانی ها به رهبری شیخ زکریا دارابی، سبعه ای ها به فرماندهی حسین سپهسالار، بیرمی ها به فرماندهی سید حاج بابا بیرمی، بیخه ای ها به رهبری غلامحسین خان وراوی، بهار لو به فرماندهی خورشید خان بهارلو، عشایر ولخانی به فرماندهی سردار، عشایر رسولخانی به فرماندهی فرج بیگ، عشایر عرب مزیدی به فرماندهی بهادر خان و نیروهای چریک از دهکویه، کورده، بنا رویه، اشکنان، مهر، گله دار، فال، علامرودشت، حاج آباد، اوز، فیروز آباد و بسیاری از نواحی مردمی لاری.

پس از مذکرات و شور زنی ها، برای جلوگیری از حملات مستبدین،

ص: 207

1- تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 324؛ روزنامه جبل المتین، سال 18، شماره 18، ص 17 و شماره 20، ص 13.

سید نیروهایش را به نواحی مختلف منطقه اعزام کرد(1). از این تاریخ به بعد یک دوره پر آشوب در جنوب آغاز شد و با ترور نصر الدوله قوام الملک شیرازی، در شیراز و پناهنده شدن برادرش حبیب الله خان قوام به سفارت انگلیس و حمایت سیاسی سردار اسعد بختیاری از جناح قوامی ها در فارس، باعث شد، تا بار دیگر جناح مستبدین قد علم کنند و با ایجاد ناامنی و کارشکنی، منطقه را درگیر زد و خوردهای طولانی سازند، زیرا در این دوره نظام السلطنه مافی که حامی مشروطه خواهان بود از والی گری فارس معزول شد و صولت الدوله قشقایی از ایلخانی عزل گردید و حبیب الله خان قوام به عنوان والی فارس منصوب شد و دولت انگلیس به حمایت از قوام بیگانه پرست برخاست و دولت مرکزی نیز به پشتیبانی از مستبدین در آمد و این مسائل همه و همه دست به دست هم داد و نیروهای مشروطه خواه را تضعیف نمود و سید لاری و یارانش در مقابل یک تهاجم گسترده نیروهای مستبدین، دولتی و بیگانه قرار داد.

بر اساس اسنادی که بر جای مانده، سید در اثر فشارها، و خطرات گوناگون وعدم حمایت دولت مرکزی از وی، بار دیگر با صولت الدوله قشقایی، برنامه حملات گسترده خود را علیه مستبدین و انگلیسیها، طراحی کردند و این بار سید لاری فتوای جهاد علیه قوامیها را صادر کرد و فرمان داد که هیچ کس حق معامله و خرید و فروش با انگلیسیها را ندارد و تمام کالاهایی که به وسیله انگلیسیها وارد می شود خرید و فروش آن حرام است و هیچ کس حق ندارد ارزاق عمومی به انگلیسیها تحویل دهد.

ص: 208

این فتوای جهاد و فرمان سید و حرکت نیروهای سید و صولت الدوله در دل قوامی ها و انگلیسیها وحشت آفرید و بلافاصله از دولت مرکزی خواستند تا کمک و نیرو بفرستد. کمک دولت مرکزی به قوامی ها وزیر فشار قرار دادن سید لاری و صولت الدوله، باعث شد، تا تحرکات نظامی سید و صولت الدوله، به جایی نرسد.

در شعبان 1330 مهدی قلی خان هدایت ملقب به مخبر السلطنه، والی فارس شد و او با پشتیبانی از مستبدین و مخالفت با سید و نیروهای مشروطه طلب، آخرین رمق و نیروی سید لاری را به تحلیل برد و دوران رکود وافول نهضت سید لاری از این دوره آغاز گردید، گرچه نیروهای سید تا سال 1332 قمری نیز کم و بیش مقاومت‌هایی در جبهه های مختلف از خودشان دادند ولی نتوانستند تأثیر عمیقی در روند حوادث به جای بگذارند(1)

از این گذشته، اختلاف میان سران سپاه سید، از جمله اختلاف میان دو رهبر نظامی او یعنی سید حاج بابا بیرمی حاکم لار و غلامحسین خان وراوی نیابت حکومت لار که بالاخره به کشته شدن هر دو نفر منجر گردید و از سویی دیگر، حسین سپهسالار فرمانده دیگر وی نیز پس از تدروی هایی که در آخر کار کرد و مورد بی مهری سید قرار گرفت، در یک درگیری ناخواسته در گردنه فرگ کشته شد و از طرف دیگر بهترین و وفادارترین یار سید، شیخ زکریا دارابی، رهبر نظامی نیروهای کوهستان در حمام «لای گردو» به وسیله دشمنانش، ترور شد و ضربه هولناکی به سید و یاران وی وارد آمد، بنابراین سید لاری در طول سال 1331 قمری چهار تن از بهترین یاران خود را از دست

ص: 209

داد و نیروی نظامی سید از نظر توان و روحیه، به حداقل رسید و به همین جهت بود که مخبر السلطنه والی فارس به قصد آرام کردن صولت الدوله و تأمین رضایت خاطر قوام الملک به اقداماتی علیه سید دست زد و طی یک فرمان در آستانه 1322 قمری، حبیب الله خان قوام مستبد معروف فارس را به همراهی بیش از چند هزار نظامی برای سرکوبی سید و یاران وی و حمله به لار مأمور کرد (1).

در بسیاری از منابع تصریح کرده اند که به دلیل سرسپردگی مخبر السلطنه به انگلیس و مستبدین، پس از فرمان حمله وی به لارستان، نیروهای انگلیس، نیز به کمک وی آمدند و نیروی نظامی دوازده هزار نفری مستبدین دولتی و انگلیس، به لار حمله کردند و در بنا رویه نیروی سید که هزار نفر بیشتر نبود، راه را بر آنان بستند ولی در اثر کمی نیرو و تضعیف روحیه و نداشتن تجهیزات کافی به سختی شکست خوردند و سید به قریه کورده عقب نشینی کرد، و آنگاه که دهکده کورده توسط نیروهای انگلیسی و مستبدین محاصره شده بود، یکی از فرماندهان سید به نام علیمراد که مردی دلیر و از فدائیان سید بود وارد مسجد شد و سید لاری را بر ترک اسب خود سوار کرد و با شجاعت و فداکاری تمام سید را از معرکه محاصره دشمن بیرون برد و او را به فیروز آباد رساند و صولت الدوله قشقانی مقدم وی را گرامی و بدین ترتیب دوره سکونت و قیام سید در لارستان به سر رسید و سید دیگر به لار باز نگشت (2).

ص: 210

-
- 1- روزنامه فارس، فرصت الدوله شیرازی، سال اول، شماره 42، ص 2-5؛ شرح حال رجال ایران با مداد، 257/2 - 258؛ خاطرات و خطرات، 1 ص 331؛ پلنگ کوهستان آزما دارایی خطی؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 190 - 191.
 - 2- شجره طیبه، ص 13-14؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، 580/4 - 581؛ روزنامه فارس، همانجا.

5. سالهای پایانی زندگی سید لاری:

پس از شکست نیروهای سید، مستبدین وارد لار شدند و شهر بی دفاع را بی رحمانه مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند و یاران سید را بی رحمانه کشتند و خانواده وی را اسیر کردند و به شیراز بردند، در شیراز فقیه ربانی حاج سید عبد الباقی شیرازی داماد سید، کوشید تا خاندان مرحوم سید را به منزل خود ببرد و با مخبر السلطنه وارد مذاکره شد و مخبر السلطنه، از بیم عکس العمل شدید مردم، به مجتهد شیرازی اجازه داد تا خانواده سید را به منزل خود ببرد. پس از چندی خانواده سید مخفیانه از شیراز به فیروز آباد رفتند و به سید ملحق شدند⁽¹⁾

سید لاری در فاصله سالهای 1333 تا 1336 قمری گویا در فیروز آباد و اندکی از آن را در قیر و در تحت حمایت نظامی نیروهای صولت الدوله قشقایی قرار داشته است. گرچه در این دوره ایشان خود نیروی نظامی نداشته ولی هیچ گاه از پای نشست و علیه نیروهای مستبدین و بیگانه به مبارزه خود ادامه داد. وی در طی جنگ جهانی اول و درگیری مردم جنوب بویژه رئیس علی دلواری و تنگستانیها علیه انگلیس، از آنان حمایت کرد و حکم جهاد علیه انگلیسیها را صادر نمود. سه نمونه از حکم جهاد سید علیه دولت استعماری انگلیس اکنون موجود است که لحن یکی از آنها بسیار شدید است و جهاد را حتی بر زنان و کودکان نیز واجب دانسته است.

ص: 211

1- شجره طیبه، ص 14؛ دانشمندان و سخن سرايان فارس، 581/4: ولایت فقیه، زیربنای فکری مشروطه مشروعه، ص 80-81

سردار عشایر قشقایی، صولت الدوله وقتی فرمان جهاد علیه انگلیس را که سید برای او فرستاده بود می بیند، بلافاصله اطاعت می کند و نیروهایش را به سوی شیراز به حرکت در می آورد و نمایش قدرت آغاز می کند ولی به سختی از نیروهای دولتی و انگلیسی شکست می خورد و به فیروزآباد عقب نشینی می کند و سید که می بیند دیگر نمی تواند از حمایت سردار عشایر قشقایی بهره مند شود به قیر می رود و از آنجا به دعوت مردم جهرم به آن شهر می رود و شش سال آخر عمر خویش را در شهر جهرم می گذراند. در این دوره نیز دشمنان دست از وی بر نمی دارند و والی فارس به سالار نصرت نوری حاکم جهرم دستور می دهد تا با حيله و نیرنگ سید را دستگیر و به سایکس افسر انگلیسی تحویل دهد، اما مردم جهرم از این دسیسه و نیرنگ آگاه می شوند و با تلاش فراوان مانع از اجرای این نقشه می شوند و این نشان می دهد که سید در دوران اقامت در جهرم نیز به مبارزه فکری و سیاسی خود ادامه می داده است(1)

سید لاری، پس از عمری مبارزه و جهاد بالاخره در سن 77 سالگی در روز جمعه چهارم شوال 1342 برابر 15 اردیبهشت 1302، پس از اقامه نماز جمعه دعوت حق را لبیک گفته و پس از تشییع شکوهمند از جانب مردم، در محله کوشک جهرم، به خاک سپرده شد و از آن پس بقعه ای عالی بر آرامگاه وی بنا کردند(2)

ص: 212

1- فارس و جنگ بین الملل ، ص 354-356، یا بیانیه دفاعیه جنگ اول خطی ، ص 3 به بعد ؛ بزرگان جهرم، ص 141، شهرستان جهرم ، ص 191.

2- ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه ، ص 92-93: لارستان و جنبش مشروطیت ، ص 196-197 .

د. همفکران و همزمان سید:

در تبیین، شناخت و معرفی باران، همفکران و همزمان سید لاری، در اسناد و منابع به سه گروه قدرتمند اجتماعی بر می‌خوریم که تأثیر فراوانی در روند نهضت سید لاری و قیام وی داشته‌اند و با کمک آن سید توانست دوره پر اقتدار خویش بر لارستان و جنوب را ایجاد، گسترش و تداوم بخشد.

این سه گروه عبارتند از: تجار و بازرگانان که بنیه و امور مالی نهضت و قیام سید را قوام بخشیدند؛ سیاستمداران و امیران عشایر که با نفوذ اجتماعی خود، نیروی انسانی و چریکهای پاک باخته و یاران نظامی سید را گردآوری و در مواقع حساس با حمایت عملی از سید، موانع و مشکلات را از میان برداشتند و علیه مستبدین و مخالفان سید جنگیدند؛ و سومین گروه، روحانیان و عالمان خوش فکر، متفکر و با نفوذ که مبانی نظری را از سید آموختند و سپس در جامعه گسترش دادند و پایه‌های فکری و علمی نهضت را، پی‌ریزی کردند و در افکار و ذهن جامعه جا انداختند. در میان این سه گروه و نقش ارزنده‌ای که در برپایی قیام و نهضت سید لاری بازی کرده‌اند، نمی‌توان تفاوتی قائل شد، زیرا هر یک از این سه گروه اگر نبودند، قیام سامان نمی‌یافت، از این رو هر کدام به تناسب نیاز نهضت، نقش خویش را به خوبی ایفا کرده‌اند و به همین جهت تقدم و تاخیری در میان این سه گروه نیست، اما به دلیل اینکه پیشگام‌ترین گروه، همان طیف تجار بوده‌اند که سید عبدالحسین لاری را دعوت و به لارستان آورده‌اند نخست در مورد یکی از سرشناس‌ترین اعضای این گروه سخن خواهیم گفت، سپس به سیاستمداران خواهیم پرداخت، چون تعداد

آنان نیز کمتر از گروه روحانیان است و در نهایت به گروه سوم یعنی علما و روحانیان خواهیم پرداخت.

گروه اول - تجار لارستانی

در بخش اول زندگی سید اشاره کردیم که هیئتی از تجار و بازرگانان لاری برای دعوت از یک عالم به نجف اشرف و عتبات عالیات رفتند که در رأس این هیئت شخصی به نام حاج علی قرار داشت. در حقیقت حاج علی یکی از بزرگان مجاهدین و از تجار معروف لارستان بود که به دلایل فراوان، در الار شورایی از تجار تشکیل داد که اعضاء آن به درستی شناخته نشده اند و مشخص نیست که این شورا چند عضو داشته، اما اسامی برخی از اعضاء این شورا در منابع ذکر شده که عبارتند از: حاج غلامرضا جعفری، مصباح دیوان اوزی، حاج محمد حسن، حاج عباس علی لاری، حاج محمد جعفر، حاج محمد حسین لاری و حاج علی اکبر لاری که در رأس آنها حاج علی قرار داشت. این شورا از همان آغاز تشکیل، متعهد امور مالی عالم دعوت شده از نجف شدند، سپس این هیئت به عتبات عزیمت کردند و حاج علی که رئیس و رهبر این هیئت بود با میرزای شیرازی ملاقات کرد و از وی درخواست نمود که عالمی را جهت ارشاد و هدایت مردم لارستان به آن منطقه اعزام نماید و در نهایت و پافشاری حاج علی، مرحوم آیت الله سید عبدالحسین نجفی لاری راضی شد که به لاری بیاید. پس از آمدن سید لاری به لار، هیئت تجار و شورای آنها متعهد پرداخت امور مالی حرکت و قیام سید علیه خوانین، فئودالها، حکام مستبد و انگلیس گردید و در همه حال در کنار سید باقی ماندند.

از افراد این گروه حاج علی شناخته تر از بقیه است، گرچه از زندگی وی

نیز اطلاعی اندک در دست است، اما در منابع، کم و بیش به برخی از مسائل مربوط به او پرداخته شده است که به اختصار چنین است:

حاج علی پس از این که سید لاری را به لار دعوت کرد، خود در سلک یاران باوفای وی در آمد و در همه حال و همه جا در کنار سید باقی ماند. پس از پیروزی مشروطیت در ایران، حاج علی به عنوان نماینده منتخب مردم لارستان به اولین مجلس مشروطه راه یافت، اما هیچ گاه در مجلس شرکت نکرد و از آن پس به عنوان حاج علی وکیل خوانده و معروف شد، شاید لقب وکیل تنها از آن جهت نباشد که وی به نمایندگی مجلس رسیده بود، بلکه بر اساس برخی از اسناد، وی نماینده سید لاری بود و به وکالت از وی در مجامع و انجمن ها شرکت می کرده است، لذا شاید به این دلیل هم بوده که او را حاج علی وکیل نامیده اند(1)

شخصیت حاج علی وکیل، در واقع بیانگر طرز تفکر و نحوه برداشتهای سیاسی قشر قدرتمند بازرگانان لارستان و منطقه می باشد. او مورد اعتماد و اطمینان سید عبدالحسین لاری بوده و کلیه هزینه های انقلاب مشروطیت در لارستان توسط حاج علی و گروه قدرتمند وی پرداخت می شده است(2)

در سندی که در روزنامه انجمن اخوت شیراز، به سردبیری معروف علیشاه، در شماره های متعدد، صورت مذاکرات انجمن ایالتی فارس را ضبط کرده است، حاج علی وکیل، به عنوان نماینده انجمن انصار که به رهبری سید

ص: 215

1- شجره طیبه، ص 6، 7: تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 313

2- لارستان و جنبش مشروطیت، ص 40، 41، 70، 71؛ تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 313؛ شجره طیبه، ص 7-8.

عبدالحسین، در شیراز تشکیل شده بود، در جلسات انجمن شرکت داشته و در تصمیم گیریها، به نظریات او با دیده احترام و نظر نهایی می نگریستند(1) حضور او در جلسات به عنوان وکیل لارستان و نماینده سید عبدالحسین لاری، با قدرت تمام بوده و بیشتر تصمیم گیریها، با دخالت و اعمال نظر او به انجام می رسید. آنچه از شواهد امر بر می آید این است که در کلیه تصمیم گیریهای انجمن انصار و انجمن اسلامی، در مواقع بحرانی، قدرتمندترین فرد از میان مشاوران سید لاری، همین حاج علی وکیل بوده است. او در واقع سمبل و نشانه حساسیت حاکمیت سنتی است که گرایش به سوی تغییر ساختار سیاسی نظام حکومتی داشت. مردم لارستان از او با احترام زیاد یاد می کنند. حاج علی وکیل در نهایت در راه اهداف سید لاری شهید شد و به همین دلیل او را حاج علی شهید نامیدند(2)

گروه دوم - سیاستمداران و امیران عشایر:

در میان سیاستمداران و امیران عشایر و شخصیت‌های برجسته محلی و معتمدین منطقه نیز، کسانی بوده اند که به سید لاری اعتقادی راسخ و به درستی برنامه ها و افکار او ایمان داشته اند و برای رسیدن به هدف، وی را تا آنجا که ممکن بوده است، یاری داده اند و در راه وی جانفشانی کرده اند. شماری از افراد این گروه فقط نامشان در منابع آمده است و از زندگی آنان اطلاع چندانی در دست نیست ولی به اختصار به چند تن از آنان اشاره می شود:

ص: 216

1- روزنامه انجمن اخوت شیراز، سال اول، شماره های 5، 6 و 7.

2- ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص 28.

1. حسین حاجی آبادی، ملقب به حسین سالار یا حسین سپهسالار و معروف به حسین کله کن، یکی از یاران با وفای سید و فرمانده سپاه سید به بندر عباس که فرماندهی نیروها و چریکهای سبعه ای و حاجی آبادی را به عهده داشت. وی در راه اهداف سید فداکاری بسیاری کرد و به همین دلیل از طرف سید ملقب به حسین سالار یا حسین سپهسالار شد. او در سال 1326 قمری با نیروهای حاجی آبادی و سبعه ای و به همراه مصباح دیوان اوزی فرمانده نیروهای اهل سنت طرفدار سید، از جانب سید لاری به بندر عباس اعزام شد. در آن زمان بندرعباس در تصرف نیروهای انگلیس بود، حسین سالار بندرعباس را فتح کرد و مرکز قنصلگری انگلیس در بندرعباس را تسخیر نمود، نیروهای انگلیسی از بندرعباس اخراج و فراری شدند، هنوز پیر مردانی در بندرعباس و نواحی جنوب زنده هستند که این جریان را به خوبی به یاد دارند و برای فرزندان خویش با افتخار نقل می کنند.

خبر پیروزی حسین سپهسالار را در بندر عباس که در صفر 1327 قمری به دست آمده، مقامات انگلیسی، گزارش داده اند. وسید لاری طی تلگرافی که در روزنامه عروة الوثقی به چاپ رسیده، ماجرای فتوحات نیروهای خود در دو جبهه بندر عباس و داراب را به تفصیل برای انجمن اسلامی شیراز فرستاده است.

حسین سردار یا سپهسالار پس از فتح بندرعباس، به طرف بندر لنگه حرکت کرد و در طی همان ماه صفر، طی درگیری خونین، بندرلنگه را نیز از دست مستبدین خارج ساخت.

در همین سال با درخواست سید، حسین سپهسالار با نیروهای خود به

لار بازگشت و بار دیگر در 1328 قمری به بندرعباس عزیمت کرد و با نیروهای خویش به مقر کلاه فرنگی که محل اقامت انگلیسیها بود حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. بار دیگر در 1329 قمری نیز، بنا به دعوت سید به لار بازگشت و در گردهمایی همه نیروهای نظامی سید در لار شرکت نمود و سپس به دستور سید به سوی بندرعباس حرکت کرد.

حسین حاجی آبادی که از متن توده های مردمی برخاسته بود و از سران نظامی سید بود، در آخر کار بر اثر اشتباهی مورد بی مهری سید قرار گرفت و پس از یک ماه از آن واقعه، در یک درگیری ناخواسته، در گردنه ای واقع در فرگ با گلوله ای که از تفنگ یکی از شکارچیان منطقه به پیشانی وی رسید، چشم از جهان فرو بست و نیروهای سید، یکی از بهترین سردارانش را از دست داد. این حادثه در نیمه اول سال 1331 قمری اتفاق افتاده است(1).

2. میرزا حسین خان کواری، معتمد دیوان، از منشیان دستگاه محمد رضا خان قوام الملک شیرازی و یکی از مشاهیر آزادیخواهان شیراز که ابتدا در دستگاه قوام الملک شیرازی بود و به تدریج ترقی کرد و پیشکار و همه کاره او شد. او مردی با سواد، با هوش، دلاور، ماجراجو، روشنفکر، سخن ور و آشنا به رموز سیاست بود. وی را مرد مدار و با پشتکار توصیف کرده اند و خیلی میل

ص: 218

1- ولایت فقیه، ص 93؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 134، 135، 137، 147، 159، 172، 175، 176، 181، 182؛ تاریخ دلگشای اوز، ص 176؛ کتاب آبی، 436/2 و 713/3، 732؛ روزنامه عروة الوثقی، شماره 2 مورخ 26 صفر 1327، تاریخ بیداری ایرانیان، 357/2؛ از باورد تا ابیورد، ص 268 - 269؛ جبل المتین، سال 18، شماره 32، ص 14؛ روزنامه فارس، فرصت الدوله شیرازی، سال اول، شماره 42، ص 3.

داشت که جای قوام الملک ارباب خود را بگیرد که اتفاقا تا اندازه ای هم به این آرزویش جامه عمل پوشاند و در حکومت ظل السلطان در سال 1326 قمری، ابواب جمعی وایل خمسه (اینانلو، باصری، بهارلو، عرب و نفر) قوام الملک، به معتمد دیوان واگذار شد. پس از این عمل یعنی واگذاری کارهای قوام ملک به وی، وقتی برای سرکشی به نقاط ابواب جمعی قوام و سرپرستی عشایر و گرفتن مالیات رهسپار آن مناطق بود، در نزدیکی زرقان غافل گیر گردید و توسط سران ایل عرب، خود و برادرش در 1326 قمری کشته شدند(1)

وی از همریان و یاران سید لاری بوده و بر اساس برخی منابع، در سال 1325 قمری معتمد دیوان کواری، سید و یاران وی را به شیراز دعوت نموده است. (2) چنانکه بیش از این نیز به این مطلب اشاره کردیم، به دلیل عدم آشنایی وی با سید لاری، وی نمی توانسته است خود مستقیما چنین کاری انجام داده باشد ولی می توان پذیرفت که وی به دلیل آزادیخواهی و طرفداری از مشروطه خواهان، در شیراز با انجمن اسلامی در ارتباط بوده و با رؤسای انجمن تصمیم گرفته اند که از سید لاری دعوت کنند تا به شیراز برود، اتفاقا در برخی منابع شواهد و قراینی نیز وجود دارد که موقعی که سید به شیراز رفت آزادیخواهان از جمله معتمد دیوان با سید همکاری فراوانی علیه قوامی ها داشتند، زیرا تلگرافهای زیادی دال بر شکایت از معتمد دیوان که به تهران مخابره شده موجود است(3). و گزارشی که پس از ترور قوام به مجلس داده

ص: 219

1- شرح حال رجال ایران، 405/1.

2- روزنامه مجلس، ص 350؛ وقایع اتفاقیه، ص 629؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 111، 112، 122، 124.

3- روزنامه مجلس، همانجا.

شده معتمد دیوان و انجمن اسلامی و انجمن انصار را در کنار هم ذکر می کنند و قتل قوام را نیز، به گردن نعمت الله، نامی از افراد معتمد دیوان انداخته اند (1)

3. اسماعیل خان قشقایی ملقب به صولت الدوله، فرزند داراب خان ایل بیگی فرزند مصطفی قلی خان ایلخانی، سردار عشایر و رئیس قشقایی، از آزادیخواهان و طرفدار مشروطه و از یاران و حامیان سید لاری.

وی در سال 1297 قمری/1252 شمسی، متولد شد و در هفده سالگی وارد خدمت دولت شد، گاهی به ریاست ایل قشقایی برقرار بود و زمانی حکومت بهبهان را به عهده داشت تا در سال 1324 قمری رسماً ریاست ایل قشقایی را به عهده گرفت. او از همان آغاز با انگلیسیها میانه خوبی نداشت و در بدو آغاز مشروطه از طرفداران جدی مشروطه گردید و نقطه مقابل محمد رضا خان قوام الملک شیرازی بود و همواره با نفوذ بیگانگان مخالف بود.

صولت الدوله پس از آشنایی با سید عبدالحسین لاری، همواره مطیع دستورات سید بود و خود و عشایر قشقایی همیشه برای حمایت از سید لاری اظهار آمادگی کرده و بارها به حمایت وی برخاستند و در سال 1326 قمری وقتی پلیس جنوب به عده ای از عشایر قشقایی حمله کردند، سردار عشایر در فیروز آباد برای عشایر نطق می کرد و آنها را علیه پلیس جنوب و انگلیسها تحریک می کرد، که فتوای جهاد سید عبدالحسین لاری را به دست او دادند، همراه فتوا نامه ای نیز از سید عبدالحسین لاری برای صولت الدوله بود که سید

ص: 220

1- مذاکرات مجلس شورای ملی، 4 صفر 1325؛ وقعات اتفاقیه در روزگار، ص 174-175؛ کتاب آبی، 1 / 175؛ انقلاب ایران براون، ص 562؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص 61-62؛ دانشمندان و سخن سرابان فارس، 4/584-585.

در آن نامه از تجاوز انگلیسیها به عشایر قشقایی اظهار تأسف کرده و نوشته بود که وقتی این خبر مصیبت بار را شنیدم، دنیا در نظرم تیره و تار شد. سردار عشایر وقتی نامه سید را خواند و از متن فتوا آگاه شد، به قاصد سید لاری گفت به حضرت آقا بگویند که امرشان اطاعت می شود و اتفاقاً خودم هم در فکر جهاد علیه انگلیسیها افتاده ام و الان داشتم راجع به همین مطلب برای مردان و زنان حاضر صحبت می کردم. سپس حکم جهاد را بوسید و گفت به آقا بگویند، فردا با نوکران و فرزندان خود به سوی شیراز حرکت می کنم و پیش از رفتن برای دست بوسی به حضورشان می رسم. اقدامات صولت الدوله و حمایت همه جانبه از سید، پس از آمدن سید به فیروز آباد، نشان می دهد که وی تسلیم حکم سید بوده و فرمان جهاد را پذیرفته و در مقابل انگلیسیها مقاومت دلیرانه کرد و به وعده های انگلیسیها فریفته نشد.

او سپس به سوی شیراز حرکت کرد و نامه ای برای مجاهدین شیراز نوشت که در مسجد نو برای مردم شیراز قرائت کنند در این نامه که وی در تاریخ 3 رمضان 1326 نوشته شده بود، به عموم ملت شیراز خطاب کرده بود که: «امروز یک ماه است که مجاهدین به حکم محکم سید عبدالحسین لاری، با کفار در جنگ هستند و بر عکس شما اهالی شیراز با کفار حربی همراهی می کنید و به آنها آذوقه می فروشید». سردار عشایر در اثر خدعه و نیرنگ انگلیسیها و دسیسه های مستبدین دولتی و خیانت برادرانش شکست خورد و به سوی فیروز آباد عقب نشینی کرد. اما هیچ گاه از مبارزه با انگلیسیها دست نکشید. کابینه وثوق الدوله او را از سمت ریاست ایل قشقایی برکنار و برادرش سردار احتشام را به ریاست ایل برگزید ولی به واسطه کوششهای خود و تمایل

قشقایی به او، بار دیگر در همان سال به ریاست ایل برگزیده شد.

صولت الدوله بعدها به نمایندگی دوره هشتم رسید. خود او از جهرم و پسرش محمد ناصر خان از طرف ایل قشقایی نماینده مجلس شدند ولی دیری نپایید که به فرمان رضا شاه دستگیر و زندانی شدند و در هشتم شهریور 1311 شمسی / 1340 قمری، دو روز پس از دستگیری در زندان قصر جان سپرد(1).

4. سید حاجی بابا بیرمی، از سادات بیرمی یکی از بخشهای فعلی لارستان و فرمانده چریکهای بیرمی و مناطق گرمسیری و علامرودشت که از یاران صمیمی سید لاری واز مجاهدین و مشروطه خواهان و از مخالفین نفوذ بیگانگان در ایران بوده که رشادتها و پایمردیهای فراوانی در بنادر جنوب کرد.

در یک نوبت در رأس نیروی چهار هزار نفری لارستان به فرماندهی مشترک با غلامحسین خان وراوی و همراه با چریکهای تراکمه ای، بیخه ای، بیرمی، اشکنانی به دستور سید به سوی جنوب رهسپار شد و به بندر لنگه حمله کرد، تا فشار واذیت و آزار حاکم بندر لنگه و مستبدین را از روی دوش

ص: 222

1- تفصیل زندگینامه صولت الدوله، در منابع مختلف آمده است که برخی از آنها به این شرح است: شرح حال رجال ایران، 138/1 - 140؛ فارس و جنگ بین الملل، ص 337 - 340 و 411 - 414؛ ایل قشقایی پیمان، ص 23 به بعد؛ شجره طیبه، ص 15 - 16؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، 1/581؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص 62 - 64 و 67 - 68؛ لارستان و جنبش مشروطیت، 116 به بعد؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ص 378، 569، 671، 686، 787؛ وقایع اتفاقیه، ص 635 به بعد؛ کتاب آبی، صفحات متعدد؛ خاطرات، ص 242 به بعد؛ تاریخ بیداری ایرانیان، 443/2؛ انقلاب ایران براون، ص 510، 537، 577، 579، 581؛ کتاب نارنجی، 55/1؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، 199/2.

شیعیان بردارد و با نفوذ انگلیس ها در آن مناطق مقابله کند. پس از پایان بحران منطقه ، چون خطر حمله مستبدین به لار وجود داشت، تجار لارستان با مشورت سید لاری نامه ای تهیه کردند و از سید حاجی بابای بیر می و غلامحسین خان وراوی دعوت کردند که به لار بروند، متن نامه دعوت تجار لارستان از سید حاجی بابای بیر می ، به این شرح است:

از جانب عمومی اهالی خطه لار، بنا به عزت و حسن رفتار جناب عالی با اهل بلد تمام خواهان تشریف فرمایی جناب عالی هستند . با استعدادی که همراه دارید ، یکصد نفر بیشتر یا کمتر ، هر چه باشد بدون تامل تشریف فرمایی فرمایید در گوشه چپ و بالای، نامه دست خط و مهر سید عبدالحسین لاری با عبارت : «اغاثه مستغیثین واجابه دعوت مؤمنین ، جهاد اکبر فی سبیل الله و فرض ذمه اسلامیه است» به چشم می خورد. این نامه به امضای تجار لارستانی رسیده و سید عبدالحسین نیز آن را مهر کرده است. سید حاجی بابای بیر می در شوال 1328 قمری با جمعیت خویش وارد لار گردید و زمام حکومت را به دست گرفت.

در همان زمان روزنامه حبل المتین طی گزارشی نوشت: «لارستان از همت سید حاجی بابای بیر می منظم است . و تجار لارستانی ماهی یکهزار و دویست تومان مواجب برایش مقرر داشته اند...» پس از سید حاجی بابای بیر می غلامحسین خان وراوی نیز به عنوان نایب الحکومه، وارد لار شد و در کنار سید حاجی بابای بیر می به کار مشغول شد.

در 1329 قمری نظام السلطنه مافی نیز، حکومت سید حاجی بابای بیر می را بر لارستان تأیید کرد و هم اکنون متن تلگرافی از والی فارس به سید

حاجی بابا بیرمی در دست است که در جواب تقاضای سید حاجی بابا بیرمی مبنی بر درخواست تجهیزات نظامی و خصوصا توپ از والی فارس، نوشته شده است.

در سال 1331 قمری بین دو رهبر نظامی سید لاری، یعنی سید حاجی بابا بیرمی حاکم لار و غلامحسین خان وراوی نیابت حکومت، اختلاف روی داد و سید حاجی بابا طی یک مهمانی رسمی، رقیب خود غلامحسین خان وراوی را در تهاجمی غیر منتظره، غلامحسین خان و کلیه همراهان وی را در خانه ای محاصره و به گلوله بستند و آنها را به قتل رساندند، و سید حاجی بابا برای اطمینان که آیا رقیب وی غلامحسین خان کشته شده یا نه، از روزنه سقف به درون خانه نگاه کرد، یکی از یاران غلامحسین خان که مجروح بود، سید حاجی بابا را به ضرب گلوله از پای در آورد(1).

غیر از این چند تن، افراد دیگری نیز در میان یاران سید بودند که جزو این گروه به شمار می روند که از جمله آنها می توان به: خورشید خان فرمانده نیروهای بهارلو، فرج بیگ فرمانده عشایر رسولخانی، بهادر خان فرمانده عشایر عرب مزیدی، غلامحسین خان وراوی، فرمانده نیروهای بیخه ای، رئیس علی دلواری کد خدا و فرمانده نیروهای تنگستانی، مصباح دیوان اوزی، نایب الحکومه بندر عباس و فرمانده نیروهای چریکی اهل سنت را نام برد که از یاران سید و حمایت کنندگان وی بوده اند و در طول دوران نهضت همگام او

ص: 224

1- کتاب آبی، 62/3؛ روزنامه جبل المتین، سال 18، شماره 2، ص 16، شماره 18، ص 17 و شماره 20، ص 22؛ تاریخ جهانگیری و بستک، ص 324؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 170 - 172 و 175 - 176 و 190.

گروه سوم . روحانیان

روحانیان و عالمان متفکر و با نفوذی که طرفدار افکار و اهداف سید بودند و او را در قیام و نهضت یاری دادند و در همه حال در کنار باقی ماندند، به دو دسته تقسیم می شوند: دسته ای که از شاگردان وی بوده اند و از حوزه درس سید با افکار و اندیشه های سیاسی و انقلابی وی آشنا شدند و دسته ای که در اطراف و اکناف فارس و جنوب ایران زندگی می کردند و از افکار و اندیشه های انقلابی برخوردار بودند و در میان مردم از نفوذ و اعتبار بالایی برخوردار و از طرفداران مشروطیت به شمار می رفتند.

در این قسمت نخست به معرفی و بیان شرح حال و خدمات روحانیانی می پردازیم که از شاگردان سید لاری بوده اند و در راه اهداف و اندیشه های استاد خود جانفشانیها کرده اند، سپس به بیان شرح حال و همفکریهای عالمانی می پردازیم که از دوستان سید بوده اند.

دسته اول . شاگردان سید :

1. شیخ زکریا فرزند شیخ عبدالرحمن انصاری نوادایجانی دارابی ، ملقب به نصیر الاسلام و معروف به شیخ بزرگ که در سال 1279 قمری در نوادیجان سرکوه داراب ، چشم به جهان گشود. پس از تحصیل علوم مقدماتی ، به نجف اشرف رفت و نزد آخوند خراسانی ، شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین خلیلی ، فقه و اصول آموخت ، سپس به نمایندگی آنان به

ص: 225

1- کتاب آبی، 426/2؛ تاریخ دلگشای اوز، ص 126 - 201؛ تاریخ بستک و جهانگیریه، ص 314؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 135، 137، 181، 182.

ایران آمد و در شهرستانهای داراب و فسا، به فعالیت پرداخت و هنگامی که آیت الله سید عبدالحسین لاری، به لارستان آمد، از داراب به لار رفت و در محضر ایشان دانش آموخت و در ردیف بهترین شاگردان وی قرار گرفت.

شیخ زکریا از جانب استاد خود و به نمایندگی وی به داراب رفت و بعدها جزو فرماندهان نیروی شرقی سید در آمد. با توجه به اینکه وی قبلاً به نمایندگی از طرف آیات عظام نجف به شهرستان داراب اعزام شده بود، فرماندهی چریکهای شرق لارستان را به عهده گرفت و در شهرستانهای داراب، فسا، لار و نیریز، سرسختانه علیه نیروهای استبداد قیام کرد و به نشر افکار آزادیخواهانه پرداخت و مبارزه شدیدی در راه استحکام مبانی مشروطه کرد.

او هنگامی که استاد و مرادش سید لاری عزم شیراز کرد، در رکاب وی به شیراز رفت و در آنجا علیه مستبدین به مبارزه پرداخت و از مشروطه خواهان و انقلابیون شدیداً دفاع کرد و در اثر کوششهای بی دریغ و جانفشانیهایی که کرد، مرحوم آخوند خراسانی، یک حلقه انگشتی فیروزه و اجازه جهاد در راه آزادی به عنوان تقدیر از زحمات و کوششهای وی، برای او فرستاد و او را در اجازه نامه ای که برایش فرستاده بود ملقب به «نصیر الاسلام» کرده بود و از آن تاریخ به بعد بود که به این لقب معروف شد.

او کوششهای فراوانی در ریشه کن ساختن فرقه بهائی از شهر نیریز کرد، از این رو بهائیان همیشه در فکر انتقام از وی بودند و بالاخره هم با کمک نیروهای استبداد و بیگانه، موفق شدند که ایشان را در ماه رجب 1331 قمری،

پس از غسل نماز جمعه در گرمابه لای گردو (1) با شلیک سه گلوله توسط دو نفر به اسامی یوسف و جعفر قلی، مجروح کنند، وی در آن زمان پنجاه و دو سال داشت. ساعتی چند زنده بود و پس از انجام وصیت و بردن نام قاتلان خود، به رحمت ایزدی پیوست و شهید شد. جنازه اش را به نود ایجان منتقل کردند و در مقبره شیخ انصاری به خاک سپردند و بعدها گنبدی بر مزار وی ساختند که هم اکنون باقی است و مورد توجه اهالی قرار دارد.

شیخ زکریا دارابی بسیار مورد توجه سید لاری بوده و سید به وی علاقه فراوانی داشته است. او در هنگامه های فراوانی از سید و افکار وی دفاع کرد و هنگامی که لار به دست مستبدین افتاد و سید لاری از لار به کوهستان داراب نزد وی رفت، استقبال و پذیرایی گرمی از استاد و مرشد خود نمود. هنگامی که نیروهای استبداد، داراب، نیریز و سیرجان را اشغال کردند، او از طرف سید مأمور جنگ با مستبدین شد و آنها را از داراب، نیریز، شهر بابک و سیرجان راند و کرمان را محاصره کرد.

شیخ زکریا یکی از قدرتمندترین، شجاعترین، عالمترین و فداکارترین فرماندهان نظامی سید بود که در سه جبهه نظامی، سیاسی و علمی، سید لاری را یاری داد و تا هنگامی که زنده بود، یک قدم از فرامین و دستورات سید و استاد خود سرپیچی نکرد و هرگاه سید او را به لارستان می خواست، بی تأمل، لبیک می گفت و با نیروهای خود در لار حاضر می شد. مستبدین و انگلیسیها از دشمنان سرسخت وی بودند بویژه قوامیهای شیراز، بارها به قصد کشتن وی برنامه ریزی و دسیسه بازی کردند، تا در نهایت موفق شدند،

ص: 227

1- لای گردو نام دهی است در کوهستان داراب .

2. حجت الاسلام والمسلمین سید اسدالله موسوی اصفهانی، از سادات معروف به روغنی اصفهان و از عالمان متقی و از شاگردان برجسته سید لاری بود و به دلیل نامعلومی به لار رفته و در حلقه شاگردان سید در آمد و بسیار مورد احترام سید قرار گرفت. وی از فکری باز، اندیشه ای متعالی، بیانی گرم، استعدادی شگرف، قابلیت و مواهب خاص واز شجاعت و دلاوری فراوانی بر خوردار بود چندان که باعث شده بود، در فضای انقلابی آن زمان و در بحرانهای شدید مبارزاتی، سید لاری از فکر، نظر و اندیشه مترقیانه و قوی وی استفاده کند.

او از یک سو سخن گوی آیت الله لاری و زبان گویای ایشان به شمار می رفت و بسیاری اوقات در مسافرتها همراه وی بود و به امر ایشان منبر می رفت و اهداف و خواسته های سید را برای مردم تشریح می کرد و از دیگر سو حامی و کمک کاری بزرگ برای آیت الله به شمار می رفت.

سید اسدالله موسوی، در سال 1318 قمری که آیت الله لاری به مشهد مقدس سفر کردند، همراه ایشان بود و پس از اینکه مرحوم سید لاری در صحن نو اقامه جمعه و جماعت می کردند، ایشان به منبر می رفتند و سخنرانی

ص: 228

1- گنجینه دانشمندان، 103/5؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس 668/4-669؛ کتاب آبی، 534/2 - 535 و مجلدات دیگر؛ بزرگان جهرم، ص 140؛ پلنگ کوهستان، آزمادارابی، نسخه خطی؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 83 - 84، 90، 134، 136، 139، 141، 147، 150، 162، 175، 180، 191؛ تاریخ یهود در ایران، ص 840؛ روزنامه لارستان، شماره 4، ص 2؛ تاریخ بیداری ایرانیان، 361/2 به بعد مهاجرالله، ص 211.

می کردند. او خطیبی توانا بود و در سخنوری و حلاوت لسان، ماهر و از این بهره خدادادی، به خوبی استفاده می نمود.

در نامه و سندی که از سید لاری باقی مانده تصریح شده که در سفر شیراز هنگام دفاع از مشروطه خواهان آن شهر، سید اسدالله نیز، همراه سید لاری به شیراز رفته و کمکهای بی دریغ به وی کرده است. مرحوم سید در آن نامه نوشته است: «فع جناب آقا سید اسدالله با پنجهزار آقایان واعیان جهرم و شیراز در تلگرافخانه شیراز مشغول امور مسلمین و رفع مفسدین از هر جهت و هر جا هستند...»⁽¹⁾

پس از چندی سید لاری، ایشان را به عنوان نماینده خویش به جهرم فرستادند، تا از طرف وی متصدی امور دینی، اجتماعی و سیاسی مردم گردد. سید اسد الله وقتی به جهرم رفت، در مسجد گازران و نیز در امامزاده اسدالله، اقامه جماعت می کردند و به وعظ و ارشاد مردم می پرداختند و اهداف انقلابی و برنامه های استاد خود را برای عموم مردم تبیین و تشریح می کردند و بسیار مورد احترام و علاقه مردم جهرم بودند، زیرا از یک طرف نماینده آیت الله لاری بودند و از طرفی دیگر خود دارای فضائل انسانی و ملکات نفسانی بودند.⁽²⁾

سید اسد الله در جهرم، فداکاری فراوانی نمود و به کارهای اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخت و از جانب آیت الله لاری مدرسه علمیه جهرم که مدتی مخروبه و سرباز نشین شده بود، از تصرف حکومتی خارج ساخت و به امر

ص: 229

1- شجره طیبه، مهاجری، ص 10-11.

2- مهاجر الی الله، کریمی جهرمی، ص 104 - 105.

آیت الله لاری تعمیر و مرمت نمود و حوزه علمیه ای جهت طلاب پدید آورد وعده ای طلاب در آن مدرسه گرد آورد و از طرف سید لاری برای آنان شهریه ای مقرر نمود.

ایشان در زمان انقلاب مشروطیت که به همراه استاد و مراد خود به شیراز رفته بود، از طرف آیت الله لاری برای تحقیق در امور مشروطه و مشروطه خواهان و کمک به آنان، به تهران اعزام شد و مدت نه ماه در تهران توقف نمود و چون نتوانست به مطالب درستی دست یابد، پس از مراجعت سید لاری از شیراز به لارستان، ایشان نیز به جهرم مراجعت کرد.

آیت الله زاده حاج سید احمد حق شناس که نوه آن عالم بزرگ هستند، از عموی خود نقل کرده اند: ایشان گفته بود که آن زمان که به دستور محمدعلی شاه قاجار، مجلس به توپ بسته شد، من با آقا سید اسدالله در مجلس بودیم و به سختی خود را نجات دادیم و فرار کردیم و به کرمانشاه رفتیم و از آنجا عازم عتبات عالیات مشرف شدیم.

از این سخن معلوم می شود که مرحوم سید اسدالله مدتی در مجلس بوده، اما معلوم نیست که آیا به عنوان نماینده رفته یا در همان زمان که از طرف سید لاری به تهران اعزام شده در مجلس رفت و آمد داشته است؟

مرحوم سید اسد الله موسوی اصفهانی، جد آقایان حق شناس جهرم است، و سالها در جهرم به تبلیغ و ارشاد مردم مشغول بود، تا اینکه در سال 1329 قمری، برای معالجه به شیراز رفت و در همانجا چشم از جهان فرویست و در همانجا به خاک سپرده شد. (1)

ص: 230

1- شجره طیبه، 10، 11، 30؛ گنجینه دانشمندان، 8/5؛ ولایت فقیه، زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص 180؛ مهاجر الی الله، ص 104 - 105 و 198 - 207؛ بزرگان جهرم، ص 311.

3. آیت الله سید عبدالباقی بن سید محمد باقر بن سید محمد بن سید محمد باقر موسوی شیرازی، فقیه بارع و عالم جلیل القدر که جد پدری وی از بزرگان علما و ملقب به ملا باشی و صاحب کتاب «شرح صحیفه سجادیه» بوده است.

او از خویشان و نزدیکان میرزای شیرازی بود که در شیراز چشم به جهان گشود و پس از فراگیری مقدمات علوم، برای تکمیل معلومات خویش، به نجف اشرف رفت و در جلسات درس آیات عظام، آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی و شیخ الشریعه اصفهانی، شرکت نمود، سپس به شیراز بازگشت و هنگامی که مرحوم آیت الله سید لاری، به لار مهاجرت کرد، ایشان نیز، برای استفاده از درس و بحث ایشان، به لارستان رفت و از محضر ایشان استفاده کرد و از مرحوم سید اجازه اجتهاد دریافت نمود.

وی بسیار مورد احترام و تکریم استاد خود قرار داشت و در غیاب سید به نمایندگی از ایشان در لار اقامه جماعت می نمود و به امور مردم رسیدگی می کرد. او علاوه بر شاگردی، داماد آیت الله لاری نیز بود و اضافه بر آن، یاری صمیمی، دلسوز، همگام و همفکر آن بزرگوار، به شمار می رفت و عالمی مبارز و مجاهدی نستوه و پشتوانه ای قوی برای سید بود و علاقه فراوانی به استاد و مراد خود داشت.

او در یک سخنی کوتاه چهره استاد خود را چنین تصور کرده است:

«... او - سید عبدالحسین - نهنگی شناگر است که در حوضچه ای کوچک

افتاده است و حوضچه را عرصه شنای نهنگ نیست».

سید عبدالباقی آیت اللهی، پس از استفاده از محضر سید لاری به شیراز بازگشت و خود در شمار مراجع بزرگ فارس در آمد و یکی از پرنفوذترین مراجع و عالمان شیراز گردید و کمکهای بزرگی به نهضت مشروطه در شیراز فارس نمود.

وی احتمالاً - حلقه واسطه و رابط سید با آخوند خراسانی و سایر مشروطه خواهان نجف بود. نامه ها و مکاتبات میان سید لاری و سید عبدالباقی که هم اکنون باقی و در اختیار نو؛ ایشان آقای سید محمد رضا آیت اللهی است، حکایت از عمق ارتباط و صمیمیت میان استاد و شاگرد می کند. او یکی از روحانیون مقتدر و مشروطه خواه و از مراجع تقلید به شمار می رفت که مقلدان فراوانی داشت و با استفاده از نفوذ خود در شیراز توانست در بسیاری از بحرانها به نهضت مشروطه و سید لاری، کمک کند و به عنوان یکی از نزدیکترین یاران سید مطرح شود.

ایشان دارای آثار و تألیفاتی است که برخی از آنها عبارت است از: «شرح التبصره» در دو جلد؛ «حاشیة الرسائل، وحاشیة المكاسب» که اکنون نزد نوه ایشان آقای سید محمد رضا آیت اللهی است.

وقتی سید از حمله انگلیسها و مستبدین، جان به سلامت برد و خانواده وی اسیر مستبدین شدند و به شیراز منتقل شدند مرحوم سید عبدالباقی کوشش فراوانی کرد و خانواده سید را نجات داد و مخفیانه به فیروز آباد نزد سید لاری فرستاد، اتفاقاً فرزند خود وی آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی مشهور به حاج عالم، نیز جزو اسرا بود. مرحوم حاج عالم بعدها جزو مراجع

و آیات عظام شیراز شد که خدمات فراوانی به علم و فرهنگ کرد و طلاب فراوانی تربیت نمود و اینجانب نیز زمانی که در مدرسه امامزاده ابراهیم شیراز که زیر نظر ایشان بود درس می خواندم، با آن عالم بزرگ بسیار حشر و نشر داشتم و از محضر ایشان بسیار استفاده کرده ام. مرحوم سید عبد الباقی در سال 1354 قمری برابر 1312 شمسی در شیراز چشم از جهان فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد (1)

4. عالم بزرگوار آقای سید محمد علی شریعتمداری جهرمی، ملقب به حاج فاضل، یکی از شاگردان مرحوم سید لاری و داماد ایشان و پدر حجت الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالرسول شریعتمداری جهرمی.

براساس گفته فرزند ایشان حاج سید عبدالرسول، مرحوم سید محمد علی شریعتمداری جهرمی در اصل از سادات روغنی اصفهان بوده است و ابتدا نزد شیخ مهدی نامی دانش آموخته، سپس در لار و جهرم نزد سید عبدالحسین لاری به فراگیری دانش و کسب معرفت پرداخت و در جرگه یاران صمیمی سید در آمد و با دختر وی ازدواج کرد و به دست مرحوم سید، معمم شد. وی بسیار خوش خط بوده است. پس از پایان تحصیلات، به جهرم رفت و در مسجد حاج عبدالله به اقامه جماعت و ارشاد مردم پرداخت. او شخصی محتاط بود.

به حدی که فرزند ایشان از قول یکی از معمرین جهرم نقل می کند که وقتی آقای حاج فاضل از منزل به سوی مسجد می رفت و از زمین پشت مسجد که

ص: 233

1- اعیان الشیعه، 432/7؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر) 1/3 / 1021-1022؛ شجره طیبه، ص 13-14، 29؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، 580/3-581؛ مهاجر الی الله، ص 77، 78، 194-195؛ گنجینه دانشمندان، 430/5-431؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 83، 194

وقفی بود عبور می کرد، برای اینکه خاک زمین وقفی به وسیله کفشهایشان به زمین دیگری منتقل نشود، ابتدا کفشهایشان را تکان می داد، سپس از زمین وقفی خارج می شد. ایشان تا آخرین ساعات قبل از مرگ استاد و مراد خود، نزد وی بوده است و پس از اینکه مرحوم سید، به ایشان می گویند که مستحب است عیادت مریض، مختصر باشد، از محضر ایشان مرخص می شود و پس از آن مرحوم سید لاری رحلت می کنند.

مرحوم سید محمد علی ، در سال 1352 قمری چشم از جهان فروبست و در بقعه مرحوم آیت الله لاری، در جهرم به خاک سپرده شد⁽¹⁾.

5. آیت الله سید محمد حسین مجتهد نسابه لاری، عالم بزرگوار و فقیه رجالی و از شاگردان برجسته مرحوم سید لاری که صاحب مقام زهد، تقوا، عدالت و اجتهاد بود. وی فرزند سید محمد باقر از سادات نسابه شیراز است که در لار چشم به جهان گشود. به گفته نوه ایشان حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای نسابه امام جمعه موقت لارستان ، جد ایشان مرحوم سید محمد حسین اصالتا اهل اصفهان بوده و گویا، نیای بزرگشان سید محمد باقر از اصفهان به شیراز آمده است و یا اینکه خود مرحوم سید محمد حسین ابتدا از اصفهان به شیراز، آمده است. به هر حال مرحوم سید محمد حسین در آغاز، در همان شیراز و در مدرسه منصوریه شیراز علوم و فنون متداول را آموخت ، سپس به لارستان رفت و در محضر مرحوم آیت الله لاری، فقه و اصول آموخت و به مقام اجتهاد رسید و با یکی از دختران مرحوم سید که هنوز

ص: 234

1- گنجینه دانشمندان، 10/5، 11؛ مهاجر الی الله ، ص 107، 205؛ گفتار شفاهی فرزند ایشان آقای حجت الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالرسول شریعتمداری جهرمی .

زنده هستند و در جهرم سکونت دارند ازدواج کرد و نتیجه این ازدواج چند اولاد بوده است.

مرحوم نابه، در مسجد شازده (شاهزاده)، اقامه جماعت می نموده است، اما از طرف مرحوم سید و بنا به خواسته خود ایشان، به داراب و مناطق اطراف آن سرکشی می کرده و به تبلیغ، ارشاد و اجرای دستورات الهی و قوانین اسلامی می پرداخته و برنامه ها و اهداف استاد و مراد خویش و اوامر وی را در آن مناطق برای مردم تبیین و تشریح می کرده و به نهضت مشروطه و قیام و انقلاب مرحوم سید کمک می نموده است.

نوه ایشان نقل می کنند که هنگامی که مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای، در تهران، به عیادت آیت الله حاج سید عبدالعلی آیت اللهی آمدند، از من پرسیدند که علت ملقب شدن جدتان به نشانه چیست؟ آیا ایشان نسب شناس بوده اند، چون اطلاعاتم در این مورد بسیار محدود بودن جواب دادم که درست نمی دانم ولی یادداشتهای پراکنده ای در علم رجال از ایشان باقی مانده است.

البته شاید بتوان گفت اجداد بزرگ ایشان نسب شناس بوده اند و به همین دلیل ایشان ملقب به نابه بوده اند، و شاید هم خود ایشان در علم نسب مهارت داشته اند که چون متأسفانه، آثاری از ایشان به جا نمانده، نمی توان در این مورد اظهار نظر صریح کرد.

مرحوم نابه، به علت اینکه به داراب زیاد سفر می کردند، در آنجا نیز همسری اختیار کردند که از آن همسرش نیز فرزندان دارند که در همان داراب ساکن هستند. ایشان پس از عمری مبارزه و جهاد و اجرای احکام و فرامین الهی

در همان داراب چشم از جهان فرو بستند و در همانجا نیز، به خاک سپرده شدند.

و اینکه در کتاب مهاجر الی الله، نوشته اند ایشان در سن حدود سی سالگی فوت شده اند و در لار مدفون هستند اشتباه است، بلکه به گفته حجة الاسلام والمسلمین آقای نابه، نوه ایشان، مرحوم سید محمد حسین، در سن کهولت در گذشته اند(1)

6. حجت الاسلام والمسلمین، آقای سید محمد نجفی سیرجانی، از شاگردان سید لاری و داماد وی که متصدی امور شرعی مردم بندرعباس و نماینده مرحوم سید بوده و امور دینی و شرعی مردم آن سامان را اداره می کرده است و کمکها و همفکریهای فراوانی به نهضت سید در خطه بندرعباس نمود. ایشان در 1349 قمری هنگامی که از بندرعباس عازم جهرم بود، در سیرجان، جان سپرد و در همانجا مدفون گردید(2)

7. شیخ عبدالحمید مهاجری نوایجانی با نوایگانی، عالم پرهیزکار و مجاهد دلیر و فداکار که در نوایجان داراب، چشم به جهان گشود و مقدمات علوم را در زادگاه خود و داراب آموخت، سپس به لارستان عزیمت کرد و در حوزه درس آیت الله لاری دانش آموخت و سالها با مرحوم سید ارتباط نزدیک داشت و در بیشتر مواقع همراه او بود و ارادت خاصی به مرحوم سید داشت و سید لاری نیز علاقه خاصی به ایشان داشته و از تنها اجازه کتبی که از سید

ص: 236

-
- 1- شجره طیبه، ص 30؛ مهاجر الی الله، ص 105، 306؛ منقولات نوه ایشان حضرت حجة الاسلام نسابه لاری.
 - 2- شجره طیبه، ص 30؛ ولایت فقیه، ص 110؛ مهاجر الی الله، ص 304.

باقی مانده و برای مشایخ انصار (احتمالاً شیوخی که در انجمن انصار عضویت داشته اند) نوشته و عبارت آن چنین است: «جنابان مشایخ انصار، خاصه شیخ عبد الحمید، مأذون و مجاز است، در کلیه امور حسبیه کلی و جزئیة و وظائف شرعیة اسلامیة جمعه و جماعت و نقل فتاوا و روایت و تبلیغ احکام و کاله و سفار، از صاحب شریعه و اعلیٰ حضرت حجت - علیه السلام - وقد اجزته فی کل ما کنت مجازا عن مشایخنا...» بر می آید که شیخ عبدالحمید از طرف ایشان مجاز و مأذون در امور شرعی بوده و بر اساس بعضی از منابع، به نمایندگی از مرحوم سید به نوایجان زادگاه خویش باز می گردد و به تبلیغ و ارشاد و اجرای دستورات انقلابی سید بر می آید.

پس از اینکه مرحوم سید عبدالحسین لاری، به جهرم مهاجرت می کند، مهاجری نیز چون اشتیاق و علاقه شدیدی به استاد و مرشد خود داشته، به جهرم مهاجرت می کند و در سالهای آخر عمر استاد، در کنار وی زندگی می کند.

او چون سالها در کنار سید بود، زندگینامه مفصلی به نام «گلشن حسینی» از آیت الله لاری تهیه و تنظیم کرد و بعد آن را تلخیص نمود و آن : شجره طیبه» نامید که اکنون موجود است و به چاپ رسیده و در حقیقت منبع دست اول زندگینامه سید و افکار و اندیشه ها و شرح حال یاران وی می باشد. او در حقیقت از شاگردان مبرز سید و حامی و سخنگوی نهضت سید لاری بود. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی، به دست نیامد، شاید سالها بعد از آیت الله لاری در گذشته باشد(1)

ص: 237

1- شجره طیبه، ص 30؛ ولایت فقیه زیر بنای فکسری مشروطه مشروعه، ص 110 لارستان و جنبش مشروطیت، ص 85؛ مهاجر الی الله، ص 107، 111، 254؛ دوحه احمدیه، خطی

8. عالم متقی وفاضل پارسا، شیخ محمد حسین لاری نخبه الفقهای، که گویا در لار چشم به جهان گشود و سپس برای فراگیری علوم مقدماتی، رهسپار نجف اشرف و در حوزه درس مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم قوچانی شرکت کرد و از دیگر اساتید آن وقت کسب دانش کرد، سپس به لارستان بازگشت و مدتی هم از حوزه درس مرحوم آیت الله لاری کسب فیض نمود و در شمار فضلاء درس ایشان در آمد و به مقام و مدارج بالایی رسید و از اصحاب خاص سید بود که در کنار ایشان به مبارزه و مجاهده پرداخت و سید را یاری نمود.

تاریخ تولد وی دانسته نیست و از زندگانی وی اطلاع چندانی به دست نیامد، جز اینکه فرزند ایشان آیت الله شیخ محمد حسن که پس از وی به جای پدر نشست، جزو مجتهدین جنوب و دارای رساله و مقلد بود. مرحوم نخبه الفقهای، در سال 1362 قمری دیده از جهان فرو بست و در همان زادگاه خویش، به خاک سپرده شد (1).

9. آیت الله سید احمد مناقب فالی، از علمای بزرگ فالی که در فال چشم به جهان گشود و مقدمات علوم را در فال گذراند، سپس به هرج (یکی از دهات اطراف فال) نزد عالم فاضل حاج سید اسدالله هرجی کسب دانش نمود، سپس به لارستان عزیمت کرد و از محضر آیت الله لاری فقه و اصول

ص: 238

1- شجره طیبه، ص 30؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص 110؛ دانسته های منقول از مرحوم حاج شیخ حسین رفیعی علامرودشتی درباره ایشان و خاندان نخبه الفقهای.

آموخت، پس از آن برای تکمیل معلومات خود به شیراز رفت و تحصیلات عالی را، نزد اساتید و مراجع وقت شیراز سپری نمود و به دستور یکی از مراجع بزرگ شیراز (گویا مرحوم شیخ جعفر محلاتی بوده، به میمند فارس رفت و در آنجا اقامت نمود و به وعظ و ارشاد و اقامه جماعت پرداخت.

وی ارادت خاصی به استاد خود سید عبدالحسین داشت و چنانکه شاگرد وی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین امیر فضل الله کراماتی متخلص به فانی، برای اینجانب نقل کرده، در دوران نهضت و قیام سید، همگام، هم‌رزم و هم‌فکر و حامی سید بوده است. ایشان پس از عمری تلاش در تبلیغ و ارشاد و تدریس، در میمند فارس، رخ در نقاب خاک کشید و در جوار امامزاده سید حسین، به خاک سپرده شد. وفات ایشان در سال 1360 قمری / 1941 میلادی واقع شده است (1).

10. عالم متقی حاج ملا- علی نقی رحمانی جویمی، فرزند آخوند ملا صادق جویمی که از کودکی به شهر لار رفت و از حوزه درس علمای لار مقدمات علوم را فرا گرفت، سپس در حوزه درس آیت الله لاری، به فراگیری فقه و اصول پرداخت، سپس در کنار سید به مبارزه پرداخت و منشی و کاتب سید لاری بوده و در جریان حمله مستبدین به لارستان، در سال 1332 قمری، به وسیله حبیب الله خان قوام الملک شیرازی دستگیر و به شدت مورد شکنجه و آزار قرار گرفت ولی لب به سخن نگشود مگر اینکه در زیر تازیانه، ذکر خدا

ص: 239

1- تاریخ و جغرافیای فال، ص 52 - 54؛ مقدمه کتاب صبیغ العقود لاكثر القنود، راغب زاده فالی، از نویسنده همین مقاله ص 17 - 18 : شنیده ها و منقولات نویسنده از آقایان کراماتیهای فال و فرزند سید احمد مناقب فالی که در فال با ایشان دیداری داشتم .

می گفت .

وی از یاران صمیمی سید بود که در همه حال در کنار وی باقی مانده تا اینکه در سال 1348 قمری پس از بازگشت از لار به جویم، در شرفویه لار، دیده از جهان فرویست و در همانجا به خاک سپرده شد. اثری به نام فوائد در مبانی اعتقادی داشته که نزد آقای کرامت الله تقوی از اهالی جویم موجود است. از شاگردان برجسته ایشان، عالم وارسته، حاج آقا باقر غفوری وفاضل جلیل القدر، شیخ محمد حقانی بیرمی هستند(1)

11. آخوند کربلایی محمد حسین جویمی، فرزند ملا محمد باقر، از شاگردان سید عبدالحسین لاری که عالمی پرهیزکار بوده و مدتی در شیراز علوم و فنون متداول را آموخته، سپس به لار عزیمت کرده و از مکتب سید واز حوزه درس ایشان بهره گرفته، سپس در کنار سید باقی مانده و به مبارزه پرداخته است و از طرف سید لاری به جویم بازگشته و متصدی امور حسبه شده است و به ترویج احکام و تبلیغ اسلام و اجرای اوامر سید و تشریح افکار وی می پرداخت و پس از مهاجرت استادش به جهرم، او نیز به این شهر مهاجرت نمود و مداوم در خدمت وی بود و پس از اقامه نماز توسط مرحوم سید لاری، وی مواعظ شیخ جعفر شوشتری را برای مردم قرائت می کرد. او در محرم سال 1344 چشم از جهان فرویست(2)

12. عالم متقی مرحوم سید عبدالمحسن مهری یکی دیگر از شاگردان

ص: 240

1- مهاجر الی الله، ص 105؛ نهضت آیت الله سید عبدالحسین موسوی لاری و اثرات آن بر منطقه جویم، (مقاله آقای کرامت الله تقوی)، ص 6-7.

2- مقاله آقای کرامت الله تقوی، ص 8-9.

سید است که در محضر وی دانش آموخته، سپس از جانب استاد خود، به زادگاهش بازگشته و به ترویج افکار و اندیشه های انقلابی استادش همت گماشته و به بسیج نیروها و چریکهای بیخه ای برای حمایت از نهضت مشروطه و قیام آیت الله لاری، سعی بلیغ نموده است. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی در دست نیست و راجع به زندگینامه وی نیز بیش از این مطلبی نیافتیم (1) از افراد دیگری نیز به عنوان شاگردان سید نام برده شده که عبارتند از: شیخ محمد تقی مشهور به حاج ملا باشی از میمند فارس، ملا غلامرضا جهرمی، از جهرم، حاج محمد هاشم لاری از لار و چند تن دیگر که از زندگی آنان اطلاعی در دست نیست (2).

دسته دوم. همفکران و همزمان سید:

1. آیت الله سید مرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی، ملقب به علم الهدی، فرزند سید جعفر، فرزند سید میر باقر اهرمی، عالم اصولی و فقیه بزرگوار و مجاهد نستوه خطه جنوب.

وی تحصیلات ابتدایی را در اهرم فرا گرفت، سپس به نجف اشرف

ص: 241

-
- 1- شجره طیبه، ص 30؛ مهاجر الی الله، ص 104؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 85.
 - 2- دانشمندان و سخن سرایان فارس، 580/3 و 652-655؛ کتاب آبی، 431/2، 441، 444، 445، 451، 452، 477، 478؛ نهضت روحانیون ایران، 32/2؛ جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص 22؛ نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب ایران، ص 213؛ ایل قشقایی پیمان، ص 23؛ شجره طیبه، ص 14 - 15؛ فارس و جنگ بین الملل، 354/2-355؛ لارستان و جنبش مشروطیت، ص 84 و 85؛ مهاجر الی الله، ص 193 - 194.

عزیمت کرد و از محضر اساتید و عالمان آن شهر علم استفاده کرد بویژه از حوزه درس مرحوم آخوند خراسانی، بهره فراوان برد، سپس به بوشهر مراجعت کرد. او که به درجه اجتهاد نائل شده بود، دارای افکار مترقی و آزادیخواهانه بود، از این رو در اوایل مشروطیت وقتی که شهرت و قیام سید عبدالحسین را شنید، باب مراوده و مکاتبه با سید باز کرد و از هواداران و دوستان صمیمی وی شد و آنگاه که محمد علی شاه قاجار، مجلس را به توپ بست، وسید لاری فتوای جهاد علیه مستبدین و شاه قاجار و نیروهای انگلیسی را صادر کرد، مرحوم علم الهدی، هم به اجتهاد خود و هم به هواداری از سید لاری و عمل به فتوای وی، رئیس علی دلواری و نیروهای مردمی تنگستان را به بوشهر فراخواند و حکم جهاد علیه مستبدین و انگلیسیها صادر کرد و بوشهر را تصرف نمود و اعلان مشروطه نمود، چند روزی هم شهر در تصرف وی بود تا اینکه احمد خان دریاییگی از جانب حکومت مرکزی به بوشهر وارد شد و سید اهرمی را شکست داد و خانه آن بزرگوار را به توپ بست و جمع بسیاری از دو طرف کشته شدند و عاقبت مستبدین بر شهر استیلا یافتند و سید اهرمی را دستگیر و زندانی نمودند و پس از چند روز به عراق تبعید کردند.

او در واقع از پیروان سید لاری و رهبر روحانی نهضت تنگستان بود، با اینکه از رابطه تنگستانیها و سید لاری کمتر سخن رفته است، اما بر اساس داده های تاریخی و گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در کتاب آبی، می توان به خوبی استنباط کرد که سید اهرمی و تنگستانیها رابطه تنگاتنگی با نهضت و قیام سید لاری داشته اند.

زیرا در یک سند باقی مانده، سید لاری برای کمک به تنگستانیها، یکی

از رهبران نظامی خود به نام حسین سپهسالار را به تنگستان اعزام کرد و این عمق همکاری میان آنان را نشان می دهد. در بعضی منابع آمده است که مرحوم سید لاری دستورات و برنامه های خود را توسط شخصی به نام سید علی شیر، برای مجتهد اهرمی می فرستاده است.

مرحوم علم الهدی در موقع تغییر سلطنت از سلسله قاجار به سلسله پهلوی، به نمایندگی از طرف اهالی بوشهر به مجلس مؤسسان راه یافت و پس از بازگشت از آنجا به بوشهر در سال 1307 شمسی یا پس از آن در گذشت.

2. آیت الله شیخ احمد سلطانی، یکی دیگر از همزمان آیت الله واز هواخواهان ایشان بوده است.

به گفته فرزندشان، وی تیراندازی ماهر بود و در جنگ با انگلیسیها شرکت داشت و یکی از فرماندهان دشمن را به هلاکت رساند، پس از جنگ، به هندوستان تبعید گردید و در بمبئی مدتی تحت نظر بود، تا اینکه به وی پیشنهاد کردند که به تهران باز گردد ولی تحت نظر باشد، یا اینکه کشوری دیگر جهت سکونت خود اختیار نماید، ایشان حجاز را برگزید ولی پس از انجام مراسم حج، به ایران بازگشت و در قم مقیم گردید و در درس آیات عظام شیخ عبدالکریم حائری و شیخ ابوالقاسم قمی شرکت کرد و از آنان اجازه دریافت نمود.

همچنین از آیت الله اصفهانی نیز، اجازه ای به نام وی صادر شد. از زندگی و تاریخ تولد و زادگاه وی اطلاعی در دست نیست، جز اینکه نوشته اند وی در فیروز آباد بوده و در همانجا با سید لاری ملاقات نموده و در شمار یاران سید قرار گرفته است و به عنوان معین و مشاور ایشان مدت نه سال

انجام وظیفه کرده است و مرحوم سید، در حاشیه دو نامه به جا مانده از ایشان که برای مرحوم سید نوشته، مطالبی در تأیید وی نوشته و دخل و تصرف اموال خویش که به مرحوم سید بخشیده بود را مجاز دانسته است.

ایشان در اول ماه رمضان 1374 قمری در هفتاد و نه سالگی درگذشت و در مقبره شیخان قم، به خاک سپرده شد(1)

3. آیت الله سید آقا میر ابوالحسن بن سید محمد صادق بن سید میر ابوالخیر فالی، بزرگ خاندان کراماتی های فال و از فقیهان بزرگ و عالمان فاضل آن دیار که نزد اهالی منطقه فال و اسیر و گله دار و بیخه جات و علامرودشت، به آمیر ابوالحسن، شهرت داشته و از نفوذ فراوانی در این مناطق برخوردار بوده است.

او مقدمات علوم را در فال گذراند، سپس به شیراز رفت و پس از چندین سال که در حوزه های درس آیات عظام شرکت کرد، به درجه اجتهاد نائل شد، سپس به زادگاه خویش بازگشت و به تبلیغ و ارشاد مردم منطقه پرداخت. وی از افکار مترقی و آزادیخواهانه برخوردار بود و در جنبش مشروطیت با سید عبدالحسین لاری همکاری صمیمانه داشت و مردم را به طرفداری از سید و افکار او تحریک و تشویق می نمود و گویا با سید لاری مکاتباتی نیز داشته است. ایشان در سال 1332 قمری، پس از عزیمت به کربلای معلی، در همانجا، چشم از جهان فرو بست و در جوار روضه مقدسه حضرت سید الشهداء به خاک سپرده شد. از ایشان حداقل دو اثر به دست آمده است که یکی

ص: 244

1- شرح احوال حضرت آیت الله اراکی، رضا استادی، ص 128؛ مهاجر الی الله، ص 288 - 290.

در مورد همکاری علما و روحانیون مناطق گرمسیر و اهالی آنجا با نهضت مرحوم سید در برخی منابع اشاراتی وجود دارد که بد نیست به آن اشاره ای بکنم، چون زادگاه این جانب را نیز شامل می شود:

در تاریخ جهانگیریه و بستک آمده است که: «پس از واقعه بستک و لار، بار دیگر اهالی تراکمه، وراوی، زنگنه، بیخه جات، بیرم و علامرودشت در سال 1328 قمری به ریاست حاج غلامحسین خان وراوی و سید حاجی بابا بیر می و تراکمه..(2) از این سخن استنباط می شود که مردم علامرودشت، در کنار سایر مردم منطقه، در اطاعت از دستور مرحوم آیت الله لاری به بنادر و بستک حمله کرده اند و سپس همراه فرماندهان خود برای جلوگیری از حمله مستبدین به لار رفته اند و همچنین نشان می دهد که روحانیان منطقه بویژه جد اینجانب، حجت الاسلام والمسلمین مرحوم میرزا محمد رفیع رفیعی علامرودشتی، همگام و همراه با سید لاری در تحریک و تشویق مردم به مبارزه علیه مستبدین شرکت داشته اند.

در تأیید این سخن اینجانب بارها از حجج اسلام امیر عبدالوهاب کراماتی و امیر فضل الله کراماتی و امیر ضیاء کراماتی فرزندان مرحوم آقا میر ابوالحسن، شنیدم که می فرمودند، جد شما (مرحوم میرزا محمد رفیع) شاگرد مرحوم آقا میر بوده و در همه حال تابع دستورات و اوامر وی و در جریان

ص: 245

1- تاریخ و جغرافیای فال، ص 45 - 46؛ مقدمه شرح منظومه استصحاب آقامیر؛ مقدمه صیغ العقود لاكثر القنود، راغب زاده قالی، به قلم نویسنده این مقاله، ص 16 - 17.

2- تاریخ جهانگیریه و بستک، ص 322-324؛ مقدمه صیغ العقود ولاكثر القنود، راغب زاده قالی، به قلم نگارنده این مقاله، ص 21 - 22.

نهضت مشروطه و نهضت مرحوم سید لاری، همدوش با آقامیر در ترویج افکار و اندیشه های سید لاری می کوشیده است. شاید علما و فضیله دیگری نیز در منطقه علامرودشت، بیرم، بیخه جات، واشکنان بوده اند که همفکر و همراه و همراز با مرحوم سید بوده اند ولی در منابعی که فعلا- در اختیارم بود، بیش از این مطالبی نیافتم، شاید برگزاری این کنگره باعث گردد اسناد و مدارکی یافت شود و چگونگی همکاری و همگامی عالمان و روحانیان منطقه گرمسیر و جنوب را با سید عبدالحسین لاری بیشتر روشن کند.

. عالم فرزانه و شهید راه اسلام، سید احمد دشتکی شیرازی، از وابستگان خاندان سید علی اکبر مجتهد فال اسیری، یکی دیگر از هواداران و دوستان مرحوم آیت الله لاری در شیراز که مجاهدات و مبارزات وی مشهور است و زمانی که آیت الله لاری به شیراز آمد، همگامی و همراهی فراوانی با مرحوم سید از خود نشان داد. وی پس از کشته شدن قوام الملک شیرازی و به دسیسه قوامیها، به ناحق کشته و شهید شد و بدن وی را سوزاندند و به چاه ریختند و مرحوم سید در نامه ای شدید اللحن از این ماجرا یاد کرده است و بر قاتلان و کسانی که دستور کشتن وی داده بودند لعن کرد، و پس از آمدن ظل السلطان به عنوان حاکم و والی به شیراز و دستگیری قاتلان این سید مظلوم، به حکم آیت الله لاری تیرباران و مجازات شدند.

سید احمد دشتکی به خاطر همین فداکاریها و مجاهدتها، ملقب به معین الاسلام گردید. او با انجمن اسلامی شیراز و انجمن انصار مرحوم سید لاری از نزدیک همکاری داشت و به قولی از اعضای برجسته انجمن اسلامی و انجمن ولایتی فارس بود. مرحوم شهید دشتکی در 1326 قمری/1286

شمسی / 1980 میلادی در شیراز و پس از جلسه ختم قوام الملک شیرازی به شهادت رسید(1)

5. عالم عارف مرحوم حاج علی آقا ذوالریاستین ، رئیس انجمن اسلامی شیراز و یکی دیگر از هواداران و پیروان سید لاری و فرزند معروف وفاعلیشاه فرزند مرحوم حاج آقا محمد مشهور به منور علیشاه، از مشروطه خواهان بنام و مخالف نفوذ بیگانگان در ایران بویژه انگلیسیها بوده که در هنگام قیام مردم شیراز علیه انگلستان، مردم را به دفاع از خاک وطن تشویق کرد و برای تشویق مردم اول خود، عمامه وردا را به کلاه و نیم تنه مبدل کرد. او سپس به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید. و به عنوان رئیس انجمن اسلامی شیراز همکاری نزدیکی با سید لاری داشت و منزل وی جایگاه مخالفان حکومت بود(2)

در پایان لازم می دانم از فرزندان نامدار حضرت آیت الله لاری نیز اسمی ببرم، زیرا حق بزرگی به گردن مردم فارس و جنوب دارند، او هر یک از آنان منشأ خدمات گرانشگی بوده اند که ریشه در انقلاب سید لاری دارد، مرحوم سید لاری چون چشمه جوشانی بود که نه تنها پس از مرگ خود، از میان نرفت که به مصداق (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)، نسلی گسترده، پس از خود

ص: 247

1- انقلاب ایران ، براون، ص 564؛ تاریخ مشروطه ایران کسروی ، ص 546 - 547؛ روزنامه حبل المتین ، شماره 256 مورخ 16 صفر 1329 برابر 12 اسفند 1389 لارستان و جنبش مشروطیت ، ص 124 - 125؛ دانشمندان و سخن سرایان، فارس ، 411/1 - 412؛ روزنامه انجمن اخوت ، شماره 5، ص 6؛ کتاب آبی، 175/1.

2- کتاب آبی، در جلد های 2 و 3 و 4 بارها از او نام برده شده : فارس و جنگ بین الملل ، ص 101 - 102؛ روزنامه حبل المتین ، شماره 210، ذی حجه 1325.

به جای گذاشت، که از آبشخور زلال کوثر معرفت آنان هم اکنون نیز خطه فارس و جنوب و حتی حوزه های علمیه بر خوردارند.

گر چه جا داشت از یکایک آنان در این مقال سخنی به میان آید، اما از آنجا که آنان بی نیاز از این مقال ناچیز بوده و هستند و کتابها و رساله ها درباره شخصیت آنان جداگانه نوشته شده و کوشش من در این مقاله پرداختن به هواداران مرحوم سید از بیرون خانواده ایشان بود، از این رو تا کنون ذکری از افراد این خاندان به میان نیاوردم، اما در پایان این مقال دوست دارم به اختصار، از سه فرزند بزرگوار ایشان سخن به میان آورم، تا عرض ادبی به ساحت مقدسشان شده باشد.

1. آیت الله العظمی مرحوم آقا سید عبدالمحمد موسوی آیت اللهی، مرجع فقیه عالی مقام و مجاهد نستوه و عالم متقی که آیتی بود در زکات و هوشمندی و قوت حافظه. علم و دانش گسترده وی مورد تأیید پدر بزرگوارش بود و در سالهای آخر عمر پدرش، در کنار وی بود و مدتی پس از مرگ پدر نیز در جهرم باقی ماند و تصدی امور دینی را به عهده داشت و به تدریس و اقامه جمعه و جماعت می پرداخت. پس از چندی اهالی لارستان از ایشان دعوت کردند تا به لار بروند و جای خالی پدر را پر نمایند و ایشان نیز پذیرفت و به لار تشریف برد و به انجام وظائف دینی وافتا و تدریس و تربیت طلاب و اقامه جمعه و جماعت و رسیدگی به امور مسلمانان مشغول گردید، تا اینکه بر اثر مخالفت با بدعتهای پهلوی از خدا بی خبر و فتوای صریح ایشان علیه کلاه پهلوی و حرمت آن و مخالفت با بی حجابی و مسائل دیگر، دستگیر و در شیراز زندانی شده و پس از آزادی از زندان خانه نشین شد و چهل سال از

اینجانب زمانی که در شیراز تحصیل می کردم، به واسطه اینکه شاگرد فرزندان ایشان آقا سید احمد و آقا سید محمود آیت اللهی بودم، بسیار به منزل این عالم بزرگ و فرزانه می رفتم، وی بیش از نود سال داشت که در سال 1352 هجری شمسی چشم از جهان فرو بست و در شیراز و جهرم تشییع گردید و در بقعه پدر خویش برای همیشه آرمید(1)

فرزندان ایشان همگی از بزرگان علم و ادب و فضل و هنرند بویژه حضرت آیت الله حاج سید عبدالعلی آیت اللهی امام جمعه محترم لارستان و حضرت آیت الله حاج آقا حسین آیت اللهی امام جمعه جهرم و مرحوم حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید حسن آية اللهی از اساتید ارزشمند حوزه علمیه شیراز و حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمود آیت اللهی از اساتید مبرز دانشگاه و حوزه علمیه در شیراز . فرزند دیگر ایشان حجت الاسلام والمسلمین آقا سید احمد آیت اللهی که امام جماعت مسجد شیشه گری شیراز و استاد حوزه علمیه شیراز بود چند سال پیش چشم از جهان فرو بستند.

2. آیت الله آقا سید علی اکبر آیت اللهی که در 1314 قمری در لار دیده به جهان گشود و نزد پدر بزرگوار و برادر ارجمندش دانش آموخت، سپس از محضر دامادشان حضرت آیت الله سید عبدالباقی آیت اللهی در شیراز دانش فرا گرفت و از پدر و برادر و مرحوم سید عبدالباقی اجازه اجتهاد دریافت کرد

ص: 249

1- طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، 1049/1/3 ذیل ترجمه پدر بزرگوارش و اطلاعات شخصی اینجانب از افراد خاندان ایشان .

سپس اجازات اجتهاد از آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء الدین عراقی، حاج آقا حسین قمی، به نام ایشان صادر شد و خود در صف علما و مجتهدین بزرگ در آمد و رهسپار جهرم شد و چند سال آخر عمر پدر در کنار وی بود. پس از وفات پدر و هجرت برادرش به لارستان، وی متصدی امور دینی جهرم و نواحی اطراف شد و جایگاه پدر را پر نمود.

خطبه های تکان دهنده نماز جمعه ایشان در جهرم فراموش ناشدنی است. وی پس از عمری مبارزه با عوامل استبداد و منحرفان و ستمگران، در شب شهادت امام چهارم علیه السلام بر اثر سگته مغزی در سن 67 سالگی دار فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت و پیکر وی پس از تشییع شکوهمند در جهرم در بقعه مزار پدرش به خاک سپرده شد.

ایشان در تیرماه 1340 برابر صفر 1381 در گذشت(1)

3. آیت الله سید علی اصغر موسوی رکنی (آیت اللهی) از عالمان پرهیزکار، فاضلی و اندیشمند و بزرگ لارستان که پس از مرگ پدر، همراه برادر بزرگ خود مرحوم آیت الله سید عبدالمحمد آیت اللهی، از جهرم به لار رفت و مقدمات علوم را نزد برادر خود آموخت، سپس راهی نجف اشرف شد و نزد آیات عظام نجف تحصیلات خود را به پایان برد و به مقام اجتهاد نائل گردید و در همانجا با صبیبه شیخ علی قوچانی ازدواج کرد و پس از آن به لارستان

ص: 250

1- کوکب فروزان نوشته حسن سیادت، چاپ 1340 شمسی در شیراز در شرح حال این خاندان؛ بزرگان جهرم، ص 133، 142؛ دائرة المعارف تشیع، 261/1؛ گنجینه دانشمندان، 4/5-5 و 9/7، طبقات اعلام الشیعه، (قرن الرابع عشر)، 1049/1/3 ذیل ترجمه پدرش؛ سلاله پاکان کریمی جهرمی؛ مهاجر الی الله کریمی جهرمی، ص 309-308؛ شرح حال رجال ایران با مداد، 137/6 ذیل ترجمه پدرش.

مراجعت کرد تا مسند پدر و برادر را پر نماید و به ارشاد و راهنمایی مردم لارستان پردازد. ایشان نزد مردم لارستان و خطه جنوب فارس از احترام فوق العاده ای برخوردار بود و پس از عمری مجاهدت و ارشاد و تبلیغ در 57 سالگی بر اثر بیماری سرطان در سال 1374 قمری چشم از جهان فرو بست و جنازه ایشان پس از تشییع در لار و جهرم در بقعه مزار پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد. علت اشتهای وی به رکنی، انتساب به جد اعلا ایشان مرحوم شاه رکن الدین است. هم اکنون فرزند ارجمند ایشان حجت الاسلام والمسلمین، آقا مجتبی موسوی لاری جای پدر را پر نموده و منشأ خدمات ارزشمندی به جهان اسلام است و همچنین دیگر فرزند ایشان از عالمان دین و اهل علم و ادب هستند (1).

ص: 251

1- طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، 1577/1/4 و 1049/1/3-1050 ذیل ترجمه پدرش؛ بزرگان جهرم ص 162؛ مهاجر الی الله کریمی جهرمی، ص 310-209؛ سخنوران نابینا، ص 447 - 448.

1. آیات الظالمین ، سید عبدالحسین لاری، شیراز، 1314 ق.
2. از باورد تا ابیورد خراسان، مظفر قهرمانی، شیراز، 1335 ش.
3. اعیان الشیعة، سید محسن امین، بیروت، 1406ق/1986م.
4. انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه و حواشی احمدپژوه، تهران، 1338 ش.
5. ایل قشقایی، پیمان 6. ایل ناشناخته، عبدالله شهبازی، تهران، 1366 ش.
7. برگزیده قصاید، محمد تقی ملک الشعراى بهار، جیبی، تهران، 1342 ش.
8. بزرگان جهرم، محمد کریم اشراق، تهران، 1351 ش
9. بیانیه دفاعیه جنگ اول، سید عبدالحسین موسوی لاری، خطی .
10. پلنگ کوهستان، آزما دارابی، خطی .
11. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، تهران، 1353 ش .
12. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، تهران، 1363 ش.
13. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به کوشش: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، 1362 ش .
14. تاریخ جهانگیریه و بستک، محمد اعظم بنی عباسیان، بی جا، 1339 ش.
15. تاریخ دلگشای اوز، حاج محمد هادی کرامتی، تهران، 1344 ش.
16. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، تهران، 1351 ش.
17. تاریخ و جغرافیای فال، سید عباس واعظی فالی، شیراز، 1366 ش.

18. تاریخ یهود در ایران، حبیب لوی، تهران، 1339 ش .
19. التعليقة على المكاسب، سيد عبدالحسين موسوى لارى، خطى .
20. خاطرات مستشار الدوله، به كوشش: ايراج افشار، تهران، 1362 ش.
21. خاطرات و خطرات، مهدى قلى خان هدايت مخبر السلطنه، تهران، 1361 ش .
- 22 - دانشمندان و سخن سرايان فارس، محمد حسين ركن زاده آدميت، تهران، 1338 ش .
23. دائرة المعارف تشيع، جمعى از نويسندگان، تهران، 1366 ش
24. دوحه الأحمديّة فى احوال درية الزكيّة، تأليف عبد الحميد مهاجرى، خطى .
25. ديوان مذكرات نخستين دوره مجلس شورى ملي،
26. ديوان ملك الشعراى بهار، محمد تقى ملك الشعراى بهار، تهران، 1336 ش.
27. رساله سؤال وجواب فقهي، محمد على اشكنانى، خطى .
28. روزنامه انجمن اخوت شيراز، معروف على شاه شيرازى، سال اول، 1326 ق.
29. روزنامه تايمز لندن، شماره 21909.
30. روزنامه حبل المتين، كلكته، سال 18 و تهران، شماره 210، 1325 ق و شماره 254، 1326 ف.
31. روزنامه دار العلم شيراز، ميرزا عنايت الله دستغيب شيرازى، سال اول، 1327 ق.
32. روزنامه صور اسرافيل، شماره 26، تهران، 1361 قى به بعد .
33. روزنامه عروة الوثقى، شماره 2، 26 صفر 1327.
34. روزنامه فارس، فرصت الدوله شيرازى، سال اول، شيراز .
35. روزنامه لارستان، م ورخ لارى، سال دوم به

بعد، تهران، 1330 1332 ق.

36. روزنامه مجلس دیوان مذاکرات نخستین دوره مجلس شورای ملی

37. سخنوران نابینا، علی اکبر سلیمی، تهران، 1343 ش.

38. سفرنامه سدید السلطنه کبابی، محمد علی خان سدید السلطنه کبابی، تهران، 1362 ش.

39. سلاله پاکان، علی کریمی جهرمی،

40. شجره طیبه (تالخیص گلشن حسینی)، عبد الحمید مهاجری، شیراز، 1370 ق.

41. شرح احوال حضرت آیت الله اراکی، رضا استادی، قم، 1376 ش.

42. شرح حال رجال ایران، مهدی با مداد، تهران، 1357 ش.

43. شرح منظومه استصحاب (خلاصه الافکار یا استصحاب منظوم)، میر ابو الحسن فالی، شرح شیخ محمود اقلیدی، قم، 1371 ش.

44. شهرستان جهرم، جلال طوفان، جهرم، 1351 ش.

45. صیغ العقود لاکنار القنود، سید ابوالحسن راغب زاده فالی، تصحیح سید علی اصغر شهیدی، ویرایش و مقدمه علی رفیعی
علامرودشتی، قم در دست چاپ.

46. طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع عشر)، محسن آقا بزرگ طهرانی، مشهد، 1404 ق.

47. علم الامام، محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی، تبریز، 1390 ق / 1340 ش.

48. فارس و جنگ بین الملل، محمد حسین رکن زاد؛ آدمیت، تهران، 1357 ش.

49. قانون در اتحاد دولت و ملت، سید عبدالحسین موسوی لاری، شیراز، 1325 ق.

50. کتاب آبی (گزارش خفیه نویسان انگلیس در ایران، به کوشش: احمد

51. کتاب نارنجی (گزارش خفیه نویسان روس در ایران)، به کوشش: احمد بشیری، تهران، 1367 ش .
52. کوکب فروزان، حسن سیادت، شیراز، 1340 ش .
53. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، تهران، 1352 ش.
54. لارستان و جنبش مشروطیت، محمد باقر وثوقی، قم، 1375 ش.
55. مذكرات مجلس شورای ملی، 4 صفر 1325.
56. معارف السلمانیه، سید عبدالحسین موسوی لاری، تهران، 1313 ق.
57. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان بابا مشار، تهران، 1340 ق.
58. مهاجر الی الله سیری در زندگینامه مجاهد بزرگ آیت الله العظمی سید عبدالحسین موسوی لاری)، علی کریمی جهرمی، قم، 1376 ش .
59. نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب ایران، سید محمد حسن نبوی، بوشهر، 1373 ش.
60. نهضت آیت الله سید عبدالحسین موسوی لاری و اثرات آن بر منطقه جویم (مقاله کنگره بزرگداشت ایشان)، کرامت الله تقوی، 1377 ش.
61. وقایع اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، به کوشش: منصوره اتحادیه النظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، 1362 ش.
62. وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه نویسان انگلیس)، به کوشش: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، 1362 ش.
63. ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه (سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین موسوی لاری)، سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، 1363 ش .

آسیب شناسی ظلم در اندیشه آیت الله لاری

اشاره

آسیب شناسی ظلم در اندیشه آیت الله لاری

دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

ص: 259

بررسی تحقیقی زندگانی مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین الاری نشان می دهد که ظلم ستیزی بارزترین ویژگی شخصیتی او بوده است. مقاله حاضر به بررسی مبانی فکری و تربیتی او در این زمینه می پردازد و روش شناسی اعتماد پذیر وی در آسیب شناسی ظلم و جامع نگری اش به این معضل بزرگ جوامع اسلامی را تبیین می نماید. او با مذاقه موشکافانه در آیات قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام، ظلم را بزرگترین آسیب اجتماعی می داند و با نشانه شناسی آن به ارتقاء فرهنگ ظلم ستیزی در جوامع اسلامی می پردازد، که در نوع خود بی بدیل بوده و مسئولیت آفرین است. آن مرحوم تصویر روشنی از سیمای ستمکاران را در قرآن و سنت ترسیم می کند، فریبکاریهای ظالمان را تبیین و شگردهای آنها را روشن می نماید و با ادله شرعی ثابت می کند که ستمکاران از شمول رحمت، بخشایش و شفاعت الهی خارج هستند. او بنیاد نظری و اعتقادی را با برخورد خرد و کلان به این آسیب بزرگ اجتماعی و راهکارهای روایی با آن را فراهم می آورد که به پیشگیری از ظلم و استبداد هم در بعد فردی، هم در بعد خانواده و هم در بعد اجتماعی و سیاسی منجر می گردد. این مقاله با بررسی پیشامدهای زمان او و موضعگیری هایش در برابر ستمکاران عصر روش کاربردی و کارآی او را

تحلیل نموده و به ترسیم شیوه های مجربانه مبارزاتی او می پردازد. اعمال راهکارهای پیشنهادی او در این زمینه، که از تعمیم پذیری زمانی و مکانی برخوردار بوده و از قرآن و سنت نشأت گرفته است راهگشای جوامع اسلامی امروز در ریشه کنی این آسیب بزرگ خواهد بود.

پیشگفتار

اندیشه مدون مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری (که از این پس برای رعایت اختصار «سید» به کار می رود) در آسیب شناسی ظلم در کتاب «آیات الظالمین» از تألیفات ارزشمند او مطرح شده است. گرچه در آثار دیگر او نیز به ضرورت این نکته بارز است. این کتاب در سال 1314 هجری قمری (1275 هجری شمسی / 1897 میلادی)، یعنی تقریباً ده سال پیش از آغاز نهضت مشروطیت و در اوج استبداد قاجار، با چاپ سنگی به چاپ رسیده است. در این اثر به نگارش ترجمه ای از آن و تبویب مطالب او می پردازیم و آنگاه موارد بارزی را از شیوه کاربردی او در ظلم ستیزی با استفاده از رویدادهای زمان او شرح می دهیم.

ص: 262

ستایش خدایی را سزاست که در مقام بخشایشگری و رحمت، بخشنده ترین بخشایشگران است و در مقام کیفر و مجازات، شدید ترین انتقام گیرندگان و در مقام کبریایی و عظمت، بزرگترین بزرگواران بوده و از ستمکاران به زودی انتقام می گیرد.

به روزگار فتنه ورنج واندوه در آمده ایم. روزگاری که از غیبت کبرای امام مهدی (علیه السلام)، دیر زمانی می گذرد. آثار و احکام پیامبران و امامان علیهم السلام و نائبان و جانشینان امام زمان (علیه السلام)، از میان رفته است. امر به معروف و نهی از منکر، به بوته فراموشی سپرده شده و از میان جامعه رخت بر بسته است. مردم، در دنیا دوستی، بسیار سختکوش شده اند. ارکان و اساس کار در دست قدرت کفار و گناهکاران و دروغگویان و ستمکاران قرار گرفته است و اینها بر مرکب کارها سوارند. شاهد راستین از کلام خدا را می بینیم که:

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) «سپس، قومی جانشین آن مردم خدا پرست شدند که نماز را ضایع گذارده و هوای نفس را پیروی کردند و اینها به زودی (کیفر) گمراهی را

خواهند یافت». (مریم / 59)

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذُنَى وَيَقُولُونَ سَدِّ يُغْفَرُ لَنَا) «پس از آنکه پیشینیان آنها در گذشتند، اخلاف و بازماندگانشان، که وارث کتاب آسمانی شدند (خدا و آخرت را فراموش کرده)، ومتاع پست دنیا را گزیدند، (وهر گناه که کردند) گفتند: ما بخشیده خواهیم شد». (اعراف / 169)

این عوامل، یعنی طول غیبت کبری، محو آثار شریعت اسلامی، ترک امر به معروف و نهی از منکر، سختکوشی مردم در دنیا دوستی و بالا-خره حاکمیت کافران و ستمکاران، موجب بروز ظهور ستم و جور بیش از حد و اجحاف بی اندازه در سراسر شهرها و استانها و درودشت گردیده است، که «لا یحده قلم ولا یبقی بیانه رقم»، نه حدی بر آن متصور است و نه قلم را یارای رقم زدن آن می باشد.

اینگونه ستم و جور بیش از اندازه و اجحاف همگانی به مصداق: «الناس علی دین ملوکهم» مردم بر آئین فرمانروایان خود هستند. از پادشاهان و فرمانروایان جامعه ناشی می شود و از آنها نشأت می گیرد. فرمانروایان و مردم، گناه و ستم را آئین و شعار خود ساخته، و آن را روا و نیکو پنداشته و گمان برده اند که راه و روش اسلامی پیش گرفته و در مسیر خرد راه می پیمایند. آنها، از مسلک های ساختگی و دروغین، که با مذهب راستین عدل اسلامی در تضاد هستند، پیروی می کنند و در مقابل اسلام با فریبکاری به القاء شبهات ناروا دست می زنند.

بنابراین، ضروری است تا به زدودن این پرده های فریب از اذهان

ص: 264

عمومی بپردازیم و در این راه، نیکوترین روش آن است که با آزاد اندیشی، عقل سلیم انسانی را به کار گیریم و به کتاب خدا (قرآن) و عترت پاک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، باز گردیم و مضمون «حدیث ثقلین» را به گوش جان بنیوشیم که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله فرموده است:

«انی تارک فیکم الثقلین ، ما أن تمسّ کتم بهما لن تضلوا بعدی أبداً ، کتاب الله وعترتی اهل بیتی ، وانهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»، من دو چیز گرانبها در میان شما جانشین می گذاریم، که مادام که با آن دو تمسک جوئید هرگز پس از من گمراه نمی شوید. یکی کتاب خدا و یکی عترتم، اهل بیتم را، و این دو چشم بهم زدنی از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من در آیند».

همه براهین قطعی و عقلی و مندرجات گویا و روشن قرآن و احادیث، این حقیقت را بیان می دارند که: هرگونه پیشرفت یا پسگرایی، نیکبختی یا بدبختی، نیکی یا بدی، خوشی یا ناخوشی، پایداری یا ناپایداری، از نزدیکی یادوری از مرکز نیکی و بدی، نور و تاریکی، زیبائی و زشتی و نقص و کمال حاصل می گردد. پیشرفت، نیکبختی، نیکی و پایداری امور، همه از نزدیکی به سرچشمه نیکی و نور و نکوکاری و عدل پدید آمده و به سر منشأ عدل و کمال باز می گردد و بدان منتهی می شود و رستگاری جاودان و بهشت سرمدی را برای انسان به ارمغان می آورد. نیز، هرگونه پسگرایی، بدبختی و تیره روزی، بدی و ناپایداری، از نزدیکی به مبدأ ستم و زشتی و شر و نقص حاصل می شود و اینان به مرکز شرارت و ستم و نقص منتهی گردیده و در نتیجه جاودانگی در عذاب دردناک الهی و دوزخ را به همراه دارند. شرافت و کمال انسانی. تا

والا ترین قله آن، به اکتساب صفت عدل در انسان وابسته است و تیره روزی و سقوط انسان و زیانکاری این جهانی و آن جهانی او، نیز از ستم پیشگی فرد ریشه گرفته و به جرم و جور وابسته است.

در اثبات این نظریه، دلایل فراوانی وجود دارد که در اینجا به ذکر پاره ای بسنده می کنیم :

1- عقل مستقل انسان، ستمکاری و جور را، در میان همه گناهانی که از انسان سر می زند، زشت ترین و ناپسند ترین کردار می شمارد و ضرورت عقلی، ستمکاری را از همه گناهان بزرگ، حتی کفر و ارتداد، ناخوشایندتر می داند.

2- خدای بلند مرتبه، بر هیچیک از انواع کفر و ارتداد، مجازات دنیوی به اندازه مجازاتی که برای محاربه (که از اقسام ظلم و جوری است که معمول و متداول در میان ستمگران این زمان است) تعیین کرده است، مقرر نفرموده است.

محاربه با مسلمانان، بنا به فتاوی فقهای اسلام عبارت است از «تجرید سلاح لإخافة مسلم» یعنی «اسلحه کشیدن به جهت ایجاد رعب و ترس در میان مسلمانان». خدای متعال درباره مجازات محارب در قرآن کریم تصریح فرموده اند:

(إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

«همانا کیفر کسانی که با خدا و پیامبر سر جنگ دارند و در زمین فساد

می کنند این است که به سختی کشته شوند یا به دار آویخته گردند، یا دست و پای آنها معکوس بریده شود و یا تبعید و یا نفی بلد گردند. این کیفر دنیای آنهاست و برای آنها در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود». (مانده /33)

3- بنا به آیه شریفه:

(فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا).

پس به جهت ظلمی که یهود (درباره پیغمبران و عیسی و در حق نفس خود کردند و هم بدین جهت که بسیاری مردم را از راه خدا باز داشتند، ما نعمت های پاکیزه خود را که بر آنان حلال بود حرام کردیم». (نساء/160)

نیز آیه مبارکه: (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ).

پس هر کس به خوردن آنها محتاج شود، در صورتیکه به آن تمایل نداشته و از اندازه سد رمق نیز تجاوز نکند، گناهی بر او نخواهد بود که به قدر احتیاج صرف کند». (بقره /173)

در گرسنگی مفرط، همه خوراکیهای حرام بر تمام مکلفین، حتی بر کفار و گناهکاران، مباح میشود به جز بر باغی(1) و متجاوز که ستم روا می دارند و خداوند چیزی از خبائث (ناپاکیها) را افزون بر طیبات (پاکیها) بر ستمکاران مباح نکرده است.

ص: 267

1- بغی بمعنی ستم کردن و از حد در گذشتن است و باغی اسم فاعل آن و بغات جمع آن می باشد. آنهایی که در جامعه منظمی که زمامدار لایقی دارد و بحق است، توطئه کنند و فتنه ایجاد کنند، «باغی» می گویند. قرآن می فرماید: مسلمین، همه باید با اهل بغی بجنگند، تا به امر خدا و فرمان دین باز گردند. (فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ) (حجرات /9).

هم چنین، علاوه بر آنچه که از آیه محاربه، بهره گرفتیم، از این آیه استفاده می شود که: باغی و متجاوز مهدور الدم هستند. اینها خونشان هدر است و از جمله نفوس محترمه ای که حفظ آنها واجب باشند، نیستند. باغی و متجاوز حرمت جانی در اسلام نداشته و خونشان را ارزشی نیست.

4 - از متن آیه شریفه :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خویش را، چون آنکس که مال خویش بر پای مردم انفاق می کند و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، به منت و اذیت باطل مکنید». (بقره/293)

و تفسیر آیه: (قَالَ أَلَمْ نُزَيِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ).

«(فرعون) گفت: مگر وقتی نوزاد بودی، ترا نزد خویش پرورش ندادیم و سالها از عمرت را میان ما به سر نبردی». (شعراء/18)

و هم چنین تفسیر آیه: (وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا).

«و به آن عملها که کرده اند پردازیم و آنرا غباری پراکنده کنیم» (فرقان/23)

چنین استفاده می شود که: منت، اذیت، آزار، ستم و جور سبب می شود تا همه اعمال نیک و عبادات انسان تباه شود و نابود گردد. هم چنین این آیات گویا و محکم قرآن بما می فهمانند که ستم و جور، از همه گناهان، حتی کفر

ص: 268

وارتداد، در تباهی اعمال انسان مؤثرترند، چنانکه خداوند فرموده است: (الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

5- قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام، در هیچ مورد، برای اراده به کفر و تمایل به کافران داشتن و خشنودی از آنها، بدون آنکه شخص کافر شود، مجازات و کیفری تعیین نکرده اند، در حالیکه در مورد ستم و ظلم چنین مطلبی صادق نیست.

در قرآن کریم و سخنان گهربار ائمه معصومین علیهم السلام، به آیات و احادیث فراوانی بر می خوریم که حتی اراده به ستمکاری و تمایل به ستمگران و دوستی با آنها و خشنودی از عمل ظلم و ستم، بدون آنکه انسان عملاً مرتکب ظلم شود را معادل ستمکاری قرار داده اند. تمام احکام و مجازات ستمکاری را برای آن قائل شده اند.

در همین رابطه، قرآن کریم می فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

« این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین سرکشی و فساد نخواهند و عاقبت ویژه پرهیزکارانست. » (قصص/83)

در آیه دیگری از قرآن، چنین می خوانیم:

(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ)

به کسانی که ستم کرده اند، متمایل مشوید که جهنمی می شوید. » (هود/113)

و درباره منع همنشینی با ستمکاران، در قرآن به این آیه بر می خوریم:

ص: 269

(فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

از پس یاد آوردن، با گروه ستمکاران منشین» (انعام/68)

6- هیچیک از گناهان بزرگ، حتی کفر و ارتداد هم، در سنت معصومین علیهم السلام و آیات قرآن، به اندازه ستم و جور مورد نکوهش، نفرین و لعن قرار نگرفته است.

فراوانی آیات و احادیث در نکوهش ستم و جور و تأکید این دو منبع عظیم، که گنجینه های وحی الهی هستند، بر دوری جستن از آن، حساسیت موضوع را نشان می دهد و خطر ستمگری را در دیده هایمان مجسم می سازد. این همه تأکید که در آیات بلیغ قرآن و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله به مبارزه با ستم و کفر تلخ و آتشین ستمکاران شده است و شدت مجازات بیدادگران که در مفاهیم اسلامی به روشنی بیان گردیده اند، هرگونه ابهامی را از اذهان آدمی پاک کرده و راه هرگونه فریبکاری را بر ستمگران می بندد.

در اینجا در حدود چهار صد آیه از آیات روشن الهی را که با صراحت بر زشتی ظلم و ستم تکیه دارد آوردیم (1) و بدان وسیله این نظریه را که ظلم و جور و جرم از میان همه گناهان از کوچکترین آنها گرفته تا بزرگترین اشان که کفر است زشت تر و بد سرانجام تر است و جزا و سزای آن نیز سخت تر و شدیدتر است را به اثبات رساندیم.

سیمای ستمکاران در سنت معصومین:

در سنت نبوی و عبارات صریح و روشنی که در کلام گهربار امامان

ص: 270

1- مؤلف محترم در متن رساله همه این آیات را آورده اند که در مجموعه رسائل فارسی چاپ شده است.

معصوم دیده می شود همین حقیقت و نظریه قرآنی را نیز اثبات می کند که از نظر تعداد و تأکید چند برابر قرآن روایت نقل شده است و در اینجا با رعایت اختصار به ذکر برخی از آنان می پردازیم :

هر که بنا حق سرکرده جماعتی شود و بر ایشان استیلا یابد حقتعالی او را در کنار جهنم به ازاء هر روزی هزار سال بدارد و چون محشور شود دستهایش در گردش بسته باشد پس اگر به امر خدا در میان ایشان عمل کرده باشد خدا او را رها کند و اگر برایشان ظلم کرده باشد او را بجهنم اندازد و فرمود که هر فرمانروایی که مردم را ممنوع سازد از آنکه مردم کارهای خود را به او عرض کنند خدای متعال در قیامت حاجات او را بر نیاورد و اگر چیزی به رسم هدیه بگیرد چنانست که از غنیمت دزدی کرده است که بدترین دزدیهاست و اگر رشوه بگیرد چنانست که به خدا شرک آورده باشد.

و در روایت آمده است که خداوند به پیامبری وحی کرد که برو به پادشاه جبار مملکت بگو که من ترا پادشاه نکرده ام که خون مردم بریزی و مالهای ایشان را بگیری بلکه برای این ترا پادشاه کرده ام که صداهای مظلومان را از من بازگیری همانا که مجازات ستمهاییکه بر ایشان رفته است نمی کنم هر چند که کافر باشند.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که ظالم، باور او بر ظلم و کسی که راضی بر آن ظلم باشد هر سه در گناه شریکند و هر که بر کسی ظلم کند خدای متعال کسی را بر انگیزد که چون آن ظلم را بر او یا بر فرزندان او بکند. هر که حق مؤمنی را حبس کند حقتعالی در قیامت او را پانصد سال بر پا بدارد تا آنکه از عرقش رودخانه ها جاری شود و منادی ندا کند که این است

ظالمی که حق خدا را حبس کرده پس چهل روز او را سرزنش کنند سپس او را به دوزخ ببرند.

حضرت صادق علیه السلام؟ فرمودند: برای هر کسی که از این امت اعتقاد به امامت داشته باشد امید رستگاری دارم مگر به سه کس 1- قدرتمندی که به رعیت ستم کند 2- کسی که در دین بدعت کند 3- کسی که آشکارا گناه فسق کند.

خاتمه

اشاره

چنانکه دیدیم در هر یک از آیات قرآن کریم و سنت متواتر دلائل کافی و قطعی وجود دارند که ستم و جور سرانجامی بدتر و کیفری شدیدتر و سخت تر از همه گناهان، از کوچکترین تا بزرگترین آنها که کفر است دارد. هم چنین این متون ارزشمند هرگونه فریبکاری و ابهامی را که دستاویز ستمگران، ستم پیشگان، بدکاران و نابکاران و مجرمان بیخرد و فریبکار گردیده است می زداید.

موجبات فریبکاری ستمگران

ابهامات و شبهاتی که موجبات فریبکاری ستمگران نابخرد شده است را بدین گونه می توان خلاصه کرد:

1- تخصیص آیات و احادیث در مذمت ستمکاران غیر مسلمان: ستمگران مسلمان نما که بر جامعه اسلامی فرمانروایی می کنند می پندارند که آیات و احادیث فوق که در مذمت و کیفر ستمکاران بیان شده اند به ستمکاران غیر مسلمان اختصاص دارد. باید توجه داشت که این متون کلی هستند و دلائل

فراوان و برهان قاطع بر رد عقیده ستمگران وجود دارد و مقید بودن این آیات واحادیث را به ستمگران مخالف امر دین نفی می کند. خطابه‌های شفاهی قرآنی واحادیث نبوی هرگز ظلم و ستم را به مخالفین امر دین اختصاص نداده اند. چه، در زمان نزول آیات و صدور احادیث مخالف امر دین وجود نداشته و اختصاص دادن آن خطابه‌ها به کسانی که بعد به وجود می آیند ناوارد و جنبه عمومی ندارد و این موضوع با قاعده بلاغت و حکمت کلام بلیغ خداوندی و رسول گرامی او سازگار نیست.

به علاوه، از متونی که درباره ستمگران شیعی نما (به اصطلاح شیعه) وارد شده است همان حدیث آخری است که مرحوم مجلسی از حضرت صادق علیه السلام ما نقل می کند. در این حدیث حضرت صادق علیه السلام صریحا امید رستگاری و نجات را برای ستمگری که در امت اسلامی و جامعه شیعی باشد نفی می کنند ولو چنین کسی اعتقاد به امامت هم داشته باشد. حضرتش میفرماید:

برای کسی که از این امت اعتقاد به امامت داشته باشد امید نجات رستگاری دارم مگر سه کس 1- صاحب استیلائی که به رعیت (به شهروندان خود ظلم کند 2- کسی که در دین بدعت گذارد 3- و کسی که آشکارا فسق کند.

2- از همکاری با ستمگران در امور مباح: فریبکاری دیگری که ستمگران برای توجیه ستم پیشه گی خویش به کار می برند این است که: دین در همکاری با ستمگران در امور حرام و امور مباح تفاوت قائل شده است، چه همکاری با ستمگران را در امور حرام، حرام شمرده و در امور مباح، روا

در متون اصیل دینی و فتاوای فقهاء عالیقدر دلیل کافی و قاطع بر رد این سخن وجود دارد. حتی در برخی از آنها متون و مطالب بسیار صریح و روشن در ناروایی ورد این گونه اندیشه و طرز تفکر وجود دارد.

علاوه بر آنکه عقل سلیم، که رهنمایی نیکو برای انسان است، این سخن را به هیچ روی روا نمی‌دارد، شریعت اسلامی نیز، به طور مطلق، هرگز در پاری ستمگران و ظالمان، در امور مباحی چون در زندگی، بنائی، بنای منزل و امثال آنها و یا امور حرام تفاوتی قائل نشده است. چه، پاری ستمگران در همین امور مباح نیز به یاری اثم و عدوان انجامیده و از این چنین همکاری هم در شرع اسلام نهی شده است. چه، اگر همه خیاطان (دوزندگان جامعه برای ستمگران در زندگی نکنند و معماران و بنیایان برایشان منزلی بنا نکنند اینان فاقد لباس و پوشاک و مسکن مانده و از جامعه منزوی می‌شوند و به ناچار از ستم‌پیشگی و نابکاری دست خواهند کشید.

مثلاً احراز مقام وزارت و مشاورت ستمگران را داشتن به خاطر اهمیت شغلی که دارد از دوزندگی کردن برای آنها به ستمکاری نزدیک تر است، ولی این امر موجب نمی‌شود که حرمت و ناروایی یاری اثم و عدوان را به روایی و جواز و اباحه تبدیل کند بلکه ممکن است که منع حرام را به منع منکر تبدیل نماید. بدین معنی که نهایت تفاوت میان مقدمات و یاری‌ها، نزدیکی و دوری اثم و عدوان است که همگی حرام می‌باشند.

اثم و عدوان منهی آن است که بعد بعضی از آن کمک‌ها را باعث می‌شود که نوع همکاری از حرام به کراهت شدید برگردد چنانچه فتاوای مشهور بر

این مطلب در باب معامله با ستمگران دلالت دارد، اگر چه نصوص به طور مطلق از هر گونه یاری و همکاری ستمگران را در مباحات و حتی در واجبات نهی می کند، همچنانکه متون قدیمی اسلامی بر این حقیقت دلالت دارند و از آن جمله روایت صفوان جمال و غیره است که مجلسی در کتاب حلیه المتقین نقل فرموده است .

از یکی از بزرگان دین نقل می شود که: خیاطی از او سؤال کرد که من خیاط خانه سلطانم آیا به این وسیله از یاران ستمگران به حساب می آیم؟ فرمود: آری حتی کسی که به تو سوزن و وسایل دوزندگی نیز می فروشد در گروه یاران ستمکاران قرار می گیرد و اما تو خود از ستمگران به شمار می آیی .

علاوه بر اینها، حتی اگر برای چاره جویی و خلاصی یافتن از حرمت کمک به ستمگران به مباح موجب پاری ستمگری شود از جهات مختلف چاره ای وجود ندارد و عمل حرام است.

همچون رکاب داری ستمگران را داشتن و دوستی بقاء ایشان را داشتن و مودت لمن حارب الله ورسوله را داشتن و هرگونه سازشکاری با اشرار نمون و ترک نهی از منکر و امر به معروف و غیره به جهات فراوان حرام است. چنانکه در باب امر به معروف و نهی از منکر می خوانیم:

«ما قدست امة لم یؤخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر متعت»

خداوند به شعب پیامبر وحی فرمود:

«انی معذب من قومک مائة ألف ، أربعین ألف من شرارهم ، وستین ألف من خیارهم ، فقال : یا رب هؤلاء الاشرار فما بالاخیار؟ فأوحی الله تعالی داهنوا أهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی».

در تفسیر صافی در تفسیر آیه شریفه (فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ) (سوره بقره / 54) آمده است:

امر الله تعالى غير عابدى العجل من بنى اسرائيل وهم الاثنى عشر الفاً ان يخرجوا على بقية السنه مائة الف العابدين العجل شاهرين السيوف ويقتلوهم كفاره عبادتهم العجل فى ايام معدوده فاستسلم المقتولون فقال القاتلون نحن اعظم مصيبه منهم نقتل ابنائنا وبنائنا واخواننا وقربائنا ونحن لم نعبد فقد ساوى بيننا وبينهم فى المصيبته فاوحى الله انى موسى يا موسى الى انما امتحتهم بذلك لانهم ما عتزلوهم لما عبد والعجل ولم يهاجروهم ولم يعادوهم على ذلك

مرحوم صدوق در امالى نقل مي‌فرمايد:

«ان الله ليعذب الجعل بحبس المطر اذا كانت فى محله الفساق وكان لها طريق الى الخروج». . الى غير ذلك مما لا يعد ولا يحصى فى باب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

از جمله اشعار حكمت آميز شيخ العارفين بهاء الدين عاملى (شيخ بهائى) كه مي‌فرمايد:

نان و حلوا چيست داني اى پسر *** قرب سلطان است زان قرب الحذر

مى برد هوش از سر واز دل قرار *** الفرار از قرب سلطان الفرار

قرب سلطان آفت جان تو شد *** پاى بند راه ايمان تو شد

حيف باشد از تو اى صاحب سلوك *** كاین همه نازى به تعظيم ملوك

جرعه اى از بحر قرآن نوش كن *** آيه لاتركنوارا گوش كن

3- وجوب اطاعت سلطان: يکى ديگر از فريبكاريهاى ستمگران به اصطلاح

ص: 276

اصطلاح مسلمان دستاویز قرار دادن عباراتی نظیر این عبارت است:

«طاعة السلطان واجبه ومن ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله ودخل في نهيه ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة والسلطان ظل الله في الأرض وأمثال ذلك.»

که آنرا به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دهند. این عبارت مخالف و معارض با آیات روشن و گویای کتاب و سنت نبوی است. به هر حال به خاطر شدور در حدیث باید از روی قواعد و ضوابط علم حدیث نقلی) و برهانهای عقلی و ترجیح سند و دلالت مطلب را طرح نمود و فرمایشات معصوم و متون صریح و روشنی که راهگشای ما در کشف حقیقت است را با دقت مورد نظر قرار داد.

معصوم می فرماید: «خذ بما اشتهر بين اصحابك واترك الشاذ النادره .

از طرف دیگر بنا به قاعده ای که معصوم در قبول ورد هر حدیث ارائه

فرموده اند که:

«كلما وافق كتاب الله فخذوه وكلما خالف كتاب الله فذروه فاطرحوه ولم نقله»

این حدیث به خاطر مخالفت با کتاب و سنت رد می شود و یا بواسطه ضعف سند یا جمع به تقیه و ضرورت زمانی حمل می گردد و با به کارگیری عقل و نقل از نحوه عمو میت و اطلاق آن سلطان در این حدیث به سلطان عادل منحصر و محدود می گردد و سلطان عادل پیامبر و امام می باشند.

4- بخشایش همگانی الهی: مجرمین و ستمگران نادانسته برخی از آیات قرآن را دستاویز قرار داده و بدون توجه به موارد و شرایط آیه آنرا تعمیم می دهند. از جمله آنها این آیه شریفه است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

ص: 277

و چنین پندارند که هر عملی غیر از شرک را خداوند می بخشد و حال آنکه معنی شرک را نیز محدود و منحصر به شرک در وحدت می دانند. شرک دارای مراحل است. هر عمل نادرستی که از انسان سر می زند و هر کرداری که انسان مخالف دین و دستور خدا انجام می دهد خود نوعی از شرک (شرک در اطاعت) است، گرچه ممکن است شرک در وحدت نباشد. این اشتباه و فریبکاری از آنجا ناشی می شود که اینها تنها شرک در وحدت را غیر قابل بخشش می دانند و حال آنکه آیه شریفه شرک را عمومیت داده است و به طور کلی و بدون هیچ گونه قید و شرطی در نظر گرفته است، پس شرک در اطاعت را نیز شامل می شود. از این رو هر گناهی و هر خلافی خود نیز نوعی شرک به حساب می آید. از طرف دیگر کتاب خدا و سنت پیغمبر بخشایش الهی را ویژه مؤمنان و شیعیان می دانند و از این پس به ویژگیهای شیعیان و مؤمنان خواهیم پرداخت.

5- امید به رحمت الهی: از اشتباه کاریها و فریبکاریهای دیگری که ستمگران می کنند این است که خداوند فرموده است از رحمت من مأیوس نشوید که همه گناهان را می آمرزم.

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) (زمر/53).

بررسی آیات قرآنی و سنت نبوی که به حد تواتر رسیده است نشان می دهد که ستمگران در محدوده بخشایشی که خداوند در این آیه بدان اشاره میفرماید قرار نمی گیرند و بخشایش خداوند شامل حال آنها نمی شود و از

طرف دیگر گناهان انسان تحت شرایطی آموخته می شوند که از آن جمله این است که حقوق مردم در آنها در میان نباشد و خدا می فرماید:

«وعزتی و جلالی لا یجوز فی ظلم ظالم» . .

6- تعمیم اجر و ثواب : ستمکاران بدون در نظر گرفتن شرایط عمومی و کلی اجر و ثواب با تمسک به برخی از آیات و احادیث فریبکاری کرده و خود را اهل نجات و رستگاری می پندارند.

از جمله به این قبیل آیات تمسک می جویند:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون/1-2).

«همانا اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند(1) آنانکه در نماز خاضع و خاشع هستند(2) و آنانکه از لغو و سخن باطل اعراض و احتراز می کنند و آنانکه زکوه مال خود را به فقرا می دهند(4) الی آخر».

و یا حدیث: «الصلوة عمود الدین أن قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها ولكل شیء ثمن و ثمن الجنة الصلوة» . .

و نیز فضائلی را که در نماز شب و اقامه جمعه و جماعت و صلوات و ... وجود دارند را تعمیم داده و خود را مورد این رستگاری و فضیلت قرار می دهند.

در این موارد، نخست باید توجه داشت که اجر و ثواب دارای شرایط عمومی هستند و کسانی که فاقد این شرایط باشند از کسب آن بی بهره اند و این شرایط در توحید و اسلام و ایمان داشتن خلاصه می گردد. از طرف دیگر باید توجه داشت که آیات قرآنی هر یک همدیگر را تأیید می کنند و با هم هماهنگ هستند و در فهم آنها و شرایط و موارد و تبیین آنها باید به دیگر آیات رجوع کرد .

از این روست که خداوند در آیه دیگری می فرماید: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (مانده / 27). و بدینگونه پذیرفتن اعمال را تنها به مؤمنان و متقیان اختصاص می دهد و بدانها منحصر می داند.

و در بیان ویژگیهای مؤمنان در آیات 1 - سوره انفال چنین می فرماید :

(إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

«مؤمنین تنها کسانی اند که وقتی یاد خداوند به میان می آید دل‌هایشان از ترس می تپد و وقتی آیات او برایشان تلاوت می گردد ایمانشان زیاده‌تر می شود و بر پروردگار خود توکل می کنند. همان کسانی اند که نماز بپا داشته و از آنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق می کنند. آنان آری هم ایشانند مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و مغفرتی و رزقی کریم» .

وعموم آیه : (لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) (بقره / 264).

و تفسیر آیه : «(وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا) (فرقان / 23) و غیره از کتاب و سنت متواتره، با توجه به این آیات و احادیث، نادرستی اندیشه ستمگران به رستگاری خود را در می یابیم و متوجه فریبکاری آنها می شویم.

7- سخنان اهل بیت علیهم السلام : از جمله فریبکاریهای دیگر ستمکاران دستاویز قرار دادن سخنان و عباراتی است که از ناحیه معصوم درباره محبت و دوستی خاندان پیغمبر و فلاح و رستگاری شیعیان صادر شده است.

از آن جمله: «حب علی حسنة لا یضر معه سیئه»

وعموم: «شیعتنا کلهم فی الجنة محسنهم و مسیئهم»

ویا: «لو أن المؤمن خرج من الدنيا وعلیه مثل ذنوب اهل الارض لکان الموت کفارة لتلك الذنوب».

و غیره

بررسی دقیق احادیث نشان می دهد که این گونه عبارات واحادیث به مؤمن و شیعه راستین همچون سلمان وابوذر و مقداد و مؤمن آل فرعون واصحاب کهف اختصاص دارد.

در «جامع الاخبار از امام علیه السلام نقل شده است که در پاسخ شخصی که از آنحضرت درباره ویژگیها و سیمای شیعیان سؤال کرده بود فرمودند:

عیونهم عمش من البكاء خمص بطونهم من الطوی ییس شفاههم من الضمائم مطویه ظهورهم من اثر السجود طیبه افواهم من الذکره واز آنحضرت نیز روایت شده است که فرموده اند:

«اختبروا شیعتی بخصلتین فان کانتا فیهم فهم شعبتی محافظتهم علی أوقات الصلوة ومواساتهم مع الاخوان فی المال وان لم یكونا فیهم فاعزب ثم اعزب ثم اعزب» .

وباز فرموده اند:

«ما احب الله من عصاه وتمثل بهذا شعر

اتعصی الاله وانت تظهر حبه *** هذا محال فی الفعال بدیع

لو کان حبک صادق لاطعته *** أن المحب لمن یحب مطیع

وباز در جای دیگری فرموده است:

ص: 281

لاتخذ عن فللحب دلایل *** ولدیة من نحو الحیب وسائل»

إلى آخر الدلائل الأربعة عشر المسطورة في ديوانه عليه السلام إلى غير ذلك من النصوص المخصصة للمحب والشيعة بمن عرفت منها.

از آنجمله حدیث جابر جعفی است که در کتاب وسائل الشیعه و مستطرفات السرائر آمده است و ما آنرا در کتاب معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی آورده ایم:

8- رحمان و رحمت الهی: از فریبکاریهای دیگر ستمکاران که پیوسته برای توجیه نابکاریها و ستمگریهای خود بکار می برند، سوء استفاده از ویژگی رحمانیت و رحیمیت خداوند است و تمسک به عباراتی چون «ان رحمته وسعت کل شیء» «سبقت رحمه غضبه» (إِنَّا أَرْسَلْنَا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ). دلیل روشن و قاطعی که رحمت خداوندی در آخرت شامل حال ستمگران نمی شوند سخن گهربار حضرت امام زمان علیه السلام در دعای افتتاح است که می فرمایند: «اشهد انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة واشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمة»

رحمت و کرم همگانی خداوند و پیامبر نسبت به مردم دنیا اعم از نیک

بخت و تیره روز و خوب و بد مربوط به این دنیاست نه آخرت:

ادیم زمین سفره عام اوست *** بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

چنان پهن خوان کرم گسترد *** که سیمرغ در قاف قسمت خورد

ای کریمی که از خزانه غیب *** گبر و ترسا وظیفه خورداری

مردم عالم در بهره برداری از رحمت و کرم عام خداوندی از نعم دنیوی بر خورداریهای این جهانی از آغاز زندگی تا پایان آن در نعمتهای وجود

ص: 282

و برکت و عمر و شوکت و عزت و دولت و زیبایی و تناسب اندام و املاء و کثرت و امهال در معصیت و مخالفت با هم برابرند. در غیر اینصورت می بایست در گسترش رحمت الهی میان نیک بخت و تیره روز و مسلمان و کافر انواع امتیاز و اختلاف و دوگانگی وجود می داشت، چنانکه در آخرت نیز وجود دارد.

جهان آخرت، دنیای پاداشها و کیفرهاست. رحمت جنبه عام دارد و به مؤمن و کافر هر دو تعلق می گیرد در حالی که رحیم جنبه خاص دارد و تنها به مؤمن شامل می شود. کلمه رحیم بر نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی خدا دلالت دارد، رحمتی که تنها به مؤمنین افزوده می کند و در عالمی ارزانی می دارد که فنا ناپذیر است و آن عالم آخرت است چنانکه می فرماید: (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) خداوند همواره به خصوص مؤمنین رحیم بوده است احزاب (43/4) و نیز فرموده: (إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) بدرستی که او به ایشان رؤف و رحیم است (توبه 117/1).

اگر رحمت خداوندی در این دنیا شامل حال همه نمی شد، و ستمگران و بدکاران در این دنیا مشمول این آیه قرار می گرفتند. (وَإِمْتَأَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ) (یس 59). به بدکاران (خطاب شود) امروز شما از صف نیکوکاران جدا شوید.

و وجوه امتیاز و جدائی از جهات درستی و نادرستی، بلا-و نعمت، آسایش و شدت، گشادگی و طول عمر، زشتی و زیبایی صورت، و همگونی تناسب و عدم تناسب و ناهمگونی اندام و .. در آنصورت در این دنیا عملی شد، اما چنین نیست و این امور به آخرت اختصاص یافته است چنانکه آیه شریفه بر آن دلالت دارد.

پس، همگانی بودن رحمت الهی امری است که تنها به این جهان بستگی دارد، ولی بدکاران به خاطر ظلم و سستی که روا می‌دارند در جهان دیگر به انواع بلاها و مصیبت‌ها و کیفرها مبتلا بوده و کیفر ستمکاریهای خود را خواهند دید و سرانجام بدتری در انتظار آنهاست. چرا که همچنانکه نیکبختان این امت نیکبخت‌ترین نیکبختها هستند، تیره روزان آن نیز تیره روزترین تیره روزان خواهند بود. هر چه موجبات نیکبختی و شرافت بیشتر آماده باشد، کیفر و سرانجام تیره روزی و تیره روزان بیشتر و بدتر خواهد بود. همچنانکه خدای متعال در قرآن کریم این حقیقت را بیان فرموده اند:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَن يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) (احزاب / 33 - 30).

برای زنان پیامبر! هر که از شما بدکاری مسلم کند، عذاب او دو برابر افزون شود و برای شما روزی سعادت‌مندانه مهیا کرده ایم و هر که از شما مطیع خدا و پیغمبر او شود و عملی شایسته کند پاداش او را دو برابر دهیم).

و از معصوم علیهم السلام ما روایت شده است که فرمودند:

«المحسن منا له كفلان من الثواب والمسيء ما له ضعفان من العذاب» .

بازتاب رحمانیت همگانی خداوندی همین است که تمام تیره روزان از نظر ظاهری سیمائی چون چهره مسلمانان و حتی پیامبران و رسولان را دارند و از این جهت مساوی و یکسانند و از همان نعمتهائی که خداوند نصیب مسلمین کرده است، چنانکه گفتیم، بهره مندند و همین مطلب برای اثبات همگانی رحمانیت خداوندی در این جهان کافی به نظر می‌رسد.

علاوه بر این، اگر دعوی بدکاران و ستمگران به اعتقاد به رحمت الهی، جنبه واقعی داشته باشد باید بر تعبد بندگی آنها و طاعت آنها بیفزایند نه آنکه به فریبکاری و گناهکاری و ستم پیشگی بیانجامد. چه، سر چشمه گناهکاری و ستمگری، بی اعتقادی به معاد و وعید است نه اعتقاد به رحمت و کرم الهی چنانکه خدای بزرگ در قرآن کریم (آیات 6-9 سوره انفطار) به اینگونه فریبکاری پاسخ فرموده اند.

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمَ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّنِّ).

ای انسان چیست که ترا به پروردگار ارجمندت غره کرده است (6) که ترا آفریده و پرداخته و تناسب داده است (7) و به هر صورتی که خواسته ترکیب کرده است (8) اصلاً شما روز جزا را دروغ می شمارید (9)».

9- شفاعت: در متون اصیل و فرهنگ اسلامی درباره شفاعت مطالب فراوانی داریم. بر اساس این مطالب و متون، نه تنها برای هر یک از امامان بزرگوار مقامی شایسته و شفاعتی بزرگ در پیشگاه خدای تعالی وجود دارد، بلکه علماء و هر یک از مؤمنان و شیعیان نیز شفاعتی در مثل ربیعه و مضر دارند. شفاعت به گونه ای دیگر برای هر زمان و مکان از زمانها و مکانهای شریف نیز مطرح می شود. علاوه بر آن در روز جزا و در صحنه پر شکوه قیامت برای هر یک از اعمال صالح انسان و تلاوت هر سوره از سوره های قرآن، شهادت و شفاعتی مقبول و پذیرا پذیرفته شده) وجود دارد چنانکه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه: (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) (فتح/2) روایت شده است که فرمودند:

ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمّله ذنوب شيعته و شيعته على ثم غفرها له ما تقدم من آدم الى زمانه وما تأخر من زمانه الى يوم القيامة قحط به من باب اليك ادعوا واسمعي يا جارة» .

او را گناهی نبود و آنها را گناهی نیست بلکه خدا گناهان شیعه او و شیعه علی علیه السلام ما را منظور می دارد سپس آنها را از آنچه از زمان آدم تا زمان اوست و از آنچه از زمان او تا روز رستاخیز است می آمرزد و این خطاب از باب هشدار به دعوت و شنیدن است».

و در روایت مستفیض دیگری می فرماید:

«ان شفاعتی لاهل الكبائر من امتی فاما المجنون فما علیه سبیل»

«شفاعت من مشمول کسانی از امت من که مرتکب گناهان بزرگ می شوند می گردد اما در مورد دیوانگان که آنها را راهی نیست گناهی ندارد» .

و در روایت مستفیض دیگری آمده است:

«لی فضل علی النبین فما من نبی إلا دعا علی قومه بدعوة وأنا اخرج دعوتی لأمتی لأشفع لهم یوم القيامة» .

من بر پیامبران برتری دارم . هیچ پیغمبری نبود مگر آنکه قوم خود را با دعوت دعا کرد و من دعوت امت خود را به تأخیر انداختم تا آنها را در روز قیامت شفاعت کنم».

در روایت مستفیض دیگر نیز دیده می شود:

«لا یقبل الله الشفاعة إلا من رسول الله صلی الله علیه وآله ، فإنّ الله قد أذن له فی الشفاعة من قبل یوم القيامة فالشفاعة له ولأئمة المؤمنین والائمة من ولده ثم بعد ذلك الانبیاء» .

ص: 286

«خدا شفاعت را جز از رسول صلی الله علیه وآله خدا و نه نمی پذیرد. همانا خدا او را از قبل از روز قیامت اجازه شفاعت عطا می فرماید و برای او و امیر المؤمنین و امامان از نسل او مقام شفاعت وجود دارد و بعد از آن انبیاء دارای مقام شفاعت هستند.»

و در زیارت جامعه کبیره درباره معصومین علیهم السلام می خوانیم:

«والشفاعة المقبولة والمقام المحمود» .

«(خدای بزرگ) مقام شفاعت پذیرفته شده (به شما) اعطاء کرد و مقام محمود (به شما) ارزانی داشت.»

و خدای متعال وعده فرموده است که:

«أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (بنی اسرائیل / 79) .

«پروردگارت تو را به جایگاهی ستوده بر انگیزد» . این مقام آنها به خاطر شفاعت پذیرفته شده بر در بهشت است . در تفسیر آیه شریفه: «الْقِيَامَةِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (ق / 24) . «هر کافر کین ورزی در دوزخ بیفکنند» از او روایت شده است که فرموده اند: «انه فی يوم القيامة يقال لی ولعلی : ادخلا الجنة من شتمة وادخلا النار من شتمة» .

«همانا در روز قیامت به من و علی علیه السلام ما گفته می شود که هر کس را می خواهید به بهشت و هر کس را می خواهید به جهنم وارد کنید .»

و از آنحضرت روایت شده است که :

«ان لرسول الله الشفاعة فی أمته ، ولنا الشفاعة فی شیعتنا ، ولشیعتنا الشفاعة فی اهالیهم» .

ص: 287

«همانا رسول خدا در امت خویش شفاعت کند و ما شیعیان خود را شفاعت کنیم و شیعیان ما دوستان خود را شفاعت کنند».

هم چنین روایات دیگری هست که از شفاعت فقیهان که نور آنها در عرصه قیامت درخشندگی دارد و از کودکان که از والدین خود شفاعت می کنند و از قرآن که از خواننده خود شفاعت می نماید و شفاعت زمانها و مکانهای شریف که از کسانی که آنها را درک می کنند سخن ها آمده است که همگی جهت روشنی بر موضوع می باشند.

آیات شریفه: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء/27).

بر گفتار خدا پیشی نمی گیرند و ایشان به فرمان او کار می کنند».

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) (انبیاء/28)

«و جز برای خدا شفاعت نکنند و ایشان از بیم او هراسنا کند.» هرگونه ابهامی در مورد همگانی بودن و بدون قید و شرط بودن شفاعت از ذهن انسان می زداید. چه شفاعت با این همه جز با رضایت خداوند و اذن پروردگار صورت نمی پذیرد و پیامبران و امامان مؤمنان و شیعیان و متقیان نیز، جز در مسیر الهی گام بر نمی دارند و جز رضا و خشنودی خدا را نمی جویند. آیات محکم و گویای قرآن و سنت نبوی هر گونه شفاعتی را از ستمکاران و ظالمان نفی می کند، چه آنها فاقد شایستگیهای لازم برای شفاعت هستند و شفاعت را به شیعیان و مؤمنان راستین که به لباس پارسائی و زیور تقوی و پروا داری آراسته باشند اختصاص می دهد، چنانچه در پیش به تفصیل به شرح آن پرداختیم. و این بر خلاف نظریه معتزله است که مغفرت بدون توجه را نا

ممکن می‌دانند و امکان شمول مغفرت و شفاعت درباره کسی که بدون توجه بمیرد را نمی‌دهند و شفاعت را منحصر به شفاعت در بلندی درجات نورانیان اهل بهشت و نه آمرزش گناهان دوزخیان می‌دانند.

خلاصه و نتیجه گیری

خلاصه سخن از ابتدای بحث تاکنون این است که در این اثر بر آن بودیم تا با آن استفاده از کتاب خدا و سنت پیامبر ثابت کنیم که هیچیک از دستاویزها، فریبکاریها و الهاماتی که ستمگران و بدکاران و شروران برای توجیه ستمگریها و شرارتها و بدکاریهای خود بکار می‌برند و خود را اهل رستگاری می‌دانند جایی در مکتب ندارد و اسلام همه این دستاویزها را از آنان می‌گیرد و فریبکاریهای آنها را نفی می‌کند و از دیدگاه عقل هیچ وجهی از جوه و هیچ دری از درهای امیدوار شوند که بازگشت واقعی به سوی خدا کنند و همه اسباب توبه واقعی را نمانده است. بدینگونه در صورتی میتوانند به رستگاری خود امیدوار شوند که بازگشت واقعی به سوی خدا کنند و همه اسباب توبه واقعی را فراهم آورند، به اصلاح و درستی پردازند و جبران گذشته را از روی پشیمانی بنمایند و دگرگونی درونی در اندیشه و کردار آنها به وجود آید. زخم‌ها و سستیها و ضربت‌ها و نابکاریهای خود را به بهترین صورت جبران کنند و راه انصاف و دادگری پیش گیرند. به گناهان خود حقیقتاً اعتراف کنند، چه اعتراف واقعی به گناهان بهترین پوزشها است و شیوه نیکوی پیامبران و امامان و جانشینان آنها و اولیاء خدا است با وجودی که آنها به صفت عصمت و پارسایی آراسته اند و از پلشتی و پلیدی دورند و عصمت از آنها پاسداری

می کند و از همه گناهان و کاستیها به دور می باشند.

اینگونه شیوه بازگشت به خدا و دادگری و مروت و اعتراف به گناه و کوتاهی و کاستی و نابکاری بهترین روش پوزش خواهی و نزدیکترین راه رسیدن به درگاه خدا است و موجبات رحمت حق و بخشودگی خداوندی و بازگشت از کفر به ایمان را فراهم می آورد به شرط آنکه این بازگشت جنبه واقعی داشته باشد و پس از جبران نابکاریهای گذشته، دگرگونی در اندیشه و عمل او صورت گیرد و هرگز گرد اعمال ناشایسته گذشته نگردد. پس از آنکه به یک یک گناهان بدینصورت اعتراف کرد و دگرگونی کامل فکری و عملی در جهت حرکت الهی در او پدیدار شد گناهان او پاک می گردد و به نیکیها می گراید، آنچنانکه مضمون و تفسیر آیه :

(إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (فرقان / 70).

مگر آن کس که باز گردد و ایمان آرد و کردار شایسته کند پس خدا بدیهایشان را به خوبیها تبدیل کند و خدا آمرزنده مهربان است».

(فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (انعام/45).

«پس به کیفر ستمگری ریشه گروه ظالمان کنده شد و ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است».

نیز بر این سخن گواهی می دهد .

سیری در روش کار بردی ظلم ستیزی سید

مروری بر زندگی سید از تولد تا وفات نشان می دهد که ظلم ستیزی

بارزترین ویژگی شخصیت او بوده است. سید پیش از ورود به ایران و آغاز نهضت بزرگ اسلامی خود در این کشور در زمان سکونتش در عراق نیز به این صفت شناخته شده بود و در جریان نهضت تنباکو نیز نقش ارزنده ای از خود ایفا نمود. و به علاوه دوره ای از مبارزات الهی را در آن دیار طی کرد.

در این بخش به ارائه گزارش کوتاهی از خاطرات شاهدان عینی که همگی از فقهای عادل و موثق بوده اند، و برای نخستین بار نشر می یابد، می پردازیم:

نمونه ای از صلابت سید در عراق

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای سید حسین آیت اللهی، امام جمعه محترم جهرم ونوه پسری سید در تاریخ 1367/3/3 این ماجرا را از زبان فقیه عالیقدر حضرت آیت الله آقای سید عبدالرسول شریعتمداری، نوه دختری سید، برای نگارنده به شرح زیر نقل کرده:

«وقتی برای ادامه تحصیلات عالی به نجف اشرف مشرف شدم به مدرسه ای که سید در آن تدریس می کرد و سمت مدرسی آنجا را به عهده داشت رفتم. این مدرسه را غلامی از در آمد خود ساخته بود و بیست اطاق داشت و آن را به منظور خیر وقف طلاب علوم دینی کرده بود. غلام دارفانی را پیش از مولایش وداع می کند و مولا پس از چندی مدعی می شود که چون عبد وارثی ندارد و من مولای اویم بر اساس ولاء عتق این مدرسه را وارث می شوم، در حالی که مدرسه با وقف از ملکیت غلام خارج شده بود.

مولا از عناصر و وابستگان دربار بوده و تلاش می کند تا مدرسه را به تملک خود در آورد. سید به مبارزه ای جدی با مولای درباری دست می زند

و نامه ای شدید اللحن به او می نویسد. مولا نامه را بر داشته و عازم کربلا می شود و در آنجا در مجلسی استاندار کربلا را دعوت می کند و متن نامه سید را به استاندار نشان می دهد و از او سعایت می کند. استاندار کربلا به مولا پر خاش می کند و می گوید:

ای بد بخت اگر چه ما سنی مذهبیم لکن تو توقع داری من با شخصیت های مملکت در افتیم. اینها وزنه های کشوراند». و او را از خود می راند. مولای درباری علیرغم آنکه حکم حکومتی را از قبل مبنی بر تملک و تخلیه مدرسه مذکور کسب کرده بود قادر به این کار نمی شود و تا سید در عراق اقامت داشت موفق به انجام منظور خود نمی گردد و تصرف مدرسه پس از خروج سید از عراق واقع می گردد».

اثر استغاثه به حضرت ولی عصر (علیه السلام)

حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد باقر آیت اللهی (عالم) قدس سره (که از این پس به اختصار بالقب مشهورشان حاج عالم از او نام می بریم) از فقهای جامع الشرایط و ادبای کم نظیر و علمای ربانی معاصر بود و نوه بزرگ دختری سید به شمار می آمد. او پسر مرحوم آیت الله العظمی آقای سید عبدالباقی آیت اللهی قدس سره (که از این پس به اختصار بالقب مشهورشان آقای میرزا ذکرشان خواهیم کرد) بود و بیست سال اول زندگی خود را در محضر سید به سر برد و بسیار مورد عنایت آن مرحوم قرار داشت. در کودکی لحظات عرفانی و مبارزاتی و علمی سید را وجدان کرده بود. علاقه او به سید آنچنان بود که نیمه های شب بهانه او را می گرفت و چون سید به نماز شب و تهجد و راز و نیاز با خدا می پرداخت در کنار سجاده اش قرار گرفته و در بحر

همین امر در تربیت او تأثیر شگرفی بر جای گذاشته بود. به علاوه، در تمام مبارزاتی که به تبعیدی و اسارت و دربدری سید منجر شد جد خویش را همراهی می کرد. او خاطرات سالهای مبارزه جد خویش را در یاد داشتهایی که به سال 1392 (1351) (1) به اتمام رسیده و از او بر جای مانده است و خود شاهد عینی آن بوده نقل می کند که از این پس به اختصار به نقل آنها در بین «...» می پردازیم:

سید در 25 محرم 1332 (1293) از لارو به قریه کورده هجرت کرد و با حبیب الله قوام ستمکار مقتدر زمان خود که با اردو و نیروی جنگی به قصد ایذاء او آمده بود مواجه شد و از آنجا آواره کوهستان داراب شد و پس از چند ماه از طریق جهرم به فیروز آباد که خارج از حوزه نفوذ آن ستمکار بود عزیمت کرد و تا سال 1336 (1297) مبارزه با اتحاد انگلیس و عوامل داخلی آنها را از این ناحیه ادامه می داد تا آنکه در آن سال ناخوشی «ویا» شایع شد و باعث مرگ بسیاری از افراد شد و به علاوه پیوسته خطر تهاجم دشمن نزدیک می شد. موحشات بسیار و مبشرات نابود، هوا گرم، دلها سرد، خاطرهای افسرده و تأثیر و نگرانی همه جا را گرفته بود و اسباب و اثاثیه امان نیز به غارت قشقائی ها رفت. سوانح دیگری نیز رخ داد که سید را بی اندازه متأثر کرده بود و امانتی را که فردی به او سپرده بود ربودند که به همین دلیل به شدت او را افسرده ساخت سید همان طور که رو به قبله نشسته بود توسط به ساحت اقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نمود و عرض کرد:

ص: 293

یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث به فاصله کوتاهی نخست امانت یافته شد و سپس آثار فرج نمودار گشت و جمعی از سادات که در آن نواحی متفرق سکنی داشتند آگاه شدند و سید را با تکریم میهمانی کردند و مقدمات سفر او به جهرم فراهم شد و با استقبال اور کرام مردم از آن سامان تا جهرم قرار گرفت».

تحقیر بیگانه پرستان

«سید در زمانی که در اواخر عمرش در جهرم اقامت داشت به یکی از ستمکاران مقتدر زمانش پیغام فرستاد که به او بگویند، چرا تو.. نمی شوی؟ چرا تو یزید نمی شوی؟ آنها برای خودشان کردند آنچه کردند و تو جنایتهائی که مرتکب می شوی برای کمک به ابالیس انگلیس و بیگانگان است».

سرانجام ستمکار

وقتی که سید برای مقابله با ستمکاری حبیب الله قوام در سال 1332 (1293) با سوانحی، که به اختصار پیش از این ذکر شد، به فیروز آباد رفت. آن

ظالم با قدرت ظالمانه وارد لار شد. در آن هنگام عائله سید از جمله این نویسنده در لار بودیم و من ده سال داشتم. عائله آن مرحوم در چند جای لار به صورت پراکنده متواری شدیم. پس از ورود آن ظالم به لار به وسیله شخص ظاهر الصلاحی که آثار عبادت در جبین نامبین او آشکار بود از عائله سید جستجو شد و مخفی گاههای آنها را یافت و بالاخره آنها را جمع کرده و دستور داد که از لار بیرون روند و تحت نظر مأمورین خود همه را به شیراز فرستاد و منظور آن بود تا در شیراز زندانی شوند و با فعالیتهای افراد شایسته قرار شد که در خانه مرحوم پدرم (آقا میرزا) قرار گیرند و تحت نظر باشند. از این ماجرا

چند ماه گذشت تا سید به فیروزآباد منتقل شد و عائله آن مرحوم به دفعات مخفیانه به وی پیوستند. در سال 1334 (1295) در شیراز انقلابی پدیدار شد و بین حبیب الله خان قوام وعده ای که در آن زمان به نام ژاندارمری معروف بودند جنگ داخلی در گرفت و قوام از شیراز فرار کرد و خود را به بوشهر رساند و خانه اش غارت شد. وابستگی قوام به انگلیسیها که در بوشهر اردوی متمرکز داشتند موجب شد تا به اعتبار خود دست یابد. ژاندارم ها هم سقوط کردند و در شیراز زمینه برای ورود دوباره آن ظالم آماده شد. اما در حدود پانزده فرسخی شیراز قوام ستمکار از اسب پرت شد و به درک واصل گردید و شیراز را ندید و سر به جهنم گذاشت و آه دل سید مظلوم و خاندانش اثر کرد».

خوابی که تعبیر شد

مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت اللهی در همان شبی که فردای آن حبیب الله خان قوام از شیراز فرار کرده بود در منزل ما اقامت داشت و در خواب حضرت امام سجاد علیه السلام را می بیند که به اطاقش تشریف می آورند و شخص دیگری از بیرون می آید و به آن حضرت عرض می کند: یا بن رسول الله یزید رفت ، برخیزید و حق خود را بگیرید، امام سجاد علیه السلام در پاسخ می فرماید: اما یزید فقد انسلخ من الشام واما معاویه فقد أخذ بیعة الناس لیزید.

آن مرحوم از خواب بیدار می شود و معنا و مقصود این کلام امام چهارم مبهم بود تا آنکه آن ظالم به شرح مذکور سرنگون شد و ظالم دیگری با همکاری فرزند قوام قیام کرد و وارد شیراز شد و ظلمهائی روا داشت امانه آنگونه که ظالم اول می کرد و بالاخره خواب مذکور تعبیر شد و نکته روشن گردید.

در توضیح کلام گهربار امام سجاد علیه السلام باید بگویم که انسلاخ به معنی پوست کندن از گوسفند است و گوسفندی را که پوست کنده اند دیگر کارش تمام است و پوست به تن او بر نمی‌گردد. بنابراین، معنای انسلخ من الشام این است که یزید اول از شیراز بیرون رفته و هرگز بر نمی‌گردد و اما مطلب دوم که معاویه بیعت برای یزید می‌گیرد مقصود مساعدت ظالم دوم است که فرزند ظالم اول بوده است و علامتش هم این است که کلمه یزید را فقط به اسم ظاهر دوباره ذکر فرموده است یعنی یزید دوم غیر از یزید اول است و اگر همان اولی بود لفظ اسم ظاهر نمی‌فرمودند و به ضمیر اداء می‌کردند. یعنی عبارت را این طور می‌فرمود: واما معاویه فقد اخذ بیعه الناس له و نمی‌فرمود: ولیزید و این استفاده از نکات ادبیات عرب است که فصاحت و بلاغت سرشار امام زین العابدین علیه السلام را مانند فصاحت و بلاغت جدا مجدش امیرالمؤمنین علیه السلام روشن می‌نماید».

مرد خدا

در اوائل ذی القعدة 1336 (1297) سید به جهرم هجرت کرد و من از فیروز آباد تا جهرم در خدمت او بودیم و استقبال اهالی جهرم را نسبت به او مشاهده می‌کردم، به ویژه علمای آن روزگار جهرم با خضوع از او تجلیل می‌نمودند. آن مرحوم پس از ورود به این شهر در محله چرسیان که بین محله مصلی و محله کوشک قرار داشت منزل کرد. سید در مسجد نارنجی اقامه جماعت می‌کرد تا عید غدیر پیش آمد. در همان مجلس جلوس کرد و به فقرا احسان نمود. پس از آن نامه ای وسیله امیر نصرت نوری، فرماندار جهرم، از فرمانفرما، والی فارس رسید و دستور خروج سید از جهرم را داده بود. ابلاغ

ص: 296

این نامه هیجانی در جهرم ایجاد کرد و فرمانفرما تحت فشار قرار گرفت تا تصمیم خود را تغییر دهد. به ویژه بیاد دارم که مرحوم آقا سید محمدعلی جهرمی، از علمای شهر و امام مسجد جمعه به حضور سید رسید و برای ارسال طوماری که به عنوان فرمانفرما تهیه شده بود کسب اجازه کرد. آن مرحوم پاسخ مثبت نداد و فرمود خود می دانید.

چند روزی گذشت که نامه دیگری از فرمانفرما رسید و مأمور او به خدمت سید رسید و دست او را بوسید و در واقع عذر خواهی کرده بود که هر جا خواستید بمانید مانعی ندارد. من تغییر وضع را در نتیجه اقدام مردم و علما می دانستم و تا سالهای متمادی بر این عقیده بودم تا آنکه پس از گذشت بیش از بیست سال نکته اساسی آن را فهمیدم که به شرح زیر بدان می پردازم: سالها پیش برای دیدار با ارحام به جهرم رفتم. روزی آقای احمد دانشور سر دفتر ثبت املاک که از روحانی زادگان و افراد محترم جهرم بودند به دیدارم آمد و چنین گفت: در آن سال که سید به جهرم آمد من سر منشی محمد حسین قطب آبادی بودم و نزد او تقرب داشتم. قطب آبادی از متنفذین و ظالمان روزگار بود که به خاندان ستمکار قوام شیرازی وابسته بود و در قصبه قطب آباد واقع در سه فرسخی جهرم زندگی می کرد و در حوزه نفوذش قدرت شبه پادشاهی مطلق العنانی داشت. معمولش این بود که نامه هایی که برایش می رسید به دست محمد باقر لاری مقیم محله بالای جهرم می دادند و او وسیله قاصدی به قطب آباد می فرستاد و نیز رسمش آن بود که نامه ها را خود می دید. اگر موضوع مهمی بود باز می کرد و می خواند و دستور جواب می داد والا به منشیان واگذار می کرد. اتفاقاً روزی دسته نامه هایی را قاصد محمد باقر لاری

از جهرم به قطب آباد آورد. قطب آبادی پاکت ها را باز کرد و به اختیار منشیان گذارد و فقط دو پاکت را نگاهداشت و آنها را باز کرد و می خواند و رنگ به رنگ می شد. عاقبت هر دو نامه را به دست من داد و گفت: بخوان، چون من اهل سر او بودم. یکی از آن دو نامه از عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی فارس بود به این مضمون که صد نفر سرباز از شیراز فرستاده می شود و شما چریک به مساعدت آنها روانه کنید و سید را جلب و به شیراز بفرستید و نامه دوم از ابراهیم قوام بود که این مضمون را داشت: هر چه را حضرت اشرف والا امر فرموده اند به موقع اجرا بگذارید. نامه را خواندم و پرسیدم جواب را چه بنویسم. گفت: در جواب هر دو بنویسید که گزارشی که نسبت به حضرت سید عبدالحسین الاری به شما رسیده است مبتنی بر غرض ورزی بوده و اشتباه است و من از نزدیک مراقب حال ایشان بوده ام. عده وعده ندارد و پولی که در روز عید غدیر عیدی داده اند فقط هشتاد تومان بوده و آنها هم به فقرا اعطا فرموده اند و من حاضر به موافقت و مساعدت در این کار نیستم - الفضل ما شهد به الاعداء و آقا سید هم کسی نیست که شما بتوانید وسیله صد نفر سرباز او را دستگیر کنید و این کار تولید اشکال خواهد کرد (بینید که کوشش ستمکاران همیشه ناشی از ضعف و موضع ناتوانی است. به حسب دستور پاسخ را نوشتم و به امضاء و مهر او رساندم و با وسیله معمول فرستادم. آنگاه دستور داد که به جهرم بروم و با محمدباقر لاری به حضور سید مشرف شویم و سلام و ارادت او را ابلاغ کنیم (پلنگ از ناتوانی مهربان شد) و عرض کنیم که امیر نصرت نوری درباره ایشان سعایت بیجا کرده و مواظب او باشند که مردی منافق است (واقعا جان گرگان و سگان از هم جداست) و گول ریش گذاشتن و نماز آمدنش را نخورید .

ما چنین کردیم و پیام را به سید ابلاغ نمودم، اما خود چون سوابق قطب آبادی ظالم و سوء نیت او را با مرحوم سید لاری و بد رفتاری اش را با خاندان آن بزرگوار می دانستیم، از این جریان تعجب کردم و مترصد وقتی بودم تا علت آن را جويا شوم. تا آنکه وقت مناسبی پیش آمد و پرسیدم و گفتم جناب حاجی خان مگر شما نبودید که در فلان سال که عائله آقا سید به اسارت وارد قطب آباد شدند چقدر اذیت و آزار به آنها روا داشتید و کجاوه های آنها را گرفتید، آنها را بر الاغ برهنه سوار کردید و به زجر و شکنجه آنها را دست به دست روانه شیراز نمودید و چه گفتید و چه کردید. چه شد که حالا سر ارادت یافته اید و به اصطلاح اقدام منصفانه کردید. پاسخ داد:

انقلاب حال من نسبت به ایشان در جهت دارد، یکی آنکه پیش از هجرت ایشان به فیروز آباد، حوزه اقتدار صولت الدوله قشقائی زمانی که در الار اقامت داشت و با قوام مبارزه می کرد خیال می کردم که سر و صدای ایشان مستند به اغراض شخصی است، چنانکه بسیار دیده ام که هو و جنجال به نام مذهب و دین راه می افتد و وقتی به مقاصد خودشان رسیدند دیگر خبری نیست و چون وابسته قوام الملک بودم و مصالح او را انجام می دادم. کردم آنچه کردم والساعه کجاوه های عائله آقا در انبار من است ولیکن پس از هجرت ایشان به فیروز آباد از نزدیک مراقب ایشان بودم و فهمیدم که اشتباه کرده بودم و ایشان و رای دیگران اند. زیرا همانطوری که در لار در حوزه تجاوز قوام به او می گفت: ظلم مکن و با او به مبارزه برخاسته بود، در این چند ساله هم همانگونه در حوزه اقتدار صولت الدوله قشقائی باز هم به خان قشقائی می فرمود: ظلم مکن و همچنانکه قوام نتوانست او را به مادیات جلب کند

و چیزی از او قبول نمی کرد، از صولت الدوله هم چیزی نمی پذیرفت و برایم محرز شد که سید مرد خداست و حرکات و سکناتش برای کسب رضای خدای تبارک و تعالی است و از خودخواهی و منویات مادی به دور است.

جهت دوم این است که من برای خاطر قوام با عائله آن مرحوم بدرفتاری کردم ولیکن زیاد طول نکشید که در شیراز ژاندارمری خانه قوام را غارت کردند و عائله اش فراری شدند و به همین قصبه قطب آباد به من پناهنده شدند اما با دو تفاوت. تفاوت اول آنکه عائله حضرت آقا در زمانی که اسیر ما بودند خبر موحشی بدانها نرسید و فقط مصیبت اسیری داشتند و اما عائله قوام علاوه بر مصیبت خوف و خطر، خبر سقوط حبیب خان قوام از اسب و واصل به جهنم شدن او را دریافت نمودند و عزادار شدند.

و تفاوت دوم آنکه مردم وقتی عائله آقا را با آن حالت مشاهده می کردند می گریستند و رقت می کردند و چون عائله قوام را می دیدند که به آن حالت بدبختی و نکبت افتاده اند خوشحالی می نمودند. این مشاهدات موجب تنبه من و انقلاب حالم شده است».

همت بلند و عالی

مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت اللهی برایم نقل کرد که در سال 1334 (1295) عباس خان نائب که از طرف صولت الدوله خان قشقائی حکومت فیروز آباد را داشت مرا ملاقات کرد و اظهار داشت که خان می خواهد باغ... را که در شمال فیروز آباد قرار داشت و از حدود 20 هکتار وسعت برخوردار و دارای عمارت عالی بود و نیز آسیای گرگاب که پای پل بابا حاجی بود و بالای آن هم قلعه ای مشرف بر قصبه فیروز آباد داشت را تقدیم حضرت

آقا سید عبدالحسین لاری نماید و چون تا حال هم ایشان چیزی قبول نفرموده اند و شما در نزد آقا محبوبیت دارید کاری کنید تا آقا قبول بفرماید. ایشان گفتند من به موقع خود به حضور آقا عرض کردم و قبول نکرد و فرمود: از شما که تربیت شده آقای میرزا هستی تعجب دارم که چرا این گونه پیشنهادی به من می دهی، می خواهی فرزندان من از این گونه اموال ارتزاق کنند و مانند فرزندان فلان (که این نویسنده اسم او را نمی برم) بشوند. خلاصه گفت: اصرار من در روحیه بزرگ سید اثری نداشت و جداً و صریحاً جواب منفی داد و بدین گونه در برابر ظالمی که حرمت او را هم نگه می داشت موضع گرفت».

غیرت دینی و حمیت ملی

حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید حسین آیت اللهی، امام جمعه محترم جهرم در تاریخ 1375/5/18 در شیراز ماجرای زیر را برای نگارنده نقل کرد:

پس از آنکه در سال 1367 قطعنامه 598 سازمان ملل توسط ایران پذیرفته شد و پیش از اجرای مفاد آن در تابستان همان سال صدام حسین دستور حمله به کشور را در مقیاس وسیعی صادر کرد که موجب بسیج عمومی در سراسر کشور شد وائمه جمعه و در صدر آنها حضرت آیت الله معظم آقای حاج سید علی خامنه ای ادام الله ظلّه الوارف، رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی، که در آن زمان ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشتند عازم جبهه شدند و در آنجا مستقر گردیدند. معظم له شبی مرا فراخواندند و خواستند تا شام را با ایشان صرف کنم منتظر هم مانده بودند اما من نتوانسته

بودم بروم. خلاصه، پس از صرف شام ایشان به اطاق دیگری رفته و سران نظامی هم در خدمتشان حضور داشتند و من به حضورشان رسیدم. من از اینکه در مجلس شام شرکت نکرده بودم عذرخواهی کردم و گفتم به این دلیل که فکر می کردم مباحثات سری در بین شما باشد نمی خواستم مزاحم شوم. معظم له فرمودند: شما از خود هستید و بین ما و شما سری وجود ندارد.

آنگاه سخن از مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری به میان آمد.

من به نقل از برادرم ماجرای زیر از مرحوم پدرم آیت الله العظمی سید عبدالمحمد آیت اللهی که مرحوم سید را در هجر تش به فیروزآباد همراهی می کرده و در آن سوانح و مبارزات دستیار پدرش بوده است نقل کردم که گفته بودند: روزی پدرم در فیروزآباد چشمش به یک کالسکه افتاد که چند نفر خارجی را حمل می کرد. از کالسکه و سواران آن جو یا شدند و چون مشخص شد که چند مستشار روسی بر آن سوارند آنچنان حالشان دگرگون شد که توصیف آن در بیان ممکن نیست آن مرحوم فرموده بود. کجا رفت آن غیرت مسلمانی که در کشور اسلامی دشمن خارجی به راحتی و با آزادی حرکت کند. سید سه روز لب به غذا نزد و سخن نگفت و افسرده و پریشان بود. آیت الله خامنه ای با استماع این ماجرا به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و فرمود: ای کاش یک جو غیرت این مرد بزرگ در میان تمام سران کشورهای اسلامی بود تا این گونه تن به ذلت ندهند. آنگاه سخن از کتابی که جنابعالی در زندگی سید نوشته اید به میان آوردند و ضمن تجلیل از این اثر، تعابیری را که مرحوم سید دهها سال پیش در پاسخ استفتائی که در مورد مقابله با اجناس خارجی

و خروج ارز از کشور و وجوب فراهم نمودن استقلال اقتصادی و خود کفائی بیان داشته اند و در اثر مذکور عین آن آورده شده است را تعبیری نو و بسیار ارزنده دانستند.

آیت الله خامنه ای در همان سال سفری به جهرم داشتند و مرقد سید را زیارت کردند و وقتی بخش هائی از بیانات سید که در کتیبه هائی در اطراف حرم ایشان نصب شده بود را می خواندند با تجلیل از سید به همراهان فرمودند: «اسرارادت من به این مرد بزرگ همین هاست»

ص: 303

1- الطهرانی ، آغا بزرك (1381 - 1962). طبقات اعلام الشيعة ، القسم الثالث من الجزء الاول وهو نقباء البشر في القرن الرابع عشر ، ص ص 1050 - 1048 ، النجف : مطبعة الآداب .

2- آيت اللهی ، سيد محمد تقی (1363). ولايت فقيه ، زیر بنای فکری مشروطه مشروعہ - سیری در افکار و مبارزات سيد عبدالحسين لاری. تهران : انتشارات امير كبير .

3- آيت اللهی ، سيد محمد تقی (1360). مبارات سيد عبدالحسين الاری ، دیدگاهها و نقش او در تکوین حکومت اسلامی به نیویورک : انتشارات بنیاد مستضعفان نیویورک .

4- آيت اللهی (عالم) ، سيد محمد باقر (1374) : سرگذشت نیکان . شیراز .

نگاهی به علم اصول و اندیشه اصولی سید لاری

نگاهی به علم اصول و اندیشه اصولی سید لاری

حجة الاسلام والمسلمین

سید صالح مرسی

ص: 307

حمد و ستایش خدای را که به انسان علم و دانش ارزانی داشت و صلوات و درود بی پایان بر محمد مصطفی و بر خاندان پاکش نخبگان انسانیت.

بی شک واژه علم در میان سایر فضایل و ارزشهای بشری از جایگاهی بس بلند مرتبه بر خوردار است و می توان گفت پس از مرتبه عقل و خرد انسانی قرار دارد و اشرف اکتسابات انسان علم است.

و این فضیلت لیاقت آن را داشته که در مرتبه اولین هدیه خداوند آفریدگار به انسان اشرف مخلوقات قرار بگیرد و انسان به او زینت بگیرد و بر سایر مقربان برتری یابد آنجا که آفریدگار در گزارش خلقت او می فرماید:

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ) (1)

البته در اینجا ما قصد نظر به علم و ارزش آن نداریم، صحبت از مطلوبیت ذاتی علم و اثر عملی آن مقصود از این مقاله نیست.

در اینجا سخن ما درباره بخشی از تراوشهای فکری و علمی یک انسان وارسته از نسل مظلومان مورد تعدی و ستم واقع شده تاریخ است. یعنی آنها که برای علم و در جهت علم و تنها با این انگیزه حرکت آغاز کردند و آن را دنبال

ص: 309

نمودند و تا پایان عمر خود همراه با علم تا آنجا که در توان داشتند پیمودند و گفتند و یا شنیدند و وایستادند، آنچه دستور از علم گرفتند بکار بردند و هرگز از این انتخاب خود هراسی به دل راه ندادند هرگاه مخاطبان خود را یافتند آنان را به علم خواندند و هرگاه که چنین رخ نداد یکه و تنها در این وادی پردردسر سیر نمودند و سختی تنهائی را با سینه ای گشاده بر خود هموار ساختند و زخم مزاحمت‌های لشکریان جهل و نادانی را به جان خریدند، زیرا با چشم وجدان خود می دیدند آنچه را که دیگران خود را از نعمت دیدنش محروم ساخته بودند.

باری سخن در مورد اثر اندیشه فردی از این سوته دلان بلند مرتبه است و نگاه به گوشه ای از آن تلاش بیدریغ و پیگیر آنان و قطره ای از دریای بیکران انسانیت آنان است یعنی اثر مرحوم سید عبدالحسین دزفولی نجفی چه آنکه نام سید عبدالحسین معروف به لاری در جمله این کاروان به ثبت رسیده است .

و بسیار مناسب است که در این فرصت به این مطلب نیز اشاره شود که این نام چون سایر نامهای هم راه وهم راز او متأسفانه در زیر گرد و غبارهای ستم دوران پنهان مانده است و نه تنها برای عموم مردم بلکه برای خواص نیز ناشناخته و بی نشان است.

در این زمان که رسانه های تبلیغاتی به شکل‌های گوناگونش و با استفاده از ابزارهای متنوع و ظریف و دقیق کسانی را در جهان باصطلاح علم امروز بعنوان صاحبان فکر و اندیشه مطرح و در ذهنها از جمله جوانان و نسل دانش پژوه ما درون جامعه اسلام و تشیع جایگزین می نمایند که در مقایسه با این بلند مرتبگان متواضع و نجیب از دنیا بریده نوباوگانی بیش نیستند، جای بسیار دارد

که ما با برنامه ای کاملاً مستقل برخاسته از فکر و فرهنگ خودی و با تکیه بر حس اعتماد بنفس و اتکا بر خود، بدنبال زنده کردن این نامها و عرضه افکار درخشان و بر جسته آنان در جهان علم و اطلاع رسانی برآییم.

باری او یعنی سید عبدالحسین لاری عمر خود را بر طبق اخلاص در جاده علم گذراند و خدمتهایی در حد توان به نشر و گسترش علم نمود.

البته خدمت به علم و راه پیمودن در جاده علم دو واژه ای است که به حق شایسته این شخصیت است گر چه او تنها در نقطه ای از اقیانوس بی کران علم به و شناگری مشغول بود، اما به هر حال در اقیانوس و به راه اقیانوس طی طریق می کرد، و برای درستی بکار گرفتن این واژه از سوی ما کافی است که قصد و نیت تلاش گر در عرصه فکر و اندیشه از این حرکت را دست یابی به حقایق و واقعیتهای جهان هستی تشخیص دهیم.

پانهادن به راهی به انگیزه رسیدن به منزل حقیقت و واقعیت، شخص را راهی علم می گرداند.

و علم دین - و تعبیر روایت، فقه دین - اگر برترین راه علم نباشد از بهترین آن قطعاً هست چه آنکه دین در اعتقاد ما راه رسیدن به سر چشمه حقایق هستی است.

و اکنون در اینجا بصورتی خیلی فشرده و اجمالی می گوئیم علم به این سرچشمه هستی علم به همه هستی را بدنبال دارد و هر اندازه که آن علم با معرفت و آگاهی بیشتر باشد علم به کل هستی و روابط آن نیز مفصل تر و به تعبیری ریز تر خواهد بود چنانکه جهل به او نیز اثر منفی یعنی جهل به حقیقت

هستی و روابط آن را در پی دارد. و از این رو است که عالمان دین را استوارترین افراد در راه رسیدن به هدف می‌یابیم چون آگاهی آنها کاملتر از دیگران است و ترس از دست دادن چیزی آنها را نمی‌هراساند.

و این موقعیت و منزلت، انگیزه تلاش و فقه ناپذیر آن فرزندان گشته تا در پی بدست آوردن علم دین برآیند. آنان آگاهانه و با اطلاع از هدف خود در هر مقطع و فصلی راه مناسب برای رسیدن به این در گرانها را با دقت و مراقبت ویژه طی نموده اند و هیچگاه دوری یا نزدیکی سختی با آسانی راه آنانرا از حرکت بسوی نقطه روشنائی باز نداشته است و همواره تمام هوش و حواس خود را متوجه متولیان دین نموده تا از فراگیری این علم باز نمانند.

آنها پیامبر و امام را آئینه تمام نمای دین دانسته و تنها از ایشان دین را قابل تلقی و پذیرش می‌دانند.

کوشش این پیروان علم تنها صرف شناخت این راه گشته است، زیرا دین همان است که پیامبر و امام علیها السلام بیان می‌کنند و فراگیری ما از آن همان علم به دین است نه آنچه ساخته فکر ما است.

و همین تعهد و پای بندی است که مایه شکل گیری مشکلات گوناگونی در زندگی علمی آنها می‌گردد گر چه فراگیری این علم در زمانی که آن وجودهای قدسی (معصومین علیهم السلام) در میان مردم حضور محسوس داشته و تماس با آنها میسر بوده چندان مشکله ای بویژه برای مجاوران آنها نداشته. اما آن زمان که راه ارتباط با ائمه علیهم السلام گسست و حضور آنها در میان مردم غیر محسوس گشت و دسترسی به اشخاص آنان شبه محال گردید، مشکلات زیادی به بار آمد، چون در این مقطع راه رسیدن به علم، به ابزار متعددی نیاز

پیدا کرد.

در زمان حضور اگر شخصی با مسأله ای روبرو می شد به محضر معصوم علیه السلام حاضر گشته آن مسأله را مطرح کرده و معصوم علیه السلام نیز پاسخ را متناسب با سؤال و یا گاه با حال سائل با بیان و لفظی که سائل آشنای بدان بوده به او إلقاء می فرموده بصورتی که او یعنی سائل، به علم دین در آن مورد رسیده و آن را دریافت می نموده است و در آن مورد هیچ جای شک و گمان هم برای او باقی نمی مانده است.

و یا حاضران در محضر امام علیه السلام رفتار و حرکات معصوم را از نزدیک شاهد بودند و حرمت و حلیت و یا غیر از آن را قاطعانه می یافتند و بدین صورت و بتدریج احکامی و افکاری برای آنها قطعی و یا مورد اطمینان می گشت.

اما از آن زمان که جامعه از حضور ملموس معصوم در میان خود محروم گشت اشکال و شبهه بر سر راه علم گسترده و فراگیر و یا پر رنگ شد تا جایی که کم کم برای برخی این تصور پیش آمد که راه علم برای رسیدن ما به دین بسته و ما نمی توانیم هر چند با وسایطی بر بال علم به حرکت در آییم بلکه ناچاری و اضطرار ما را به راه ظن و گمان برای دست یابی و نزدیک شدن به حقایق و وظایف گمشده دینی هدایت می کند.

از سوی دیگر آنانکه راه علم را بسته نمی بینند مدعیان آن نیست که در یک یک موارد و جزئیات مسائل می توان از راه قطع و یقین به دین رسید بلکه مقصود آن است که امکان علم پیدا کردن به نظر دین در آن مورد و یا علم به اعتبار و مقبول بودن راهی غیر از علم برای دستیابی به مسائل مورد نیاز وجود دارد و به تعبیر خودشان راه علم و علمی به دین وجود دارد.

ص: 313

روشن است که شخص مجتهد، برای رسیدن به رأی و نظر دین قبلا باید این مسأله را مورد نظر قرار دهد. و نظری را برای سیر اجتهاد خود پایه گذاری کند در غیر این صورت حرکت او برخاسته از علم نخواهد بود.

و یا در مرحله دیگر سخن از آنچه دارای اعتبار است می شود بحث و بررسی و گفتگوهای علمی در نفی و اثبات جزئیات راههای مطرح شده در می گیرد، گذشته از آنکه گاهی تشخیص اصل موضوع مطرح شده مورد دقت ورد و بدل قرار می گیرد.

البته بحث از اینکه چه راهی و ضابطه ای غیر از قطع برای رسیدن به دین معتبر است پس از گذراندن این سؤال است که آیا اصلا ممکن است متولی دین که همواره کار از روی حکمت و عقل می کند راهی غیر از علم برای دستیابی به گزاره های خود قرار دهد؟ و آنگاه پس از انتخاب مستدل و برهانی با رفع اشکال از دیدگاه معقولیت و امکان راه قرار دادن غیر علم، سخن درباره واقعیت خارجی به میان می آید که آنچه در محدوده دین انجام گرفته چیست؟ و آیا در شریعت اثری از جایگزینی غیر علم وجود دارد یا نه؟ و اگر وجود دارد در چه مواردی و در چه شرایطی است؟

از باب نمونه بحث در باب خیری که از معصوم نقل شده ولی علم به درستی یا نادرستی نسبتش به امام نیست؛ یکی از موضوعات بسیار مهم و حساس در شناخت نظریات و قوانین دین است.

بحث از این موضوع در زمان حضور معصوم علیه السلام ما کمتر مورد نیاز بود و شاید به کلی نیازی به این بحث احساس نمی گشته چه آنکه برای مردمان آن عصر موضع و نظر دین نسبت به آن روشن بوده و یا آنکه کمتر به خبر غیر

قطعی احتیاج پیدا می شده چه آنکه در اثر برکت حضور معصوم علیه السلام اکثر اخبار در کنار خود قرائن صحت یا بطلان را همراه داشته اند و بحث از اعتبار خبر غیر قطعی بطور عمومی و گسترده مورد نیاز نبوده است .

ولی در عصر غیبت این بحث به شدت مورد نیاز است باندازه ای که اگر این راه برای شناخت دین و احکام آن از کار بیفتد راهی برای شناخت بخش بسیار بزرگی از احکام و برای انجام وظائف دینی نمی ماند و با مردم دچار مشکلات بسیاری می گردند. و باین جهت بحث از خبر غیر قطعی و باصطلاح خبر واحد مورد اهتمام همه علمای دین قرار گرفته و تلاشهای فراوانی برای کشف اعتبار آن نموده اند یا آیات قرآنی را مورد کاوش قرار داده اند و با موشکافی ها ابعاد مختلف آن را به معرض نقد و بررسی قرار داده اند. و یا با استناد به شواهد و قرائن، عمل و روش معصومین علیهم السلام را روشن ساخته اند و یا عمل و روش اصحاب آنانرا بدست آورده اند و در عین حال گروهی گر چه اندک این پژوهشها را، نتیجه بخش و کافی ندانسته و نتوانسته اند علم به اعتبار خبر را پیدا کنند ولی در آخر کار تنها ضرورت و اضطرار را مجوزی برای استناد به آن اخبار برای عمل به وظائفی که قطع به وجودش ضمن این مجموعه هست دانسته اند.

ودهها بلکه صدها مبحث ریز و درشت دیگر که این مقاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و آنچه در بالا آورده شد بقصد ارائه فهرست اجمالی نمونه ای از کار دشوار یک مجتهد است که او با پیمودن مراحل متعدد آن و تلاش فکری بسیار دقیق و ظریف در مباحث آن مراحل، تازه به یک مبنای علمی می رسد که بر اساس آن می تواند راه دشوار اجتهاد و کشف حکم خدا یعنی دین را

و بر پایه همین ارتباط طبیعی بین این مباحث و فقه دین و احساس نیاز مبرم و حیاتی به آن برای تفقه در دین بود که علم اصول فقه شکل می گیرد. و از سوی دیگر با توجه به عدم دسترسی به اهل بیت وحی در عصر غیبت و با توجه به تعدد اندیشه ها و فکرها که طبیعتاً با طولانی شدن تاریخ این مباحث و در برخورد با اندیشه های دیگران، شبهه ها و اشکالها افزون گشته که بصورت طبیعی پاسخها نیز کثرت می یابد و موشکافیها بیشتر از این رو است که در ابتدای شکل گیری این مباحث و به تعبیری در ابتدای تاریخ استنباط، اصول فقه این گستردگی در موضوعات و استدلالات و حتی مسائل استطرادی را دارا نبوده است که امروز دارد، و شاید همین امر این سؤال را در ذهن ایجاد کند که چرا این همه توان علمی صرف مسائلی می شود که غالباً ارتباط مستقیمی به فقه ندارند و پاسخ آن مسائل چیزی جز آری یا نه و یا شبیه آن دو نیست؟

ولی با توجه به آنچه که گفته شد، طبیعی بودن این تحول روشن است چنانکه سایر علوم نظری شبیه همین وضعیت را دارا هستند و نمونه اش خود فقه است، که در ابتدای تاریخ آن، گاه یک مسأله با ذکر یک روایت و دعوی ظهور بر آن یا دعوی اجماع و ضرورت به پایان می رسید اما اکنون یک محقق و مجتهد باید بحثهای متعدد و شبهه های گوناگونی را حل کند تا دعوی ظهور را تمام کند و یا چند شبهه را پاسخ دهد تا بتواند دعوی اجماع را محقق و معتبر کند.

بنابراین با توجه به اینکه تنها از راه علم می توان به حکم خدا و نظر دین

رسید و رسیدن به علم دین در عصر ما (عصر غیبت) هنگامی است که نظر ورآی از طریق راه یا راههای مستند به برهان و دلیل مستحکم باشد، برای تحقق این امر نقد و بررسی تمام آراء و نظار مرتبط به مسأله ورد و دفع تمام شبهات طرح شده بصورتی علمی و منطقی و بستن راه سایر احتمالات لازم و ضروری است والا مثال ما مثل کبکی است که سر در برف برد تا کسی او را نبیند.

و همین اهمیت موضوع است افراد متقی و از خود گذشته را بر آن داشته تا بهترین سرمایه یعنی عمر خود را صرف تحقیق و پژوهش در این زمینه بسازند، کسانی مانند شیخ انصاری رحمة الله علیه که به نقل بعضی از بزرگان، شاگردان خود را از جهت گذراندن وقت خود به اموری جز فراگیری علم و دانش مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهد، و یا بنقل یکی از اساتید بزرگ حوزه و مراجع عالیقدر، زیارت جامعه هر روزش ترک نمی گشت.

و یا چهره هایی مانند میرزای بزرگ شیرازی و دیگران که ذکر نام آنها در این نوشتار میسر نیست، افرادی دارای قدرت فکر و اندیشه و با تقوا وارد این گود شده و سنگ تمام برای آن گذاشته اند و چه زیبا و به جا این کار را بعهده گرفته اند؛ چه آنکه برآستی ژرفای تأثیر اصول فقه در همه معارف اسلامی و احکام و در یک کلام شناخت دین غیر قابل تردید است، و امری طبیعی است که دین باوران به آن اهمیت بدهند و در تهذیب و شفافیت آن عمر گران مایه خود را صرف آن کنند تا بتوانند از راهی مطمئن به واقع سخنان بیت عصمت برسند و راه را برای رسیدن دیگران نیز باز و هموار کنند.

زیاده روی و افراط نیست اگر ادعا شود کسی که از اصول بهره ای ندارد

نمی تواند مطمئن به شناخت دین باشد.

و اگر این راهسازیهها و راهبریهها نباشد میدان برای جولان سلیقه ها و ذوق ها و احساسات و عواطف له ورها بدون جلوگیری ، در عرصه شناخت دین وارد گشته و در نتیجه دین دستخوش تغییرات ساختاری و اصولی می گردد و به جای اینکه دین فرهنگ ساز باشد فرهنگهای غیر دینی دین ساز می گردند و دین یک امر نسبی و تابع متغیر محیط و زمان خواهد گشت.

و اگر برهان گرائی و برهان سازی برخاسته از علم نباشد مطمئنا تفکر تثلیث مسیحیت و یا ثنویت در تفکر خدا شناسی ما ریشه می دواند و یا در زمانی مانند زمان معاصر گاه سوسیالیسم و گاه کاپیتالیسم به عنوان دیدگاه اقتصادی اسلام عرض اندام می کرد و شاید هم زمانی ترکیبی از هر دو بنام اسلام مطرح می گشت و یا در زمانی آزادگرایی و در زمانی دیگر محدودیتهای شدید فردی و سلب آزادیهای مشروع برنامه و دستور اسلام قلمداد می شد.

و برای صاحبان فکر بخوبی روشن است که این حالت بمعنای تهی بودن اسلام از دستور مشخص زندگی و فکر و جهان بینی مخصوص به خود است چنانکه اکنون ناآگاهان خیره شده از برق تمدن غرب زمینه های این تصور را دنبال می کند.

ولی علی رغم تمام مشکلات و موانع این راه، به برکت اصول فقه تلاش در شناخت و تبیین چهار چوب ابزارهای دین شناسی بخوبی انجام گرفته و زمینه مصونیت شناخت دین از آن گونه خطر فراهم گشته، و به حق می توان گفت اصول فقه محکی برای اسلامی بودن اندیشه است.

ضرورت اصول فقه برای تفقه تا اندازه ای است که نمی توان کسی را از

میان علماء تشیع یافت که بدون استفاده از قوانین اصولی حکم و قانون دین را بدست بیاورد حتی کسانی که بنام اخباری شناخته شده اند نیز به گونه ای اصولی هستند چه آنکه آنان نیز برای بدست آوردن احکام اخبار را مرجع و مأخذ قرار می دهند اما بر اساس این ادعا که علم، به صدور همه روایات موجود در کتابهای معروف شیعه از معصومین علیهم السلام هست و دلالتهای آنها قطعی و معتبر است، و یا در صورت عدم امکان اقامه دلیل در شبهه های تحریمیه قائل به لزوم رعایت جانب حرمت می شوند و این ادعاها بر اساس مبانی است که به نظر خود با دلیل و برهان اثبات کرده اند ولی بهرحال این هم خود اصولی است که آنها برای شناخت دین پی ریزی و علمی کرده اند.

چنانکه پیش از این اشاره شد علم اصول مراحل مختلفی از رشد و گسترش را به خود دیده است و سیر رشد و شکوفائی آن در میان شیعه بجهت زمینه مناسب آن یعنی دوام اجتهاد بیش از آنچه که در میان اهل سنت اتفاق افتاد بوده است و بویژه در یک به دو سده اخیر مورد عنایت خاصی قرار گرفته و بزرگانی مانند صاحب قوانین ، وحید بهبهانی از مدافعان این علم پس از رکود آن هستند.

اما مرحوم شیخ انصاری در این میان درخشندگی ویژه ای دارد، شاید بتوان گفت او خلاصه افکار گذشتگان همراه با فکر خلاق و نوآور شخص خود بود مرحوم شیخ اعظم انصاری قدس سره الشریف تجربه دیگران را دید و بر پایه بررسی آن تجربه ها به کمک فکر قوی و مصنفای خود رأی و نظر تازه را ساخت و عرضه کرد.

برای رسیدن به این گفتار کافی است به رسائل شیخ رحمة الله علیه یعنی

فرائد الأصول نظر افکند و شاهد بود که چگونه مطالب را دسته بندی کرده اکثر افکار را مورد نظر قرار داده و احتمالات را بررسی نموده و در نتیجه خواننده پس از همراهی با آن مطالب شخصیتی با فکر، روشن و متوجه به جوانب امر و تقاد و آماده بر خورد با شبهات و اشکالات ساخته می شود... گزاره نیست اگر بگوییم درک عمق مباحث مطرح شده در رسائل شیخ بدون زحمت و تلاش فراوان میسر نیست، و آنکه خواندن همراه با فهم و تعقل سر تا سر این کتاب فرد را با پایه های خیلی از علوم نظری آشنا و آگاه می سازد.

بهمین جهت این کتاب در حوزه ها مورد اهتمام قرار می گیرد و شرح یا حاشیه زدن بر آن و تدریس آن برای طلاب معمول می گردد.

یکی از حاشیه ها بر فرائد الأصول تعلیقه مرحوم آقا سید عبدالحسین لاری است.

مرحوم سید عبدالحسین لاری در این تعلیقه چنانکه طبیعی است بیشتر نظر به متن و گفته های فرائد دارد و کمتر به نقل اقوال از دیگران می پردازد بر خلاف روشی که در تقریرات خود پیروی نموده است.

تعلیقه و حاشیه های ایشان از یک بعد دو بخش است یک بخش تفسیر و شرح متن رسائل از قبیل بیان وجه امر به فهم و تأمل هائی که مرحوم شیخ انصاری موارد زیادی از این دو در متن فرائد دارد که شرح دهندگان رسائل و اساتید حوزه ها هر یک بنابر فهم و برداشت خود از رسائل آنها را اشاره به نکته یا اشکال یا چیز دیگری بیان می کنند.

و بخش دیگر نظر به درستی و نادرستی مطالب بیان شده در رسائل را دارد، و شاید اکثر این موارد جنبه ایراد ورد آن مطالب را دارد.

ایشان در این درگیری علمی که بقول خودش از تراوشهای فکری استادش استفاده برده است، با قدرت کامل مطالب مورد نظر خود را بررسی می کند و گاه ادله نظر ورایی را تکمیل و یا اضافه می کند ولی در پس آن با ذکر وجوه و نکات قابل توجه، اقدام به رد آن رأی و نظر می کند و خود چیز دیگری را می پذیرد.

مرحوم سید عبدالحسین از آنجا که از شخصیت علمی برازنده ای برخوردار بوده و به توان علمی خود نیز ایمان داشته از مخالفت با رأی غالب هراسی نداشته مثلا ایشان هنگام نقد و بررسی دلیل انسداد قیاس را بطور مطلق نفی نمی کند بلکه قیاس در برابر نص را مردود می داند.

اما در عین حال که شخصیت مستقل علمی داشته اما تعبد و تعهد بی چون و چرای ایشان، و گریز از تحریف، و ترس از انحراف در لابه لای این تعلیقه در جاهای زیادی به خوبی مشهود است، و موضعگیریهای او در برابر ناهنجاریهای اجتماعی قابل توجه است مثلا آنجا که شیخ انصاری در پایان اصل براءت و اشتغال میفرماید عمل بعموم و بدون محدودیت قاعده لاضرر مردود است و گر نه فقه جدید و باصطلاح امروز فقه نو متولد می شود مرحوم سید رحمة الله علیه بدنبال آن می فرماید بلکه دین بدیع یعنی دین نو ساخته می شود.

و حکمت و نکته تعبیر دین جدید به جای فقه جدید بر اهل دقت پوشیده نیست، او می خواهد بفهماند در اینجا تنها معرفت از دین و به تعبیری قرائت از دین نیست که دگرگون می شود بلکه خود دین و واقعیتهای معلوم آن دستخوش تغییر می گردد.

همچنین ضمن مباحث مطرح شده در این تعلیقه آگاهی بلکه صاحب نظر بودن ایشان در معارف و مباحث اعتقادی و کلامی نیز روشن می گردد .

آنجا که شیخ انصاری بحث در علم انبیا را بر حسب روایات مجمل و علمش را موکول به اهلش می بیند ایشان با قوت و قاطعیت ادعای ظهور بلکه قطع در این مورد می کند و اشاره دارد که ما در مورد علم امام در زمان گذشته رساله هائی در کیفیت علم امام و عموم آن نوشته ایم و در چند سطر بعد اهتمام به این نحو مسائل مرتبط به مقام خلفاء الرحمن را اولی از اهتمام بمسائل فرعیه می خواند.

ایشان با کتب اهل عرفان و نیز آشنایی و انس داشته و احیاناً روایاتی را نقل کرده که ما مرجع آن را فقط در آنگونه کتب یافتیم.

خداوند روح او را شاد و با انبیاء و اوصیاء در کنار علما و صلحا محشور بگرداند و به ما توفیق ادامه راه این مشعلداران حقیقت و علم عنایت بفرماید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

سید صالح مدرسی

1376/12/10

ص: 322

سید عبدالحسین لاری، انهدام مجلس واستبداد صغیر

اعظم رانش اعتمادی

ص: 325

«سید عبدالحسین لاری» روحانی نستوه و شجاع، مخالف هرگونه سلطه استبداد و استعمار، عالم دین و سیاست و چهره شاخص مبارزات جنوب در نهضت مشروطه و استبداد صغیر بود. در آستانه مشروطیت، اختلافات فتحعلی خان حاکم لار با فرزندانش، شدت ظلم و ستم خوانین منطقه لارستان، نا امنی راههای تجارتهی ورکود اقتصاد سبب گردید جمعی از تجار لار، به عنوان قشر قدرتمند اجتماعی به رهبری حاج علی وکیل به سامراء عزیمت کنند و از مجتهد بزرگ عصر، میرزای شیرازی در خواست عالمی مبرز، مجاهد، سیاسی و مدبر برای اداره فارس و سامان دادن به آن منطقه کنند(1).

میرزای بزرگ نیز با آگاهی از شخصیت دینی و سیاسی سید عبدالحسین از ایشان می خواهند که دعوت هیأت لارستانی را لیبیک گوید. سید با ورود به لارستان در سال 1309 ق، فعالیتهای علمی، فرهنگی و سیاسی خود را آغاز نمود و با تربیت شاگردان مبرز و نامدار مانند حاج سید عبدالباقی شیرازی، شیخ عبدالحمید مهاجری، سید عبدالمحمد موسوی لاری، شیخ زکریا انصاری و سید مرتضی اهرمی نفوذ علمی و سیاسی خود را در سراسر ایالت فارس توسط آنان، گسترش داد و در دراز مدت از نیروی آنها برای پیشبرد

ص: 327

1- عبد الحمید مهاجری، شجره طیبه، چاپخانه نور، شیراز، 1370، ص 7.

نهضت خود علیه ظلم و ستم مستبدین بکار برد و به عنوان بزرگترین، مؤثرترین و فعال‌ترین رهبر روحانی روحانی در روند حوادثی که به مشروطه منجر گردید، همچنین حوادث بعد از آن به خصوص دوره استبداد صغیر، مطرح شدند. بعد از اعلان مشروطه شاهد اهتمام سید در امر برگزاری انتخابات و تشکیل انجمنهای مشروطه خواه در مناطق مختلف فارس چون الار، اوز، بنادر عباس و لنگه هستیم. با انتشار وسائل «تحریض و تشویق مشروطه مشروعه» و «قانون در اتحاد دولت و ملت» به بیان نظرات فقهی - سیاسی خود درباره مشروطه و حمایت از آن، پرداخت.

دسته بندی دو گروه مشخص مستبد و مشروطه خواه در فارس بعد از استقرار مشروطیت، بافت سیاسی این ایالت پهناور را تشکیل می داد که سید عبدالحسین با پیوستن در جناح اخیر در کنار دیگر مشروطه خواهان فارس چون انجمن اسلامی، انصار و ایل قشقایی به رهبری صولت الدوله، باعث تقویت مشروطیت گردید و حساسیت مستبدین به رهبری قوام الملک که مخالف سرسخت مشروطه بودند را برانگیخت (1) چنانکه بارها این دو گروه را در شیراز و دیگر مناطق ایالت رو در روی یکدیگر قرار داد. انهدام مجلس و آغاز استبداد صغیر اوج مبارزات وصف آرای این دو دسته بود.

لارستان منطقه وسیعی از فارس (2)، در دوره استبداد صغیر «مرکز ثقل پلئیک فارس» (3) بود. اوضاع سیاسی و اجتماعی منطقه در خیزش مردم فارس تأثیر مستقیم داشت. ظلم و ستم خوانین و حکام دشتستان، تنگستان، کازرون، برازجان، داراب و نیریز از طرق گوناگون، بخصوص اخذ مالیات و نیز رکود اقتصاد و تجارت بر اثر ناامنی راهها و رقابت سران ایلات، سبب قیام ملی و خود جوش فارس گردید. وجود روحانی مبارز چون سید عبدالحسین لاری

ص: 328

1- استخر، مقاله از دفتر خاطرات، سال 42، شماره 1747. (22 شهریور. 1337)

2- حسن حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار، ج 2، تهران امیر کبیر، 1367، صص 502 - 1501.

3- کتاب آبی، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه درباره انقلاب مشروطه ایران، به کوشش احمد بشیری، ج 2، تهران، نشر نو، 1363، ص 471.

و فراهم نمودن زمینه های خیزش علیه استبداد و پیوند با دیگر نیروهای مشروطه خواه در شیراز و آمادگی مردم منطقه از جهات فکری و نظامی، لارستان را آماده قیام ملی کرده بود.

نکته مهم و قابل توجه در این میان، همراهی حاکم لار، حاجی علیقلی خان، از نوادگان فتحعلی خان است که بر حسب ضرورت زمان و بهره برداری از شرایط سیاسی روز، در سلک مشروطه خواهان در آمده بود.⁽¹⁾ کینه و خشم مردم از ظلم و ستم حاکم لار، نوعی آمادگی در کمک و همراهی با سید در دفع مستبدین، به وجود آورده بود.⁽²⁾

به فاصله اندکی از بازگشت سید از شیراز به لار، مجلس اول قانونگذاری توسط محمد علی شاه به توپ بسته می شود و دوره ای به نام استبداد صغیر⁽³⁾ آغاز می گردد که اعتراضات شدید مردمی در قالب ارسال تلگرافهای بسیار، به تهران را به دنبال داشت. کلیه ایالت فارس که بعد از عزل ظل السلطان و نصب آصف الدوله به حالت انقلاب عودت نموده و طغیان ایلات آغاز شده بود،⁽³⁾ با انهدام مجلس بحرانی تر شد، به طوری که سردار فیروز، نایب الحکومه فارس، از عهده اعاده انتظامات بر نمی آمد⁽⁴⁾. ظلم و ستم او و عطاء الدوله بیگلربیگی فارس بر مردم و برخی حکام چون آصف الملک حکمران کازرون، موجبات خشم و نفرت هر چه بیشتر آنان می شد⁽⁵⁾. گاه از تعدیات نایب الحکومه به قنسولخانه انگلیس پناه می بردند⁽⁶⁾.

به موجب را پورت واصله، ناحیه الار، معرض تاخت و تاز تعدیات سید عبدالحسین لاری میباشند و مشار الیه اعلان نموده است پرداخت مالیات به شاه حالیه مخالف اسلام است⁽⁷⁾.

ارسال نامه ها و تلگرافهای متعددی به حمایت از مشروطه خواهان

ص: 329

-
- 1- محمد هادی کرامتی، دلگشای اوز، به کوشش محمد شریف کرامتی، شیراز، انتشارات نوید، 1370، صص 201 - 198.
 - 2- کتاب آبی، ج 1، ص 282.
 - 3- همان، ج 1، ص 282.
 - 4- همان، ج 1، ص 23 - 322.
 - 5- عبدالحسین ذوالریاستین، تاریخ حب الوطن، نسخه خطی.
 - 6- سند شماره 10323 بایگانی اسناد وزارت امور خارجه.
 - 7- کتاب آبی، ج 1، ص 353.

و مخالفت با عمل ضد اسلامی شاه، اولین اقدام سید بود. از آن پس با تجهیز قوا و اعزام آنان به مناطق مختلف فارس فصل جدیدی در تاریخ مبارزات جنوب علیه استبداد و استعمار آغاز نمود.

حماسه آفرینی مشروطه خواهان و انقلابیون فارس و رهبری سید عبدالحسین

در این زمان با تلاشهای آصف الدوله حکم فارس و همکاری میرزا محمد خان منشی، میرزا محمد علی خان نصرالدوله و حبیب الله خان قوام الملک از فرنگ به شیراز باز می گردند(1) و با حمایت محمد علی شاه(2) حوادث تلخ و دردناکی می آفرینند.

با استناد به منابع می توان گفت منطقه لارستان به رهبری روحانی بزرگ و مبارز عصر، سید عبدالحسین، بیشترین سهم را در مبارزات جنوب علیه استبداد محمد علی شاه داشت.

در واقع لارستان از حکومت فارس مجزا شده(3) و اکثر مناطق استان را تحت نفوذ سیاسی و فکری خود قرار داد و با استفاده از چریکها و نیروهایی که از سالها قبل آنها را در حوزه علمیه لار، تربیت کرده بود، مبارزات سر سختانه خود را ادامه داد. عکس العمل شدید سید علیه انهدام مجلس، تهدید شاه و اعزام نیروهای خود به برخی نقاط فارس مانند بندرعباس و بوشهر، سبب قوت قلب مردم شیراز و تظاهرات آنان به حمایت از مشروطه شد.

جمعی نیز در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگرافهایی به تهران مخابره نمودند و به طور صریح اعلام داشتند که هرگاه شاه به فوریت فرمان افتتاح مجلس شورای ملی را امضاء کند، ملت شیراز هم از همان راهی که مردم

ص: 330

1- تاریخ حب الوطن، نسخه خطی .

2- Beck louis, the qashqai of Iran, yale university, P 106

3- استخر، مقاله از دفتر خاطرات، سال 42، شماره 1751، ص 17 (1326 ه.ق).

گیلان و اصفهان در پیش گرفتند، پیروی خواهند کرد(1) تا این زمان شهرهای تبریز، رشت، مشهد و اصفهان با شورش خود موجب ترس دربار شده بودند. خبر پیروزیهای انقلابیون دیگر شهرها و ایلات چون بختیاری، در تشدید مبارزات آزادیخواهان فارس مؤثر بود و بارها احتمال تأسی به رفتار مشروطه خواهان بختیاری از سوی ایلات فارس خصوصاً قشقایی، ترس بر دل دولتمردان انداخته بود(2).

ادوارد براون پس از ذکر پیشرفت مشروطه خواهان در دوره استبداد صغیر می نویسد:

با این پیشرفت خود، (آزادیخواهان) از رفتار نابکارانه شاه جری تر گردیدند. ایلات با استازها به آنها گرویده، در این موقع رشت، استرآباد، مشهد و لار فارس با قیادت حاج سید عبدالحسین مجتهد به نامهای گوناگون به تظاهر برخاستند، در اصفهان امتناع شاه از بازگشت حکومت مشروطه را، با برقراری حکومت نظامی پنهان می داشتند(3).

در شوال 1326 ترس از سید عبدالحسین در باب عزیمت به شیراز و یاری مشروطه خواهان، دولتیهامصلحت دیدند که برای جلوگیری از قیام وی اردوئی به ریاست حبیب الله خان قوام الملک ملقب به «سالار السلطان» به لار رهسپار کنند(4). پسران قوام الملک بعد از بازگشت از اروپا، به تطمیع آصف الدوله حاکم فارس پرداخته و نظر او مبنی بر عزیمت به لار و تسخیر این ناحیه را جلب نمودند. در این میان نظر حاج علیقلی خان حاکم لار که به ظاهر طرفدار سید بود، به سمت خود جلب نموده و با طرح نقشه ای عازم لار شدند(5).

سید بلافاصله با اخطار به سالار السلطان عکس العمل نشان می دهد. «با

ص: 331

1- مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 5، تهران، انتشارات علمی، 1363، ص 247.

2- کتاب آبی، ج 2، صص 100-409

3- ادوارد گرانویل براون، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، معرفت، 1338، ص 289.

4- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 5، ص 247، همچنین ر. ک. کتاب آبی، ج 2، ص 1385

5- تاریخ حب الوطن، نسخه خطی، همچنین ر. ک. جبل المتین کلکته، مقاله حق را باید گفت و حقیقت را نباید نهفت، سال 17،

شماره 2، ص 6.

متابعین کثیره خود خروج نموده و در ولایت لار، علنا کوس یاغیگیری می زند» (1).

مستر بیبل کنسول انگلیس در شیراز، مخالفت سید را برای انتظام منطقه مخاطره آمیز می داند (2). چریکهای سید به فرمان او در نقاط مختلف فارس وارد عمل شده و حملات خود را علیه مستبدین شدت می بخشند. چنانکه «شیخ زکریا» را برای مقابله با نیروهای قوام الملک عازم داراب می کند. بارها همراه با تفنگچیان خود موسوم به «کوهستانی» ها به شهرهای کرمان، سیرجان و نیریز حمله ور می شوند (3). طبق گزارشی در حبل المتین سید عبدالحسین تمام صفحات سبعه ولار تا سیرجان را احاطه کرده و عموم ایلات کرمان به سید گرایش یافته اند (4).

پیوستن تفنگداران حاجی آبادی به رهبری حسین سالار و تعدادی از سران طوائف عرب، بهارلو و چریکهای کوهستانی به صف شیخ زکریا، باعث تقویت قوا شد و در حمله به فرگ (Forg) واقع در جاده لار - داراب، کربلایی آقاییک کواری را به قتل رسانده و به طرف داراب حرکت می نمایند (5).

سالار السلطان با لشکر دو هزار نفری خود که از ایلات مختلف چون ایلات و طوایف عرب جمع آورده بود، در داراب آماده مقابله با نیروهای شیخ زکریا می شود ولی شکست سختی را تحمل می نماید. در این موقع از حاجی علیقلی خان حاکم لارستان کمک می طلبد که ضمن درگیری با نیروهای سید مجروح میشود و همراه قوام الملک عازم شیراز شده و در آنجا بر اثر فشار ملیون زندانی می شود. بعد از درگیری وزد و خورد بسیار که به مدت دو ماه به طول می انجامد. پسران قوام الملک شکست خورده و به هیچ پیشرفتی نایل

ص: 332

1- کتاب آبی، ج 2، صص 10 - 409.

2- همان، ج 2، ص 1385

3- روزنامه جنوب، سال اول، شماره 22، ص 8، همچنین رک. کاظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، انتشارات آگاه ونوین، 1363، ص 379.

4- حبل المتین کلگته، سال 17، شماره 2، ص 17.

5- محمد باقر وثوقی، لارستان و جنبش مشروطیت، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، 1375، ص 134.

نمی شوند(1). سید ضمن نامه ای به یکی از علمای بوشهر (سید مرتضی اهرمی) اشاره نموده که با قوام الملک جنگ کرده و او را به کلی مغلوب کرده است(2).

گزارشهای مأموران انگلیسی موجود در کتاب آبی حاکی از اغتشاش و ناامنی جاده ها و افزایش سرقتها است(3). در گزارش دیگر خبر از «خروج سید و متابعین کثیره» اوست(4).

در ادامه مبارزات، سید با اعزام بخشی از نیروهایش به رهبری «مصباح دیوان اوزی» و «حسین کله کن» ملقب به «سپهسالار اسلام» به بندر عباس(5) به پیروزیهای چشمگیری دست می یابند: «بواسطه فشار مجتهدین نجف و سادات لارستان ملتیان بندر عباس زمام اختیار حکومت را در دست گرفته و گمرخانه را تصرف کرده اند. جنرال قنسول مزبور از صاحب منصب ارشد بحری تقاضا نموده است که یک فروند کشتی جنگی برای حفظ منافع انگلیس به بندر عباس بفرستند»(6).

با ارسال تلگرافی به نجف خبر فتوحات گزارش داده می شود:

نجف، حضرت آیت الله خراسانی، از برکات امام زمان، حسب الامر حجت الاسلام، حاجی سید عبدالحسین لاری، تمام دوایر دولتی متصرف، به قنسولات خارجه اعلام می داریم که انجمن ولایتی ضامن جان و مال رعایای خارج است مستحفظ از هر جهت به نهایت آرامی موجود. امضاء عموم ملت بندرعباس(7).

در ماه صفر 1327 همچنان خبر از اغتشاش شیراز و کرمان است و اینکه سید عبدالحسین چند دفعه با اردوی دولتی جنگ کرده و فاتح و غالب

ص: 333

1- کتاب آبی، ج 2، ص 414.

2- همان، ج 2، ص 431.

3- همان، ج 2، صص 10-409

4- همان، ج 2، ص 410.

5- دلگشای اوز، ص 176، همچنین ر. ک. مظفر قهرمانی ابیوردی، از با ورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابو الورد فارس، شیراز، خیام، 1396ق، صص 49-248.

6- کتاب آبی، ج 2، صص 37-374.

7- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص 1395

آمده است»(1) در همین تاریخ سید ضمن نامه ای به انجمن اسلامی شیراز فتوحات خود در بلوکات جویم سبعة ، داراب و بندر عباس» که تا این زمان کسب کرده بود اشاره می نماید که در روزنامه عروة الوثقی درج می گردد(2).

دامنه نفوذ سید به بندر عباس نیز رسید و مشروطه خواهان این منطقه به کمک ملیون لار، با یک حمله ناگهانی بندرعباس را تصرف کردند و گمرک را در حیطه اختیار خود در آوردند. به طوری که آژانس رویتر خبر داد دولت انگلیس پس از تصرف شهر، یک کشتی کوچک جنگی به بندر عباس فرستاد و مدخل بندر را اشغال کرد. بعد از تصرف گمرک بدست انقلابیون، مقر تجاری انگلیس معروف به «کلاه فرنگی» را نیز تسخیر می نمایند. بدنبال تصرف بندرعباس، دیگر نیروهای انقلابی، به فرماندهی «حسین سپهسالار» طی نبردی سخت، بندرلنگه را متصرف می شوند(3).

سید حاجی بابا بیرمی و غلامحسین خان وراوی بارها بندرلنگه و بستک را مورد هجوم خود قرار داده و نهایتاً به تصرف در آوردند(4) تصرف بنادر عباس و لنگه باعث قوت قلب ملیون از جمله آزادیخواهان بوشهر شد. سید عبدالحسین طی حکمی «سید مرتضی اهرمی» را مأمور تسخیر بوشهر می کند(5) حضرت حجت الاسلام لاری، پنج روز قبل با لشکرهایی، با فتح و پیروزی وارد بندر بوشهر گردیده و بندر عباس، لنگه و تخیلو و سایر جزایر و بنادر فارس تماماً به تصرف حضرت سید لاری در آمده، عموم اتباع دولت از حاکم و اجزا فرار کردند(6).

در همین زمان خبر اشاعه وسیع جنبش ملی تا بنادر خلیج فارس و عدم انقیاد این بنادر از شاه منتشر می گردد. رئیسعلی دلواری و علی کازرونی به سید مرتضی اهرمی در تصرف بوشهر یاری می رسانند و با ورود به بندر بوشهر در

ص: 334

1- همان ، بخش دوم، 321 و ص 318

2- همان ، بخش دوم ، صص 58 - 357.

3- از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابو الورد فارس ، صص 49 - 248.

4- جبل المتین تهران ، سال 18 ، شماره 26 ، ص 18 ، همچنین ر. ک. دوحه احمدیه ، نسخه خطی ، ص 99.

5- محمد حسین رکن زاده آدمیت ، دانشمندان و سخن سرایان فارس ، ج 3 ، تهران ، کتابفروشی خیام و اسلامیه ، 1340 ، ص 652.

6- تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم، ص 347. (8 ربیع الاول 1327).

اوایل ربیع الاول 1327، زمام امور آن منطقه را به دست گرفته و پرچم ملی را بر فراز «دار الحکومه» نصب می نماید(1). این بار نیز دولت انگلیس در بندر بوشهر چون بنادر دیگر برای حفظ جان و مال اتباع خود و آمادگی دفاع و مقابله با آزادیخواهان، دو فروند کشتی جنگی در بندر بوشهر مستقر می کند(2).

سرانجام دولت انگلیس با تحریک محمدعلی شاه، او را مجبور به سرکوبی علم الهدی (سید مرتضی اهرمی) می کند. لذا دریابگی با جلب نظر شاه، مبنی بر سرکوب سید عبدالحسین لاری و سید مرتضی وارد بوشهر شده و بعد از چندی در تاریخ 18 جمادی الثانی 1327 موفق به دستگیری و تبعید سید مرتضی به عراق می شود(3). خبر مبارزات نیروهای سید عبدالحسین و فتوحات او، در تاریخ 15 صفر 1327 ق. در روزنامه صور اسرافیل انعکاس می یابد:

فارس ولاستان در تحت تصرف قشون سید عبدالحسین لاری است. در بوشهر و بندرعباس و سایر نواحی خلیج فارس، حکام مقتول و مطرود و حکومت در دست ملی هاست(4).

آزادیخواهان فارس تحت امر سید عبدالحسین، همچنان در نقاط دیگر ایالت، حماسه آفریده و به فتوحات جدید دست می یابند. شیخ زکریا دارابی ضمن تصرف داراب در جبهه شرقی، پیشروی می کند و در کرمان، نیریز و سیرجان به پیکار با مستبدین می پردازد که سبب واکنش صاحب اختیار حاکم منطقه می گردد. «جناب حاجی شیخ زکریا از طرف حجت الاسلام لاری، کرمان را محاصره نموده و آذوقه شهر سخت شده به حاکم شوریدند، حاکم استعفا داد. نظام السلطنه را به حکومت معین کردند»(5).

منطقه برازجان، دشتی و دشتستان، که قبل از استقرار مشروطه علیه ظلم

ص: 335

1- کتاب آبی، ج 2، صص 67 - 466.

2- کتاب نارنجی، ج 2، صص 17 - 116.

3- کتاب آبی، ج 2، ص 472. همچنین ر. ک. دانشمندان و سخن سرايان فارس، ج 4، ص 580.

4- صور اسرافیل، سال دوم، شماره 3، ص 1.

5- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صص 48 - 347.

وستم خوانین و حکام منطقه همواره مبارزه می نمود، در دوره استبداد صغیر با داشتن چند چهره انقلابی چون زائر خضر خان تنگستانی، شیخ حسین خان چاه کوتاهی، میرزا علی کازرونی و رئیسعلی دلواری از کانونهای انقلابی و مبارز در راه اجرای قانون اساسی و استحکام مشروطه علیه استبداد و سلطه استعمار به شمار می رفت. نفوذ و قدرت علمی و سیاسی سید عبدالحسین در جذب آنان و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی، مؤثر بود و او را به عنوان رهبر روحانی مشروطه خواه قبول داشته و به فرمان وی مناطق بسیاری را به تصرف در آوردند.

چنانکه دیدیم، عمده نیروهای سید در سه جهت جنوب، شرق و غرب به پیروزیهای چشمگیری دست یافتند و بنادر مهم عباس، بوشهر و لنگه و بستک به تصرف ملیون درآمد یا مورد تهدید قرار گرفت و انجمنهایی در حمایت از مشروطه بر پا شد (1).

منطقه وسیع جغرافیایی از بوشهر تا کرمان، به واسطه حضور نیروهای مطیع و فداکار سید که خود در تربیت آنها کوشیده بود در تحت فرمان و نفوذ جبهه مبارز فارس قرار می گیرد. بخشی از هزینه های مالی این نهضت از طریق تجار انقلابی لارستان تأمین می گردید. سید برای پیشبرد نهضت خود تشکیلات منظمی راه انداخته بود (2) و برای بی نیازی از دولت مرکزی و اعتراض به آن و همچنین برای بر طرف کردن ضرورتها و نیازهای فوری و بدلیل تمام شدن تمبر پست لار، اقدام به چاپ تمبر نمود که عنوان «پست ملت اسلام» و «پست ملت لار» بر آن نقش بسته بود (3).

سید عبدالحسین لاری در مدت کوتاهی اوایل استبداد صغیر تا غارت اولیه لار با فعالیتهای فکری، سیاسی و نظامی خود و به کمک نیروهای وفادار

ص: 336

1- کتاب نارنجی، ج 1، ص 224.

2- روزنامه استخر، مقاله از دفتر خاطرات، سال 42، شماره 1749، ص 3. (مهر 1337).

3- مهدی قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، 1363، ص 255، همچنین محمد اعظم بنی عباسیان بستگی، تاریخ جهانگیرته و بنی عباسیان بستک، به کوشش عباس انجم روز، بی جا، بی تا، 1339، ص 314. همچنین مهدی با مداد، تاریخ رجال ایران، تهران، زوار، 1347، صص 58-257. شجره طیبه در صفحه 28 چاپ تمبر توسط سید را انکار می کند و می نویسد که از روی غرض به ایشان نسبت داده اند.

خود، پیروزیهای چشمگیری در مناطق وسیع فارس و بنادر بدست آوردند به طوری که مبارزات سید انعکاس بسیار زیادی در منابع داخلی و خارج کشور داشت.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می نویسد: «اواخر صفر 1327 مشروطه خواهان چهار مرکز بزرگ برای آزادیخواهی نهضت داشته اند : تبریز، رشت، اصفهان و لاسر»⁽¹⁾ منابع خارجی چون خبرگزاری رویتر از اقدامات سید گزارشاتی ارائه می دهد⁽²⁾. کسروی نیز در حوادث محرم و صفر 1327 به قیام شیراز تحت رهبری سید عبدالحسین اشاره کرده است⁽³⁾. در کتاب خاطرات و خطرات، سخن از مواضع قاطع سید و قدرت ایشان است؛ «سید عبدالحسین، در کمال قدرت در جنوب مشغول کار است⁽⁴⁾. به این ترتیب فعالیتهای سید ضربات سهمگینی به جناح مستبدین زده و خشم و نفرتی عمیق از سید در دل ایشان نهفته شد و مترصد فرصتی برای سرکوب، عالم سیاسی جنوب بودند تا انتقام دیرینه خویش را از او و دیگر انقلابیون بگیرند.

انقلاب مستبدین، غارت لار

تا این زمان پیروزیهای مداوم و خیره کننده انقلابیون به رهبری سید جناح مستبدین را به شدت در تنگنا قرار داده و آنان را به عکس العمل واداشت.

چون در این موقع احکام تلگرافی و کتبی از علماء اعلام ... خراسانی و مازندرانی در اجرا مشروطه و انعقاد مجلس شورای اسلامی ... پی در پی می رسید ... و از این طرف شیخ المجاهدین، شیخ زکریا از سرکوه و داراب حرکت به سمت تبریز نموده و جنگ سختی کرد قوام الملک و نصر الدوله در این هنگامه تدبیری که به خاطر شان رسید این بود که منزل جناب آیت الله آقای آقا میرزا

ص: 337

1- انقلاب ایران، ص 294.

2- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب 5، ص 1137.

3- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج 2، تهران، امیر کبیر، 1363، صص 79 - 878.

4- خاطرات و خطرات، ص 188.

ابراهیم مجتهد مجلسی موسوم به مجلس عالی تشکیل دادند و نتیجه رفتن نصرالدوله به سمت لار و قتل و غارت احرار شد» (1).

پسران قوام و عطا الدوله بیگلریگی فارس و آصف الدوله حاکم فارس که در موقعیت سخت سیاسی قرار گرفته بودند « حضرات قوامیها و سایر رؤسای شیراز تشکیل مجالس داده اسباب اتحاد و ترقی فراهم می نمایند» (2) طن تاریخ دوم ربیع الأول 1327، تشکیل مجدد، «انجمن ایالتی» را اعلام می دارند (3)، در این جلسه بر پذیرفتن مشروطیت تأکید کردند. تفصیل تشکیل انجمن ایالتی شیراز و تصمیماتی که گرفته می شود در تاریخ مشروطیت ایران و کتاب آبی آمده است:

.. قیام سید عبدالحسین لاری و تصرف لار و بندر عباس بوسیله قوای مشروطه خواهان، قیام ملیون و تنگستانی ها و تصرف آن، قیام شیخ زکریا و کوشش مشروطه خواهان مقیم شیراز مستبدین را به زانو در آورد و آنان را برای قبول حکومت ملی و مشروطه آماده نموده، جلساتی در شیراز منعقد گردید که در آن جلسات، رؤسای خانواده قوام هم شرکت داشتند و همه متحدالقول شدند که راهی جز حکومت شوروی و افتتاح مجلس شورای ملی نیست و تصمیم گرفتند، سید عبدالحسین لاری و شیخ زکریا و صولت الدوله را که در رأس قیام ملیون فارس قرار گرفته بودند به شیراز دعوت نمایند» (4).

به مدت کوتاهی بعد از ائتلاف مستبدین و تشکیل انجمن ایالتی فرمان محمد علی شاه مبنی بر سرکوبی سید به نصرالدوله قوام الملک اعلام می گردد. وی نیز با همکاری حاکم لار به همراه پانزده هزار نفر به سمت لار حرکت می کند: (5)

نصر الدوله به اتفاق علیقلی خان، لار را تصرف کردند و سید جعفر را

ص: 338

1- تاریخ حب الوطن، نسخه خطی.

2- سند شماره 30، کارتن 28، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه.

3- کتاب آبی، ج 2، صص 33 - 532.

4- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 5، صص 255-56. همچنین ر.ک. کتاب آبی، ج 2، صص 34 - 533.

5- دلگشای اوز، ص 178. همچنین ر.ک. تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک، صص 16 - 314

محبوس واز قرار معلوم سید ابو الحسین را نیز دستگیر نموده اند»(1).

اعزام نیروی مستبدین به مرکز فرماندهی فارس در این دوره، در حالی بود که نیروهای سید چون شیخ زکریا در کرمان، مصباح دیوان اوزی و حسین سپهسالار در بنادر لنگه و عباس، و نیروهای دشتستانی و تنگستانی و رئیسعلی دلواری، علی کازرونی و سید مرتضی اهرمی در جبهه بوشهر مشغول مبارزه با مستبدین بودند. بنابراین بهترین فرصت برای مستبدین جهت حمله به لار بود. لذا نصرالدوله که این زمان، ریاست ایل خمسه را داشت به شهر لار در حالیکه از نیروی رزمجو خالی بود حمله می کند و طی 16 روز به قتل و غارت جان و مال مردم پرداخته برای تضعیف روحیه مردم، شایعه کشته شدن سید را رواج می دهند. مردم بی دفاع و بازاریان شهر تا حد توان و با بذل جان، به مقابله با مستبدین پرداخته، تعداد بسیار زیادی به شهادت می رسند. خبر فتح الار در شیراز و بندر عباس انعکاس شدیدی داشت و عده ای از اهالی این مناطق از جمله حاج علی آقا ذوالریاستین یکی از علمای بزرگ شیراز به قنصلگری انگلیس پناهنده می شوند(2). در نتیجه شورش مردم و بستن بازارها، آصف الدوله حاکم فارس و انجمن ایالتی، به ناچار نصر الدوله را از لار فرا می خوانند.

انتقام

به دنبال غارت و چپاول لار توسط نصرالدوله، سید عبدالحسین مشغول به تهیه و تدارک قوا برای تنبیه مستبدین و گرفتن انتقام جان مسلمین لار می گردد.

آقا سید عبدالحسین که مغلوب پسران قوام شد مجددا در لارستان نائره

ص: 339

1- کتاب آبی، ج 3، ص 569. همچنین ر. ک. روزنامه جنوب، سال اول، شماره 18، ص 2.

2- کتاب آبی، ج 3، ص 569. همچنین ر. ک. حب الوطن، نسخه خطی.

حرب را دارد شعله ور می سازد»(1). لذا با همکاری سردار نظامی وفادار خود شیخ زکریا در منطقه کوهستان، مقدمات حمله را فراهم می آورد و به اطراف واکناف نامه هایی ارسال داشته و اعلام می دارد:

« به عموم ملت واهل شریعه (شریعت) ورعیت هرجا و هر کس متفق الرأی والکلمه نوشته و گفته و تلگراف به هرجا و هر کس کرده که تا قصاص و تقاص حقوق الناس از این مفسدین و مستبدین سابق نشود و نکند، هیچ کس تمکین نکرده و نمی کند»(2).

همچنان سید مراقب اوضاع سیاسی ایالت و بنادر است و دستورات لازم در جهت مبارزه با مستبدین را صادر می نماید. «سید عبد الحسین لاری متصل به ملتیان بندرعباس سفارس می داد که گمرک را توقیف نمایند». احکامی نیز در توقف گمرک به بندر لنگه صادر می نماید(3). اقدامات سیاسی و نظامی سید و قدرت رهبری او بعد از تصرف لار توسط نصرالدوله، به دولت و سفارت انگلیس فهماند که اقدامات آنان برای سرکوب نهضت انقلابی و مردمی سید، بی نتیجه است. خصوصا با قدرت و شوکت او در مبارزه با مستبدین در شیراز پیش از این، آشنایی داشتند و از میزان حمایت مردمی و تقویت وی از سوی علمای نجف با اطلاع بودند. لذا اطمینان داشتند که در آینده نزدیک با عکس العمل شدید نیروهای ایلی و روستایی، تحت نام «میون» به رهبری سید مواجه خواهند شد.

سفارت انگلیس، خطر را بخوبی درک کرده خصوص کنسولگری این دولت شاهد بی توجهی دولت نسبت به تنبیه و مجازات عمل جنایتکارانه نصرالدوله بود و کنسولگری انگلیس احتمال وقوع حادثه جدی و خطر ساز را پیش بینی می کند:

ص: 340

1- جبل المتین کلکته، سال 17، شماره 2، ص 23. (23 جمادی الثانی 1327)

2- لارستان و نهضت مشروطیت، ص 150.

3- کتاب آبی، ج 3، ص 605.

«... خطر این است که سید لاری بنا به دعوت حکومت با استعداد کافی برای سرکوبی قوام رو به شیراز می آید»⁽¹⁾.

کنسولگری انگلیس طی ارسال نامه ای به حکومت شیراز، آنها را مسئول عواقب حملات سید به شیراز و خسارات وارده به جان و مال اتباع انگلیس می داند. واز حکومت شیراز می خواهند که از آمدن سید لاری

جلوگیری نماید⁽²⁾. بر طبق گزارشی موجود در کتاب آبی، آصف الدوله برای رهایی از بحران شیراز و سرکوب قوامیها، قشقائیها و سید عبدالحسین را به شیراز احضار نموده است⁽³⁾. نمایندگان روس و انگلیس بهترین راه حل برای فائق آمدن بر اوضاع وخیم ایالت و جلوگیری از حرکت سید به شیراز، انتصاب ظل السلطان به حکومت فارس می دانند و از دولت می خواهند رسماً حکومت وی را اعلام دارد⁽⁴⁾. اما انتصاب وی با مشکل روبرو می شود و علاءالدوله به عنوان حاکم معرفی می گردد.

دولت انگلیس ضمن اقدامات سیاسی، نیروی نظامی، در بنادر بوشهر وعباس، پیاده نموده تا در صورت لزوم به شیراز اعزام کند. از دیگر سو سید لاری با خرید اسلحه و تقویت نیروهای خود، آماده حرکت به شیراز می گردد. چهارده جمادی الثانی 1327 خبر می رسد که عبدالحسین لاری با شیخ زکریا و 40 نفر دیگر در نزدیکی داراب هستند. کنسولهای دولتی روس و انگلیس از آصف الدوله می خواهند که به سید لاری و وصولت الدوله حکم قطعی صادر نماید که ابداً به طرف شیراز حرکت ننمایند⁽⁵⁾. همزمان با پیشروی نیروهای سید عبدالحسین و شیخ زکریا وصولت الدوله قشقایی به سمت شیراز و اعلام آمادگی برای اعزام نیرو به مرکز، تهران به دست مجاهدین فتح می گردد. این در حالی بود که دورهبر نیرومند سیاسی و نظامی تا حوالی شیراز پیش رفته، خطر بزرگی برای حکومت و منافع روس و انگلیس بوجود آوردند.

ص: 341

1- همان، ج 3، ص 613.

2- همان، ج 3، صص 16 - 613.

3- همان، ج 3، صص 15-614.

4- همان، ج 3، صص 16 - 615.

5- همان، ج 3، ص 713.

سرانجام با اعمال فشار همه جانبه از سوی سفارت انگلیس، حاکم فارس، سردار اسعد وزیر داخله و نهایتاً تلگراف علمای نجف به در خواست شیخ مرتضی آشتیانی مبنی بر اینکه «امورات داخله اصلاح، امید در اعاده اجانب حاصل، حرکت آقایان عجالتا غیر لازم، حکم فوری حجج در رجعت صولت الدوله از شیراز واجب»⁽¹⁾. وعزل علاء الدوله از حکومت فارس، منجر به بازگشت نیروهای سید و صولت الدوله از حوالی شیراز می گردد.

بدین ترتیب انهدام مجلس و شروع دوران استبداد صغیر و قدرت گیری مجدد مستبدین، سبب شدت یافتن مبارزات سید و همکاری و همیاری دیگر مشروطه خواهان فارس در مناطق دور و نزدیک گردید و سید با بهره گیری از تلاشهای چندین ساله خود از بدو ورود به لار و با توجه به آشنایی سید با انجمنها، گروهها و افراد مشروطه خواه و استفاده از نیروی آنان، مبارزات خود علیه مستبدین را تشدید می نماید و با وارد آوردن ضربات سخت، خشم آنان را تحریک می کند و بارها منافع دولت انگلیس را به مخاطره انداخته و او را وادار به نشان دادن عکس العمل سیاسی و نظامی نمود. ایالت فارس به خصوص منطقه لارستان، بدنبال به توپ بستن مجلس، شاهد تحولات بسیار بود که سید عبدالحسین نقش بسیار مهمی در رهبری انقلابیون و مشروطه خواهان به عهده دارد به طوری که از لارستان به عنوان «مرکز ثقل پلیتیک فارس» یاد کرده اند. سرانجام اغتشاش و آشفتگی بسیاری از ولایات ایران از جمله فارس در این دوران موجب احساس خطر دولتهای روس و انگلیس و تحت فشار قرار دادن محمد علی شاه برای برقراری مجدد مشروطه شد و با فتح تهران و خلع شاه مستبد، بار دیگر ایران ناظر برپایی مجلس و قانون اساسی می گردد.

ص: 342

1- محمد ترکمان، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1370، ص 87.

1- عبد الحمید مهاجری ، شجره طیبه ، چاپخانه نور، شیراز، 1370، ص 7.

2- استخر، مقاله از دفتر خاطرات ، سال 42، شماره 1747. (22 شهریور. 1337)

3- حسن حسینی فسایی ، فارسنامه ناصری ، تصحیح و تحشیه منصور رستگار، ج 2، تهران امیر کبیر، 1367، صص 502 - 1501.

4- کتاب آبی ، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه درباره انقلاب مشروطه ایران ، به کوشش احمد بشیری ، ج 2، تهران ، نشر نو، 1363، ص 471.

5- محمد هادی کرامتی ، دلگشای اوز، به کوشش محمد شریف کرامتی ، شیراز ، انتشارات نوید، 1370، صص 201 - 198.

6- کتاب آبی، ج 1، ص 282.

7- همان، ج 1، ص 282.

8- همان، ج 1، ص 23 - 322.

9- عبدالحسین ذوالریاستین ، تاریخ حب الوطن ، نسخه خطی .

10 - سند شماره 10323 بایگانی اسناد وزارت امور خارجه .

11- کتاب آبی، ج 1، ص 353.

12- تاریخ حب الوطن ، نسخه خطی .

13. Beck louis, the qashqai of Iran, yale university, P 106.

14- استخر، مقاله از دفتر خاطرات ، سال 42، شماره 1751، ص 17 (1326 ه.ق).

15 - مهدی ملک زاده ، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، ج 5، تهران ، انتشارات علمی، 1363، ص 247.

16- کتاب آبی ، ج 2، صص 100-409

17- ادوارد گرانویل براون ، انقلاب ایران ، ترجمه احمد پڑوه ، تهران ، معرفت ، 1338، ص 289.

ص: 343

- 18- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 5، ص 247، همچنین ر. ک. کتاب آبی، ج 2، ص 1385
- 19- تاریخ حب الوطن، نسخه خطی، همچنین ر. ک. جبل المتین کلکته، مقاله حق را باید گفت و حقیقت را نباید نهفت، سال 17، شماره 2، ص 6.
- 20- کتاب آبی، ج 2، صص 10 - 409.
- 21- همان، ج 2، ص 1385
- 22- روزنامه جنوب، سال اول، شماره 22، ص 8، همچنین رک. کاظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، انتشارات آگاه ونوین، 1363، ص 379.
- 23- جبل المتین کلکته، سال 17، شماره 2، ص 17.
- 24- محمد باقر وثوقی، لارستان و جنبش مشروطیت، قم، مؤسسه فرهنگی همسایه، 1375، ص 134.
- 25- کتاب آبی، ج 2، ص 414.
- 26- همان، ج 2، ص 431.
- 27- همان، ج 2، صص 10 - 409
- 28- همان، ج 2، ص 410.
- 29- دلگشای اوز، ص 176، همچنین ر. ک. مظفر قهرمانی ابیوردی، از با ورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابو الورد فارس، شیراز، خیام، 1396ق، صص 49 - 248.
- 30- کتاب آبی، ج 2، صص 37-374.
- 31- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص 1395
- 32- همان، بخش دوم، 321 و ص 318
- 33- همان، بخش دوم، ص 58 - 357.
- 34- از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابو الورد فارس، صص 49 - 248.
- 35- جبل المتین تهران، سال 18، شماره 26، ص 18، همچنین ر. ک.

دوحه احمدیه ، نسخه خطی ، ص 99.

36- محمد حسین رکن زاده آدمیت ، دانشمندان و سخن سرایان فارس ، ج 3، تهران ، کتابفروشی خیام و اسلامیه ، 1340، ص 652.

37- تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم، ص 347. (8 ربیع الاول 1327).

38- کتاب آبی، ج 2، صص 67 - 466.

39- کتاب نارنجی ، ج 2، صص 17 - 116.

40- کتاب آبی ، ج 2، ص 472. همچنین ر. ک. دانشمندان و سخن سرایان فارس ، ج 4، ص 580.

41- صور اسرافیل ، سال دوم ، شماره 3، ص 1.

42- تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم ، صص 48 - 347.

43- کتاب نارنجی ، ج 1، ص 224.

44- روزنامه استخر ، مقاله از دفتر خاطرات ، سال 42، شماره 1749 ، ص 3. (مهر 1337).

45- مهدی قلی خان هدایت ، خاطرات و خطرات ، تهران ، زوار ، 1363، ص 255، همچنین محمد اعظم بنی عباسیان بستگی ، تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک ، به کوشش عباس انجم روز، بی جا، بی تا، 1339، ص 314. همچنین مهدی با مداد ، تاریخ رجال ایران ، تهران ، زوار ، 1347، صص 58 - 257. شجره طیبه در صفحه 28 چاپ تمبر توسط سید را انکار می کند و می نویسد که از روی غرض به ایشان نسبت داده اند.

46- انقلاب ایران ، ص 294.

47- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ، کتاب 5، ص 1137.

48- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران ، ج 2، تهران ، امیر کبیر ، 1363، صص 79 - 878.

49 - خاطرات و خطرات ، ص 188.

50- تاریخ حب الوطن ، نسخه خطی .

ص: 345

51- سند شماره 30، کارتن 28، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه .

52- کتاب آبی، ج 2، صص 33 - 532.

53- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 5، صص 56-255. همچنین ر.ک. کتاب آبی، ج 2، صص 34 - 533.

54- دلگشای اوز، ص 178. همچنین ر.ک. تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک، صص 16 - 314

55- کتاب آبی، ج 3، ص 569. همچنین ر. ک. روزنامه جنوب، سال اول، شماره 18، ص 2.

56- کتاب آبی، ج 3، ص 569. همچنین ر. ک. حب الوطن، نسخه خطی .

57- حبل المتین کلکته، سال 17، شماره 2، ص 23. (23 جمادی الثانی. 1327)

58- لارستان و نهضت مشروطیت، ص 150.

59- کتاب آبی، ج 3، ص 605.

60- همان، ج 3، ص 613.

61- همان، ج 3، صص 16 - 613.

62- همان، ج 3، صص 15-614.

63- همان، ج 3، صص 16 - 615.

64- همان، ج 3، ص 713.

65- محمد ترکمان، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1370، ص 87.

ص: 346

اشاره

سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطیت در بوشهر و جنوب ایران

به روایت پی. زد. کاکس (P. COX) بالیوز انگلیس در بوشهر

مترجم: حسن زنگنه

ص: 349

انقلاب مشروطیت در جنوب ایران و به ویژه بوشهر موضوعی است که در کتب و اسناد تاریخ معاصر به زبان فارسی کمتر بدان پرداخته شده و چون ابعاد و زوایای پنهان و تاریک فراوانی دارد، باید در پرتو انتشار اسناد، خاطرات و گزارشات داخلی و خارجی، روشن گردد.

یکی از گزارشات روشنگرانه در این زمینه، گزارش سالیانه بالیوز دولت انگلیس در بوشهر است. ما میدانیم که چون انگلستان در جنوب ایران دارای منافع اقتصادی و سیاسی فراوانی بوده هر گونه حرکت میهن پرستانه و استقلال طلبانه را مغایر با اهداف خود می پنداشته است. پس در گزارشی که هم اکنون از نظر خوانندگان گرامی می گذرد این اصل نیز صادق خواهد بود که بالیوز دولت انگلیس آشکارا با مردم جنوب ایران، ایلات و عشایر و مخصوصاً روحانیون و علمای دین عناد می ورزیده و گاهم از بکار بردن کلمات توهین آمیز، خودداری نمی کرده است.

بنابراین خوانندگان هوشیار ضمن اینکه اطلاعات گرانبها و ناگفته ای در این گزارش بدست می آورند، عنایت خواهند فرمود که بهر حال گزارشگر فردی بیگانه و طرفدار منافع استعماری دولت متبوع خود بوده است.

سال 1909 به سبب خیزش میهن پرستان ایرانی در سرتاسر خاک این کشور، سالی فراموش ناشدنی است. این نهضت ملی دست آخر با عزل ویا کناره گیری محمدعلی شاه پایان پذیرفت و پسر بچه ای دهساله به عنوان شاهی پوشالی اداره امور کشور را بر اساس نظام سلطنتی مشروطه در دست گرفت و شورای سلطنت که برگزیده نمایندگان مردم بود، شاه را راهنمایی می کرد. پیش از آن که به شرح نقشی که فارس و بوشهر در این رویدادها ایفا کردند بپردازیم، ضروری است اوضاع کلی حاکم بر ایران را در آغاز این سال به طور خلاصه بازگو کنیم.

ماهها بود که در شمال ایران جنگی بی امان بین نیروهای آزادیخواه وارتجاع سلطنتی در حال جوش وغللیان بود. میهن دوستان تبریز زمام امور را در دست داشتند و جنگ مسلحانه نافرجامی هم در مشهد جریان داشت. محمدعلی شاه اکنون باید پی می برد که امیدی جدی برای سرکوب موج احساسات مردمی وجود ندارد و دوران بازگشت به حکومت خودکامه هم سپری شده است، اما او هنوز سرسختانه ولجوجانه دست بردار نبود و ظاهراً

ص: 353

این امید را در سر می‌پرورانید که با مداخله روسها سرانجام موقعیت از دست رفته اش را باز خواهد یافت، بنابراین مذبوحانه به هر ترفندی روی می‌آورد و تشکیل دولت جدید بر اساس انتخابات مجلس را نوید می‌داد.

به جز در تبریز، هنوز خشم مردم ایران با خیزش های انقلابی آشکار نشده بود. در آغاز ماه ژانویه ناآرامیهایی اصفهان را در بر گرفت که در پی آن شهرهای یزد و رشت را نیز به قیام وا داشت. آنگاه با پیروی از این شهرها، فارس و بنادر خلیج فارس هم دست به قیام زدند. اساسا رعایای فارس به طور کلی روستایی و به دور از نوآرپه‌های امروزی بوده و روحیه ناسیونالیستی هم در بین آنان آنگونه که در سایر جاها متداول است، وجود ندارد ولی تبلیغات ناسیونالیستها همراه با آمیزه محکمی از اندرزهای مذهبی، به ویژه مادام که اساس این تبلیغات و باورها مبتنی بر عدم پرداخت مالیات و توانگر شدن باشد بیشتر خوشایند طبع عناصر خود سر و ستیزه جوی روستایی قرار خواهد گرفت که جریان فارس هم از همین دست است.

آغازگر نهضت جنوب ایران ملائی بنیادگرا به نام سید عبدالحسین لاری است. سید در سال 1907، زمانی که اوضاع شیراز دولت را به ستوه آورده بود راهی شیراز شد و کوشید اقتدار دولت را در آنجا واژگون سازد. با آمدن ظل السلطان به شیراز سید از آنجا رفت و با نیرویی از تفنگچیان در اطراف داراب و به طور کلی فارس به فعالیت پرداخت و اموال دشمنانش از جمله پسران قوام در شیراز را مورد تهدید قرار داد و فارس را عموماً گرفتار ناامنی و هرج و مرج ساخت.

تنها در ژانویه سال 1909 بود که سید با اندرز به ملاهای محلی

بندرعباس ولنکه کوشید حکومت بنادر را سرنگون سازد. وی در این راستا از مردم خواست تا یکی شده و بلژیکیها را اخراج کرده، گمرک را برای خودشان به اشغال در آورند. جز لاری های ساکن در بنادر هیچ دسته ای با ایجاد اغتشاش و نا امنی روی خوش نشان نداد، اما سخنان تند و اعتراض آمیز سید در میان افراد قانون شکن در پس کرانه ها پژواک یافته و خطر حمله به گمرک در آینده ای نزدیک، به صورت موضوعی نگران کننده در آمد.

با اعزام یکی از کشتیهای اعلی حضرت پادشاه انگلستان این امر را به طور موقت سرکوب و به تأخیر انداختیم. متأسفانه معزالدوله حکمران بنادر خلیج فارس در آن زمان، عنصری بی مقدار و تریاکی ای خوشخو و هیچ کاره ای از ایل شاهسون بود که نه تنها تجربه ای از اوضاع جنوب ایران نداشت بلکه دارای آن توانایی هم نبود که بتواند از پس مشکلاتی بر آید که از اکتبر گذشته با پذیرش این سمت، احاطه اش کرده بود.

نامبرده هم مانند خیلی از اسلافش با کنار کشیدن خود به طور عملی از جریان امور، می خواست نابسامانیها را رفع و رجوع کند. به همین دلیل راهی چاه بهار شد و با وجود در خواستهای پی در پی برای مراجعت به مقرش هفته ها عاطل و باطل در آنها، جا خوش کرد.

در اواسط ماه مارس که مدتها از خارج شدن اوضاع از کنترل می گذشت، معزالدوله به محل مأموریتش مراجعت کرد. در روز هفده ماه مارس که ملیون گمرک را اشغال کرده و حکومت را در دست گرفتند، تشنج اوضاع بندرعباس به اوج خود رسید. برای ما جای کمال خوشوقتی بود که این گروه مصباح دیوان را در بندرعباس به عنوان حاکم نظام مشروطه برگزیدند،

زیرا نامبرده دارای شخصیتی استوار بود و تمام کوشش خود را برای ایجاد نظم و آرامش به کار می برد.

در لنگه به محض اینکه اخبار اشغال گمرک بندرعباس دریافت شد، اقدامات مردم بندرعباس را پیگیری نمودند و اکنون آشکار شده بود که بوشهر هم بیش از این ساکت نخواهد نشست. در مورد بوشهر لازم به یادآوری است که مردم آنجا به طور کلی عملاً سرگرم فعالیت‌های تجارتي با هند و اروپا بوده و در واقع به طور مصمم و قاطعانه از باورهای دموکراتیک پیروی نمی کنند. آنچه می خواهند حاکمی منصف و منطقی است تا نظم و آرامش ایجاد کند تا بتوانند حرفه بازرگانی شان را بدون دغدغه و با آرامش خاطر دنبال نمایند.

در بین جماعت تجارت پیشه شهر بوشهر آن شور و احساسات وطن پرستانه آن گونه که در تبریز و شمال ایران دیده می شود وجود ندارد، بنابراین نهضت و خیزش بوشهر توسط ملایی تنگستانی به نام سید مرتضی اهرمی، اهل روستای اهرم، واقع در 30 مایلی بوشهر، طراحی شد(1)

سید در دو الی سه سال گذشته به طور متناوب ساکن بوشهر بوده است. وی، هم بنا به دستور سید عبدالحسین لاری و هم بر اساس احکام علمای بلند مرتبه شیعه در نجف، نهضت بوشهر را رهبری می کرد و در این راستا با مشکلی مواجه نبود. زیرا حکمران بنادر در محل حضور نداشت و پادگان

ص: 356

1- بر هیچکس و حتی خود انگلیسیها پوشیده نیست که مردم بوشهر در جنگ 1834 و 1856 آن چنان نیروهای انگلیسی را به ستوه آوردند که دو نفر ژنرال مشهور انگلیسی که هر دو سمت فرماندهی داشتند، به نامهای استاکر واترسی در بوشهر خودکشی نمودند و این گفته های کینه توزانه جناب با لیوز نشان دهنده ژرفای کینه اش نسبت به مردمان سلحشور جنوب ایران است: مترجم

بوشهر هم که از تعداد 300 نفر سرباز اصفهانی تشکیل شده بود، ایستادگی نمی کرد. سید مرتضی تعدادی از روستائیان مسلح از روستای خود اهرم و سایر روستاها واقع در پس کرانه ها را در بوشهر مستقر ساخت و با کمک آنها و ظاهر به نام آرمان ملیون کنترل بوشهر را در 22 مارس در دست گرفت و روز بعد گمرک را به اشغال در آورد و کارکنان بلژیکی را هم از کار کنار گذاشت. ضمناً در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که بنا به مواردی گمرکات بنادر جنوب ایران نزد دولت انگلستان به گرو گذاشته شده است.

1- عموماً گمرکات بنادر وثیقه وام 300/000 پوندی است که چند سال پیش شاه دریافت کرده است. 2- وصولی های فعلی گمرک بوشهر که ماهانه بالغ بر 30/000 تومان است بابت پرداخت سود پیش پرداختها و حواله های بیش از اعتباری که شاه و وزراء دریافت کرده اند، به گونه ای ویژه در حال حاضر نزد بانک شاهی ایران در گرو می باشد.

بنابر آنچه گذشت به نماینده سیاسی مقیم دستور داده شد تا چگونگی امر را با رهبران ملیون در میان گذاشته و به آنها بگوید، همانگونه که رهبران ملیون در شمال ایران در خواستهای روسیه را شناسایی نموده، تسویه می کنند، اینجا هم انتظار می رود که حزب مردمی به دعاوی انگلستان به دیده احترام بنگرد.

رهبران بندرعباس در این مورد شیوه کاملاً پسندیده ای در پیش گرفتند، اما در بوشهر با وجود رهنمودهای علمای بلند مرتبه شیعه در نجف و تهران دایر بر اینکه دعاوی انگلستان معتبر بوده و باید شناسایی شود، سید اساساً در

نظر داشت گمرک را مصادره کرده و غنائم را بین خود و تفنگچیان تقسیم کند. از 23 مارس تا دهم آوریل که با پیاده شدن نیروهای انگلیسی امنیت به بوشهر باز گردانده شد و آنگاه که گمرک هم از دخالت‌های خشونت بار ایمن گردید، سید مرتضی تمام دریافتی گمرک را که تقریباً 20/000 تومان بود از سر خود باز کرد. سید مرتضی در تمام این عملیات توسط سه نفر هم پیمان ویژه پاری می شد:

1- آقای مصطفی نواب

2- میرزا علی کازرونی تاجیر خرده پای محلی

3- میرزا حسین، مترجم قنسولگری آلمان

سید مرتضی ملایی بود که از دانش اقتصادی بهره ای نداشت و در کلیه موارد اشخاص یاد شده به صورت انفرادی و یا به طور مشترک به عنوان مشاور و یا همدست عمل می کردند. به طور طبیعی به محض این که این خبر سر زبانها افتاد که سید مرتضی و تفنگچیان گمرک را مصادره کرده و موجودی آن را از آن خود کرده اند، حرص و از تمامی روستائیان بر انگیخته شد و کسانی که روحیه آشوب طلبی بیشتری داشتند به صورت تفنگچی از روستاهای همجوار تنگستان ودشتی، تعدادی بنا به دستور ویژه سید و بقیه دلخواه سرازیر بوشهر شدند.

سید خود به طور تخمین بر آورد کرده بود که جهت پرداخت دستمزد روزانه 3000 نفر باید از محل وصولی های گمرک برداشت شود. در واقع این نفرات هرگز به این تعداد نبودند اما یک وقت این باور وجود داشت که تعدادشان بین 1000 تا 1500 نفر بوده است. اکنون می توان پی برد که حضور

ص: 358

این شورشیان روستایی که همگی مجهز به تفنگهای مدرن امروزی بودند چه خطری برای امنیت مردم شهر و شبه جزیره بوشهر به وجود آورده بود.

به زودی کنترل همه این تفنگچیان از دست سید در رفت و نامبرده هر وقت که شرایطی اضطراری و فوری پیش می آمد بی درنگ زیر بار مسئولیتهای نمی رفت و این در حالی بود که کس دیگری هم نبود و یا نمی خواست که نظم و آرامش به وجود آورد و یا این که امنیت جانی و مالی اتباع انگلستان را تضمین نماید. شبها به سبب تیر و تفنگ و هیاهوی این تفنگچیان، قشقرقی به تمام معنی در بوشهر راه می افتاد، هیچ کس نمی خوابید. همه پشت بام خانه هایشان کشیک می دادند و بی هدف و نسنجیده به سوی آسمان آتش می گشودند. افزون بر این دسته های زیادی از این تفنگچیان که در بوشهر با هم نزدیک و یک دل می شدند، یک هدف مشترک را تعقیب می کردند و آن این بود که با دست به غارت می زدند و یا اینکه اموال گمرک را تصاحب می نمودند و آنان که در روستاهایشان با هم نزاعهای خونین داشتند، می خواستند همان را نیز در بوشهر پیگیری کنند. بنابراین همواره بین این گروهها دعوا و کشمکش وجود داشت و به زودی اوضاع چنان پر تنش و مخاطره آمیز شد که جهت تأمین امنیت برای اتباع بیگانه و همچنین اتباع انگلیسی ساکن در بوشهر به ناو سلطنتی فاکس FOX» دستور داده شد تا از بندرعباس که اکنون در آنجا اوضاع بسیار بهبود یافته بود. به بوشهر اعزام گردد.

در روز دوم آوریل کشتی فاکس وارد بوشهر شد و در لنگرگاه بیرونی استقرار یافت. در همین اثناء اوضاع در ساحل به مراتب وخیم تر می گردید. تعداد تفنگچیان هر روز افزایش می یافت و هر چه بیشتر هم ستیزه جوتر و غیر

قابل کنترل تر می شدند. دو دسته از آنان در روز هشتم آوریل که دریافتند در گمرک چیزی برایشان باقی نمانده است بلادرنگ پیش از غروب آفتاب به بازار خواروبار حمله بردند و در خلال شب دزدیهای زیادی به وقوع پیوست. از جمله مقدار قابل توجهی کالاهای تجارتهی و قماش نیز به سرقت برده شد.

اکنون سید مرتضی دریافته بود که توانایی کنترل افرادی را که خود آورده است، ندارد، بنابراین به منظور وادار ساختن آنها که شهر را ترک کنند از نمایندگی سیاسی انگلیس درخواست همکاری کرد. اضطراب و سراسیمگی شهر را در بر گرفته بود. در روز نهم آوریل نمایندگان سیاسی روس، آلمان و عثمانی به بالیوزگری مراجعه کردند تا در مورد لزوم اتخاذ تدابیر صریح و قاطع برای ایجاد امنیت با نماینده سیاسی مشورت و او را در این خصوص تشویق نمایند. تقریباً تمامی تجار انگلیس هم همین درخواست را مطرح ساختند. به هر حال آشکار بود که تنها راه رویارویی با این اوضاع پیاده کردن نیروهای نظامی از شناور جنگی است. اما چون مایل بودیم که در صورت امکان از چنین امری پرهیز کنیم، در روز نهم آوریل با تصویب هیئت سیاسی انگلیس در ایران، در خلیج فارس با سید مرتضی اتمام حجت کرده به ایشان هشدار دادیم چنانچه تا ساعت 5 بعد از ظهر روز بعد تفنگچی ها شبهه جزیره بوشهر را ترک نکنند، نیروی نظامی و جنگ افزار مورد نیاز جهت تأمین امنیت اتباع انگلیسی و سایر خارجیان، در بوشهر پیاده خواهد شد. ظاهر آن شب تعدادی از تفنگچیان از خود شهر خارج شدند، اما هدفشان از این کار، پنهان شدن و در کمین نشستن بود.

جنگ و کشمکش در بین خود تفنگچیان و به دام انداختن و به چپاول

بردن اموال ساکنان نواحی بوشهر هنوز هم برای اروپائیان که در حومه شهر زندگی می کردند موضوعی خطرناک و نگران کننده بود. در صبح روز دهم در راه اصلی که مسیر رفت و آمد تجار اروپایی به داخل شهر بود هیاهویی در گرفت، یک نفر کشته و دیگری مجروح شد و نزاع خونینی آغاز گردید. در پی این حادثه نماینده سیاسی به محل رخداد شتافت و دریافت که حدود 120 نفر گرد آمده و در مورد اقدامات تلافی جویانه جر و بحث می کنند .

در شهر دگرگونیهای جدی به وجود نیامد، سید مرتضی کماکان زیر بار مسئولیتها نمی رفت. شهر هنوز پر از تفنگچی و بازار بسته بود و مردم از ترس بیدار بوده و شبها نمی خوابیدند. در ساعت 4 بعد از ظهر نماینده سیاسی با تشریح چگونگی اوضاع ، طی اعلامیه ای به اطلاع عموم رسانید که به سبب نبود حاکمیت دولت و نظر به در خطر بودن جانی انگلیسی ها و سایر بیگانگان ، مسئولین انگلستان مجبورند، افراد نیروی دریایی را در ساحل پیاده کنند، اما مأموریت آنها تنها پاسداری از جان اتباع انگلستان خواهد بود و به محض اینکه شرایط به حال عادی برگشت ، از بوشهر بیرون کشیده خواهند شد.

تا ساعت 5 بعد از ظهر روز بعد به اعلامیه شب گذشته پاسخی جدی داده نشد، بنابراین تعداد 100 نفر از تفنگداران نیروی دریایی همراه با 4 قبضه توپ ماکسیم «MAXIM» از کشتی جنگیر فاکس تخلیه و در بوشهر مستقر گشت. از این تعداد 50 نفر در محوطه ساختمان نمایندگی سیاسی انگلستان واقع در جنوب شهر و 50 نفر هم در محوطه وسیع گمرک واقع در ضلع شمالی شهر همجوار بانک شاهی و تجارتخانه وانکھوس و شرکاء استقرار یافت.

پیاده شدن نیروها خود به طور چشمگیری موجب برقراری آرامش

نماینده سیاسی مقیم پیش از پیاده شدن واستقرار نیروها به سایر نمایندگان سیاسی خارجی اطلاع داده بود، چنانچه نیروها پیاده شوند خواهد توانست سربازان هندی را به عنوان نگهبان در صورتی که بخواهند، در اختیارشان بگذارد. ژنرال قنصلگری روسیه خود نگهبان قزاق در اختیار داشت و مسیوکادولوبوسکی تنها در خواست نمود تا برای محل سکونت مسیر میشتولت «MISHTOLT» نماینده خط کشتیرانی روسیه در بوشهر، ترتیب اعزام نگهبان داده شود. تعداد 4 نفر گارد به قنصلگری فرانسه - که به طور معمول تعدادی سرباز کشیک چی در اختیار دارد، اعزام گردید و بنا به درخواست دکتر لیستمان هم یک دسته نیرومند 10 نفری گارد به تشکیلات وانکھوس فرستاده شد.

شرکت وانکھوس سوای اینکه همجوار گمرک بود- که اصولاً- در این گونه موارد مرکز اغتشاشات در شهر است . در آن موقع در انبارهایش هم نفت وقماش نگهداری می شد که این موضوع خود به صورت کابوسی در آمده بود. روز بعد با هماهنگی با دکتر لیستمان نگهبانی شرکت وانکھوس برچیده شد زیرا افراد نیروی دریایی مستقر در گمرک به طور همزمان مسئولیت حفاظت از شرکت وانکھوس را هم به عهده گرفتند.

از پانزدهم آوریل تا دهم ماه مه به سبب حضور واستقرار افراد نیروی دریایی در بوشهر اوضاع شهر وشبه جزیره ظاهر آرام شد و ساکنان هم به تدریج خاطر جمع شده مغازه هایشان را باز نمودند، اما در بین رهبران نزاع ودسیسه کماکان وجود داشت وسید مرتضی عنصر اصلی آشوب به شمار

می آمد. ولی طبقه تجار به اندازه کافی قدرتمند نبودند تا بتوانند اقدامات سید را نادیده گرفته و یا به طور جدی با او به مخالفت برخیزند. از دیگر سو تجار نمی توانستند خود را قانع ساخته و تا زمانی که سید حاضر نباشد وصولی های گمرک را - که خود و تفنگچیاناش تصاحب کرده بود. تسویه و باز پرداخت نماید و تفنگچیان را هم که دور و برش گرفته بودند از شهر بیرون کند، با او کنار آیند. سید مرتضی در این مدت به هر وسیله ای متوسل می شد تا پاره ای از تفنگچیاناش را وادار به عزیمت از بوشهر نماید و خود دوباره کنترل اوضاع را در دست بگیرد و می گفت که می خواهد علیه دریاییگی اوضاع را قبضه نماید. ضمناً دریاییگی به عنوان تنها کسی که خواهد توانست اوضاع بوشهر را سر و سامان دهد از تهران به بوشهر فرستاده شده بود.

بهانه سید این بود که بقیه مردم هم یکدست شده تا با دریاییگی مخالفت کرده و اجازه ندهند که وی از سوی شاه وارد بوشهر شود. چند روز بعد سید دستاویزش را از دست داد، زیرا تعدادی از علمای بلند مرتبه به موجب تلگراف واجب الاجرای اعلام نمودند که دریاییگی قول مناسب داده تا از حکومت مشروطه پشتیبانی نماید، لذا انتصاب نامبرده از سوی ما تأیید شده می باشد. اگر عالی جناب دریاییگی می توانست پیش از این همراه با این حکم وارد بوشهر شود بی تردید اوضاع به سرعت بهبود می یافت. اما ورود ایشان به سبب غیر قابل بودن رودخانه دجله به تأخیر افتاد. به هر حال دریاییگی در روز هشتم ماه مه به بوشهر وارد شد و تمام گروهها به گونه ای شایسته از او استقبال کردند.

نظر به اینکه دریاییگی به قسولگری اطمینان خاطر داد که در آینده،

امنیت و آرامش در بوشهر برقرار سازد، این مطلب از او پذیرفته شد. بنابراین افراد و تکنگاران یگانهای شناور فاکس واسفینکس که در ساحل مستقر بودند در روز 18 ماه مه رهسپار واحدهایشان گردیدند و ناو سلطنتی فاکس در حالی که افسر ارشد نیروی دریایی : ناخدا یکم هانت «HUNT» بر روی آن مستقر بود در روز 20 آوریل منطقه را ترک گفت. رفتار افراد نیروی دریایی در خلال این شش هفته فرساینده، قابل تحسین بود. عالیجناب دریادار ای. جی. دبلیو اسلید «E. SLADE» فرماندهی کل نیروی دریایی در روزهای 27 و 28 آوریل همراه با ناو سر فرماندهی جهت بازدید از فعالیتهای نظامی و تدابیر احتیاطی که برای ایجاد امنیت در نظر گرفته شده بود، از بوشهر دیدن کردند. دوره دشوار و پر دردسر تاریخ بوشهر با اخراج سید مرتضی از بوشهر پایان یافت. سید بعد از اینکه مدتی در زندان گذرانید در روز هفتم جولی با کشتی بخاری پست به بصره فرستاده شد. او از آنجا عازم نجف گردید که تا پایان سال در آنجا به سر می برد.

نگرشی بر خیزش مردم بوشهر علیه محمد علیشاه قاجار

اشاره

نگرشی بر خیزش مردم بوشهر علیه محمد علیشاه قاجار

عبدالکریم مشایخی

ص: 367

پیرامون انقلاب مشروطیت و خیزش عمومی مردم در کرانه های شمالی خلیج فارس به ویژه بندر بوشهر، مرکز بنادر و جزایر خلیج فارس در عصر قاجار، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته، در حالی که اسناد و مدارک تاریخی موجود بیانگر آن است، که هم زمان با قیام میهن پرستان ایرانی علیه استبداد صغیر در سال 1327 ه.ق / 1909 م، مردم بوشهر نیز همراه و همگام با دیگر شهرهای ایران در این رستاخیز ملی شرکت کرده، و در متزلزل ساختن ارکان و پایه های نظام پوشالی محمد علی شاه قاجار نقشی کار ساز و بالنده ایفاء نمودند.

شایان نگرش است، که با تکیه بر گزارشهای بالیوز(1) دولت انگلیس در بوشهر که به سال 1327 ه.ق / 1909 م فراهم گردید، آغاز گر نهضت جنوب

ص: 369

1- سر پرسی زاخاریا کاکس : جنرال قنصل انگلیس مقیم بوشهر ، کفیل سرکنسولگری بوشهر از اول ژوئن 1904 م. نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس و سرکنسول از هفتم ژانویه 1909 م وی در 1913 م بوشهر را به قصد محل نامعلومی ترک گفت و در اواخر 1914 م همراه با نیروی نظامی اعزامی از هند به سر پست خویش در بوشهر بازگشت . ر.ک: رابینو، لویی ، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس ، ترجمه غلامحسین میرزا صالح ، تهران ، نشر تاریخ ایران ، 1363، ص 81.

ایران، ملایی بنیاد گرا به نام سید عبدالحسین لاری است، که با توصیه به ملاحی طرفدار خود در بندرعباس، لنگه و بندر بوشهر کوشیده است، تا حکومت بنادر را سرنگون سازد و نیروهای طرفدار را بر مسند قدرت قرار دهد(1).

اقدامی که از پیامدهای مترتب بر آن، به خطر افتادن منافع دولت بهیه انگلیس و مداخله مستقیم ناوگان دریایی آن کشور در این ماجرا است.

در این مقال برآنیم تا با تکیه بر اسناد موجود گزارشی واقع بینانه از قیام سید مرتضی اهرمی معروف به «عَلَمُ الْهُدَى»(2) که با استناد به فتوای علمای بلند مرتبه نجف و توصیه آیت الله سید عبدالحسین لاری پیشوای جنبش لارستان رهبری مخالفین حاکمیت استبداد محمد علیشاهی در بوشهر را داشتند، به خوانندگان ارائه نماییم.

قدر مسلم آن است، که برای معرفی این چهره روحانی مبارز و انقلابی که در آن برهه از تاریخ همراه و همگام با شهید رئیس علی دلواری بوشهر را به تصرف در آورده و بر گمرک و سایر ادارات دولتی بوشهر سلطه یافته، بیشترین تکیه بر اسناد منتشره از وزارت خارجه انگلستان، گزارشهای نماینده سیاسی انگلیس مستقر در بوشهر و جریده هایی خواهد بود، که در آن زمان در بوشهر و بمبئی به چاپ رسیده است.

ص: 370

1- بشیری، کتاب آبی، تهران، نشر نو، 1363، جلد دوم، ص 465.

2- لقب «علم الهدی» به سید مرتضی مجتهد اهرمی از طرف «سید» و تأیید روحانیان نجف داده شده است. ر.ک: وثوقی، محمد باقر، لارستان جنبش مشروطیت، موسسه فرهنگی همسایه، قم، 1375، ص 142.

سید مرتضی فرزند سید جعفر فرزند سید باقر در اهرم متولد و نشو و نما یافت. جدش سید باقر از سادات کاکلی بوده که از آنجا به اهرم مهاجرت کرد(1). سید مرتضی تحصیلات علوم دینی را در محضر علماء بزرگ نجف به پایان برد، و از محضر پر فیض مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بهره مند گردیده و به درجه اجتهاد نایل آمد.

سید بعد از مراجعت از نجف به طور متناوب ساکن بوشهر گردیده، و اسناد تاریخی و گزارشهای نماینده کنسولی انگلیس در بوشهر، بیانگر آن است، که فرامین وی نزد طبقات پایین و عموم جامعه بوشهر از احترامی خاص برخوردار بوده است(2).

جنبش مردم لارستان و بوشهر علیه نیروهای استبداد

محمد علیشاه قاجار بعد از به توپ بستن مجلس در جمادی الأولى 1326 ه. ق دوره ای جدید در تحولات سیاسی ایران با نام استبداد صغیر آغاز نمود، که این اقدام با واکنشهای سرسختانه ای از طرف انقلابیون ایران در سراسر کشور روبرو گردید. قیام آزادیخواهان تبریز، گیلان، اصفهان و دیگر شهرهای ایران که به دنبال خبر به توپ بستن مجلس و سرکوب مشروطه خواهان به شهرهای مختلف ایران رسید، روحانی جلیل القدر آیت الله سید عبدالحسین لاری را ترغیب نمود تا هیأتی را به سه ناحیه «داراب»، «بندر عباس» و «بوشهر» اعزام نماید.

سید طی نامه ای به روحانی مبارز بوشهری سید مرتضی علم الهدی پیروزی خود را بر نیروهای استبداد اطلاع داده و مخالفت علنی خود را با

ص: 371

1- نبوی، سید محمد حسن، نقش روحانیون ضد استعماری مردم جنوب ایران، مجموعه مقالات کنگره رئیس علی دلواری، چاپخانه علوی بوشهر، 1373.

2- آئینه جنوب (نشریه) مقاله مشروطیت، قیام سید مرتضی اهرمی و اشغال بوشهر، ترجمه حسن زنگنه، شماره 74، 18 فروردین 1375، ص 6.

محمد علی‌شاه قاجار اعلام و خواستار همگامی مبارزین بوشهری با انقلابیون الار، بندر عباس و لنگه گردید(1).

اخبار پیروزی ملیون بندرعباس، بندر لنگه و لار باعث تهیج و تحریک انقلابیون بوشهر شده، سید مرتضی اهرمی طی نامه ای که از سوی سید عبدالحسین لاری دریافت نموده بود، در تدارک حمله گسترده ای به مقرهای دولتی افتاد و بدون هیچگونه مقاومتی گمرک و ادارات دولتی را به تصرف در آورد(2).

کفیل کنسول انگلیس کاپیتان ترور(3) درباره چگونگی آغاز قیام سید

مرتضی علیه نیروهای استبداد در بوشهر می نویسد:

وی اسید مرتضی اهرمی بنا به دستور سید عبدالحسین لاری و هم بر اساس احکام علمای بلند مرتبه شیعه در نجف، نهضت بوشهر را رهبری می کرد، و در این راستا با مشکلی مواجه نبود، زیرا حکمران بنادر احمد خان دریا بیگی در محل حضور نداشت، و پادگان بوشهر هم که از تعداد 300 نفر سرباز اصفهانی تشکیل شده بود، ایستادگی نمی کرد. سید مرتضی تعدادی از روستائیان مسلح از روستای خود اهرم و سایر روستاها واقع در پس کرانه ها را در بوشهر مستقر ساخت و با کمک آنها وظاها را به نام آرمان ملیون کنترل بوشهر را در 22 مارس در دست گرفت(4).

پیروزی انقلابیون بوشهر با حمایت قاطع تمام طبقات مردم و مأمورین دولتی که در گزارش کنسول انگلیس قلب ملت خواه معرفی شده اند به سرعت

ص: 372

1- وثوقی، محمد باقر، لارستان، جنبش مشروطیت، مؤسسه فرهنگی همسایه، قم، 1375، ص 137.

2- همان، ص 137.

3- کاپیتان ترور TREVOR کفیل کنسولگری انگلیس در بوشهر بود، که در غیاب ماژور کاکس، سرکنسول انگلیس در بوشهر انجام وظیفه می کرد.

4- آئینه جنوب، همان، ص 6.

در اول ماه ربیع الاول سال 1327 ه.ق سید مرتضی اهرمی رسماً به کنسول خانه انگلیس نوشت که مهام حکومت را از جانب ملیون در دست دارد و وظایف مأمورین محلی را موقتاً عهده دار است، و ترتیب حفظ جان و مال اتباع خارجه را خواهد داد.

بدنبال پیروزی ملیون بوشهری، کارگزار دولتی از شهر خارج شد، و پرچم ملیون جایگزین پرچم سلطنتی گردید.

سید به اتفاق متابعین خود به دار الحکومه رفته و بیرق سلطنتی را خوابانده و به جای آن بیرق ملی نصب نمودند، و 21 تیر توپ هم به رسم سلام شلیک شد. این طور اظهار می شود که این انقلاب بدون خونریزی به واسطه این است که تمام طبقات در بوشهر به انضمام مأمورین دولتی قلب ملت خواه هستند (2).

نماینده کنسولی انگلیس در بوشهر بعد از اینکه نیروهای طرفدار سید، گمرک را به اشغال خود در آورده و کارکنان بلژیکی را از کار برکنار ساختند، با عنوان ساختن این موضوع که گمرکات بنادر جنوب ایران بر اساس وثیقه وام 300/000 پوندی که شاه قاجار مظفرالدین شاه چند سال پیش از دولت انگلیس دریافت کرده، در گرو آن دولت می باشد با رهبران ملیون تماس گرفتند، از آنها خواستند تا در خواستهای آن دولت را شناسایی کرده، به ادعای آن دولت به دیده احترام بنگرند. ملیون به خواستهای نماینده انگلیس ترتیب اثر نداده، گمرک را مصادره کرده و موجودی آن را از آن خود اعلام نمودند (3).

جنرال قنصل انگلیس مقیم بوشهر در تلگراف مورخ 9 آوریل

ص: 373

1- آئینه جنوب، همان، ص 6

2- بشیری، کتاب آبی، تهران، نشرنو، 1363، جلد دوم، ص 467.

3- آئینه جنوب، همان، ص 6.

18/1909 ربیع الاول 1327 به بهانه لزوم مداخله آن دولت در وقایع بوشهر، راپرتی به سر جورج بارکلی مخابره نموده، که سید مرتضی مسؤولیت نگهداری نظم را به کلی از عهده خود منتزع نموده و دستجات نامنظم تفنگچیان چریکی که او مجتمع نموده، ظاهراً به کلی عنان اختیارشان از کف ساقط شده، و از طرف دیگر دسته مشروطه خواهان صادق العقیده؟! با سید مزبور قطع اتصال نموده، و در پایان گزارش خود نتیجه گیری کرده که برای برقراری نظم و حفظ منافع دولت انگلیس اجازه مداخله به نیروهای انگلیسی داده شود(1).

سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس در پاسخ به راپرت جنرال قنسول انگلیس مقیم در بوشهر و راپرت بارکلی موافقت خود را با مداخله نظامی انگلیس اعلام و به سائقه مخاطره آمیز بودن اوضاع بوشهر و تأمین امنیت جانی اتباع انگلیس و دیگر اتباع بیگانه به ناو سلطنتی فاکس FOX دستور داده تا از بندرعباس به جانب بوشهر رهسپار گردد(2).

در روز دوم آوریل 1909م/1327 ه. ق کشتی فاکس وارد بوشهر شده، در لنگرگاه بیرونی استقرار یافت.

سواد مراسله مورخ 5 جمادی الاول 1327 وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس که ممهور به امضاء میرزا جواد خان سعدالدوله (3) می باشد، بیانگر تأیید اقدام مداخله جویانه انگلیس در وقایع بوشهر است:

مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخ بیست و نهم ربیع الثانی دایر بر جلب استعدادی که آن دولت فخریه به ملاحظه حفظ اتباع خود

ص: 374

1- ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیسی و روس به ایران، نشر وزارت خارجه، 1370، ص 14.

2- همان، ص 6.

3- میرزا جواد خان سعدالدوله ملقب به «ابوالمله» (وزیر امور خارجه).

ورعایای خارجه به بوشهر وارد کرده بودند، شرف وصول بخشید، و از اینکه از طرف آن دولت به رفع انتظاری که اولیای این دولت داشته مساعدت شده است، امتثال حاصل گردید»(1).

نماینده سیاسی انگلیس مستقر در بوشهر با سید مرتضی تماس گرفته و اتمام حجت نمود، تا در اسرع وقت تفنگچیان تحت امر ایشان بوشهر را ترک نمایند، اما بدنبال رد درخواست آنها از طرف سید مرتضی، افراد نیروی دریایی انگلیس در ساحل پیاده شده، و ساختمان نمایندگی انگلیس واقع در جنوب بوشهر و محوطه وسیع گمرک واقع در شمال شهر، همجوار بانک شاهی و تجارتخانه وانکپوس و شرکاء را به تصرف خود در آوردند.

اسناد تاریخی بیانگر آن است، که ترفند پیاده نمودن چهار صد تفنگچی دریایی انگلیس در بوشهر به ملاحظه برقراری نظم و محافظت از رعایای انگلیس و سایر دول خارجی، مورد حمایت نمایندگان سیاسی دیگر دولتهای خارجی از جمله دکتر «لیستمان» کنسول آلمان در بوشهر و میسو «کادلو بوسکی» ژنرال کنسول روسیه در بوشهر و کنسولهای دولتهای فرانسه و عثمانی نیز قرار گرفت، و انگلیسها توانستند به سبب حضور و استقرار افراد نیروی دریایی خود در بوشهر اوضاع شهر و شبه جزیره را تحت کنترل خود در آورند (2).

فاتحان تهران و اندیشه سرکوب قیام سید مرتضی مجتهد اهرمی

منافع استعماری دو کشور روسیه و انگلستان در ایران و رقابتهای پنهانی آن دولت ها که بدنبال قرار داد 1907 م / 1325 ه.ق به مسالمت گراییده بود، سبب گردید تا این دو قدرت تلاش نمایند مهره های وابسته به خود را در

ص: 375

1- همان، ص 22.

2- آئینه جنوب، همان، ص 6.

هیأت حاکمه، دولت و مجلس بر سر کار آورده، از این طریق منافع سیاسی اقتصادی خود را تأمین کنند. حوادث بعد از استبداد صغیر، کشاکشهای داخلی بر سر قدرت، ماهیت غیر انقلابی و بعضاً دست اندرکاران اداره کشور مانند سردار اسعد بختیاری و محمد ولی خان تنکابنی (سپهبدار اعظم) زمینه مساعدی را برای تحقق این اهداف فراهم ساخت.

احمد خان دریابگی حکمران بنادر که به دنبال اشغال بوشهر توسط نیروهای طرفدار سید مرتضی این شهر را ترک گفته بود، با حمایت جدی فاتحان تهران که میراث خواران انقلاب مشروطیت بودند، به بوشهر آمده و کنترل اوضاع را به دست گرفت. مرحوم آیت الله آخوند خراسانی یکی از مراجع طرفدار مشروطیت نیز طی نامه ای به آقا سید مرتضی خواستار همراهی ایشان با احمد خان دریابگی گردیده، طی مراسله ای که سواد آن در جریده حبل المتین به چاپ رسیده، چنین آوردند:

«جناب مستطاب سید العلماء الاعلام كهف الانام ملاذ الاسلام آقا سید مرتضی اهرمی دام افضاله العالی جناب دریابگی برای همراهی با ملت واعلاء كلمه حقه مشروطیت واجراء احكام صادرة و مساعدت جنابعالی و جناب مستطاب ملاذ الأنام ثقة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد دام افضاله العالی فرستادیم، مادامی که با شما همراهی دارد، عموم اهالی بوشهر و مضافات او را به حکومت بشناسند، اداره جات باید به تصرف ملت باشد، و محصول گمرکات و سایر دوائر اگر از مصارفات آنجا تفضیلی پیدا کند صرف مجاهدین تبریز و سایر نقاط نمایند، و اگر خدای نخواستہ از این جاده انحراف پیدا نمود، اهالی ایشان را به حکومت نشناسند و به تمام خوانین عظام ورؤسای فحام

مخصوصاً نوشته ایم در همراهی حکومت با جنابعالی به طوری که مذکور شد.»⁽¹⁾ الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

همانگونه که مرحوم آخوند خراسانی نیز احتمال داده بود، دریابگی به دلیل وابستگی به انگلیسیها از جاده مشروطیت انحراف پیدا کرده، و سید مرتضی آفرمی که با خلوص نیت و تفکری کاملاً مذهبی و دین‌گرایانه به طرفداری از انقلاب مشروطه علیه مستبدین قیام کرده بود، چنانکه روزنامه حبل‌المتین می‌نویسد⁽²⁾، به دلیل پلتیک‌ناشناسی و علل و عوامل دیگری که در آینده بحث و بررسی خواهیم نمود، کنترل اوضاع را از دست داده، و سرانجام تسلیم نیروهای به ظاهر مشروطه خواه گردید.

سرانجام قیام بوشهر (ربیع الثانی 1327 ه. ق)

احمد خان دریابگی همراه با سید اسدالله خارقانی که از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود، از عراق حرکت و در ربیع الثانی 1327 ه. ق وارد بندر بوشهر گردیده و زعامت انجمن شهر را به عهده گرفت.

احمد خان دریابگی که به علمای بلند مرتبه نجف قول مناسب داده بود، که از حکومت مشروطه پشتیبانی نماید، و از حمایت فاتحان تهران نیز برخوردار بود، از جانب نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی مستقر در بوشهر و به ویژه نماینده کنسولی انگلیسی در این شهر نیز تأیید گردید، و به کنسولگری انگلیس اطمینان خاطر داد که در اسرع وقت امنیت و آرامش را در بوشهر برقرار خواهد ساخت.

انگلیسیها به تفنگداران دریایی خود دستور دادند تا بوشهر را ترک کنند، و چنانکه بالیوز انگلیسی در گزارش خود می‌نویسد، تفنگداران یگانهای

ص: 377

1- حبل‌المتین (نشریه)، سال هفدهم، ش (1)، جمادی ثانی 1327، ص 11.

2- همان، ص 12.

شناور فاکس FOX در روز 18 ماه مه 1909 م منطقه را ترک کردند(1).

روند حوادث بعد از استبداد صغیر و روی کار آمدن جناح قدرتمند بختیارها در مرکز که در راستای اهداف انگلیسیها گام بر می داشتند از طرفی و نارضایتی تجار بوشهر که ظاهرا از ناامنی و آشوبهای چند ماهه متضرر شده بودند از طرف دیگر اوضاع را به گونه ای واژگونه ساخت ، که نتیجه نهایی آن عقب نشینی سید مرتضی و نیروهای تحت امر ایشان از مواضع قبلی خود بود .

هنگامی که سید مرتضی سرگرم مذاکره با نیروهای دولتی بود، تعدادی از تفنگچیان تنگستانی در بعضی از منازل سنگر گرفته و به مقاومت پرداختند ، لیکن چون مقاومت را بی نتیجه دیدند، امان خواستند.

مرحوم سید مرتضی اهرمی که از همه سو مأیوس و نا امید گردیده بود، در پاسخ مراسله علماء بوشهر که خواستار تسلیم و اخراج وی از بوشهر شده بودند، جوابی به این مضمون نوشت:

من مدتی است، مظلومیت اختیار کرده ام، در باب حرکت اشرار

تفنگچیان تنگستانی که مخالفان آنها را اشرار قلمداد می کردند [حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را شاهد خود قرار می دهم که بی اطلاع هستم، و اگر به مسافرت من اصرار دارید، باید قنسول انگلیس حمایت کند ، که سه روز مهلت داشته باشم و بعد از آن روانه شوم والا برای دفاع حاضرم»(2).

نامه سید بیانگر آن است که در آن روزهای سرنوشت ساز سر رشته امور بوشهر کاملا در دست انگلیسیها بوده و دریاییگی و نیروهای تحت امر ایشان هیچگونه تسلطی بر اوضاع نداشته اند.

مخالفان سید، مرحوم سید اسدالله خارقانی را نزد وی فرستاده و سه

ص: 378

1- آئینه جنوب ، همان، ص 6.

2- جبل المتین ، همان ، ص 14

ساعت مهلت دادند تا از بوشهر حرکت نماید. مذاکرات نتیجه بخش نبوده، رؤسای قشون دولتی به دستور احمد خان دریاییگی منزل مرحوم سید مرتضی را به توپ بسته و بعد از تخریب منزل وی - که رفتار قشون دولتی با جناب سید مرتضی یک پرده کوچکی از روز 23 جمادی الاول 1327 و کردار ناهنجار سربازان سیلاخوری نسبت به دو سید بزرگوار مشروطه خواه مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی در تهران را تداعی می کرد سید، را وادار نمود تا درگیر و دار منازعه، زایر خضر نامی که از رؤسای تنگستان بود، نزد دریاییگی فرستاده و امان خواهد. انگلیسیها که کینه سید را به دل داشتند و اقدامات وی را علیه منافع خود در بوشهر فراموش نکرده بودند، احمد خان را ترغیب نمودند تا اعتنا نکرده و جنگ را ادامه دهند.

سرانجام سید تسلیم شده و بعد از دستگیری به اتفاق دو نفر دیگر از علمای بوشهر، مرحوم شیخ ابوالقاسم کازرونی و مرحوم شیخ اسدالله نامی که نماینده وی نزد تنگستانیها بود، به کشتی پرسپولیس منتقل تا از بوشهر به صوب عراق تبعید نمایند(1).

چند روز بعد از دستگیری سید مرتضی، مجاهدان تنگستانی به رهبری شهید رئیس علی دلواری تجدید قوا نموده، در صدد هجوم به بوشهر بر آمده، و اظهارات و شرایطی به حکومت وقت پیشنهاد کرده، که از جمله تقاضاهای آنها موارد ذیل بود:

1- سید را با احترام به مقام خود عودت دهند، تا کما فی السابق به کار خویش مشغول شود.

2- خانه او را که خراب کرده اند، تعمیر و مرمت کرده، بحال خود بر

ص: 379

1- حبل المتین، شماره 8، 4 رجب 1327، سال هفدهم، ص 18.

3- اسباب او را به موجب تفصیلی که خودش می دهد رجوع برگردانند .

4- به عوض چهار نفری که در آن معرکه کشته شده ، چهار نفر به ایشان بسپارند تا آنها را بکشند وگرنه اعتنا به هیچکس نکرده به بوشهر حمله ور خواهند شد(1).

احمد خان دریاییگی که با تکیه بر مراسله مورخ بیستم ربیع الاول 1327 ه.ق از حمایت بی دریغ دولت انگلیس و نیروهای مستقر در بوشهر برخوردار بود، به خواستهای مجاهدان تنگستانی ترتیب اثر نداده ، جناب سید مرتضی اهرمی را چند روز در چهار برج مقر حکومتی نگاه داشته ، سرانجام در تاریخ 8 رجب 1327 مطابق با 26 جولای 1909 به همراه خانواده خود به نجف اشرف تبعید کردند.

نتیجه گیری

قیام سید مرتضی مجتهد اهرمی در بوشهر که به توصیه روحانی جلیل القدر لارستانی مرحوم سید عبدالحسین لاری انجام گرفت، از معدود خیزشهای مردمی و مترقی است که علیه استبداد محمد علیشاهی در کرانه های شمالی خلیج فارس به وقوع پیوست . قیام دو ماهه مرحوم سید مرتضی اگر چه از حمایت روحانی قدرتمند جنوب آیت الله لاری و نیروهای جدی مشروطه خواه و دموکرات و در آغاز علمای بزرگ نجف برخوردار بود، لیکن سیر تحول وقایع از جمله اقدامات گروه گرایانه سردار اسعد بختیاری در مرکز بعد از پیروزی بر محمد علیشاه قاجار، حمایت سردار اسعد از احمد خان دریاییگی و به خطر افتادن منافع تجار بوشهری و به ویژه انگلیسها که مقرر اصلی

ص: 380

نماینده‌گی سیاسی آنها در این شهر بندری قرار داشت، حوادث را علیه سید مرتضی و نیروهای طرفدار وی دگرگون ساخت.

شایان نگرش است، که ترکیب ناهمگون نیروهایی که از آغازین روزهای پیروزی به سید پیوسته بودند، وغالبا بر اساس تمایلات گروهی خود عمل می کردند، و نارضایتی تجار بوشهری از ادامه آشوبها و نا امنی که منافع اقتصادی آنها را به خطر می انداخت، ولطمه های جبران ناپذیری که بر منافع این قشر وارد ساخته بود، سبب گردید، تا سید مرتضی در لحظات پایانی عمر سیاسی خویش، اغلب بارانش را از دست بدهد.

سید که به دلیل عدم حمایت سیاسی مرکز و سرخوردگی تجار بوشهری ، آرزوهای خویش را پایمال شده می دید، علیرغم روحیه ظلم ستیزی که داشت همچون هم‌رزم خویش مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری در یک درگیری نا برابر در مقابل مهاجم فراگیر دشمنانش تسلیم را پذیرا شده و ناگزیر به هجرت و تبعید از بوشهر به عراق گردید(1).

ص: 381

1- بشیری، کتاب آبی، تهران، نشرنو، 1363، جلد دوم، ص 465.

2- نبوی، سید محمد حسن، نقش روحانیون ضد استعماری مردم جنوب ایران، مجموعه مقالات کنگره رئیس علی دلواری، چاپخانه علوی بوشهر، 1373.

3- آئینه جنوب (نشریه) مقاله مشروطیت، قیام سید مرتضی اهرمی واشغال بوشهر، ترجمه حسن زنگنه، شماره 74، 18 فروردین 1375، ص 6.

4- وثوقی، محمد باقر، لارستان، جنبش مشروطیت، مؤسسه فرهنگی همسایه، قم، 1375، ص 137.

5- همان، ص 137.

6- آئینه جنوب، همان، ص 6.

7- آئینه جنوب، همان، ص 6

8- بشیری، کتاب آبی، تهران، نشرنو، 1363، جلد دوم، ص 467.

9- آئینه جنوب، همان، ص 6.

10- ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیسی و روس به ایران، نشر وزارت خارجه، 1370، ص 14.

11- همان، ص 6.

12- همان، ص 22.

13- آئینه جنوب، همان، ص 6.

14- جبل المتین (نشریه)، سال هفدهم، ش (1)، جمادی ثانی 1327، ص 11.

15- همان، ص 12.

16- آئینه جنوب، همان، ص 6.

17- جبل المتین، همان، ص 14

18- جبل المتین، شماره 8، 4 رجب 1327، سال هفدهم، ص 18.

19- جبل المتين ، همان ، ص 16.

20- وثوقى ، محمد باقر، همان، ص 198.

ص: 382

نمره (284)، مکتوب سر جارج بار کلی به سر ادوارد گری، از تهران، 22 آوریل 1909؛ یکم ربیع الاول 1327.

«... جو نمودن این اشخاص [ایلیا تیان تحت امر سید مرتضی اهرمی (1) قسمتی از بازار [بوشهر را در هر حال [18 فروردین 1288؛ 16 ربیع الاول 1327] و خطرات مهمه ناشی از تجاوزات دیگر آنها باعث لزوم پیاده نمودن نشون از کشتی جنگی اعلیحضرتی موسوم به «فاکس» که تازگی به بوشهر اعزام شده بود گردید.

... من به ماژور کا کس اختیار داده ام که سر باز آن بحری را در گمرک بگمارد برای اینکه اگر باز سبب مزبور بخوهد عابدات را اخذ نماید ممانعت بنمایند.»

ص: 383

1- دیده نفی مجد امر می که تا به مراتب به ولم اپدیری» در اهرم مواد و پس از ملی مقدمات و سطح به عتبات عالیات مهاجرت و از دربی اساتید از جمله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی استفاده کرده و پس از رسیدن به درجه اجتهاد به بو دور از کشت. مشار الیه به اهمیت از فنا دی آخوند خراسانی و همه-رآنن و... به مبارز شد بلد وله محمد علی شاه قاجار بر داده و در اول ربیع الاول 1327 ق ه 2 فروردین 1288 ش به کمک جانبداران خود بوشهر را به آسانی به تصرف در آورد. بیار آنکه میرزا احمد خان در یا بیگی در تاریخ 19 ربما لنا فی 1227 ق = 20 اردیبهشت 1288 تن به آنان مبله اسدالله خار دا ای وارد بوشهر کرد رد، در ب با ماده مذاکرات و رخدادهای دوم مشارالیه را محبوسی و در تاریخ 18 جمادی الثانی 1327 ف د 16 تیر 1288 نی ری را با یک کشتی به بهره دار آنجا به نجف نر سناد.

تلگراف وزیر امور خارجه انگلیس به وزیر مختار انگلیس در تهران

نمره (145)، تلگراف سر ادوارد گری بد سر جارج بار کای(1)، از وزارت خارجه، 2 آوریل 1909؛ 11 ربیع الاول 1327 .

رجوع به تلگراف 30 مارس شما

یک فروند جهاز سه یار جنگی اعلیحضرتی از درجه دوم و سوم به «فاکس» تا حال از هنگام به عزم بو شهر حرکت کرده است.

ص: 384

1- جریر: م. کام.

از تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه انگلیس

نمره (158)، تلگراف سر جارج بار کلی به سر ادوارد گری، از تهران، 9 آوریل 1909؛ 18 ربیع الاول 1327.

تلگراف ذیل مورخه هشتم آوریل از جنرال قنسرل مقدم بوشهر رسیده: «وضع بیش از آنچه در تلگران اخیر ما قبل خودم راپورت داده ام جالب اهمیت شده.»

همکاران روسی و عثمانی و آلمانی من امروز در باب ازوم مداخله دولت انگلیس برای اعاده نظم بد من الامارات فوری نمودند.

«سید مرتضی (1) مسئولیت نگهداری نظم را به کلی از عهده خود منتزع می نماید. دستجات نا منظم تفنگچیان چریکی کد او مجتمع نموده ظاهراً حالا به کلی عنان اختیارشان از کف ساقط شده .

و از طرف دیگر دسته مشروبله خواهان صادق العقیده امروز به من اطلاع داده اند که ما قطع اتصال با سید. ز بور نموده ایم و دیگر نمی توانیم مسئولیت داشته باشیم. در عرض هفته ماضی آنها جدوجهد نمودند که با او را دارد نمایند یا به صراط مستقیمی داخل نمایند ولی موفق نشدند...

امشب شایک منقلبه دیشبی تجدید شده و به نظر من هم چه می آید که اگر عناصر شورشید تا فردا دارد یا تکسیر (2) نشوند نهایت از دم را دارد که خودمان برای اعاده نظم اقدامات بنماییم.

چنانچه من مجاز بودم که به سید و رؤسای تفنگچیان اخطار بنمایم که اگر آنها به طیب خاطر عزیمت نمایند، کشتی جنگی اعلیحضرتی موسوم به «فاکس» قشون و توب پیاده خواهد کرد که آنها را طرد بنماید، گمان می کنم تهدید کافی می بود در صورتی که دولت اعلیحضرتی انگلیس برای به موقع اجرا گذاردن این امر حاضر باشند...»

ص: 385

1- سید مرتضی امر می.

2- در هم شکستن.

تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه انگلیس

نمره (159)، تلگراف سر جارج بار کلی به سر ادوارد گری، از تهران 9 آوریل 1909، 18 ربیع الاول.

بوشهر، امروز من تلگراف ذیل را به جنرال قنصل انگلیس مقیم بوشهر مخابره نموده ام:

شما مجاز بد نه دردی را که در تلگراف مورخه دی وز خودتان پیشنهاد نموده بودید به کار ببرید. اگر از این تهدید بهبودی حقیقی در اوضاع حاصل نشد شما ممکن است این امر را به موقع اجرا بگذارید.

و در صورتی که پیاده نمودن قشون لازم بشود قبل از پیاده نمودن باید اعلانی منتشر بنما بند مبنی بر اینکه این اقدام برای حفظ اتباع انگلیس و سایر خارجه هاست.»

از این ترتیب به مسیو سابلین (1) هم اطلاع داده شده.

تلگراف وزیر خارجه انگلیس به وزیر مختار انگلیس در تهران

نمره: (162)، تلگراف سر ادوارد گری به سر جارج بار کلی، از وزارت خارجه، 10 آوریل 1909؛ 19 ربیع الاول 1327.

راجع به تلگراف نهم شهر جاری شما، تعلیمات شما به نماینده دولت انگلیس در بوشهر را تصویب می نمایم.

ص: 386

1- سا بلین (sablin) کاردار سفارت روسیه تزاری در تهران.

نهضت آية الله لاری واثرات آن بر منطقه جویم

اشارة

نهضت آية الله لاری

واثرات آن بر منطقه جویم

كرامت الله تقوى

ص: 389

جناب مستطاب، علامه فہام، قدوہ انام، مرجع خواص و عوام، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، آخوند ملا محمد باقر مجتہد جویمی، پس از 63 عمر پر فایده علمی سرانجام در شوال المکرم سال 1289 بسرای جاوید شتافت و در جوار رحمت الہی آرام گرفت (1).

وی مرجع تقلید اہالی لارستان و پناہگاہ بزرگ معنوی و مادی ایشان در کلیہ امور بود ولذا رحلت آن وجود مبارک بی شک ضربہ ای بزرگ و جبران ناپذیر بر پیکرہ سیاسی، اجتماعی و علمی این منطقہ حساس اسلامی وارد آورد. حکایتی کہ سید علاء الدین مورخ لاری در کتاب ارزندہ خویش یعنی «تاریخ لارستان» آورده است، بہ خوبی میزان کارایی سیاسی و اجتماعی وی را نمایان می سازد. بنا بہ نقل مؤرخ «حسام السلطنۃ قاجار» کہ در قدیم حاکم فارس بودہ و برای رفع غائلہ اعراب مسقط از شیراز بہ لار و از اینجا بہ بندرعباس رفتہ و دفع آنها نمودہ است و بہ لار برگشتہ و چندی در لار توقف نمودہ و مرید مرحوم آخوند شدہ است بہ خواہش آخوند لاری سہ کار مهم برای شہر لار انجام دادہ است:

1- چون در قدیم قنات آب فاریاب مظفر آباد لار وقف مردم لار بودہ

ص: 391

1- بزرگان جویم، صفحہ 216

و خوانین لاری سابق الذکر غصب نموده بودند و به ملکیت خودشان در آورده بودند، بعد از انقراضشان جزء خالصه دولت شده و مالک آن ناصر الدین شاه بوده، حاکم فارس از شاه تقاضا نماید تا مجرد وقف بر اهالی لار شود که اینطور شد.

2- دوم آن که، سرباز خانه لار خراب شده بود وقتی که سرباز به لار می فرستاده اند در خانه های مردم منزل می گرفته اند و مردم لار از این سبب در زحمت بوده اند و حسام السلطنه حاکم یک سرباز خانه هم در پشت باغ نشاط « ساخت.

3- سوم آنکه، سد رودخانه خشک رود لار که در لار موسوم به «پس کل [PSCOL]» است و برای حفظ شهر قدیم آن را از سنگ و ساروج ساخته بوده اند و خراب شده بود، مجددا بوسیله حسام السلطنه حاکم فارس، آن را در الار ساخته که تاکنون باقی و برقرار است» (1).

مقام والای علمی و ارزش تألیفات آن جناب در آثار بسیاری از دانشمندان اسلامی منعکس و مورد تأیید و تأکید فراوان قرار گرفته است. مرحوم حاجی رستم خان گراشی صاحب باغستان» در تمجید و تجلیل از ایشان می نویسد:

«جناب مرحوم آخوند ملا محمد باقر لاری اعلی الله مقامه از اجله علما و موحدین زمان خود معاصر حاجی سبزواری (قدس سره) و مرحوم حاجی محمد کریم خان کرمانی و شیخ مرتضی شوشتری اعلی الله مقامها وفاضل در بندی و سایر از مجاهدین میدان نصر اعلام دین شکر الله مساعیهم بودند و همشان در اختلاف مذکورین پیوسته بر رفع مقصود و از دنیا به مقدار ضرورت

ص: 392

محصور بود، مجهول القدر در وطن معلوم، زیست فرموده، وحدت حال خود را به کثرت اشتغال مردم نفروختند. گاهی از اوقات بزرگان در سلوک بر انفاس قدسیه او بوبرده، مقدمش را به طریق نیاز خواستار شدند، ملتمسشان به اجابت مقرون ورد التماسشان فرمود و فوائد کلی از حال ملاقات آن بزرگوار با ایشان عابد حال وجوه مسلمین که در تحت اقسداشان بودند گردید، علی الخصوص اهل بلد خود را که کمال رعایت از این طریق فرمود، دیگر چه دانستند، نمی دانم(1).

صاحب باغستان در بیان ارزش کتاب «تبصرة الناظرین» مرحوم ملا محمدباقر مجتهد جویمی می نویسد:

کتاب اخلاقی غزالی را فارسی و مثنوی رومی را ریحان منزوعة الاقماع مثنوی این کتاب مبارک است که بر بینندگان آن آنچه عرض شد اغراقی نیست و جز این کتاب، کتابی در عقاید و نسخه ای در مسایل عملیه به استدعای مرحوم والد ماجد این بنده - طاب ثراه - از آن بزرگوار تصنیف و تألیف شده بود که در صدمه نواب والا «عین الملک» عرصه فنا گردید(2).

هدایت السالکین» «رساله عملیه» و «دیوان اشعار» از دیگر آثار یگانه عالم برجسته لارستان در قرن سیزدهم هجری است.

تنها پناهگاه اهالی لارستان در بحبوحه حوادث و رخدادهای تلخ و کمرشکن سیاسی و اجتماعی اینک وجود خارجی نداشت که حاصل آن نه تنها فقدان آرامش روحی بلکه بروز حوادث تلخ سیاسی و اجتماعی پی در پی بود. این تبعات تلخ و ناگوار را می توان در نا امنی راهها و عدم تأمین مالی و جانی خصوصا برای قشر قدرتمند تجار لارستانی، ظلم و اجحافات بیش از

ص: 393

1- بزرگان جویم، صفحات 220 و 221 و نیز نک به پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری، ص5

2- بزرگان جویم، صفحات 220 و 221 و نیز نک به پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری، ص5

حد حکام منطقه که بر اثر رقابتهای درونی خویش تشدید شده بود»⁽¹⁾، جنایات بی شمار و وهم آور خوانین لارستان به صورت قتل و غارت و در شکلهای شیطانی و ناجوانمردانه و نیز حیرانی مذهبی و فقهی اهالی خلاصه نمود.

همین امر تجار لارستانی را واداشت تا برای دعوت عالمی به آن سوی مرزها رفته و در جهت رفع مشکل سیاسی و خلاء دینی اقدام لازم را به عمل آورند... شورایی از اعیان و تجار لارستان به سرپرستی «حاج علی وکیل» از لار به سمت عراق حرکت نموده و در سامره به به دیدار «میرزای شیرازی شتافتند و از ایشان در خواست عالم مجتهد و مبرز را برای اعزام لارستان نمودند»⁽²⁾ میرزای شیرازی با وقوف کامل از اوضاع حساس سیاسی فارس شخصیتی جامع شرایط را انتخاب نمود که بتواند به راحتی از عهده این امر خطیر یعنی مرجعیت منطقه لارستان برآید. لذا آقای سید عبدالحسین فرزند فضیلت و علم را به هیأت لارستانی معرفی نمود و خطاب به حاج علی وکیل و یارانش فرمود:

«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان، نجف را به آنجا برده ای و گهواره فضیلت و دانش را از فرزند فضیلت و علم خالی گذاردی»⁽³⁾.

در تابستان سال 1309 ه. ق سید عبدالحسین موسوی و یارانش وارد لارستان شده و در منطقه جویم مورد استقبال گرم اهالی به رهبری حاج ملا علی نقی جویمی قرار گرفتند. در این موقع حاج علی قلی خان گراشی بر بلوک جویم و بیدشهر حکومت می راند و حکمرانی لارستان را پدرش فتحعلی خان گراشی بر عهده داشت.

ص: 394

1- لارستان و جنبش مشروطیت، صفحه 40

2- همان، صفحات 40 و 41

3- سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، صفحه 48

مقاله حاضر بر آن است تا اثرات نهضت مشروطه خواهی لارستان به رهبری آیه الله سید عبدالحسین موسوی لاری بر منطقه جویم را در دو بعد فرهنگی و نظامی ارائه نماید. بی شک اثرات این خیزش مبارک و خیرات باقیه آن تا اکنون فیض بخش این منطقه تاریخی از لارستان کهن بوده و می باشد.

1- تأثیرات فرهنگی نهضت سید بر منطقه جویم

اشاره

سید با ورود خویش به کادر سازی پرداخته و حوزه علمی - سیاسی خویش را در لار بنیان نهاد. طلاب علمی از حوزه های اطراف لارستان، داراب، جهرم، شیراز، بوشهر به لار سرازیر شده و جمعی قدرتمند از روحانیون شکل گرفت. در حوزه علمیه لارستان مباحث فقهی و سیاسی در کنار هم تدریس می شده است.... سید در رأس قدرت روحانیت لارستان به زودی حوزه نفوذش را به سراسر جنوب ایران از شرق تا غرب گسترش داد، او توانست با تربیت نیروهای جدید و قدرتمند علاوه بر کادر سازی، به نوعی سازماندهی انقلابی دست یابد. شاگردان او به عنوان بازوان قدرتمند مشروطه خواهی، بعدها توانستند مجری سیاستها و فرامین او باشند. اقتدار او به حدی بود که حاکم سنتی لار نیز از همان ابتدا از او پیروی کرده و احترام خاصی به او قایل بوده است.

سید بلافاصله پس از استقرار خویش توانست نظر مساعد و همراهی روحانیون لارستان را به خود جلب نموده و در طی مدت کوتاهی مریدان بسیاری برای خویش دست و پا نمود. «سید حاجی بابا بیر می»، از سادات بیرم یکی از مناطق سادات نشین لار، و «محمد بن علی بن علی اشکنانی» روحانی

با نفوذ اشکنانی، «شیخ زکریا دارابی» روحانی قدرتمند و با نفوذ نواحی شرقی لارستان، «سید محمد بحرانی روحانی بندر لنگه، «سید مرتضی اهرمی» از بوشهر، «سید عبدالحسین مهری» از ناحیه مهر، «سید احمد فالی» از ناحیه فال و گله دار، «شیخ حاج ملا علی نقی» از ناحیه جویم از جمله روحانیون همراه سید محسوب می شوند(1)»

به غیر از حاج ملا علی نقی جویمی، آخوند کربلایی محمد جویمی، ملا محمد حسین بن محمد باقر مجتهد جویمی، ملا محمد رضا بن محمد باقر مجتهد جویمی از دیگر شاگردان سید قلمداد شده اند که در طول مبارزات مشروطیت توانستند همچون شبکه ای قدرتمند، نیروهای مادی و معنوی لازم را جهت ادامه نهضت در اختیار «سید» قرار دهند. در مقابل، رهبری نهضت لارستان ضمن حمایت شدید از ایشان، در کلیه بحرانها با تمام قدرت از نمایندگان خویش به دفاع برخاسته و بر ضد مخالفان اقدام می نمود.

ذی شرح حال مختصر شاگردان جویمی سید و خیرات باقیه حاصله از وجود مبارک آنها به صورت اجمالی ارائه می گردد :

1- آیه الله حاج ملا علی نقی رحمانی جویمی

حاج ملا علی نقی، فرزند آخوند ملا صادق جویمی از جوانی موطن خویش را ترک می گوید و در شهر لار، در خدمت آیه الله سید عبدالحسین لاری، به فراگیری دانش می پردازد و بیشتر اوقات عمر خود را مصروف رضای پروردگار، در تبلیغ احادیث و اخبار و مصایب اهل بیت و ائمه اطهار می نماید. هنگامی که حبیب قوام با قوای خویش وارد لار می شود. ملا علی نقی را دستگیر می کند و در انتظار عمومی به باد شلاق و چوب می گیرد و به او

ص: 396

می گوید:

به سید عبدالحسین توهین کن، اما او مقاومت کرده و با ذکر خداوند

خود را آرامش می بخشد، آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی می گوید:

تا همین اواخر باقی مانده های چوب گز در بدن آن مرحوم بود» .

آن روحانی وارسته هنگام مراجعت از لار (1348 ه. ق) بر اثر زخم معده در «شرفویه» جهان را بدرود می گوید و در کنار مسجد قدیم شرفویه دفن می گردد، از او کتابی به نام «فوائد الانفراد» در مبانی اعتقادات باقی مانده که در تصرف نگارنده می باشد. آیت الله حاج باقر آقا غفوری و محمد حقانی بیر می دو تن از شاگردان آن مرحوم بوده اند(1).

حاج علی نقی، منشی و کاتب سید بوده است و در جریان حمله سال 1332 ه. ق حبیب الله قوام الملک شیرازی به لار، دستگیر و به شدت تهدید و شکنجه می شود. در جریان انقلاب مشروطیت آیت الله سید عبدالحسین الاری، نیابت حکومت جویم را به آخوند ملا علی نقی جویمی واگذار می کند. ملا عبدالله نایب جویم این حکم را گردن نمی نهد و نماینده آیت الله را از جویم اخراج و روانه شرفویه می نماید.

تفنگچیان مشروطه خواه بنا رویی و شرفویه به سرکردگی رئیس علیمراد بنا رویی به محض اطلاع جهت گوشمالی منکران وارد جویم می شوند و قلعه حکومتی را به محاصره در می آورند. در این محاصره وزد و خورد یکی از برادران ملا عبدالله و گروهی از قلعه گیان کشته شده و سایرین متواری می شوند. بدین ترتیب قلعه به تصرف مشروطه خواهان در می آید و قریب 40 روز

ص: 397

حکومت مشروطه در جویم پایدار می ماند(1).

حجة الاسلام شیخ علی اصغر رحمانی جویمی پس از وفات پدرش حاج ملا علی نقی، رهسپار جهرم و شیراز می شود و به بحث و درس می پردازد... آن بزرگوار پیش از انقلاب اسلامی نقش بسزایی در تغذیه فکری جوانان انقلابی داشته، در صحنه های اجتماعی نقش فعال و متعهدانه ای ایفا کرده است. در وعظ و خطابه زبانزد عام و خاص بود و علاوه بر ایران در بحرین و قطر نیز منبر وعظ داشت. او در سال 1342 همگام و همراه با انقلاب اسلامی با سخنرانیهای آتشین خود به روشنگری پرداخت. وی پس از 57 سال تلاش در دی ماه 1358 به علت بیماری دیابت جان به جان آفرین تسلیم کرد. از آن روحانی وارسته یک دیوان شعر برجای مانده است که گرمی بخش محفل عاشقان اهل بیت علیهم السلام است(2).

از تربیت یافتگان حاج ملا علی نقی دو شخصیت برجسته را می توان نام برد. یکی آیت الله شیخ محمد حقانی بیرمی که چندین اثر علمی از وی به یادگار مانده و تاکنون کتابهای «عالم ارواح» در رد نظریات فروید و شعله های عشق و شور» او به چاپ رسیده است. دیگری حجة الاسلام والمسلمین حاج باقر آقا غفوری از واعظان شهیر لار که در سال 1374 شمسی به رحمت باری تعالی پیوست.

2- آخوند کربلایی ملا محمد حسین جویمی

«فرزند ملا محمد باقر جویمی، در شهر جویم از جانب سید عبدالحسین متصدی امور حسبیه، معلم مسائل دینی و مروج احکام شرعی بود. سپس به جهرم هجرت کرده، در خدمت سید به سر می برد و پس از نماز

ص: 398

1- جغرافیای عمومی بخش جویم، صفحات 400 و 401

2- سیمای لارستان، صفحات 118 و 119

وی ، مواعظ شیخ جعفر شوشتری را قرائت می کند. وفات او در محرم سال 1344 اتفاق افتاده است» (1).

«سالهای سال در شیراز درس خوانده و از علوم معقول و منقول و ریاضی و نجوم بهره مند شد» (2). «در محضر پر فیض ایشان افرادی فاضل و عالم تربیت شده و به مدارج عالی علمی دست یافتند که از جمله آنها می توان سید علاء الدین مورخ لاری مؤلف دانشمند تاریخ لارستان» را نام برد. گویا وی در فن کتابت و خوش نویسی تبهر و مهارت داشته، چنانکه دیوان اشعار پدر گرانقدرش را جمع آوری و کتابت نموده و در سال 1277 ه.ق نیز دیوان صحبت لاری را با خطی خوش زینت داده که هم اکنون نیز موجود است (3).

3- ملا محمد رضا جویمی

فرزند ملا محمد باقر، از شاگردان سید عبدالحسین لاری بوده است» (4).

وی نیز مانند برادر کهنترش ملا- محمد حسین پس از طی مراحل علمی با تشکیل مجالس وعظ و تدریس، و تربیت و تعلیم شاگردانی شایسته توانست نقش ارزنده ای در احیاء عظمت علمی لارستان ایفا نماید.

آخوند ملا محمدرضا پس از عمری تلاش و کوشش در راه خشنودی حضرت محبوب عاقبت در چهارم شهر ذی حجه 1347 دنیای اندوه و محنت را ترک گفته و به دار القرار آرام گرفت. مرقد شریف ایشان در جوار مزار پدرش در شهر لار واقع شده و زیارتگاه مشتاقان است» (5).

4- آخوند کربلایی محمد جویمی

یکی دیگر از شاگردان پر تلاش مرحوم سید است که در جریان نهضت

ص: 399

1- همان ، صفحه 144

2- تاریخ لارستان ، صفحه 171.

3- بزرگان جویم ، صفحه 225

4- الدوحة الاحمدیه فی شرح الذریة الذکیة ونیز نک ؛ به سیمای لارستان ص 143

5- بزرگان جویم ، صفحه 227.

مشروطیت در تبلیغات وسیع فقهی و سیاسی و تحریک اهالی علیه اجحافات خوانین مزدور اهتمام وافی داشت. مؤلف کتاب «لارستان و جنبش مشروطیت» نقش ارزنده وی را یادآوری نموده است.

5- حاج شیخ محمد رضا رحیمی شرفویی

از تربیت یافتگان مرحوم سید است که مدت‌ها در محضر آن جناب کسب فیض نموده است. در جریان نهضت مشروطیت مطابق امر سید به روشنگری مردم می پرداخت. از وی آثار متعدد فقهی به یادگار مانده است و هم اینک فرزندان وی در شرفویه جویم زندگی می کنند .

2- تأثیرات نظامی نهضت سید بر منطقه جویم

اشاره

این موضوع را در سه محور مورد بررسی قرار می دهیم :

الف - تشکیلات و سران نظامی سید

ب - مهمترین تحرکات نظامی سید

ج - فرماندهان نظامی سید در منطقه جویم

الف - تشکیلات و سران نظامی سید

سید روحیه انضباط و اطاعت ویژه ای را در یارانش به وجود آورده ، با دادن مناصب و القاب گوناگون موجبات تشویق اطرافیان را فراهم می آورد . لشکریان او با پرچم ویژه ای مشخص شده و هر یک از نظامیان با نشان مخصوص بر سینه و با کلاه و با عنوان «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» از دیگران ممتاز می شد. نمونه نشانهای پرچم و کلاه و سر و سینه، در رساله سیاسی او با عنوان «مشروطه مشروع» آمده است. این امر بیانگر اخلاق ویژه گروهی یاران

ص: 400

سید و نشانه تکامل تشکیلاتی جمعیت او در نهضت لارستان می باشد.

مهمترین سران نظامی این اردوی عظیم عبارت از شیخ زکریا دارابی، حسین سالار حاجی آبادی، مصباح دیوان اوزی، محمد حسین خان رسول خانی، خورشید خان بهارلو، محمد کاظم خان بناوی و سردار دولخانی بوده اند، رئیس علی دلواری و مجاهد تنگستان نیز به طور غیر مستقیم، تحت پوشش رهبری سید قرار داشته اند. بیشترین استعداد نفرات از گروههای مختلف اهالی کوهستان، حاجی آباد، بناوی، بیخه و روستاهای حوزه لار و نیروهای شهری لار و از قبایل گوناگون و از جمله دولخانی، رسولخانی، بهارلو، عرب، کوهمره سرخی، تنگستانی، دشتی تشکیل می داده اند.

پراکندگی جغرافیایی این نیروها می توانست در جهت اعمال قدرت بیشتر و همچنین به عنوان شبکه تبلیغاتی سریع استفاده گردد. سید توانست با استفاده از این نیروها در محدوده جغرافیایی وسیعی از بوشهر تا کرمان اقتدار خویش را اعمال نموده، تسلط کامل خود را نشان دهد.

میزان حمایت و پیروی این نیروها از سید به حدی بوده است که می توان آنها را با عنوان فداییان نامگذاری کرد، نظامیان او با دل بستگی شدید مذهبی به رهبرشان، فرامین او را در دورترین نقاط و با یک اشاره به انجام رسانیده، تبعیت از دستورات سید را واجب می دانستند. متن نامه ای در دست است که بخشی از آن مویذ میزان اطاعت سران نظامی سید از اوست، در بخشی از آن آمده:

«چهار نفر محصل و سوار بفرستند به «سردار»⁽¹⁾ یا امثال اخوان سردار که

ص: 401

1- سردار دولخانی از سران طایفه ترک دولخانی است که از سید حمایت می کرده است .

مفسد مغوی در پناه شما آمده، با زنده یا کشته او را می خواهیم. به اشاره بدون زحمت می تواند او را به دست دهند و یا به «محمد حسین خان رسول خانی» ورؤسای بنا رویه «محمد کاظم خان» و «رییس فرج» مرقوم نمایید، که حتما و حکما این مفسد را از شما می خواهیم، ناچار او را گرفته دست می دهند».

سید با استفاده از چنین نیروهایی و با حمایت مالی تجار توانست منطقه وسیعی از بوشهر تا کرمان را تحت کنترل گرفته و علیه دولت وقت بشوراند. او اعلامیه ها و دستورات خویش را از مقر خود واقع در حوزه علمیه لار» صادر و به اطراف می فرستاد(1).

ب- مهمترین حرکات نظامی سید

خاندان قوام الملک شیرازی از بازماندگان «حاج میرزا ابراهیم کلاتر» صدر اعظم خائن دوره زندیه و قاجار می باشند. «اصولا این خاندان از بزرگترین زمین داران فارس بوده و اغلب مسئولیت کلاتری، بیگلریگی، ضابطی و امیر تومانی ایالت فارس به عهده آنان واگذار می شده است. تاریخ فعالیت این خاندان در واقع در زمان نادر از کد خدایی یک کوی شیراز آغاز و با فارس مداری در آغاز دوره پهلوی پایان یافته و مدت دو بیست سال طول کشیده است(2). شرح به شرمی و جنایات این خانواده سفاک و نامراد نیازمند گفتاری مجز است و در این مقاله نمی گنجد.

اجحافات شیطانی این خاندان سبب شد تا فارس پس از تهران دومین منطقه ای باشد که با مشارکت فعال در نهضت مشروطیت قیام نماید و خواهان برچیدن بساط ستمگری این خاندان فاجر شود.

پس از صدور فرمان مشروطیت از طرف مظفر الدین شاه قاجار

ص: 402

1- لارستان و جنبش مشروطیت، صفحات 141 و 142

2- همان، صفحه 75

انجمن های مردمی متعدد در شیراز شکل گرفت که مقتدرترین آنها «انجمن اسلامی» بود. توطئه ها و کارشکنی های خاندان قوام علیه مشروطه خواهان فارس سبب گردید تا موج گسترده و جدیدی از اعتراضات مردمی علیه این خانواده از اواخر ماه صفر 1325 آغاز گردد. نهایتاً بر اثر فشارهای سیاسی و نظامی انقلابیون فارس «قوام الملک چهارم» و برادرش نصرالله خان به همراهی امام جمعه مجبور به ترک شیراز و رفتن به سوی تهران گردیدند. از سوی دیگر قوام الملک در تهران توانست با ترفندهایی، نسبت به بازگشت خود به فارس اقدام نماید. شایعات تأیید قوام الملک وامکان بازگشت او به فارس موجب ایجاد بحران جدید گردیده و گروههای گوناگون از خود واکنش نشان دادند.

شایعه حمایت علمای مشروطه خواه از قوامی ها، طرفداری علنی امام جمعه شیراز از ایشان، همراهی عده کثیری از ایلات خمسه علیه مشروطه خواهان، ترس از رویارویی نابرابر، باعث گردید تا انجمن اسلامی شیراز برای تقویت جبهه مشروطه خواهان به دعوت سید عبدالحسین لاری اقدام نماید(1).

سید نیز بلافاصله با فراخوانی نیروهای نظامی خود از کلیه نقاط لارستان (که بیش از دو هزار نفر می شدند این دعوت را لبیک گفته و با بیش از 2000 چریک رزمنده عازم شیراز گردید.

از طرفی علی رغم مخالفتهای مشروطه خواهان فارس در اول شوال 1325 ه.ق قوام الملک و پسرانش توانستند با دست محمد علی شاه و رضایت نامه وی وارد شیراز گردند.

ص: 403

ورود قوام، آغاز گر سلسله حوادث جدیدی بود که با ترور وی به دست نعمت الله بروجردی در چهارم صفر 1326 ه. ق به اوج خود رسید

سید و یارانش پس از نه ماه حضور مقتدرانه در شیراز (از رمضان 1325 ه. ق تا جمادی الاولی 1326 ه. ق) سرانجام با انبوهی از تجربیات گرانبهای سیاسی و اجتماعی عازم دیار مقدس خویش گردیدند.

اجما باید گفت حضور نیروهای نظامی سید در جبهه مشروطه خواهان شیراز و مقابله شدید ایشان در تمامی بحرانها و رخ دادها با مستبدان قوامی اثرات بسیار مهمی در توازن قوا و تضعیف جناح مستبدین بر جای گذاشت که تبلور این اثر انقلابی اندیشمند را حتی تا آینده های دور تاریخ فارس می توان نظاره کرد.

طی سالها 1326 و 1327 سید نیروهای تحت امر خود را به سه ناحیه داراب، بندر عباس و بوشهر اعزام نمود که فتوحات بزرگی را به دنبال داشت. ایشان در قسمتی از بیانیه فتوحات خویش خطاب به انجمن اسلامی شیراز اظهار می دارد:

«حضور حضار محترم اهل ملت و ... معروض می دارد که سه، چهار هفته می گذرد که آنچه از مژده و بشارت و تبریکات فتوحات اسلام و شکست جنود شیاطین و تسخیر قلاع سبعة جات و بلوکات جویم و انتقام از قاتل شهدا و سعدهاء مرحومین شیخ حجة الاسلام و سید معین الاسلام، «آقا بیگ سگ» آنچه به آن جا خبر دادیم، به هیچ وجه معلوم نیست که از عذر و مکر ارباب پست رسیده باشد اکنون به رسم اجمال اطلاع داده که خاطرهای مبارکه از بعضی وقایع مسبوق

در سال 1327 نیروهای نظامی سید با تصرف بوشهر و بندر لنگه و سرکوب مستبدین جهت گسترش حوزه نفوذ سیاسی خویش متوجه کرمان شدند.

سید و یارانش در این برهه، از بالاترین قدرت اجتماعی در نواحی جنوب ایران برخوردار شده و عروج سیاسی او و جمعیتش به بالاترین حد خویش رسیده، در این راستا لار به عنوان مرکز ثقل سیاسی فارس شناخته گردید (2).»

در ماه های اول سال 1327 ه. ق هنگامی که نیروهای سید و چریکهای لارستانی، در اقصی نقاط جنوب شرقی و غربی ایران، برای حمایت از مشروطه خواهان به درگیریهای خونینی مشغول بودند (3)... نصرالدوله به دستور مستقیم محمدعلی شاه جهت سرکوب سید با بیش از 15 هزار نفر عازم لارستان شد.

نصرالدوله وقت را غنیمت دانسته، سه روز با توپ و سرباز وعده پانزده هزار نفری قشون چریک که از ایل خمسه و بهارلو و غیره در اختیار داشته، از راه فسا قطب آباد و بلوک جویم و بنا رویه به لار رسید و جمعیت مستبدین لارستان نیز او را همراهی کرده و لار را محاصره کردند. با وجودی که شهر از قشون ملی که به اطراف پراکنده شده، خالی بود، مع الوصف همان مردم بازاری از شهر دفاع کرده و با قشون استبداد جنگیدند. ولی طولی نکشید که قشون استبدادی «نصرالدوله»، لار را تسخیر کرده و مدت شانزده روز، غارت و قتل عام کردند، «حاج سید عبدالحسین» نیز به طرف کوهستان رفته در منزل شیخ زکریا جای گرفت. مدت شانزده روز لار را غارت می کردند و اموال

ص: 405

1- همان، صفحه 136 و تاریخ بیداری ایرانیان، ج 2، صفحه 357

2- همان، صفحه 140

3- همان، صفحات، 147

مردم و مال التجاره تجار، به وسیله شتر والاغ از لار حمل به ایلات و شهرها کردند، به علاوه تجار را داغ می کردند، تا پول طلا و نقره و زینت آلات که پنهان کرده بودند، اقرار کنند. «حاج سید محمد معین التجار» که یکی از مشروطه خواهان بنام «لارستان» بود را سر بریدند، از جمله کسانی که تا آخرین نفس از لار و خودشان دفاع کردند و با قشون استبداد جنگیدند تا کشته شدند، یکی استاد محمد جعفر تفنگ ساز» و دیگری «حاج محمد هاشم» امام جماعت یکی از محلات لار و دیگری «حاج محمد حسن بقال» بودند که تا آخرین نفس جنگیده در این راه به شهادت رسیدند در این یورش بی رحمانه بیش از 150 نفر از اهالی شهید شدند(1).

سید متقابلا جهت پاسخگویی به این تهاجم ناجوانمردانه دستور تجهیز اردو جهت تهاجم به بندرعباس و ضربه زدن به منافع انگلیس را صادر نمود(2) که نتایج درخشانی را به بار آورد.

سال 1329 ه.ق لار شاهد گردهمایی کلیه نیروهای طرفدار سید بود، این نیروها عبارت بودند از: کوهستانی ها به فرماندهی شیخ زکریا دارابی، سبعة ای ها به فرماندهی حسین سپهسالار، بیرمی ها به فرماندهی سید حاجی بابا بیرمی، بیخه ای ها به فرماندهی غلامحسین خان وراوی، بهارلو به فرماندهی خورشید خان بهارلو، عشایر دولخانی به فرماندهی سردار، عشایر رسول خانی به فرماندهی خورشید خان بهارلو و فرج بیگ، عشایر عرب مزیدی به فرماندهی بهادر خان و نیروهای چریک از مناطق دهکویه، کورده، بنارویه، اشکنان، مهر، گله دار، حاجی آباد، اوز، فیروزآباد و بسیاری از نیروهای مردمی لاری که از محلات گوناگون در این گردهمایی شرکت

ص: 406

1- همان، صفحات، 149 و 150

2- همان، صفحات، 164 و 175

در هفدهم ربیع الثانی سال 1329 ه.ق در حالی که کلیه گروههای هوادار سید در مقر خویش جمع گردیده بودند، نیروهای خویش را جهت جلوگیری از حرکت احتمالی «مستبدین» به نواحی مختلف گسیل داشت. حسین سپهسالار را به سوی بندرعباس، شیخ زکریا به داراب و سرجان، سید حاجی بابا بیرمی به سمت غرب لارستان، غلامحسین خان وراوی به بیخه، نیروهای بناوینی به سمت شمال شرقی لارستان بهار لوها را به سمت جنوب شرقی لارستان، ملاعلی عمادده ای به سمت عماد ده گسیل داشت(2).

«طی سال 1331 ه.ق ماجراها و حوادث به گونه ای بود که «سید» چهار تن از سران نظامی قدرتمند خویش به نامهای «حسین سپهسالار» «سید حاجی باب بیرمی»، «غلامحسین خان وراوی» و «شیخ زکریا دارابی» را از دست داد. یاورانی که فارغ از تمایلاتشان سالیان متمادی در برخورد های گوناگون با عنوان بازوی قدرتمند جمعیتش او را یاری نموده و حامیان جدی او محسوب می شدند.

حوادث تلخ این ایام همراه با دلسردی و وازدگی تجار لارستانی از روند ماجراها و عدم همراهی کامل ایشان، فعالیت شدید و روز افزون جناح های مخالف سید در منطقه، حمایت های مالی و سیاسی مرکز از مخالفین، قدرت او را در آستانه سال 1332 ه.ق به حداقل رسانیده و اوضاع به گونه ای می نمود که «مستبدین» را ترغیب به تهاجمی همه جانبه و فراگیر می نمود(3).

مخبر السلطنه والی فارس ... در آستانه سال 1332 ه.ق طی یک فرمان،

ص: 407

1- همان، صفحات، 164 و 175

2- همان، صفحه 176

3- همان، صفحه 191

حبیب‌الله قوام‌الملک شیرازی مستبد معروف فارس را به همراهی بیش از چند هزار نظامی از ایلات خمسه و نیروهای دولتی مأمور سرکوبی سید و حمله به لار نمود.

سید با اطلاع از حمله نیروهای قوامی به لار دستور تدارک نیرو و بستن کلیه معابر مهم منتهی به شهر را صادر و خود با جمعیتی هزار نفری متشکل از نیروهای نظامی به سوی بنا رویه واقع در جاده لار - شیراز رهسپار گردید.

همراهی با نیروهایی نظامی نشان از اراده و تصمیم او بر ادامه مبارزه می‌باشد. شرح درگیری نیروهای سید و قوامی ها در شماره 42 روزنامه فارس و با عنوان «راپورت اردوی قوام‌الملک» راجع به مداخله آقا سید عبدالحسین لاری آمده است، که با توجه به این که گزارش را حبیب‌الله قوام تهیه دیده، همه داده‌های آن نمی‌تواند مورد تأیید قرار گیرد، اما این تنها سند کتبی از درگیری معروف به «کورده» می‌باشد، با توجه به تدارک ویژه نیروهای قوامی و همچنین با عنایت به این مسأله که طی سال پیش از آن - 1331 ه.ق - سید با از دست دادن رهبران نظامی اش بسیاری از نیروهایش از دست داده بود، نتیجه جنگ و درگیری از همان ابتدا مشخص بود، با این حال نیروهای سید با تمام قدرت و در زیر آتش بارهای سنگین نیروهای قوام مدت یک هفته مقاومت نمودند، کلیه پیشنهادات برای مذاکره از طرف سید به شدت رد گردید. سید در نهایت، با رشادت و دلاوری عده‌ای از یارانش و به ویژه فرمانده با وفایش «رییس علیمراد بنا رویی» توانست حلقه محاصره نیروهای قوامی را شکسته و از صحنه جنگ جان سالم به در برده و به سوی فیروز آباد

نیروهای «قوامی» پس از تسخیر کورده، مقر نیروهای نظامی سید، به طرف شهر لار رهسپار گردیده، مردم شهر که خانه های خود را از ترس غارت و چپاول تخلیه کرده بودند، در انتظار عقوبتی سخت به سر می بردند، « حبیب الله قوام» در مقر حکومتی شهر واقع در محلی به نام «باغ نشاط» جلوس نموده و نیروهای همراه او، اولین تهاجم خویش را به خانه سید و یاران نزدیک او شروع نمودند.

«قوام» کلیه یاران نزدیک سید را دستگیر و در شرایط متفاوت به مجازات رسانید. از این میان دستگیری منشی سید به نام «حاج علی نقی» وشکنجه او و مقاومتش در مقابل تهدیدات قوام در خاطر یک شاهد عینی هنوز برجاست.

اقوام طی اقامت پانزده روزه خویش در شهر، مبلغ ده هزار تومان به عنوان پیشکش از تاجر معروف لاری «حاج حسین کمپانی دریافت نموده و با گرفتن هدایا و جواهرات بسیار، نهایتاً شهر را ترک و نیروهای همراه را، خارج نمود(2).

سید از فیروز آباد به طرف قیر حرکت نموده و از آن جا به پیشنهاد بعضی از بزرگان جهرم بدان شهر رفته و مدت شش سال پایان عمرش را در این دیار گذارنید.

سید نهایتاً در روز جمعه چهارم شوال سال 1342 ه.ق (برابر با پانزدهم اردیبهشت 1303 شمسی و 5 ماه مه 1924 میلادی) پس از اقامه نماز جمعه دعوت حق را لبیک گفته و در زمینی واقع در یکی از محلات جهرم دفن

ص: 409

1- همان ، صفحه 192 و 193

2- همان ، صفحه 194

گردید. بدین سان زندگانی روحانی بزرگ و پاک‌نهاد لارستانی پس از 77 سال مبارزه و جهاد به پایان رسید (1).

ج- فرماندهان نظامی سید در منطقه جویم

اشاره

به یک هفته از جمعی لاریان *** سپاهی بسیامد کران تا کران

زلار وگراش و زفشور هزار *** بودند آماده کارزار

ز هرم وز سرگاه و از کاریان *** زبلغان وده فیش واز لاگران

بدی پنج صد تن تفنگی همه *** در ده تن زده دیمه و مارمه

از جویم بنارویه ، بهر وچوشیر *** کجا چار صد تن بیامد دلیر

دلاور مردان غیور منطقه جویم طی 33 سال اقامت سید در لارستان و جهرم (1342 - 1309 ه.ق) همراه از جان و دل یاور و فرمانبر آن جناب بودند و لحظه ای در اعتقاد راسخ خود به مقام والای ایشان تردید نورزیدند.

در این میان حضور فعال و بی شایبه نیروهای بنارویی و شرفویی در نهضت سید عبدالحسین بیش از همه سزاوار تقدیر است. رییس علی مراد بنارویی و محمد کاظم خان بنارویی دو چهره شاخص و سرشناس نظامی نهضت سید به شمار می روند که ذیلاً به معرض اختصاری آن دو می پردازیم:

1- رییس علی مراد بنارویی

رییس علی مراد همراه با نیروهای تحت امرش در کلیه حرکات نظامی سید از جمله درگیری با مستبدین شیراز در سال 1325 ه.ق، لشکر کشی به بنادر عباس ، لنگه و بوشهر در سال 1327 ه.ق، فتح بنادر مذکور و تصرف کنسولگری انگلیس در بندر عباس، عزیمت قشون لارستان به طرف کرمان و داراب در سال 1327 و نهایتاً درگیری کورده علیه نیروهای مخبر السلطنه در

ص: 410

2- محمد کاظم خان بناروی

محمد کاظم خان فرزند رئیس نصرالله بناروی است. وی همچون پدرش مدت‌ها مناصب دهباشی، کدخدایی و خانی بناروی را داشته است.

املاک و اراضی و قلعه منصور آباد متعلق به محمد کاظم خان بناروی و پدرش بوده که به دنبال اختلاف و درگیری با رضاقلی خان بیدشهری و خانلرخان، قوام الملک شیرازی آنها را از تصرف ایشان خارج و به شخص اخیر واگذار نموده است. خانواده محمد کاظم خان متعاقباً به دستور قوام به حاجی آباد داراب تبعید می‌شوند.

محمد کاظم خان مدت‌ها در حوزه علمیه لار به تلمذ و کسب فیض از محضر آیه الله سید عبدالحسین موسوی لاری می‌پردازد و در همین فاصله دختر حاج سید ابراهیم لاری را به عقد خود در می‌آورد.

وی و برادرش شیخ ابوالحسن همواره در طول نهضت مشروطیت لارستان به عنوان یاران معتمد و با وفای سید باقی ماندند.

- 1- بزرگان جویم، صفحه 216
- 2- تاریخ لارستان، صفحات 159، 169، 170 و 171.
- 3 و 4- بزرگان جویم، صفحات 220 و 221 و نیز نک به پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری، ص 5
- 5- لارستان و جنبش مشروطیت، صفحه 40
- 6- همان، صفحات 40 و 41
- 7- سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، صفحه 48
- 8- لارستان و جنبش مشروطیت، صفحات 64، 65 و 85
- 9- سیمای لارستان، صفحه 144
- 10- جغرافیای عمومی بخش جویم، صفحات 400 و 401
- 11- سیمای لارستان، صفحات 118 و 119
- 12- همان، صفحه 144
- 13- تاریخ لارستان، صفحه 171.
- 14- بزرگان جویم، صفحه 225
- 15- الدوحة الاحمدیه فی شرح الذریة الذکیة ونیزنک؛ به سیمای لارستان ص 143
- 16- بزرگان جویم، صفحه 227.
- 17- لارستان و جنبش مشروطیت، صفحات 141 و 142
- 18- همان، صفحه 75
- 19- همان، صفحات 05 و 106
- 20- همان، صفحه 136 و تاریخ بیداری ایرانیان، ج 2، صفحه 357

21- همان ، صفحه 140

22- همان ، صفحات ، 147

23- همان ، صفحات ، 149 و 150

ص: 412

24 و 25- همان ، صفحات ، 164 و 175

26- همان ، صفحه 176

27- همان ، صفحه 191

28- همان ، صفحه 192 و 193

29- همان ، صفحه 194

30. همان ، صفحات 196 و 197

منابع

- 1- پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری ، محمد صادق رحمانی ، میلاد لارستان ، سال سوم ، شماره 25 ، نیمه (دوم مرداد ماه 1374 ، ربیع الاول 1416)
- 2 - تاریخ دلگشای اوز ، محمد هادی کرامتی ، نوید ، شیراز 1370
- 3- تاریخ لارستان ، سید علاء الدین مورخ لاری ، تصحیح و تحشیه محمد باقر وثوقی ، راهگشا ، شیراز 1371
- 4- جغرافیای عمومی بخش جویم ، کرامت الله تقوی ، راهگشا ، شیراز 1376
- 5- الدوحة الاحمدیه فی شرح الذریه الذکیه ، شیخ عبد الحمید مهاجری ، ضمیمه میراث اسلامی ایران ، به کوشش رسول جعفریان ، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی ، دفتر اول ، قم 1372
- 6- سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان ، سید علی رضا سید کباری ، سازمان تبلیغات اسلامی ، تهران 1372.
- 7- سیمای لارستان ، صادق رحمانی ، همسایه ، قم 1375.
- 8- لارستان و جنبش مشروطیت ، محمد باقر وثوقی ، همسایه ، قم 1375 .

ص: 413

الجهد من المهد إلى اللحد

الجهد من المهد إلى اللحد

آية الله السيد عبد الرسول شريعتمدارى

ص: 417

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

«الجهاد من المهد إلى اللحد» كلمة موجزة غالية صدرت من المرجع الديني الأعلى آية الله العظمى السيد عبدالحسين النجفي الدزفولي المعروف بدر اللارى» تغمده الله برضوانه، وذلك بعد ما سئل فضيلته عن الجهاد الذى يكرّره ويؤكدّه، وأنّه متى يجب؟ وما شرط وجوبه؟ فقال فيه هذه الكلمة القيّمة التى لم نرَ صدور مثلها عن أحد من زعماء الدين، وقد ترجمها شعراً بالفارسية حفيده المعظم آية الله السيد عبد العلى آية اللهى الشيرازى إمام الجمعة بمدينة «الار» وشخصها الأول فى العلم والروحانية دام علاه، فقال:

چو مردان حقّ رهروى زنده باش *** زگهواره تا گور رزمنده باش

وحكى عن أستاذة العلامة الجليل آية الله الفقيه السيّد نور الدين الهاشمى زعيم الحوزة العلميّة والدينيّة بمدينة «شيراز» نور الله مرقدّه، أنّه ينبغي أن تكتب هذه الكلمة بماء الذهب على رؤوس أبواب المملكة.

أقول: قد ابتكر السيد المجاهد بهذه الكلمة اقتباساً من الحديث النبويّ المعروف: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد» وكان بناؤه بنا على الجهاد مهتما به

كمال الاهتمام في جميع شؤونه ، وقام به عملاً طول عمره من أول شبابه في مهده «النجم الأشرف» عند الظروف المساعدة إلى أن أقام ببلدة «لار» مدة عشرين سنة رغم اشتغاله كثيراً بتحصيل العلم وتدريسه والمطالعات العميقة الاستنباط الأحكام والافتاء ، ورياضة العبادات ليلاً ونهاراً ، وإقامة أمور الناس الدينية ، وإصلاح جوانبهم الشرعية وإرشادهم ، حتى كأنه لم يكن له ساعة الاستراحة بدنه ، ففاز بسبب ذلك إلى حدّ كثير من تعليمهم وتربيتهم للدين ومن قطع أيدي الظلمة الخوانين الذين ينقل عنهم أمور عجيبة في بسط الظلم على المؤمنين المستضعفين وقطع أيدي الكفار الأجانب من روس و انگليس الذين كان بناؤهم على استعمار المسلمين واستعبادهم ، وهتك أعراضهم في كثير من نواحي الفساد وإشاعة الفحشاء ، وشرح ذلك وتفصيله يحتاج إلى كتب ورسائل ، وكلّ ذلك من السيّد لم يكن إلا لإصلاح الشريعة خالصاً لوجه الله الكريم ، وقد أرسل السيد الكبير المجاهد آية الله العظمى ميرزا محمد حسن الشيرازي أعلى الله مقامه إليه رسالة مبسوطة من بلدة «سامراء» شكر فيها مساعيه الجليلة في مدة قليلة ، وذكر فيها : بمثل هذا فليعمل العالمون ، ولأجل ذلك كلّه يقام في مدينة لار عصمها الله وأهلها مؤتمر عظيم لذكرى شخصيته وعظمته وخدماته الجميلة لعلّه يحيى بسببه مرامه العالی ورأيه السامى ، كيما يقتدي به المسلمون لدفع ظلم المترفين ، و تجاوز المشركين .

وها أنا سبطه الفقير عبدالرسول شريعتمدارى الجهرمى أترنم فى شأنه بقول الشاعر الرومى فى مثله :

وصف اين آدم كه نامش مبيرم *** گر بگويم تا قيامت قاصر م

يك دهن خواهم به پهنای فلک *** تا بگويم وصف آن اشک ملك

ثم إنني بحق الولادة، ورغبة أعضاء المؤتمر أقدم إليهم رسالة وجيزة في الدفاع والجهاد أذكر فيها بعض آراء السيد التي ترتبط بالكلمة المزبورة، وتعدّ من أغصانها اليانعة في باب الجهاد، وقد كتبت الرسالة سالفاً لأجل التذكّار فأخرجها في الحال للمؤتمر بإصلاح وإضافات غير يسيرة.

فأقول: لا إشكال ولا خلاف بين أصحابنا في جواز الدفاع، بل وجوبه في الجملة، فلو تعدّى أحد على إنسان يريد نفسه، أو عرضه، أو ماله، كان له دفع المعتدى بما تمكّن له ولو بالقتل والجراح، فلو قتله أو جرحه لم يكن عليه ضمان، وكان دمه هدراً، وهذا من الحرّية الوجيّهة التي منحها الاسلام للانسان. ففي الحديث كما في الوافي باب الدفاع عن النفس من كتاب الحسبة عن أمير المؤمنين عليه السلام «انّ الله ليمقت الرجل يدخل عليه اللص في بيته فلا يحارب».

وعنه عليه السلام: «إذا دخل عليك اللصّ المحارب فاقتله، فما أصابك قدمه في عنقي».

وعن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهم السلام: «إذا دخل عليك رجل يريد أهلک ومالك فابدره بالضربة إن استطعت، فإن اللص محارب لله ولرسوله».

إلى غير ذلك من النصوص الكثيرة:

منها: قول النبي صلى الله عليه وآله: «من قتل دون ماله فهو شهيد» رواه بعد الباب المذكور صحيحاً بأسانيد. ورواه في مواضع الروضة عن كتاب الفقيه أيضاً في الفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله الموجزة التي لم يسبق إليها.

وفي خبر آخر صحيح عنه صلى الله عليه وآله قال: «من قتل دون مظلمة فهو شهيد» والمراد كما ذكره الأصحاب أنّه بمنزلته في الأجر والثواب دون مثل التغسيل

ثم إنَّ الحكم في المقام من حيث الجواز وعدمه يختلف بحسب ظنِّ السلامة وعدمه ، و تفصيله : أنه في الدفع عن المال يجوز مع ظن السلامة ويجوز تركه وتسليم المال ، كما صرَّح به الشيخ الكبير كاشف الغطاء في كشفه ، وفاقاً للمحقق في حدود الشرائع ، وخلافاً له في جهاده حيث يظهر منه الوجوب في هذه الحال ، والأول أقوى للأصل والنصوص ، كخبر الحسين بن أبي العلاء، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقاتل دون ماله . فقال : «قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من قتل دون ماله فهو بمنزلة الشهيد». قلت : أقاتل أفضل أولم يقاتل ؟ فقال : «إن لم يقاتل فلا بأس (1)أما أنا لو كنت لمأقاتل وتركته» ونحوه خبر أبي بصير ، وصحيح محمد بن مسلم.

ولكن ظاهر النصوص الأولى ونحوها هو الوجوب لما في بعضها من مقت الله تعالى بتركه ، وإن اللص محارب ، إذ من المعلوم أن الحدود الثابتة على المحارب في قوله تعالى :

(إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (2) كسائر الحدود من الأحكام التي يجب إجرائها لمصلحة النظام والاسلام ، كما قال تعالى : (وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ) (3) وقال تعالى : (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا) (4)

وغير ذلك مما دل على التأكيد والتشديد في أمر الحدود ، ولا ينافي ذلك انها من وظائف إمام المسلمين ، لأن المفروض ان الامام عليه السلام أذن أو أمر في هذا

1- هذه الجملة الأخيرة مذكورة في الوافي عن التهذيب دون الكافي .

2- سورة المائدة : 33.

3- سورة التوبة : 112.

4- سورة النساء : 14.

المورد بإجرائه لآحادهم، فمقتضى الجمع بين الطائفتين من تلك النصوص تخصيص الأخيرة وحملها على غير من يصدق عليه المحارب ، وهو الذى شهر سلاحه لإخافة الناس ، وهو أخص من مطلق السارق ، ومن يريد أخذ المال ولو بالغلبة مثل ما فى الخبر عن على بن الحسين عليه السلام؟ قال : «من اعتدى عليه فى صدقة ماله فقاتل فقتل فهو شهيد» يعنى : يريد زكاة ماله من غير استحقاق ، وما فى بعض الطائفة الأولى من عدم التقيد باللص أو المحارب محمول على ذلك ، والله العالم.

وعلى كل لو ترتب على تركه ضرر على النفس كأن يموت هو أو بعض أهله جوعاً أو عطشاً وجب من جهة حفظ النفس مطلقاً.

وأما لو ظنّ الهلاك بالدفاع ففى التذكرة أنّ الأقوى عندى وجوب دفع المال والتوقّي به ، بل يظهر من النافع أنّه كذلك إذا تساوى احتمال الهلاك واحتمال السلامة ، حيث خصّ الجواز بظنّ السلامة ، وقد يظهر من الرياض الفراغ عن ذلك الأولوية حفظ النفس ، لكن لا يبعد القول بجواز الدفاع أيضاً فى اللصّ المحارب خصوصاً فى صورة الاحتمال لشمول النصوص له سيما ما فى ذيل المرسل الاتى عن الامام الرضا عليه السلام؟ قال : وكذلك المال يريدون أخذه فى سفر فيمنعه وإن خاف القتل قال : «نعم، لكن القول بوجوبه حينئذ مشكل للخرج أو الضرر أو التقيّة».

وأما الدفاع عن النفس فقد صرح جماعة بالوجوب سواء ظنّ السلامة أم لا ، لأنّ غاية ما يترتّب على الدفاع الهلاك ، وهو غاية غرض المعتدى . نعم ، لو علم بالهلاك لا محالة واحتمل أو ظنّ أنّه يقتل المعتدى أيضاً فى الآن نفي كشف الغطاء اله استحباب له ، وقد يقال بوجوبه ، والله العالم .

وأما عن العرض ففي كشف الغطاء أنه إن ظنّ السلامة وجب ، وإلا فلا يجوز، فالفرق بين ما ذكره هنا وما ذكره في المال إنما هو في الوجوب مع ظنّ السلامة ، لكن لا يبعد أن يقال إنّه مع عدم الظنّ بها يجوز الدفاع أيضاً لما تقدم من عموم قوله عليه السلام : «من قتل دون مظلمة فهو شهيد» وكون المعتدى بمنزلة المحارب.

وروى في الوافي عن البرقي مرسلاً، عن الامام الرضا عليه السلام ، عن الرجل يكون في السفر ومعه جارية له فيجىء قوم يريدون أخذ جاريته أيمنع جاريته من أن تؤخذ وإن خاف على نفسه القتل ؟ قال : «نعم».

قلت: وكذلك إن كانت معه امرأة . قال : «نعم» ، وكذلك الأم والبنت وابنة العم والقراة يمنعه وإن خاف على نفسه القتل . قال : «نعم» ، وكذلك الحال إلى آخر ما مرّ آنفاً .

هذا مع ما في حفظ العرض من الأهميّة عند الشرع والنفوس الأبيّة (1)، بل لا يبعد القول بأنه في تساوي الاحتمالين أيضا يجب ذلك للأدلة المتقدمة الظاهرة في وجوبه ، وإنّما خرج عنه صورة الاكراه لما ورد أنّه ليس على المستكرهة حد كما في عدّة نصوص ، لكن تحقّقه هنا غير معلوم، والله العالم.

تتميم: ذكروا أن جواز القتل إنما هو إذا لم يتمكن من الأسهل ، كالزجر والصياح والضرب والجراح ، ولعلّه لكون ذلك من قبيل الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ، ولذا أورد في الوافي النصوص المذكورة مع أبواب نصوصهما ، لكنّه ممنوع ، والنصوص الواردة في هذا خالية عن ذلك ، ومقتضى إطلاقها مضافاً إلى

ص: 424

1- روى في المستدرک، عن أمير المؤمنين عليه السلام: «انّ من أعظم اللؤم إحراز المرء نفسه وإسلامه عرسه»..

ما فيها من التنزيل منزلة المحارب عدم اشتراط ما ذكر في جواز القتل ، بل تقدم في بعضها أنه قال : «إذا دخل عليك رجل يريد أهلك ومالك فابدره بالضربة» ونحوه في خبر غياث بن إبراهيم ، عنه عليه السلام.

يقال: بدره ، أي عاجله وسبقه ، لكن مورد هذه النصوص هو اللصّ الذي يدخل ويريد المال بالقهر والتغلب دون مثل السارق الذي سرق خفاء أو فرّ ، بل قد يشكل فيه جواز القتل مطلقاً ، سيما إذا كان الحال قليلاً ، لكن ظاهر الأصحاب جوازه ، حيث إنهم كما في الشرائع والقواعد عدّونوا الدفاع بعد ذكرهم مسألة اللصّ في باب المحارب وصرحوا بجواز الدفاع ولو بالقتل ، بل ذكر في القواعد وإن كان المال قليلاً ، ولعله لإطلاق بعض النصوص.

وروى في الوافي «باب من لا دية له ، من أبواب القصاص» في الصحيح عن أبي جعفر عليه السلام؟ قال : «من دغر على مؤمن في منزله بغير إذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال. قال: ومن فتك بمؤمن يريد ماله ونفسه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال».

وقال في الوافي : دغر عليه بالبدال المهملة والغين المعجمة - اقتحم ورمى بنفسه فجأة من غير روية . والفتك - بالفاء والمثناة - أن يأتي صاحبه وهو غار غافل فيشد عليه ، والله العالم.

مسألة: «لو وجد مع زوجته رجلاً يزني بها فله قتلها» كما في الشرائع والقواعد ، وعن الشهيد الثاني في الروضة أنه المشهور بين الأصحاب. وعن الأردبيلي دعوى الاجماع عليه.

والظاهر أنّ هذا ليس من باب الدفاع عن العرض ، لما ذكر من أنه يشترط فيه عندهم سلوك الأسهل دون المقام ، ولأنه يختص جواز القتل من هذا الباب

بالزاني دون زوجته ، وبما إذا كان مصرّاً على فعله متغلباً يريد التعديّ قهراً . وهذا غير متحقّق في المقام إذ قد يكون باختيار الزوجة ، ولذا جاز له قتلها ، وربّما يندفع الزاني بمحض اطلاع على حضور الزوج ، وليس أيضاً من باب النهي عن المنكر لعدم اختصاص ذلك بالزوجة مع أنّه يشترط فيه سلوك الأسهل بلا إشكال ، وأنّ في جواز القتل من هذا الباب خلاف وكلام ، ولا من باب إجراء الحد لأنّه في الزنا هو الرجم أو الجلد دون القتل .

وبالجملة فهذا نوع آخر من الحدود فلعلّه لتنفيذ الغيرة ونحوها كما ذكره في جواهر الكلام في أواخر كتاب الأمر بالمعروف ونظير القصاص المشروع للتشقي . وعلى كل ليس على هذا الحكم دليل واضح من النصوص ، وإنّما هو مشهور عند الأصحاب . نعم ، عن الشهيد الأول عليه السلام في الدروس انه روى ذلك كما حكاه عنه في الوسائل في آخر أبواب حد الزنا والجواهر فيما ذكر ، وفي الجواهر أيضاً في لواحق حدّ الزنا ، والرياض في آخر مسائل القصاص ، عن علي لا في رجل قتل رجلاً وادعى أنّه رآه مع امرأته ، فقال عليه السلام : «عليه القود إلا أن يأتي ببينة» فإنّ مفاده أنّه إذا أتى ببينة نفى عنه القود ، ومقتضاه الجواز ، والموجود في أخبارنا كما في الوافي في باب من القصاص عن الفقيه والتهذيب بإسنادهما عن سعيد بن المسيب أن معاوية كتب إلى أبي موسى ان ابن الجسرين وجد رجلاً مع امرأته فقتله ، وقد أشكل على القضاء ، فسل عليّاً عليه السلام عن ذلك إلى أن قال عليه السلام : «أنا أبو الحسن ، إن جاء بأربعة يشهدون على ما شهد وإلا دفع إليه برمته» ، فكانّ الأول مأخوذ من هذا .

وعلى كلّ فهما مع قصور السند أخصّ من المدعى لخلوّهما عن قتل الزوجة . مضافاً إلى انهما في قضية خاصّة ، والتعميم غير واضح ، واستدلّ له في

الجواهر بما ورد من إهدار دم من اطلع على قوم ينظر إلى عوراتهم، وما ورد من إهدار دم من راود امرأة على نفسها حراماً فقتلته، وما ورد أن من دخل دار غيره هدر دمه وليس عليه شيء. وهذا أيضاً أخص من المدعى، وأنه لا يثبت به تمام الحكم المذكور.

نعم، لا بأس بفحواها للتأييد، لكن يعارضها صحيح داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السلام، كما في الوافي باب (ان لكل شيء حداً) «ان أصحاب النبي صلى الله عليه وآله قالوا لسعد بن عبادة(1): أرايت لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً به؟ قال: أضربه بالسيف، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: ماذا يا سعد؟ - إلى أن قال: صلى الله عليه وآله قوله: فكيف بالأربعة الشهود؟»

فقال سعد: يا رسول الله، بعد رأي عيني وعلم الله أنه قد فعل؟ قال: إي والله بعد رأي عينك، وعلم الله بأنه قد فعل، لأن الله تعالى قد جعل لكل شيء حداً، وجعل لمن تعدى ذلك الحد حداً.

وفي الوافي أيضاً في أبواب القصاص، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كنت عند داود بن علي(2) فأتي برجل قتل رجلاً، فقال له داود: ما تقول؟ قال: أنا قتلته. فقال: لِمَ قتلته؟ فقال: إنه كان يدخل منزلي بغير إذني، فاستعدت عليه الولاية فأمروني إن دخل بغير إذني أن أقتله. قال: فالتفت داود إليّ، فقال: يا أبا عبد الله، ما تقول في هذا؟ فقلت: أرى أنه قد أقر بقتل رجل مسلم فاقتله، ثم قال عليه السلام: «إن ناساً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان فيهم سعد بن عبادة فقالوا: يا سعد، ما

ص: 427

1- كان معروف بالغيرة. وروى في سير أعلام النبلاء أنه قال صلى الله عليه وآله في هذا الحديث: «اسمعوا ما يقول صاحبكم انه غيور، وأنا أغير منه، والله تعالى أغير متى». وروى فيه أن أصحابه قالوا: إنه ما تزوج قط إلا بكرة، وما طلق امرأة قط فاجترأ أحد أن يتزوجها بعده

2- كأنه الذي كان من حكام المدينة، وأمر بقتل المعلى بن خنيس.

تقول لو ذهبت إلى منزلك فوجدت فيه رجلاً على بطن امرأتك؟» إلى آخر الحديث المتقدم. وزاد في آخره: وجعل ما دون الأربعة الشهداء مستوراً على المسلمين ، فإنّ قوله صلى الله عليه وآله : «فكيف بالأربعة الشهود» ظاهر ، بل كالصريح في الاعتراض على نفس القتل بما وجدته ، ولذا اعترض عليه بأنّه رآه بعينه ، وعلم الله تعالى به ، فقال صلى الله عليه وآله : «قد جعل الله لكلّ شيء حدّاً» يعنى: أنّ إقامة الشهود من حدود نفس القتل لا رفع القصاص عنه في الظاهر ، فالرواية واضحة الدلالة في عدم جواز القتل.

لكن ذكر في الوسائل في أواخر أبواب حدّ الزنا أنّ الأصحاب حملوها على مقام الاثبات ، وإنّه لا يثبت ذلك في الظاهر ، ولا تقبل دعوى الزوج بيينة وإن جاز القتل فيما بينه وبين الله تعالى.

وذكر في الجواهر انه يمكن أن يكون بيان للحكم في الظاهر وإن لم يكن عليه إثم فيما بينه وبين الله تعالى.

أقول: هذا الحمل وإن كان بعيداً عن سياق العبارة جدّاً إلاّ أنّه أرجح من طرد شهرة الحكم عند الأصحاب ، فكأنّه كان عندهم نصّ صريح عليه ضاع عنّا ، والله العالم.

ثمّ إنّ الظاهر على هذا عدم الفرق بين ما لو كان الزانى محصناً أم لا ، خلافاً لما عن الشيخ وابن إدريس من تخصيصه بالأوّل ، ولعلّه لأجل أنّ القتل لإجراء الحدّ ، لكن ذكرنا منعه ، فالتعميم أولى كما هو مقتضى إطلاق الأكثر ، ونص عليه المحقّق له في النكت ، ولو قرّر الزانى فوجده بعد مدّة ففي جواز قتله إشكال لانصراف الدليل عنه ، وأشكل منه ما إذا لم يجده على الزنا ، لكن ثبت له بيينة أو إقرار ، ولو وجدته ينال منها دون الجماع فالظاهر عدم جواز القتل ابتداءً

لاختصاص الدليل من الاجماع، والخبر المرسل بالزنا إلا أن يؤخذ بالفحوى - أي المناط - وهي غير واضحة، ولو وجدته يزنى بمملوكته أو بنته مثلاً ففي جواز القتل إشكال لاختصاص الدليل بالزوجة، إلا أن الأخذ بالفحوى هنا غير بعيد بالنسبة إلى الزانى دون المزنى بها، ومثله بالنسبة إلى الغلام والولد وإن كان كبيرة.

نعم، يجب الدفع فى ذلك كله ويجوز القتل من هذا الباب إذا توقّف الدفع عليه، وليس عليه ضمان حينئذ. وكذا لو دفعه بما دون القتل فسرى وأدى إلى قتله، للنصوص الواردة فى الدفاع عن العرض، وفحوى ما ورد فى الحال.

مسألة ثانية من فروع الدفاع: دفع من أطلع على بيت الغير للنظر إلى حريمه، فيجوز بالأسهل، كالزجر، فإن لم يندفع فبالرمى ونحوه، ولا يجوز القتل ابتداءً، فلو رماه فأصابه فجرحه أو قتله كان هدرًا، لحسنة الحلبي، عن ابى عبدالله عليه السلام: «أيما رجل اطلع على قوم فى دارهم لينظر إلى عوراتهم فرموه ففقأوا عينه أو جرحوه فلا دية له». وصحيفة محمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام قال: «عورة المؤمن على المؤمن حرام، من اطلع على مؤمن فى منزله فعيناه مباحتان للمؤمن فى تلك الحال»⁽¹⁾

وخبر العلاء بن الفضيل، عن أبى عبد الله عليه السلام: «إذا اطلع رجل على قوم يشرف عليهم أو ينظر من خلل شىء لهم فرموه فأصابوه فقتلوه أو فقأوا عينه فليس عليهم غرم، إن رجلاً اطلع من خلل حجرة رسول الله صلى الله عليه وآله فجاء رسول الله بمشقص ليفقأ عينه فوجده قد انطلق، فقال: أى خبيث، والله لو ثبت لى لفقأت عينك».

ص: 429

1- هذه النصوص أوردها فى الوافى باب من لادية له من أبواب التفاصيل .

و نحوه فى خبر ابى بصير بتفاوت يسير ، وموثقة عبید بن زرارۃ، عنه علیه السلام : اطلع رجل على النبى صلى الله عليه وآله من الجريد، فقال له علیه السلام : لو أعلم أنك تثبت لى لقمتم إليك بالمشقص(1) حتى أفقا به عينك» قال - يعنى عبید بن زرارۃ .: فقلت له : أذاك لنا؟ «ويحك أو ويلك أقول: إن رسول الله صلى الله عليه وآله ، فعل، تقول: ذلك لنا، يعنى لا وجه لهذا السؤال، فإنه إذا فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فلا محالة كان جائزاً لأمته».

إلى غير ذلك من النصوص فى هذا الباب ، ولكن ليس فيها كون جواز الرمى أو فقاً العين موقوفاً على رعاية الأسهل ، بل ظاهرها جوازها بدونها ، فلا يبعد أن يكون ذلك من باب العقوبة ، ومن هذا الباب دفع المرأة من راودها أو كابرها للفجور ، ففى صحيحه عبدالله بن سنان ، عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل راود امرأة على نفسها حراماً فرمته بحجر فأصابته منه مقتلاً . قال : «ليس عليها شىء فيما بينها وبين الله تعالى وإن قدمت إلى إمام عدل أهدر دمه»

وفى خبر عبدالله بن طلحة ، عنه علیه السلام : «قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من كابر امرأة ليفجر بها فقتلته فلا دية له ولا قود» إلى غير ذلك من النصوص فى هذا أيضاً وهو من أقسام الدفاع عن العرض ، وظاهرها أيضاً عدم توقف جواز الرمى للمراودة أو القتل للمكابرة على عدم التمكن من الأسهل ، كما إذا تمكنت من الفرار .

ومن ذلك أيضاً دفع من يريد التعدى بضرب ونحوه ، ففى خبر الحلبي ، عن أبى عبدالله عليه السلام : «أئما رجل عدا على رجل ليضربه فدفعه عن نفسه فجرحه أو قتله فلا شىء عليه» وغير ذلك .

لكنّ المتيقن من هذا أو المتبادر منه جواز الدفاع عن الضرب بما يناسبه ،

ص: 430

1- المشفص - كمنبر -: نصل عريض أو سهم فيه ذلك، ذكره فى الوافى .

لاجواز القتل ابتداءً ، وقوله عليه السلام في الخبر : «فجرحه أو قتله» معناه : لو أدى الدفع المذكور إلى ذلك لا القتل ابتداء لدفع الضرب ، والله العالم.

هذا كله في أقسام الدفاع الشخصي وأحكامها.

وأما جهاد الكفار بقتالهم في سبيل الاسلام فلا ريب في أنه من أركان الدين ، وقد أمر الله تعالى به في كثير من آيات الكتاب المبين ، فقال : (وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا أخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها) (1) وقال : (انفروا خفافاً وثقلاً وجاهدوا بأموالكم وأنفسكم في سبيل الله) (2) وقال تعالى : (إن الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص) (3) إلى غير ذلك من الآيات المتظافرة ، ومثلها في النصوص النبوية والولوية ، فقال عليه السلام - كما في نهج البلاغة - : «إن الجهاد باب من أبواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه، وهو لباس التقوى، ودرع الله الحصينة، وجمته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله ثوب الذل، وشمله البلاء» إلى آخر الخطبة ، وهو على قسمين :

الأول: ما سمي في اصطلاح الفقهاء بالدفاع، وهو دفع الكفار عن حريم الاسلام وحوزة المسلمين ، ولا إشكال ولا خلاف عند الأصحاب في شرعيته ، بل أفضليته ووجوبه على كافة المسلمين بلا حاجة إلى إذن الامام عليه السلام، فيجب في زمان غيبته أيضاً. لكن ذكر العلامة الأوحى كاشف الغطاء في كشفه ان ذلك محتاج إلى رئيس مطاع عارف بصناعة الحرب و تدبير أمورها ، وقد أطال قدس سره

ص: 431

1- سورة النساء : 75.

2- سورة التوبة : 41.

3- سورة الصف : 4.

الكلام فى ذلك وبيان موارده، وملخصه : أنه تارة لدفعهم عن تضعيف كلمة الاسلام وإعلاء كلمة الكفر وترويج شعائره؛ كضرب الناقوس ، وشعار الشرك و اليهودية والنصرانية.

وأخرى لدفعهم عن التسلّط على أموال المسلمين ونفوسهم وأعراضهم . وثالثة عن الدخول فى أرض الاسلام.

ورابعة لإخراجهم عنها إذا دخلوها قهراً و تغلباً قال : ومن يسمع من المسلمين حكى و يطيع أمرى فليخرج السيف من الغمد ويرفع الرمح وينادى : أين غيرة الاسلام ؟ أين لثارات المسلمين ؟ أين ... أين ...؟ فيقاتل روسيا وغيرها من الكفار فإنه أفضل الجهاد، ومن قتل فيه من المسلمين فهو مع شهداء كربلاء.

وقال فى موضع آخر منه : هذا القسم يسمى باسم الجهاد، لكنّه متضمّن للدفاع وليس دفاعاً محضاً، ولا جهاداً محضاً، ولذا لا يحتاج إلى إذن الامام عليه السلام ، بل يتصدى له أولاً الفقيه الجامع للشرائط إن كان موجوداً وقادراً عليه ولم يكن من أهل الوسواس وإلاّ جاز لغيره أن يتصدى له ، والأحوط الاستئذان من الفقيه ، إلى آخر كلامه من إذنه لفتح على شاه قاجار أن يتصدى ويجمع العساكر ، ويرعى العدل والإنصاف، ويتوجه إلى الله سبحانه ، ولا ينسب الفتح إلى نفسه وجيشه ، وأن يجعل لهم مؤذناً للصلاة ، وأئمة للجماعات ، فراجع كتابه «كشف الغطاء» تجد هذا الشيخ علما فى هذا المضمار مع انه كان معروفاً بالزهد والقداسة ، ومحققاً فى المسائل العلمية الغامضة ، فقد جال فى هذا المعترك الفسيح كالجندى البصير بأوضاع الحروب.

وقال صاحب جواهر الكلام عليه الرحمة فى بيان الدفاع من أوائل كتاب

الجهاد : الثاني أن يدهم المسلمين عدو من الكفّار يخشى منه على بيضة الاسلام ، أو يريد الاستيلاء على بلادهم وأسرههم وسبيهم وأخذ أموالهم ، وهذا واجب على الحرّ والعبد ، والذكر والأنثى ، والسليم والمريض ، والأعمى والأعرج ، وغيرهم إن احتيج إليهم ، ولا يتوقف على حضور الامام عليه السلام ولا إذنه ، ولا يختص بمن قصدوه من المسلمين ، بل يجب على من علم بالحال النهوض إذا لم يعلم قدرة المقصودين على المقاومة ويتأكد الوجوب على الأقربين فالأقربين ، إلى غير ذلك من كلمات الأصحاب ، كما في المسالك والروضة والرياض التي يظهر منها كون أصل الحكم مسلم مفروغاً عنه ، ومستفاداً من آيات الكتاب والسنة ونصوص الأئمة عليهم السلام ، كصحيح العيص بن القاسم، قال : سألت أبا عبدالله على عن قوم مجوس خرجوا على أناس من المسلمين في أرض الاسلام هل يحلّ قتالهم ؟ قال : «نعم، وسبيهم» وصحيح يونس -يعنى ابن عبد الرحمن - عن الامام الرضا عليه السلام(1) قال في حديث : «وإن خاف على بيضة الاسلام - أى أصله - والمسلمين قاتل، فيكون قتاله لنفسه وليس للسلطان».

قال - أى يونس - : قلت : فإن جاء العدو إلى الموضع الذى هو فيه مرابط كيف يصنع ؟ قال عليه السلام : «يقاتل عن بيضة الاسلام لا عن هؤلاء ، لأنّ فى دروس الاسلام دروس دين (ذكر خ ل) محمد صلى الله عليه وآله » ، إلى غير ذلك ، كما في الوافي باب وجوه الجهاد.

نعم ، وقع الكلام بعد ذلك في إجراء بعض أحكام الشهيد على من قتل في

ص: 433

1- رواه فى الوافي باب من يجب معه الجهاد بإسنادين عن يونس . ورواه الصدوق عليه الرحمة صحيحة أيضا فى كتاب العلل فى أواخر الجزء الثانى . وروى فى قرب الاسناد نحوه عن يونس بن عبدالرحمن . عنه عليه السلام ، بوجه أبسط مما هنا .

معركته كالتغسيل والتكفين ، ولا مجال هنا للتحقيق في ذلك ، إلا أنّ الذي يترجّح عاجلاً ذلك ، كما حكاها في جواهر الكلام عن جماعة . وكذا إجراء حكم الجهاد مع الامام عليه السلام من تحريم الفرار وقسمة الغنيمة ، وإنّما المهم هنا بيان أنّه لا ينبغي الريب في أنّ المراد بدفع الكفار في هذا الباب ليس في خصوص ما كان منهم بهجمة حربيّة والقتل والغارة ونحوها من الأمور الفاحشة ، بل يشمل ما يصدر من الدول الكبيرة الكافرة من أعمال سياساتهم ، وتفنيد عقائدهم ، وترويج مذاهبهم من طريق الثقافات ، والدخول في الدوائر والمؤسّسات ، ومشاورة رجال الدولة الاسلامية ، ونحوها مما يؤدّي إلى تضعيف الاسلام وترويج الكفر وتعظيم الكافر ، وهذا هو الذي أراده كاشف الغطاء في كلامه المتقدم ، وعمل به آية الله العظمى الشيرازي بإصدار الحكم بتحريم استعمال التبناك بأيّ نحو كان ، وهو الذي اهتمّ به كثيراً صاحب هذا المؤتمر آية الله اللارى . فنسأل الله تعالى التوفيق لخدمة الاسلام والمسلمين على ما يرضاه .

الثاني من الجهاد: ما كان للدعوة إلى الاسلام ونشره في بلاد الكفر وحمل الكفار عليه . ولا إشكال في أنّ هذا أيضاً كان مشروعاً في حكم الاسلام في الجملة . قال الله تعالى : (قُلْ لِّلْمُحَلِّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ) (1) وقال تعالى : (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُوا رُؤُوسَهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ) (2) وقال تعالى : (فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ

ص: 434

1- سورة الفتح : 16.

2- سورة التوبة : 5.

دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ(1) إلى غير ذلك من آيات الجهاد، إلا أن المعروف بين أصحابنا أن هذا مشروط بإذن الامام عليه السلام، أو من نصبه بالخصوص لذلك فلا يكون مشروعاً في عصر الغيبة ولو بإذن الفقيه الجامع للشرائط، واستدل لذلك بنصوص كثيرة اوردها في الوسائل في كتاب الجهاد باب حكم المرابطة وأبواب آخر بعده منها ما في صحيح يونس المتقدم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: قلت له: إن رجلاً من مواليك بلغه أن رجلاً يعطى سيفاً وقوساً في سبيل الله فأتاه فأخذهما منه وهو جاهل بوجه السبيل، ثم لقيه أصحابه فأخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز، وأمره برتھما، قال: «فليفعل» قال: قد طلب الرجل فلم يجده، وقيل له: قد مضى، قال: «فليربط ولا يقاتل، قال: فإن جاء العدو إلى الموضوع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: «يقاتل عن بيضة الاسلام» قال: يجاهد: قال عليه السلام: «لا، إلا أن يخاف على ذراري المسلمين» الحديث.

و خبر بشير الدهان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال له: إنني رأيت في المنام أتى قلت لك: أن القتال مع غير الامام المفترض طاعته حرام مثل: الميتة، والدم، ولحم الخنزير، فقلت لى: نعم، هو كذلك. فقال عليه السلام: «هو كذلك، هو كذلك إلى غير ذلك من النصوص بهذا المضمون.

ولكن في جواهر الكلام بعد ما أورد جملة منها وحكى عن ظاهر بعض دعوى الاجماع عليه قال: إن تم الاجماع فذلك وإلا أمكن المناقشة فيه بعموم ولاية الفقيه في زمن الغيبة الشاملة لذلك المعتضد بعموم أدلة الجهاد فترجح على غيرها.

ص: 435

أقول: وأقوى من ذلك عموم أدلة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر المؤكّد وجوبهما في آيات كثيرة والسنة المتواترة؛ قال الله تعالى: (فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ) (1) وأي فساد في الأرض أعظم من الشرك والكفر وتوابعهما السيئة في هذه الأزمنة وقال تعالى: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) وأي دعوة إلى الخير أعلى من نشر الإسلام في بلاد الكفر؟ ولذلك كان بناء السيّد آية الله اللارى بين المتّوه باسمه وشيء من صفاته في مقدّمة هذه الرسالة على الجهاد والنهي عن المنكرات قولاً وعملاً بكلّ ما تمكّن من الطرق الشرعيّة، وأنكر في رسائله وفاقاً لبعض من تأخّر عنه من المحقّقين ما هو المعروف من نفى الجهاد الابتدائي في عصر غيبة الامام عليه السلام للدعوة إلى الإسلام. ففي تعليقه له على باب من جهاد الوسائل ما نه: ظاهر نصوص الجهاد في الكتاب والسنة على كثرتها وتواترها، بل وصراحتها، خصوصاً صحاح نصوص الباب السابق أن سقوط جهاد الكفار والجمعة في زمان الغيبة كسقوطه في زمان الحضور مع الطاغية إنما هو لمانع التقنيّة وعدم قيام الطاغية بشروطه. ومن هنا سرى الوهم بنسخ وجوبه في زمان الغيبة وتوهم اشتراطه مع الإمام أو المنصوب الخاص، ويردّه عموم أدلة ولاية الفقيه في زمان الغيبة، بل لولا نقل الإجماع على وجوبه الكفائي، لكان ظاهر الصحاح، بل الصراح، هو وجوبه العيني كالجمعة، كما عن ابن المسيّب.

ومما يشهد على أنّ سقوطه ليس إلا لمانع التقنيّة أو قلة المعونة لا غير ما يأتي في باب سقوط جهاد البغاة والمشرّكين مع قلة الأعوان من قول الرضا عليه السلام

ص: 436

لما سئل : لِمَ لَمْ يجاهد عليّ عليه السلام أعداءه خمساً وعشرين سنة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ثم جاهد في أيّام ولايته؟ فقال عليه السلام : «لأنّه اقتدى برسول الله في ترك جهاد المشركين بمكّة بعد نبوته ثلاث عشر سنة، وبالمدينة تسعة أشهر» الحديث .

ومّمّا يشهد على ذلك ما مرّ في باب ثبوت الكفر والارتداد بترك الحجّ من قول عليّ عليه السلام في احتجاجه على الخوارج.

وأما قولكم : إن كنت وصياً فضيّعت الوصية فأنتم كفرتم وقدمتم عليّ وأزلتم الأمر عنيّ وليس على الأوصياء الدعاء إلى أنفسهم إنما يبعث الله الأنبياء فيدعون إلى أنفسهم .

وأما الوصّي فمدلول عليه مستغن عن الدعاء إلى نفسه وقد قال الله عزّ وجلّ : (وَاللّٰهُ عَلِيّ النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ) (1) الآية، ولو ترك الناس الحجّ لم يكن البيت ليكفر بتركهم إيّاه ، لأنّ الله قد نصبه لكم علماً ، وكذلك نصّبني علماً ، حيث قال صلى الله عليه وآله : «يا عليّ، أنت منّي بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي» إلى غير ذلك ممّا هو صريح في ان ترك الجهاد وعدمه منالاً منهم عليهم السلام ؛ كترك الجمعة ونحوها .

انتهى كلامه ، ونحوه مختصراً بالفارسيّة في تعليقتين له على كتاب «جامع عبّاسي» مضافاً إلى ما فيهما من الاستدلال لمدعاه بالاستصحاب بعد ادّعاء عموم ولاية الفقيه الجامع للشرائط في عصر الغيبة ، كما هو الظاهر ان كان متمكناً ، وأنت إذا تأملت في نصوص الباب ولا حظتها مع عموم أدلّة الجهاد والأمر بالمعروف تجد ما ذكره متينة جدّاً ، سيما وان ظاهر بعض تلك النصوص ذلك مثل ما في الوسائل ، عن علل الصدوق ، بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام : «قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا يخرج المسلم في الجهاد مع من لا يؤمن على الحكم، ولا

ص: 437

ينفذ في الفىء أمر الله تعالى، فإنه إن مات في ذلك المكان كان معيناً لعدوّنا في حبس حقّنا، والاشاطة بدمائنا، وميئته ميئة جاهلية»، والله العالم.

هذا ما تيسّر لي سابقاً في هذه الوجيزة من البحث عن شىء من مسائل الدفاع والجهاد، ولما كان إصلاحها وإخراجها كذلك لأجل مؤتمر آية الله العظمى اللارى ما أحببت أن أتممها ببعض كلماته الفارسيّة في بعض مكاتباته أو رسائله المربوطة بالجهاد.

1- واجب است بر تمام مسلمانان حتى بر نسوان وصبیان جهاد و دفاع أبا ليس روس و انگليس به هر نحو از انحاء امكان ولو به سنگ قليل و چوب نخيل .

2- در كتاب جامع عباسى در بيان اينكه جهاد با اهل كتاب يعنى يهود و نصارى و مجوس واجب است تا آنكه مسلمان شوند و يا جزيه قبول نمايند شرائط جزيه را دوازده چيز ذكر کرده، و خلاصه شرط دوازدهم اينكه از مسلمانان متميز باشند در لباس و مركب و ترك سلاح و راه رفتن در وسط جاده و نحو ذلك، و اين شرط را فقها ذكر کرده اند و در حديث مذکور نشده مرحوم سيد لارى در حاشيه آن مى نويسد كه از عموم آيه صغار فهميده اند نه آنكه بى وجه گفته اند و شرط سيزده و چهارده آنكه انشاء صيغه عقد ذمه با ايشان امام يا نائش بخواند:

أقررتك على ما أنت عليه إلى سنته بشرط أن تؤدى إلى الجزية و تلتزم بأحكام الاسلام. وقائل هم بدون فاصله «قبلت ذلك» بگويد، و بدون انشاء صيغه عقد يا بدون إذن امام منعقد نمى شود قطع بلا خلاف چنانچه بعد از نصارى نجران تاکنون موانع تقية و طاغية هر زمان مانع از انعقاد بلکه از اصل

جهاد و رفع فساد بوده و هستند، و باین واسطه تمام کفار خارج از ذمه و محکوم بحکم حربی چنانچه خود او ایضا محکوم بحکم محارب نموده اند، (ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (1) انتهى ما فی الحاشیة .

3- در کتاب مذکور در فصل امان دادن بکفار می نویسد: واجب است وفاء کردن به آن بهر طریقی که شرط شده باشد به شرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد مرحوم سید در حاشیه می نویسد: بلکه مقتضای اصل و عموم (فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ) (2) وانصراف ادله امان و تعلیلش (ظاهرة و تعبیرش) در نص به أحد من المؤمنین و در آیه بأحد من المشركین اشتراط صحت و جواز امان است بعدم مفسده و مضرت بر مسلمین، چنانچه صریح علامه و صاحب جواهر است بلکه صریح أبو الصلاح تقی است عدم جواز پناه و امان دادن احدی از مسلمین احدی از کافرین را فضلا از جماعت و اهل قبیله ایشان را مگر باذن سلطان جهاد فعلی هذا امان هر فاسد و مفسد جماعات کاری که مایه فساد و افساد، و اذیت عباد، و تخریب بلاد، و ایثار فتن و عناد، خصوصا در این از منه و بلاد، حرام و مخالف دین و قوانین اسلام است، و خارج از حکم حربی و محاربه نیست شرعاً.

4- در جای دیگر در مسأله تحقق ارتداد امثله زیادی ذکر کرده اند از قبیل استحلال حرام یا به عکس، و حق دانستن باطل یا به عکس، مثل استحلال خمر و ربا و تجرید سلاح، یا حق دانستن ظلم بجمیع اقسامه قولاً یا فعلاً، و تدبیر یا التزام بظلم و جور و جرم و جریمه، یا انکار یا استخفاف بحکمی

ص: 439

1- سورة المائدة : 33.

2- سورة التوبة : 5.

از احكام دينيه ، يا به عدالت و ديانت يا به عادل يا بمؤمن يا به سيد و عالم از حيث ايمان و عدالت و علم و سيادت ، يا اعراض ورد حكم حاكم شرع عادل به هر قسمی از اقسام اعراض ، يا رد يا انكار يا استخفاف با سخریه يا هجو، و بی حرمتی يا بی اعتنائی ، لسانا يا بد، يا كتبا يافع ، بجمع اقسامه كفر و ارتداد است اجماعاً حتى اينكه لسان يا يدا، هتك مؤمنی يا محترمی از حيث ايمان و احترامش ، يا تعظيم فاسقی يا ظالمی از حيث فسق و ظلمش كفر و ارتداد است شرعاً اجماعاً، (وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) (1) الآية . انتهى كلامه باختصار يسير .

قد تمت رسالة الدفاع والجهاد بيد مؤلفها الفقير عبد الرسول شريعتمداري الجهرمي ابن السيد العالم محمد علي الحسيني به في بلدة جهرم، ليلة القدر الحادية والعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ألف وأربعمائة وثمانية عشر الهجرية القمرية، وذلك بعدما كان أصلها قبل أربع وثلاثين سنة.

والحمد لله رب العالمين أولاً وآخراً، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

ص: 440

صلاة الجمعة في غيبة الحجة عليه السلام

إشارة

صلاة الجمعة في غيبة الحجة عليه السلام

آية الله على الكريمة الجهرمي

ص: 443

الحمد لله رب العالمين وصلواته وسلامه على رسوله الأمين محمد وعلى اهل بيته الميامين الذين هم اساس الدين وعماد اليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين.

ان ذكريات الشخصيات العظيمة تحيي في النفوس آثارهم ومقاماتهم، و تجدد في أذهان الناس مواضعهم العالية ومواقفهم الكريمة ومبانيهم العلمية والآراء والنظريات التي كانت تدور عليها حياتهم الثقافية والروحانية .

ومن جملة تلك الذكريات الزاهرة ، ذكرى رجل العلم والجهاد والتقوى انموذج السلف الصالح ، آية الله العظمى الحاج السيد عبدالحسين النجفى اللارى اعلى الله مقامه ورفع الله في خلد الجنان اعلامه ، التي تقام اعظامه للعلم واكبارا للتقوى والجهاد في سبيل الله .

وقد ذكرنى هذا المؤتمر الذى يقام باسمه الشريف ، مسألة صلاة الجمعة فان لها دوراً خاصاً فى حياته الطيبة وله المام خاص واهتمام بالغ فى احيائها واقامتها فى أية أرض وضع فيها اقدامه ، واصقع اتّخذه من أوطانه.

وقد امتاز رضوان الله تعالى عليه من بين أقرانه من العلماء الاعاظم

والفقهاء الأكارم ، بعدة امور و امتيازات ، ولعلّ من أبرزها اهتمامه البالغ بالنسبة الى شأن الجمعة و آدابها ، وصلاة الجمعة وأوصافها.

وإذا ذكرت هذه الشخصية اللامعة فانه ينسب الى الذهن أمور وأحداث و آراء وأفكار وحالات عديدة ، وفي طليعتها رأيه الصلب القاطع في صلاة الجمعة وجهده البالغ لإقامتها في حالات مختلفة مع جماعات تقدّر بعشرات الآلاف أو مع أقلّ عدد تنعقد به الجمعة ، بل في ظروف قاسية لا تتحمل عاد كالايام التي غادر دار مقامه «لار» - خائفاً يترقّب من شرّ الظالمين وفتنة المفسدين - الى نواحي «كوهستان» من بلد إلى بلد ، ومن قرية الى قرية ، فلم يتركها حتى في تلك الأيام الصعبة.

وقد بدا في ذهني ان اتعرّض لهذه المسألة والأقوال التي وردت فيها وحملني ذكره على أن أحوم حول هذه المسألة الغامضة.

وعمدة النظر هو تقرير ممشاه و تبين نظره وما يراه وان كان لابدّ لمن اقدم على الدخول في تلك المسألة وصار بصدد البحث فيها أن يتعرض لما يخالفه من الأقوال ولا ينافي بيان مذهبه و تقرير مبانيه ذكر اقوال الآخرين والاستدلال عليها ايضاً ، بل ولا ينافيه أن تختار قولاً آخر غير ما ذهب اليه قدس سرّه الشريف على حسب ما يبدو في الذهن القاصر مستظهاً من الأدلة .

نسأل الله تعالى أن يعصمنا من الزلل ويمنّ علينا بالاستقامة في القول والعمل أنّه ولى التوفيق وبيده التأييد و التسديد وهو حسبنا ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العليّ العظيم .

من الآراء الفقهية التي كان الفقيه العلامة آية الله العظمى السيد عبدالحسين اللارى اعلى الله مقامه يصّر عليها مسألة وجوب صلاة الجمعة تعييناً وهذا أمر مشهور محقق فكلّ من عرف السيد اللارى يعرف ويعلم ذلك منه ويعتبر ذلك من خصوصياته والنقاط البارزة في حياته . وقد ذكره الاعلام بهذه الخصوصية .

قال العالم الجليل آية الله الشيخ محمد جواد الدارابي رضوان الله عليه عند نقل بعض الآراء والأقوال في صلاة الجمعة : وأفتى جمع بوجوبها العيني ، أعنى التعيني ، ومن جملتهم المرحومان السيّدان الحاج السيد عبد الحسين التستري النجفي نزيل لار والحاج السيد عبد الباقي الشيرازي قدّس سرهما وبعض آخر من مراجع تقليد هذا العصر ، مثل سيّدنا الأمامجد الآقا السيّد عبد المحمد التستري النجفي نزيل شيراز (1)

وقال العالم الرباني آية الله السيد علي أكبر الآية اللهى الجهرمي قدّس سرّه الشريف - وهو ابن آية الله العظمى اللارى - عند بحثه عن صلاة الجمعة : الاظهر وجوبها العيني وفقاً لمذهب الصدوق وجماعة من الاصحاب الكبار والفقهاء الأبرار ، منهم حجّة الاسلام ونائب الامام آية الله الفقيه الوالد السعيد

ص: 447

قدّس الله نفسه ، والعالم الوحيد الربّاني ، العلامة الثاني، آية الله الممجد الأقا السيّد عبدالمحمد دام ظلّه..(1)

وقد حكى لى حفيد السيّد اللارى ، الفقيه الزاهد الحاج السيّد عبد الرسول الشريعتمدارى الجهرمى أدام الله بقاءه ، فى شأن جده ووالد أمّه : أنّه منذ أن أراد المهاجرة من النجف الاشرف إلى لاركان بانياً ومصمماً على إقامة صلاة الجمعة بعزم منه أو باستدعاء المؤمنين اللاريين الذين استدعوا عنه مهاجرته الى لار وكان قدس سره طيله اقامته فى لار يواظب بشدّة على إقامة صلاة الجمعة فى الأحوال المختلفة ، بل والظروف القاسية.

كما وانه دام بقاءه قد نقل لى عن البعض أنّ المرحوم آية الله الشيخ على أكبر الارسنجانى رضوان الله عليه - نزيل شيراز و مدرس مدرسة الهاشمية - الذى كانت له أسفار من شيراز الى جهرم وكان بعض هذه الأسفار فى حياة المرحوم الحاج السيد عبد الحسين اللارى اعلى الله مقامه - بعد ان نزل السيد بلدة جهرم و استقر بها وعند ملاقاته للسيد قدس سره كأنه قد سأله عن صلاة الجمعة ووجه شدة اهتمامه بها فقام السيد واتى بكتاب وسائل الشيعة وقرأ له الروايات الدالة على وجوب هذه الصلاة ومن جملتها صحيح زرارة عن الباقر عليه السلام : انما فرض الله على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة منها صلاة واحدة فرضها الله فى جماعة وهى الجمعة ووضعها عن تسعة : عن الصغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والاعمى ومن كان على رأس فرسخين(2)

ص: 448

1- منهاج الشرعة فى صلاة الجمعة . مخطوط ..

2- وسائل الشيعة ج 5 ص 2 ب 1 من ابواب صلاة الجمعة ح 1.

وحكى دامت بركاته أيضاً لي عن بعض رفقائه وأصدقائه أنه قد رأى في المنام أنّ ناراً، قد أحاطت بلدة جهرم ، وإذا بالسيد عبد الحسين اللارى رضوان الله عليه يقول له : أنّ بلدة جهرم ستحفظ من اصابة هذه النار ببركة صلاة الجمعة .

وقد عبّرت هذه الرؤيا العجيبة بالفتنة البهائية العظيمة خذلهم الله واخزاهم حيث انطفأت هذه الفتنة العمياء والنار المحرقة ببركة ابن السيّد اللارى وخلفه الصالح آية الله السيّد على أكبر الآيات اللهي رحمة الله عليه فقد أمر الناس في خطبة صلاة الجمعة بترك المعاملة معهم وبالاعتزال عنهم وطردهم عن انفسهم ، ولم يطل الزمان حتّى جاء كثير منهم الى محضره الشريف و تابوا الى الله تعالى ورجعوا عن كفرهم وضلالهم ولم يبق منهم الا اثنان مثلاً والحال أنّ البلاد الاخرى التي لم يكن تقام فيها الجمعة لم تأمن من هذه الفتنة الكبرى والنار المحرقة فضلّوا وأضلّوا كثيراً وكانت عاقبة أمرهم خسراً.

ومن عجائب أمره قدّس سرّه في صلاة الجمعة ما نقل عن ولده الجليل آية الله السيّد على أكبر الآيات اللهي بعد ارتحال والده حيث قال : ائى كلّما رأيت والدى الماجد في الرؤيا كان مشتغلاً بصلاة الجمعة او كان في حال اداء الخطبتين او في حال التهيؤ والتجهّز لصلاة الجمعة(1)

وحكى ايضاً ان اكثر المؤمنين الذين يرونه في الرؤيا يرونه وهو في هذه الأحوال (2)

وعلى الجملة فكان السيد رضوان الله عليه مجد في هذا الأمر كمال الجّد بحيث لم يتركه سفاً وحضراً

ص: 449

1- الدوحة الأحمدية .

2- الدوحة الأحمدية .

وقد نقل في ترجمته انه في سنة 1318 هـ ق المطابقة لسنة 1279 الشمسية قد سافر مع جماعة كثيرة من أصحابه واعوانه الى خراسان و تشرف بزيارة سيدنا ومولانا ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه الاف التحية والثناء وفي مشهد الرضا قد اقام صلاة الجمعة في صحن (نو) الشريف.

وكان وكلائه في البلاد والقرى والقصبات يقيمون الجمعة بامرهم واذنه .

وقد صار محوراً في هذا الامر فاس هذا الأساس وقد تبعه في ذلك عدّة من العلماء الاعلام من اسرته الشريفة ومن غيرهم.

وممن تبعه واقتفى أثره ، الفقيه الجليل ذو الحسب الشريف ، المرجع الديني السيد عبد الباقي الموسوي الشيرازي قدس سره الذي كان من اقرباء آية الله المجدد الميرزا الشيرازي قدس الله نفسه وكان هو أكبر أصحاب السيد اللاري واولهم ، فقد افتى هو ايضا بوجوب صلاة الجمعة وكان يقيمها بنفسه في شيراز الى أن صار الى رحمة الله تعالى ورضوانه .

ومنهم ابنه الأكبر الفقيه الورع، والمرجع الجليل الديني الآقا السيد عبدالمحمد الموسوي قدس الله نفسه نزيل شيراز والمبعّد اليه في عصر الطاغوت الاول أذاقه الله نار الجحيم ، فكان هذا الفقيه السعيد ايضاً يفتى بوجوب صلوة الجمعة على التعيين وكان مقلدوه يحضرونها وقيمونها بامامته بعد ارتحال والده الكريم آية الله اللاري ، مدة في جهرم وبرهة من الزمان في لار بعد أن هاجر اليها وكان الأمر على ذلك الى ان اعتقل بايدي الظلمة الكفرة عمّال حكومة البهلوي وابعد الى شيراز و اعتقل مدّة وبعد انطلاقه صار حليف بيته ملازماً لوحده واعتزل عن الناس وعن جماعاتهم بتاتاً الى ان لبّي دعوة ربه الكريم .

ص: 450

ومنهم ابنه الاوسط العالم الربّاني آية الله السيّد على اكبر الآيّة اللهي الجهر ميّ رضوان الله عليه فأنّه ايضاً سلك هذا السبيل واقتفى أثر والده الشريف وقد ألف رسالة مستقلة استدلالية في وجوب صلاة الجمعة تعييناً لا تخبيراً واقام فيها الحجج والبراهين في اثبات مرامه ، وقد سماها (منهاج الشرعة في صلاة الجمعة) ولكنها لم تطبع بعد.

وكان يقيمها في مسجد الامام الحسين عليه السلام مع جماعة كثيرة . وكان يهتم باقامتها كثيراً في الحر و البرد كانه والده العظيم لم يتخلف عنه خطوة في اقامة هذا الأمر واحياءه واستمر على ذلك إلى أن توفّي وصار الى رحمة الله ورضوانه ووفد على ربه الكريم .

ومنهم العالم الجليل آية الله الحاج الشيخ محمد جواد الدارابي صهر السيد عبد الباقي الشيرازي وصهر صهر السيد المجاهد اللارى رضوان الله تعالى عليه فكان يرى وجوبها تعيين وكان يقيمها في مسجد (آقا احمد) بشيراز ولقد الف رسالة حول هذه الصلاة وسماها (النجعة في صلاة الجمعة).

ومنهم استاذنا المدرس الجليل الماهر اية الله الحاج السيد محمد باقر الآيّة اللهي المشتهر بلقبه الشريف (حاج عالم) وهو ابن آية الله السيد عبد الباقي الشيرازي ، وابن بنت المجاهد الحاج السيد عبدالحسين النجفي اللارى رضوان الله عليهم اجمعين فهو ايضاً كان يقول بتعين صلاة الجمعة وكان يقيمها في مسجد (آقا احمد) وهو محل تدريسه للطلاب والمشتغلين ، وامامته للجماعة .

وببالي انه في واحد من اسفاره الى جهرم قد اقامها بمسجد الامام الحسين عليه السلام حيث كان خاله الجليل السيد على اكبر قدس سرّه قد مسافر الى شيراز ظاهراً .

هؤلاء العلماء الاعلام قد اقتفوا اثر رئيسهم وكبيرهم ورأس أسرتهم اعنى آية الله العظمى الحاج السيد عبد الحسين اللارى وافتوا طبق ما افتى به من وجوب صلاة الجمعة فى عصر غيبة الحجة المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف وجوباً تعييناً .

الأقوال حول صلاة الجمعة

من جملة الفرائض الاسلامية صلاة الجمعة ولا شك فى مشروعيتها ووجوبها فى الاسلام عند حضور شخص النبى الخاتم صلّى الله عليه و اله و ستم او الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين .

واما فى عصر الغيبة واستتار الحجة عجل الله تعالى فرجه فقد اختلف الاصحاب والعلماء الاطياب على اقوال وقد ذكر المحقق المحقق البحرانى فى الحدائق أربعة أقوال :

الأول : القول بالوجوب العينى .

الثانى : القول بالتخيير بين الظهر والجمعة .

الثالث : التخيير بشرط حضور الفقيه الجامع لشرائط الفتوى .

الرابع : القول بالتحريم .

وقد انهاها المحقق المدقق آية الله الشيخ مرتضى الحائرى قدّس الله

روحه وروح والده الكريم موسى الحوزة العلمية بقم ، الى سبعة أقوال :

1- عدم المشروعية والبطلان .

2 - التخيير فى العقد .

3- التخيير حتّى بعد العقد أيضاً وهو ظاهر كل من اطلق التخيير .

ص: 452

4- ثبوت التخيير للمجتهد لا لغيره وهو المنسوب الى المحقق الثاني .

5- وجوب العقد على الفقيه وحرمة على غيره .

6- الوجوب التعييني .

7- حرمتها تكليفاً ايضاً مضافاً إلى عدم مشروعيتها . انتهى .

أقول : وهنا بعض الأقوال غير مذكورة في كلامه ؛ كحسن صلاة الجمعة ، أو استحبابها واتبان الظهر بعدها، أو الاحتياط بالجمع بينهما، والعمدة من بين الاقوال المختلفة ثلاثة أقوال :

1- الوجوب التعييني .

2 - الحرمة والبطلان .

3 - الوجوب التخييري .

ونحن نقدم الاول على حسب ترتيبنا رعاية لما تقدم آنفاً من وجه

المناسبة. فنقول:

ذهب جمع من الأصحاب الى وجوب صلاة الجمعة على سبيل التعيين . قال صاحب الحدائق : وهو المختار المعتضد بالآية والأخبار وبه صرح جملة من مشاهير علمائنا الأبرار رضوان الله عليهم متقدميهم ومتأخريهم .

ثم ذكر هؤلاء: الشيخ المفيد قدس سره في المقنعة ، والشيخ أبو الصلاح الحلبي في كتابه الكافي ، والشيخ أبو الفتح الكراچكي في كتابه المسمى بتهذيب المسترشدين ، والشيخ عماد الدين الطبرسي في نهج العرفان ، و شيخنا الكليني في الكافي ، ورئيس المحدثين الصدوق القمي في من لا يحضره الفقيه ، والشيخ زين الدين الشهيد الثاني في رسالته المشهورة ، وحفيده السيد محمد في المدارك ، والشيخ حسين بن عبد الصمد تلميذ الشهيد الثاني ووالد الشيخ البهائي

ص: 453

فى رسالة العقد الطهماسبى ، والشىخ حسن ابن الشهد الثانى فى رسالته اثنى عشرىة ، وابنه الفاضل فى شرح هذه الرسالة ، والشىخ فخر الدين الطرىحى فى شرح الرسالة المتقدمة ، والشىخ محمد تقى المجلسى ، والمولى محمد باقر السبزوارى فى رسالة ألفها فى ذلك ، والمحدث الكاشانى فى رسالة له فى المسألة ، والعلامة المجلسى فى البحار ، والسيد مير محمد باقر الداماد ، وقد نقل عن الكاشانى انه قال : كان - أى السيد - يواظب على فعلها متى تيسر له وقد صلينا معه غير مرة ، انتهى ، والسيد ماجد البحرانى قال الكاشانى : كان استاذنا المتبر السيد ماجد البحرانى طاب ثراه من المواظبين عليها بشيراز ، وقد صليت معه زماناً طويلاً ، والشىخ أحمد بن الشىخ محمد بن يوسف البحرانى ، وتلميذه الشىخ عبدالله بن صالح البحرانى ، والمولى عبد الله التستري ، والآخوند ملا رفيع ، والشىخ الحر العاملى ، والشىخ على بن الشىخ جعفر بن الشىخ على بن سليمان البحرانى ، والشىخ احمد بن عبدالله البحرانى ، والفاضل الشريف الملا أبو الحسن بن الشىخ محمد طاهر النجفى ، وهو المنسوب الى الشىخ ابن ميثم البحرانى شارح نهج البلاغة.

أقول : هذا كان بحسب استظهاره قدس سره من كلمات القدماء والمتأخرين والا فقد قال الأستاذ المحقق الحائرى رضوان الله عليه بان الانصاف عدم صراحة عبارة القدماء فى الوجوب التعيين المفيد والصدوق و الكلينى نعم لا يخلو عن ظهور فى ذلك.

وهو كذلك فان من جملة الأعلام المذكورين هو الصدوق وقد ضم صاحب الحدائق نقله الروايات فى الفقيه الى ما تعهد به فى أول كتابه فاستنتج انه قائل بذلك و شبهه ذلك بالنسبة للكلينى قدس سره فلا نصوصية بالنسبة الى

مثل هذين لكن ظهور كلامهم ذلك.

وكذا فى ذكر أبى الصلاح من القائلين بالوجوب التعيينى نظر، وذلك لما فى الجواهر من قوله : قد قيل أنّ المنقول عنه فى الايضاح وغاية المراد والمهذب البارع والروض والمقاصد العلية والمختصر والجواهر المضيئة استحباب الاجتماع فى زمن الغيبة ، بل نقل عنه الفاضل العميدى فى تلخيص التلخيص ، والشهيد فى البيان ، والفاضل المقداد المنع من جوازها كابن إدريس ، على أن التأمل فى العبارة التى نقلها عنه الخصم يقضى بان أقصاها الانعقاد الذى يجمع القول بالتخير .

نعم، ظاهره وجوب السعى بعد انعقادها فالتخير حينئذ فى العقد خاصة كما هو أحد القولين بين أهل التخير ، بل قيل انه اشهرهما. انتهى كلامه رفع مقامه.

وكيف كان فقد ذهب الى القول المزبور جمع مّمن تأخر عن المذكورين رضوان الله عليهم أجمعين فى الاعصار الأخيرة كالعالم الجليل الميرزا محمد أرباب القمى رضوان الله عليه ، فانه كان على الظاهر متمائلا إليه وان لم اجد تصريحاً منه بذلك فى كتاب منه ، لكن له قصة مع الشيخ المؤسس الحائرى يستفاد منها ذلك ، والفقيه الزاهد قدوة أولى الألباب الحاج آقا رحيم أرباب الاصفهاني قدّس الله نفسه الزكية فقد كان مهتماً بأقامتها فى بعض قرى اصفهان حيث كان يقيمها البعض فى داخل البلدة.

نقل الشهيد السعيد الشيخ مرتضى المطهرى رضوان الله عليه بأنّه قد زراه فى اصفهان فى فروردين سنة 1339 وقد جرى ذكر صلاة الجمعة فقال :

لا ادرى متى يدفع الشيعة عنهم هذا العار بتركهم صلاة الجمعة ولا

ص: 455

يُطلقوا لسان شماتة سائر الفرق الاسلامية علينا بانّ الشيعة تاركين لصلاة الجمعة ، ويا ليت كانت تقام في المسجد الأعظم بقم مع ملايين المؤمنين»(1)

وقد نقل عنه قدّس الله اسراره أنّه كان يقول مكرراً:

«من الأمور المؤسفة أن أصبحت هذه العبادة العظيمة الشريفة متروكة ، واصبح هذا الترك موجب لطعن العامة علينا فينبغي الاهتمام بها والاتفاق عليها»(2)

وكان يقول: أنّ وجوب صلاة الجمعة يكاد أن يكون من الواضحات»(3)

فكان يتمنى أن تأتي الأيام التي تؤدّي الشيعة فيها هذه الفريضة و تتوجّه الى اقامتها في مختلف بلادهم.

وقد ينسب ذلك الى المرجع الديني الورع السيّد محمد تقى الخوانسارى، وهكذا إلى شيخنا الأستاذ الأراكي رحمة الله عليهما غير ان النسبة هذه غير صحيحة ؛ فقد قال تلميذه في ترجمة حالاته :

وما زعمه البعض من انه كان يقول بالوجوب التعييني لصلاة الجمعة فليس بصحيح، فان رأيه هو الوجوب التخيري مع كونها أفضل الفردين .

وقال ابنه الشريف المعظم على ما في ص 230 من الكتاب المزبور:

ان المرحوم السيد الخوانسارى كان يقول بالاحتياط الوجوبى في فعل الجمعة ، ولكن والدى كان يرى انها واجبة تخيراً ، وهذه احدى المسألتين اللّتين كان رأى أحدهما مخالف للآخر.

وممن مال الى وجوبها التعيينى هو المحقّق المدقّق آية الله الشيخ

ص: 456

1- زندگانی جهانگیر خان قشقایى ص 90.

2- زندگانی جهانگیر خان قشقایى ص 90

3- زندگانی جهانگیر خان قشقایى ص 90

مرتضى الحائري ابن آية الله مؤسس الحوزة العلمية بقم أعلى الله مقامهما خلافا لوالده العظيم قائلاً:

لعلّ الأوفق بما وصل إلينا من الدليل هو الوجوب التعيينى .

وقد ألف رضوان الله عليه فى ذلك رسالة شريفة جيدة الاسلوب والمعانى فجزاه الله البارى خير الجزاء.

ومن ابرز القائلين بالوجوب التعيينى ومن كان ينادى بذلك ويبالغ به ويؤكدده عليه بالقول والعمل ، هو الفقيه المجاهد ، صاحب النفس الطاهرة القدسية ، ومربى النفوس المستعدّة ، الحاج السيد عبد الحسين اللارى ، المدفون ببلدة جهرم قدّس سرّه الشريف ، فواظب على اقامتها ، ولم يتركها حتى فى يوم وفاته ، فقد صلى الجمعة مع غلبة الضعف الشديد عليه وظهور المرض والكسالة منه ، وقد قال على ما نقل :

هذا آخر صلاة جمعة أقيمها وأنا فى حال زهوق الروح.

ومع ذلك فقد ألقى الخطبتين فى عين الفصاحة والبلاغة ، وصلى الجمعة صلاة مودع لها ، ولما رجع الى منزله لى دعوة ربه الكريم ، وارتحل الى جنات النعيم.

وقد مرّ منّا و تقدّم أنّه قد تبعه جمع من أصحابه وتلامذته وأبناء اسرته فى ذلك ، فمنذ اليوم الذى وصلت اقدامه الى بلدة جهرم والى يومنا هذا لم تترك صلاة الجمعة فيها ، فقد أقامها الخلف بعد السلف كابرا عن كابر .

هذا تمام الكلام بالنسبة الى القائلين بهذا القول ، وحينئذ تصل النوبة الى ما استدل به او يمكن الاستدلال به لذلك .

استدل القائلون بذلك بالكتاب والسنة ؛

اما الكتاب فمنه قوله تبارك و تعالى : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (1)

تقريب الاستدلال بها أنّ الله سبحانه خاطب عموم المؤمنين وأمرهم بالسعى والذهاب إلى ذكر الله في يوم الجمعة عندما نودي بذلك وأمرهم أيضاً بترك البيع والشراء للحضور فيه ، والمراد من ذكر الله بقرينة قوله : (لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) هو صلاة الجمعة فقد ذكرها أو لاً، وعبر عنها ثانياً (بِذِكْرِ اللَّهِ) ، وحيث أنّ الأمر ظاهر في الوجوب فلا محالة يجب السعى إليها والحضور فيها .

وربما يؤكّد ذلك أمره تعالى بترك البيع كيلا تقوت منهم صلاة الجمعة .

كما أنّ الظاهر القريب من الصريح أنّ المراد من (لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) هو صلاة الجمعة لا صلاة الظهر أو العصر أو الصبح من يوم الجمعة .

إذا فالمراد من الصلاة من يوم الجمعة» ومن ذكر الله واحد ؛ وهو هذه الصلاة المعهودة ، أي الركعتان المخصوصتان على ما هو الظاهر من الآية الكريمة .

ويؤيد ارادة صلاة الجمعة من كلمة (ذكر الله) استحباب قراءة سورة (المنافقون) في الركعة الثانية من صلاة الجمعة ، ومن آياتها الكريمة قوله عزّ وجلّ : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ

ص: 458

يَفْعَلُ ذَلِكَ فَأَوْلَيْكَ هُمْ الْخَاسِرُونَ (1)، ففي الركعة الأولى أمر بالحضور والسعى إلى ذكر الله ، وفي الركعة الثانية نهى عن إلهاء الاموال والأولاد عن ذكر الله والاشتغال بهما عنها (2)

وقد اتفق المفسرون على ان المراد بالذكر في الآية صلاة الجمعة ، أو خطبتها او هما معا. ولكن الظاهر هو الاول وذلك بقربنة قوله تعالى : (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) (3)

والمراد من النداء بحسب الظاهر وبمناسبة الحكم والموضوع هو الأذان ولم يعهد كيفية أخرى في الاسلام الدعوة الناس الى صلاة الجمعة أو الجماعة السائر الصلوات ، الا ما خرج بالدليل كنداء الصلاة الصلاة) في صلاة العيدين ، أو صلاة الميت مثلاً.

نعم ، في مرسله الشيخ الصدوق قدس سره : روى أنه كان بالمدينة إذ أذن المؤذن يوم الجمعة فنادى منابر : (حرم البيع حرم البيع) لقوله عز وجل :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ) (4)

ص: 459

1- سورة المنافقون : 9.

2- أقول : وهنا قصة لطيفة نذكرها كي تكون عبرة عالية لنا ولجميع المؤمنين وهي : أن الشيخ الأجل عز الدين المولى عبد الله بن الحسين التستري كان يحب ولده المولى حسن على كثيراً ، فاتفق ان ولده مرض مرضاً شديداً ، فحضر المسجد لأداء صلاة الجمعة مع تشتت حواسه ، فلما بلغ في سورة المنافقين الى قوله تعالى : (يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم أموالكم ولا أولادكم عن ذكر الله كه ، جعل يكرر ذلك ، فلما فرغ سأله عن ذلك فقال : اني لما بلغت هذا الموضوع تذكرت ولدى فجاهدت مع النفس بتكرار هذه الآية إلى أن فرضته ميتا وجعلت جنازته نصب عيني فانصرفت عن الآية . راجع سفينة البحار ج 2 ص 131 و الكنى واللقاب ج 2 ص 107.

3- سورة الجمعة الآية

4- وسائل الشيعة ج 3 ص 78 ب 53 من أبواب صلاة الجمعة ح 4.

وظاهرها أنّ المراد من النداء و المقصود به شيء آخر غير الأذان وأنه هو النداء بحرمة البيع.

وان أمكن أن يقال ان النداء هو الأذان وهذا النداء كان مؤكدة للاول ، أى الأذان خصوصاً بلحاظ انه لو كان النداء هو ذلك النداء الخاص لكان الأولى والأنسب جعل عمدة التأكيد فيه على نفس الصلاة لا حرمة البيع التى هى من معدات الصلاة البعيدة ، فإنّ المعدّ القريب هو ترك البيع وان كان النداء بحرمة البيع أيضاً من مقولة الأذان مع انه لم يكن أذاناً اصطلاحياً.

وأما ما أفاده بعض المحققين قدس سرهم من انه كناية عن دخول الوقت ؛ أى زوال الشمس عن دائرة نصف النهار فهو ممّا لا يساعده الظاهر والذوق ، وإلا لكان الأنسب أن يقال : إذا حان الظهر من يوم الجمعة ، أو إذا زالت الشمس من يوم الجمعة ، ولا وجه لرفع اليد وغمض العين عن ظهور (تُودِي لِلصَّلَاةِ) فى الاذان الذى وضع اعلاناً للناس للصلاة وحثّهم على الحضور اليها.

ومن الآيات الكريمة التى ربما يتمسك بها فى المقام قوله تعالى :

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) (1)

تقريب الاستدلال : انها بضميمة بعض الأخبار الواردة فيها المفسرة للصلاة الوسطى بصلاة الجمعة تدل على وجوب المحافظة على صلاة الجمعة وذلك بمقتضى الأمر الوارد فيها بالمحافظة عليها.

ففى الصحيح عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث قال : وقال تعالى : (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى) ، وهى صلاة

ص: 460

الظهر، قال: ونزلت هذه الآية يوم الجمعة ورسول الله صلى الله عليه وآله في سفر فقتت فيها وتركها على حالها في السفر و
الحضر...»(1)

وفى تفسير الصافى عن مجمع البيان عن على عليه السلام: «أنها الجمعة، يوم الجمعة والظهر ساير الأيام»..

فهاتان الروايتان تبينان المراد من الصلوة الوسطى وانها هى صلاة الجمعة وقد أمر الله تعالى بالمحافظة عليها .

قال صاحب الحدائق رضوان الله عليه : ان الذى عليه المحققون ان الصلاة الوسطى هى صلاة الظهر فى غير يوم الجمعة ، وفى يوم الجمعة
هى صلاة الجمعة لا غير - إلى أن قال : - بل قال جماعة من الاصحاب أنّها هى الجمعة لا غير كما نقله بعض مشايخنا المحققين من
متأخري المتأخرين عن الشهيد الثانى فى بعض فوائده . انتهى .

لكن لا يخفى أنه ورد فى بعض الروايات تفسيرها بخصوص صلاة الظهر ففى الصافى عن الصادق عليه السلام قال: «الصلاة الوسطى هى
الوسطى من صلاة النهار ، وهى الظهر ، وانما يحافظ أصحابنا على الزوال من أجلها».

وعن العياشى عن الباقر عليه السلام : «والوسطى هى الظهر».

نعم ، يمكن أن يقال بعدم المنافاة بين هذا القسم من الروايات وما تقدّم منها بأن يكون المراد من الظهر أو صلاة الظهر فى القسم الأخير
من الأخبار هو المعنى الأعم الشامل للظهر والجمعة وكائه قيل : الصلاة التى يؤتى بها وقت الظهر ، وذلك لا ينافى أن يكون المأتى به فى
يوم الجمعة وقت الظهر هو صلاة الجمعة وفى سائر الأيام صلاة الظهر . فتأمل .

ص: 461

هذا تمام الكلام فى الآيات التى استدللّ بها فى كلمات الاعلام وان كان الغالب اقتصارهم على الآية الأولى ، وكيف كان فلم اعثر فى كلماتهم على ذكر آية أخرى فى المقام ، وأما المناقشات الواردة على الاستدلال بالآيتين فموكول الى محله ولعلنا نشير فيما يأتى الى بعض منها .

الاستدلال بالأخبار

الثانى مما استدللّ به على وجوب صلاة الجمعة على التعيين هو الاخبار الشريفة والروايات المنسوبة الى بيت الوحى والنبوة مخازن وحى الله صلوات الله عليهم أجمعين ، ولعلّها عمدة وجه اعتمد عليها القائل بهذا القول ، حيث ادعى بعضهم كونها مستفضية صحيحة صريحة.

فمن هذه الأخبار صحيح زرارة عن أبى جعفر الباقر عليه السلام قال : «اتّما فرض الله عزّ وجلّ على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمسة وثلاثين صلاة منها صلاة واحدة فرضها الله عزّ وجلّ فى جماعة وهى الجمعة ووضعها عن تسعة ؛ عن الصغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والأعمى ومن كان على رأس فرسخين»(1)

ومنها : صحيحة أبى بصير ومحمد بن مسلم عن أبى عبد الله عليه السلام قال : «ان الله عزّ وجلّ فرض فى كل سبعة أيام خمسة وثلاثين صلاة ، منها صلاة واجبة على كل مسلم أن يشهدها إلا خمسة : المريض والمملوك والمسافر والمرأة والصّبي»(2)

ص : 462

-
- 1- وسائل الشيعة ج 3 ص 2 ب 1 من ابواب صلاة الجمعة ح 1.
 - 2- وسائل الشيعة ج 3 ص ه ب 1 من أبواب صلاة الجمعة ح 14.

والرواية الثانية مشتملة على ما لا تشتمل عليه الرواية السابقة من التأكيد وهو ذكر كلمة كلّ مسلم الذي هو ظاهر في العموم وسور للموجبة الكلية.

ومنها : صحيحة أخرى لزرارة قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : على من تجب الجمعة ؟ قال : « تجب على سبعة نفر من المسلمين ولا جمعة لأقلّ من خمسة من المسلمين احدهم الامام ، فإذا اجتمع سبعة ولم يخافوا أمّهم بعضهم وخطبهم» (1)

ومنها : صحيحة زرارة أيضاً قال : قال أبو جعفر عليه السلام : «الجمعة واجبة على ان من صلّى الغداة في أهله ادرك الجمعة وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله أتما يصلّى العصر في وقت الظهر في سائر الأيام كي اذا قضوا الصلاة مع رسول الله صلى الله عليه وآله رجعوا إلى رحالهم قبل الليل وذلك سنّة الى يوم القيامة» (2)

ومنها : صحيح منصور عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «يجمع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زادوا فان كانوا اقلّ من خمسة فلا جمعة لهم ، الجمعة واجبة على كلّ احد لا يعذر الناس فيها إلا خمسة : المرأة والمملوك والمسافر والمريض والصبّي» (3)

ومنها : صحيح أبي بصير ومحمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال : «من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع الله على قلبه» (4)

ص: 463

- 1- وسائل الشيعة ج 3 ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 4.
- 2- وسائل الشيعة ج 3 ب 4 من أبواب صلاة الجمعة ح 1.
- 3- وسائل الشيعة ج 3 ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 7 وذيلها في ب 1 ح 16.
- 4- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من أبواب صلاة الجمعة ح 15.

ومنها : حسنة محمد بن مسلم ووزارة - بإبراهيم بن هاشم - عن أبي جعفر عليه السلام قال : (تجب الجمعة على كل من كان منها على فرسخين) (1)

ومنها : صحيح عمر بن يزيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلوا في جماعة ويلبس البرد والعمامة ويتوكأ على قوس أو عصا ، وليقعد قعدة بين الخطبتين ويجهر بالقراءة ويقنت في الركعة الأولى منهما قبل الركوع» (2)

ومنها : قول أمير المؤمنين في خطبته : « و الجمعة واجبة على كل مؤمن الأعلى الصبى والمريض والمجنون والشيخ الكبير والأعمى والمسافر والمرأة والعبد المملوك ومن كان على رأس فرسخين» (3)

وعن الشهيد الثاني قدس سره في رسالة الجمعة قال : قال النبي صلى الله عليه وآله : «الجمعة حق واجب على كل مسلم الا اربعة : عبد مملوك أو امرأة أو صبي أو مريض» (4).

وعنه أيضاً قال صلى الله عليه وآله : «من ترك ثلاث جمع تهاوناً بها طبع الله على قلبه» (5)

وعنه في حديث آخر : «من ترك ثلاث جمع متعمداً من غير علة طبع الله

ص: 464

- 1- وسائل الشيعة ج 3 ب 4 من أبواب صلاة الجمعة ح 5.
- 2- وسائل الشيعة ج 3 ب 6 من أبواب صلاة الجمعة ح 5.
- 3- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من أبواب صلاة الجمعة ح 6.
- 4- وسائل الشيعة ج 3 ب (من أبواب صلاة الجمعة ح 24
- 5- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من أبواب صلاة الجمعة ح 25.

وعنه أيضاً قال صَلَّى الله عليه وآله : «لينتھيَنَّ أقوام من ودعهم الجمعات او ليختتمن على قلوبهم ثم ليكوننَّ من الغافلين»(2)

ومنها: حسنة ابن مسلم أو صحيحته عن أبي جعفر عليه السلام : «إنَّ الله اكرم بالجمعة المؤمنین فستَّها رسول الله صَلَّى الله عليه وآله بشارة لهم و تويخاً للمنافقين ولا ينبغي تركها فمن تركها متعمداً فلا صلاة له».(3)

ومنها : قال النبي صلى الله عليه وآله في خطبة طويلة نقلها المخالف والمؤلف :

«إنَّ الله تعالى فرض عليكم الجمعة ، فمن تركها في حياتي أو بعد موتي استخفافاً بها أو جحوداً لها ، فلا جمع الله شمله ، ولا بارك له في أمره ، ألا صلاة له ، ألا زكاة له ، ألا ولا حج له ، ألا ولا صوم له ، ألا ولا بر له حتى يتوب»(4)

ولعلَّ دلالة هذه الرواية الأخيرة أوضح واظهر مما سبق عليها لاشتمالها على تأكيدات بليغة و تعبيرات غليظة شديدة لم تكن في غيرها فابتدأ صَلَّى الله عليه وآله باعلام فرضها مؤكداً بأداة التأكيد.

ثم تعرَّض لمن تركها ودعا عليه بأن لا يجمع شمله ولا بارك له في أمره.

وصرَّح بتعميم ذلك لمن تركها سواء أكان في حياته أو بعد مماته .

ص: 465

1- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من ابواب صلاة الجمعة ح 29.

2- وسائل الشيعة ج 3 با من ابواب صلاة الجمعة ح 27 .

3- وسائل الشيعة ج 3 ب 70 من أبواب قراءة الصلاة ح 3.

4- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من ابواب صلاة الجمعة ح 28

وخرّف بأنّه لا عمل له من الصلاة والزكاة والحج والصوم اذا كان تاركاً لها.

وفى المرحلة الخامسة ذكر الغاية وانه لا يزال كذلك إلى أن يتحقّق منه التوبة، ومن المعلوم أن المراد هو التوبة عن ترك ذلك والمتبادر من ذكر كلمة التوبة هو الرجوع عن المعصية لله تعالى الى طاعته.

وقد تمسّك بخصوص هذه الرواية من بين الروايات، الفقيه المجاهد آية الله العظمى الحاج السيد عبد الحسين الدزفولى النجفى اللارى المدفون ببلدة جهرم فانه قدّس الله نفسه قد كتب فى ردّ من اعتذر من مندوبيه ووكلائه فى بعض البلاد عن اقامة صلاة الجمعة بعدم حضور جمع كثير يوجب تعظيم الشعائر ما هذا مثاله :

انّ فائدة صلاة الجمعة غير منحصرة باقامة الشعائر، بل لها فوائد ملزمة غير متناهية تقتضى أن لا تترك حتى فى حال التقنية والضرورة مهما أمكن ذلك، فلا عذر ولا معذورية فى سقوطها واسقاطها، وفى خطبة النبى صلّى الله عليه وآله المتفق عليها الفريقان والمنقولة فى الوسائل قال : «من تركها فى حياتى أو بعد وفاتى جاحداً لها أو مستخفاً بها ألا فلا صلاة له، ألا فلا صوم له، ألا فلا حج له، ألا فلا زكاة له، ألا فلا برّ له حتى يتوب».

ثم قال السيد اللارى قدّس سرّه فى مقام تقريب الاستدلال بها:

فقد جعل صلّى الله عليه وآله صلاة الجمعة شرطاً لقبول تمام الاعمال وجعله منوطاً بهذه الفريضة.

ثم قال : والأسف ثم الأسف من فوات و تقويت مثل هذه السعادة و العناية غير المتناهية التى لا يمتها إلا المطهّرون ولا يلقاها الا ذو حظّ عظيم .

ثم أضاف رضوان الله عليه : والذي اطلبه و انتظره هو أن لا تقوت هذه السعادة من اهل السعادة حتّى وان كانوا في وراء الستور وفي تحت القبور فإنهم بذلك مأجورون و مشكورون ومنصورون بحظّ موفور ونور فوق نور وسرور فوق سرور وفي الجنان مع حور و قصور والسلام

(1)

كما وانّ أحد اساتذتنا الاعلام رضوان الله عليه وعليهم أجمعين قال بعد ذكر هذه الرواية الشريفة والاستدلال بها :-

ولعمري انّ ذلك مما يفزع عنه المؤمن المتأمّل فكما أنّه لا-عذر لمن سمع ذلك في تركها اذا احتمل مثلاً- لزوم كون العدد كلّهم عدو كذلك الأمر في الاشتراط بالامام المعصوم... (2)

نعم، هنا مناقشة تعرض لها فقيه عصره السيد الزعيم البروجردى اعلى الله مقامه الشريف بعد ذكر هذا الخبر فقال : كذا في الوسائل وفي الرسالة المفضلة للشهيد ولكن متن الحديث في رسالته المختصرة هكذا: فمن تركها في حياتي أو بعد موتي وله امام عادل استخفاف ... الخ ، ولا يخفى أن المتبادر منه امام الاصل لا مطلق امام الجماعة... الخ.

أقول: وليست عندي الرسالة المختصرة للشهيد الثاني حتّى اراجعها ، بل ما عهدت ذلك منه رضوان الله تعالى عليه . نعم، يؤيد ما ناقش به قدّس الله روحه انّ الشهيد الثاني نقل الرواية في روض الجنان مشتملة على تعبير : وله امام عادل (3)، وعلى هذا فيحصل نوع وهن في دلالتها كما وانّ بعض الروايات

ص: 467

1- راجع الورقة المكتوبة بخطه الشريف وهي موجودة عندنا .

2- صلاة الجمعة لآية الحائري الثاني قدسر سرهما.

3- راجع ص 286 منه .

مشمتمل على ذكر هذا القيد بلا كلام وبلا اختلاف فى النسخ وذلك مثل ما رواه الشيخ الصدوق قدس سره فى المجالس عن على بن إبراهيم عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن حريز بن عبد الله ، عن زرارة بن أعين ، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال : «صلاة الجمعة فريضة والاجتماع اليها فريضة مع الامام فان تركها رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض ولا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق»(1)

فان قوله عليه السلام : (مع الامام) ظاهر فى الامام العادل المعصوم عليه السلام لا مطلق من يؤتم به والا لكان ذكره لغو بعد أن ذكر قبل ذلك : والاجتماع اليها فريضة ، فان المراد من الاجتماع اليها هو اقامتها جماعة لا مجرد الاجتماع وان صلوا فرادى و متفرقين وبذلك يوهن دلالة هذه الرواية ايضا كما ذكره السيد البروجردى قدس سره .

وبذلك يظهر وينقدح ما فى كلام بعض الاعلام بالنسبة الى رواية خطبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد كلامه المذكور آنفا : هذا مع أن صير ورته صلى الله عليه وآله وسلم بصدد البيان على ما فى بعض الطرق بذكره الاشرط بامام عادل دليل قطعى على عدم لزوم الامام المعصوم(2)

وذلك لان الظاهر من لفظة (الامام العادل) والمتبادر منه هو الامام المعصوم لا كل من له ملكة العدالة ممن يقتدى به فى سائر الصلوات . نعم ، من أنكر ذلك الظهور والتبادر وادعى ظهوره فى مطلق من يؤتم به و تقبل شهادته من العدول فله مجال فى أن يدعى ما ادعاه .

ص: 468

1- وسائل الشيعة ج 3 ب 1 من أبواب صلاة الجمعة ح 8.

2- صلاة الجمعة ص 139.

ولعله لمكان هذا الموضوع أمر هو رضوان الله عليه بعد ذلك بالتأمل فكأنه رحمه الله كان في ترديد من ذلك.

وقد يبدو في الذهن أمر آخر بالنسبة إلى هذه الرواية يتعلق لسندها وصدورها وهو أنها لم تنقل في كتب مشايخ الحديث والاصول الاصلية الممهدة للروايات مثل الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار ، بل اما نقلها المحدث الشيخ الحر العاملي في الوسائل عن رسالة الشهيد الثاني قدس سره الشريف والمحدث الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي في مستدرک الوسائل عن كتاب عوالي اللئالي لابن أبي جمهور الاحسائي وهذا الكتاب مشتمل على الغث والسمين والصحيح والسقيم.

وقد نقل الشيخ الأعظم الأنصاري أنه قد طعن في هذا الكتاب وفي مؤلفه المحدث البحراني في مقدمات الحدائق (1)

وهو كذلك لأنه في المقدمة السادسة عند البحث عن مرفوعة زرارة قال : أنا لم نقف عليها في غير كتاب عوالي اللئالي مع ما هي عليه من الرفع والارسال وما عليه الكتاب المزبور من نسبة صاحبه الى التساهل في نقل الاخبار والاهمال و خلط غثها بسمينها ، وصحيحها بسقيمها كما لا يخفى على من وقف على الكتاب المزبور(2)

هذا كله بالنسبة الى هذه الرواية الشاخصة من بين الروايات واما الملاحظة بالنسبة الى سائر الروايات فلعلنا نتعرض لها في مطاوى الأبحاث.

ثم أنه قد ادعى بعض العلماء الاجماع على الوجوب التعييني ومنهم

ص: 469

1- فرائد الاصول باب التعادل و الترجيح عند البحث عن المتكافئين .

2- راجع الحدائق ج 1 ص 99.

المحدّث المفسّر الفيض الكاشاني وغيره رضوان الله عليهم اجمعين.

ويلاحظ عليه أن معتمدهم في ذلك هو الشهيد الثاني قدّس سرّه في رسالته المعروفة في المسألة وهو رضوان الله عليه قد ذكر كلمات بعض الاصحاب الظاهرة في ذلك كما وانه ذكر جمعة ممن نسب اليهم ذلك وبذلك نسبه الى اجماع الاصحاب ومن المعلوم أن الإجماع الحاصل من بعض الظهورات وما نسب إلى بعض الاصحاب لا ينجع شيئاً.

هذا مضافاً الى ان الشهيد الثاني أعلى الله مقامه قد افتى بنفسه بخلاف ذلك في الروضة البهيّة ، وكذا في روض الجنان واختار الوجوب التخيري في مورد البحث ، أعنى زمان غيبة الحجة عجل الله تعالى فرجه.

وقد ذكر في الجواهر ما حاصله : ان تأليف هذه الرسالة كان قبل تأليف ساير كتبه (1)

اضف الى ذلك أنّ صاحب الحدائق رضوان الله عليه مع مبالغته في اثبات الوجوب التعيني لم يدعّ الاجماع عليه ، بل قال : وهو المختار المعتضد بالآية والاخبار وبه صرّح جملة من مشاهير علمائنا الابرار رضوان الله عليهم متقدّم بهم ومتأخريهم.

القول الثاني

ومن جملة الأقوال في المسألة هو المنع وعدم المشروعية بتاتاً ، وهو قول علم الهدى السيّد المرتضى وسلاّر والشيخ في بعض كتبه ، وابن ادريس وبعض آخر.

ص: 470

1- قد اعرضنا عن نقل متن عبارة صاحب الجواهر قدس سره لما فيها من بعض التعابير

قال السيّد اعلى الله مقامه فى الميافارقيات - على ما حكاها العلامة اعلى الله مقامه فى المختلف -: صلاة الجمعة ركعتان من غير زيادة عليهما ولا جمعة إلا مع امام عادل أو من نصبه الامام العادل فاذا عدم صلّيت الظهر اربع ركعات .

وقال سلار تلميذ الشيخ المفيد رضوان الله عليهما فى المراسم : صلاة الجمعة فرض مع حضور امام الاصل او من يقوم مقامه و اجتماع خمسة نفر فصاعدا احدهم الامام.

وقال فى باب الأمر بالمعروف : ولفقهاء الطائفة ان يصلّوا بالناس فى الأعياد والاستسقاء واما الجُمع فلا.

وهنا صرح بالمنع عن اقامة الفقهاء صلاة الجمعة وان كانت عبارته الأولى ايضاً تكاد تكون صريحة حيث عبر بامام الاصل.

وقال الشيخ الطوسى اعلى الله مقامه فى الخلاف المسألة 43: من شرط انعقاد الجمعة الامام او من يأمره الامام بذلك من قاض أو أمير ، ومتى اقيمت بغير أمره لم تصحّ وبه قال الأوزاعى وأبو حنيفة وقال محمد : أن مرض الامام أو سافر أو مات فقدمت الرعية من يصلّى بهم الجمعة صحّت لآته موضع ضرورة، وصلاة العيدين عندهم مثل صلاة الجمعة.

وقال الشافعى : ليس من شروط الجمعة الامام ولا أمر الامام ، ومتى اجتمع جماعة من غير أمر الامام فأقاموها بغير اذنه جاز ، وبه قال مالك واحمد ، دليلنا انه لا خلاف انها تنعقد بالامام أو بأمره وليس على انعقادها اذا لم يكن امام ولا أمره دليل .. وايضاً عليه اجماع الفرقة فانهم لا يختلفون انّ من شرط الجمعة الامام او أمره.

وروى محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال : «تجب الجمعة

على سبعة نفر من المسلمين ولا تجب على اقل ، منهم الامام وقاضيه والمدعى حقاً والمدعى عليه والشاهدان والذي يضرب الحدود بين يدي الامام»(1) وأيضا فانه اجماع فان من عهد النبي صلى الله عليه وآله الى وقتنا هذا ما أقام الجمعة الا الخلفاء والأمرء ومن ولى الصلاة فعلم أنّ ذلك اجماع اهل الاعصار ولو انعقدت بالرعية لصلوها كذلك . انتهى.

وقال فى النهاية فى باب صلاة الجمعة : الاجتماع فى صلاة الجمعة فريضة اذا حصلت شرائطه ومن شرائطه ان يكون هناك امام عادل او من نصبه الامام للصلاة بالناس .

وقال أيضاً : لا بأس بان يجتمع المؤمنون فى زمان التقنية بحيث لا ضرر عليهم فيصلّوا جمعة بخطبتين .

وحكى انه قال فى باب الامر بالمعروف : ويجوز لفقهاء اهل الحق أن يجمعوا بالناس فى الصلوات كلّها وصلاة الجمعة والعيدين ويخطبون الخطبتين ويصلّون بهم صلاة الكسوف ما لم يخافوا فى ذلك ضرورة فان خافوا فى ذلك الضرر لم يجز لهم التعرض لذلك على حال .

وكلامه الثانى و الاخير وان كان ينافى ما ذكره فى مسائل خلافه ولكن كلامه الاول لا ينافيه ، حيث عبر بامام عادل او من نصبه الامام للصلاة بالناس .

وقال ابن ادريس فى السرائر : والذي يقوى عندى صحة ما ذهب اليه [الشيخ] فى مسائل خلافه و خلاف ما ذهب اليه فى نهايته للدلالة التى ذكرها من اجماع اهل الاعصار و ايضا فان عندنا بلا خلاف بين اصحابنا أنّ من شرط انعقاد الجمعة الامام او من نصبه الامام للصلاة .

ص: 472

أقول : ولعلّه يستفاد ذلك من كلام السيّد أبي المكارم بن زهرة في الغنية وابن حمزة في الوسيلة.

قال السيّد : وأما الاجتماع في صلاة الجمعة فواجب بلا خلاف إلا أنّ وجوبه يقف على شروط وهي الذكورة والحريّة ... وحضور الامام العادل او من نصبه وجرى مجراه.

وقال ابن حمزة: ويحتاج في الانعقاد الى أربعة شروط : حضور السلطان العادل أو من نصبه كذلك وحضور سبعة نفر.

بل ويستفاد ذلك من كلام الشيخ المفيد قدّس سرّه الذي صرح بعض الفقهاء بأنّه لا يعتبر في وجوب الجمعة وجود الامام وحضوره فانه قال في باب الأمر بالمعروف من المقتنعة : وللفقهاء من شيعة آل محمد صلّى الله عليه وآله ان يجتمعوا باخوانهم في الصلوات الخمس وصلوات الاعياد والاستسقاء والخسوف والكسوف اذا تمكّنوا من ذلك وامنوا فيه معزة اهل الفساد.

وذلك لما افاده سيد فقهاء عصره السيد البروجردى اعلى الله في جنّات الفردوس مقامه بعد نقل هذا الكلام عن الشيخ المفيد :

ولم يذكر الجمع مع كونه في مقام بيان ما يجوز للفقهاء ، وادخالها في الاعياد بعيد ، فيستفاد منه عدم مشروعيتها مع عدم الامام عليه السلام كما افتى به تلميذه سلّار و ابن ادريس .

ثم قال نور الله مضجعه: وما توهمه صاحب الحدائق من عدم كونه ممّن يشترط في الجمع حضور الامام او من نصبه و اذن له ، فاسد جداً ، إذ لو كان مثله قدس سره مخالفاً للفتوى لما عليه جميع أسلافه ومعاصريه لصرح بذلك

واصرّ عليه مع أنّه لم يشر بذلك فضلاً عن التصريح. انتهى(1)

لكن قال في المقنعة في باب عمل الجمعة: فرضها وفّقك الله الاجتماع على ما قدمناه الآ أنّه بشريطة حضور امام مأمون على صفات يتّقدم الجماعة ويخطبهم بخطبتين... والشرائط التي تجب فيمن يجب معه الاجتماع ان يكون حراً بالغاً طاهراً في ولادته مجنباً من الأمراض الجذام والبرص خاصّة في جلده مسلماً مؤمناً معتقداً للحقّ بأسره في ديانته مصلياً للفرض في ساعته فاذا كان كذلك واجتمع معه اربعة نفر وجب الاجتماع.

وظاهر هذه العبارة هو عدم اشتراط الامام او من نصّب به . نعم، عبارته الأولى ظاهرة في الاشتراط كما أنّ أكثر عبارات القدماء هو اشتراط الامام او من نصّب به.

وكيف كان فقد ذهب اليه ايضاً شرذمة من المتأخرين منهم الفاضل الهندي قدّس سرّه، قال بعد تحقيقات له: ولما بلغ الكلام هذا المبلغ ظهر عدم جواز عقدها لغير من نصبه الامام بخصوصه فلا وجوب عينياً لها معه ولا تخييرياً إلى آخر كلامه.

وقد قال السماهيجي معترضاً عليه في هذا الرأي:

ويوجد في زماننا هذا ايضاً من يقول بالتحريم كما ينقل عن العلامة الفهامة الامين الشيخ بهاء الدين المعروف بالفاضل الهندي سلّمه الله تعالى مع صلاحيته وديانته، وعفّنه وصيانته، ورجوع اهل هذا العصر اليه واعتمادهم عليه لا سيّما دار السلطنة اصفهان صينت عن حوادث الزمان، مع كثرة الفقهاء والفضلاء فيها زيادة على سائر بلاد اهل الإيمان، وقد اقرّ الكلّ باجتهاده

ص: 474

واذعنوا بعدالته ، وليس في هذا العصر مجتهد غيره مسلم الثبوت جامع الشروط.

ثم اجاب عن هذه النسبة بقوله : أما كون الفاضل المذكور يقول بالتحريم فممنوع، والذي بلغنا عنه ما ثبت عندنا بنقل الثقات واطلاعنا على فتواه بخطه ، انه يفتى ان الاحوط ترك الجمعة وان صليت فيكون يصلّى الظهر ، وهو يدل على انه متردد في المسألة غير جازم بها ولا حاكم بمذهبها .

ثم أضاف قائلاً: وأما كونه فقيهاً صالحاً عدلاً فنحن لا نتنازع في ذلك ولا نقتحم هذه المعارك ونحن لا ننكر ديانتَه وصيانتَه وأمانته لكن تنازع في عدم سلامته من الخطأ لأنه لا ينجو منه غير المعصوم من الذنوب ، المبرأ من العيوب(1)

أقول : وقد نقلنا عبارته في كشف اللثام الدالة على ان مذهبه ذلك ، ولعلّ الكتاب لم يكن في متناول يد السماهيجي وهكذا بعض من عاصرناهم رضوان الله عليه كان على هذا الرأي أو ما يقرب منه وقد ألف كتاباً سماه : ارشاد الامة ، في عدم اجزاء صلاة الجمعة.

وكيف كان فقد استدلل على ذلك بامور ووجوه:

منها : كونها عبادة يتوقف جوازها على التوظيف ولم يثبت لقصور العمومات ، والاطلاقات الواردة في الباب عن اثبات شرعية اقامتها بغير امام منصوب ففعلها بعنوان العبادة تشريع محرم.

ومنها : فقد الشرط وهو الامام او من نصبه فينتقي المشروط .

ومنها : ان الظهر ثابتة في الذمة بيقين فلا يبرأ المكلف الا بفعلها .

ص: 475

1- مقدمة كشف اللثام ج 1 ص 29-30.

ومنها : أنه لو شرّعت حال الغيبة لوجبت عيناً فلا يجوز فعل الظهر وهو منتف إجماعاً ووجه اللزوم ان الدلائل الدالة على الجواز دالة على الوجوب العيني في حال الحضور فلا وجه للعدول الى التخيري حال الغيبة .

ومنها عدة من الاخبار خبر حمّاد بن عيسى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي عليه السلام قال : اذا قدم الخليفة مصرّاً من الامصار جمع الناس ليس ذلك لاحد غيره(1)

ومنها : خبر عيون اخبار الرضا وعلل الشرايع عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام قال : «انما صارت صلاة الجمعة اذا كان مع الامام ركعتين وإذا كان بغير امام ... - الى أن قال :- انما جعلت الخطبة يوم الجمعة لان الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للأمر سبب الى موعظتهم وترغيبهم في الطاعة وترهيبهم من المعصية و توقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم ودنياهم(2)

وخبر محمد بن مسلم المذكور آنفاً في كلمات شيخ الطائفة في الخلاف والخبر المروى عن الاشعثيات: ان الجمعة والحكومة الإمام المسلمين(3)

وقد وصفه الفقيه الحاج آقا رضا الهمداني قدّس سرّه بالارسال وّرّد عليه الزعيم الأكبر السيد البروجردى قدّس سرّه بقوله : رمية كتاب الأشعثيات بالارسال خطأ فانّ اخبار الاشعثيات ويقال لها الجعفريات أيضاً ، مسندة يرويها أبو علي محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي ، عن أبي الحسن موسى ابن اسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام الساكن في مصر ، عن أبيه

ص: 476

1- وسائل الشيعة ج 3 ب 20 من أبواب صلاة الجمعة ح 1.

2- وسائل الشيعة ج 3 ب 6 من أبواب صلاة الجمعة ح 6 وب 25 ح 6.

3- الجواهر طبع بيروت ج 4 ص 219.

إسماعيل ، عن آبائه عليهم السلام.

وفي رسالة الفاضل ابن عصفور روى مرسلًا عنهم عليهم السلام : «انّ الجمعة لنا والجماعة لشيعتنا»⁽¹⁾ إلى غير ذلك من الاخبار .

ومنها : كلام مولانا السّجاد على بن الحسين عليه السلام في دعاء يوم الجمعة ويوم الأضحى :

اللّهم انّ هذا المقام مقام خلفائك واصفياءك ومواقع أمنائك في الدرجة الرفيعة التي اختصصتهم بها قد ابتزّوها وانت المقدر لذلك - الى ان قال : - حتى عاد صفوتك وخلفاءك مغلوبين مقهورين مبتزين يرون حكمك مبدلاً - الى ان قال : اللهم العن أعدائهم من الأولين والآخرين ومن رضى بفعالهم واشياعهم لعناً وبيلاً؟»⁽²⁾

قال شيخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الكلام قدّس سرّه : وفيه مواضع للدلالة على المطلوب. انتهى .

يعنى على اشتراط الأمام أو من نصبه . قوله : وفيه مواضع للدلالة على المطلوب.

أقول : منها أن المقام هو مقام صلاة الجمعة والعيد ، واللام للاختصاص بظاهره فيدل على اختصاص هذا المقام بخلفاء الله .

ومنها قوله : واصفياءك أى انه مختصّ باصفياء الله . ومنها قوله : و مواضع أمنائك . ومنها : الدرجة الرفيعة .

ص: 477

1- الجواهر طبع بيروت ج 4 ص 319.

2- الصحيفة السجادية رقم الدعاء 8.

ومنها : أختصصتهم بها.

ومنها : قد ابتروها ، فإنّ الابتزاز هو الاستيلاء والاخذ قهراً .

ومنها : عاد صفوتك وخلفاءك مغلوبين مقهورين مبتّرين .

ومنها : يرون حلمك مبدلاً .

و منها غير ذلك.

وفي تقريرات أبحاث فقيه الطائفة الحاج آقا حسين الطباطبائي البروجردى أعلى الله مقامه : فدعائه عليه السلام بهذا الدعاء من أدل الدلائل على ان امامة الجمعة ايضاً كانت من المناصب المغصوبة يتبع غصب اصل الخلافة(1)

وبإلى انه قد نقل لى بعض السادة أنّ السيد البروجردى قال فى هذا المقام : فهل يمكن لى أن أقول : انا من اصفياء الله وخلفائه مثلاً .

كما انه قدس سره الشريف قال بعد ذكر خير محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام المذكور فى ب 2 من ابواب صلاة الجمعة ح 9 المذكور ايضاً فى عبارة الخلاف : ودلالة الحديث على كون اقامة الجمعة من مناصب الامام واضحة كيف ؟ ولو لم تكن من مناصبه لم يكن لذكر خصوص الامام و ملازميه سبب ، ومحط نظره عليه السلام فى هذا الحديث هو أنّه لا يشترط فى وجوب اقامتها اجتماع جمع الناس أو اكثرهم بل يكفى فى وجوبها اجتماع سبعة وذكر فى مقام البيان اشخاصة لا يخلو منهم مجلس الامام غالباً وان لم يجتمع الناس حوله لكونه فى سفر أو لجهات آخر وبالجملة دلالة الحديث على المقصود ممّا

ص: 478

1- البدر الزاهر ص 25.

لا تخفى على احد وان خفى على مثل صاحب الوسائل(1)

وقد أتى الفاضل الهندي الأصبهاني في كشفه بوجوه آخر يرجع كلُّها الى اعتبار الامام أو من نصَّ به مثل ما قال في ضمن كلامه : من الضروريات عقلاً وشرعاً أنه لا يحسن الاقتداء بمن لا دليل على امامته ولا دليل على امامة غير المعصوم الا اذنه ، بل هو الأمام، والامامة منصبه فلا يجوز لغيره الامامة في شيء ولا لنا الانتماء بغيره في شيء إلا باذنه واستنابته .

وقال : وايضاً فمن أجزاء الصلاة القراءة فلا يجوز تركها ولا يصحّ الاكتفاء فيها بقراءة الغير إلا بإذن الشارع فيه.

وقد يستدلّ بالسيرة المستمرة على نصب امام الجمعة من ناحية رسول الله صلى الله عليه وآله أو الأمام وهذا هو الذي قد يعبر عنه بالاجماع العملي من عهد النبي صلى الله عليه وآله على ذلك ، كما عن الخلاف والمعتبر والتذكرة وغيرها.

قال المحقق : فكما لا يصحّ أن ينصب الانسان نفسه قاضياً من دون اذن الامام كذا امام الجمعة . قال : وليس هذا قياساً بل استدلالاً بالعمل المستمر في الاعصار فمخالفته خرق للاجماع(2)

الى غير ذلك من كلماتهم واستدلالاتهم على ذلك وحاصل الكل أنّ هذا منصب الامام المعصوم والامام الاصل وبتعبير ثالث الامام العادل فلا يجوز لغيره التصدي له الا باذنه الخاص او العام الشامل لصلاة الجمعة وهذا حاصل في زمن الحضور واعصار امكان التشرف بمحضرة الشريف فتجب وغير

ص: 479

1- البدر الزاهر ص 28.

2- المعتبر ح 2 ص 280.

حاصل فى عصر الغيبية وزمان استتار شمس الولاية عن انظار الشيعة فلا تجب، بل لا يجوز. هذا ما وقفنا عليه من كلماتهم وبياناتهم فى هذا الباب .

و احسن تبيين عثرنا عليه فى هذا الباب من جهة المادة والصورة والاستشهادات المتينة والاستفادة من النكات التاريخية هو بيان فقيه الطائفة السيد البروجردى اعلى الله مقامه الشريف وان لم يصرح قدس سره بانه من هؤلاء القائلين لكن سوق كلامه ذلك وقد بين المطلب منقحاً مهذباً .

ومثله فى الميل الى هذا المذهب الزعيم الشهير الراحل السيد محسن الطباطبائى الحكيم نور الله مرقدته قال فى تعليقاته الشريفة على العروة الوثقى عند ذكر السيد صلوة الجمعة من الصلوات اليومية :

فى مشروعيها فى زمان الغيبة اشكال والأظهر عدمها ، نعم ، لا بأس بالآياتان بها برجاء المطلوبة ولا بد من فعل الظهر قبلها أو بعدها. انتهى..

واما سيد مشايخنا الفقيه الاكبر السيد الكلپايگانى قدس الله روحه فكان يحتاط فى آياتان الظهر اذا صلى الجمعة وان لا يكتفى بها ولم يكن ذلك بعنوان الفتوى وكان رضوان الله تعالى عليه يحسن الآياتان بها مع مراعاة هذا الاحتياط الوجوبى . ولا شك أن ذلك فيما اذا كان الامام واجداً لما يشترط فى الايتمام به واهمها العدالة ، والورع والتقوى ، والتجنب عن قول الزور، والشهادة بالباطل، واذا اذاعة أسرار الناس ، و ايراد الوهن على المؤمنين ، ومدح من لا يستحق المدح، واطراء كل من كان على مشيه وطريقه ، وذم من لا يستحق الذم ، و تعبير كل من خالفه ولم يودّه ولم يوافقّه فيما يهويه ويشتهيّه ، أعاذنا الله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، ومن سوء النيات ، وعصمنا الله واياكم ممّا يترتب على

تلك الأمور من النكبات والتبعات.

القول الثالث

من الأقوال المعروفة في صلاة الجمعة عند غيبة اما ما الحجّة عجل الله تعالى فرجه القول بالتخيير عقداً وحضوراً كما هو ظاهر القول بالتخيير وقد ذهب الى ذلك جمع كثير من المتأخرين ومنهم الشهيد الثاني اعلى الله مقامه في الروضة البهية في شرح اللمعة وفي روض الجنان في شرح ارشاد الازهان وصاحب الجواهر ، وكاد ان يستقر الفتوى فعلاً على ذلك بحيث افتى به علم العلم والتقوى الشيخ المرتضى الأنصاري كما في رسالة النخبة والميرزا الاعظم الشيرازي والسيد اسماعيل الصدر والكاظمين اليزدي و الخراساني والمحقق والميرزا محمد تقى الشيرازي ، والميرزا حسين نجل ميرزا خليل الطهراني والشيخ محمد تقى الأصفهاني الشهير آقا نجفى على ما هو ظاهر مجمع الرسائل فراجع ص 245 والفقير الاكبر السيد ابو الحسن الأصفهاني ، وكذا صاحب النفس الطاهرة السيد عبدالهادى الشيرازي والسيد الامام الخميني اعلى الله مقامهم أجمعين .

ويمكن تقريب ذلك والاستدلال عليه بوجوه :

منها : انّ القول بعدم المشروعية يشكل الذهاب اليه جداً وما ذكر تقريراً لذلك قابل للتوجيه حتى الفقرات المباركة من دعاء اما منا زين العابدين عليه السلام التي هي عندنا اهم واطهر ما يتمسك به لذلك.

بل قال صاحب الجواهر لا ينبغي انكار ظهورها - أى النصوص - في مطلق المشروعية فتصلح ردّاً للقائل بالحرمة بل لا بأس في دعوى تواترها في

ص: 481

ذلك او القطع بالحكم من جهتها لكثرتها واقترانها بامور كثيراً تشعر بذلك . الى آخر كلامه.

وإذا سقط هذا القول يبقى القولان الآخران ونرى ادعاء الاجماع كثيرة من عدة من الاساطين على عدم الوجوب العيني فقد ادعى ذلك الشهيد الثانى فى روض الجنان وفى الروض بعد أن سوق كلامه فى رسالته فى هذا الموضوع هو الوجوب التعيينى ، وعن آيات الأحكام للجواد: الإجماع على عدم الوجوب عيناً فى زمن الغيبة.

وعن رسالة الكركى قدس سره : اجمع علماؤنا الامامية طبقة بعد طبقة

من عصر ائمتنا الى عصرنا هذا على انتفاء الوجوب العيني فى زمان الغيبة .

وفى جامع المقاصد : الوجوب الحتمى فى حال الغيبة منتف بالاجماع .

وقال الشهيد الثانى فى الروضة : وربما عبّروا عن حكمها حال الغيبة بالجواز تارة وبالاستحباب أخرى نظر الى اجماعهم على عدم وجوبها حينئى عينة وانما تجب على تقديره تخييراً بينها وبين الظهر لكنها عندهم أفضل من الظهر وهو معنى الاستحباب... الخ.

وقال ايضاً : ولولا دعواهم الاجماع على عدم الوجوب العيني لكان القول به فى غاية القوة فلا اقل من التخييرى مع رجحان الجمعة الخ.

وقال فى روض الجنان(1): والدليل الدال على الوجوب اعمّ من الحتمى والتخييرى ، ولَمَّا انتفى الحتمى فى حال الغيبة بالاجماع تعيّن الحمل على التخييرى.

ثم قال : ولولا الإجماع على عدم العيني لما كان عنه عدول .

ص: 482

وقال الشيخ جعفر الكبير في كشف غطاءه: لا تجب عيناً اجماعاً كما هو ظاهر الأصحاب.

وفوق ذلك أنه قال هناك ايضاً: لم يقل احد ما بتعيين الجمعة في الغيبة .

وفي الجواهر نقل عن الداماد أنه قال في رسالته في المسألة: اطبق الاصحاب على نقل الإجماع على عدم الوجوب عينا.

وفيه ايضاً: وفي شرح المفاتيح وكشف الاستاذ وعن غيرهما (الاجماع متواتراً على نفى العينية). بل في الأول (أن الناقلين قد يزيدون عن عدد الاربعين) كما أن في الثاني «كونه فوق التواتر»..

وقال صاحب الجواهر بعد كلام له: وكيف كان فلا ريب في الاجماع المزبور، بل يمكن تحصيله من تتبع نقلته فضلاً عن الفتاوى المجردة عنه.. الخ.

وهنا روايات تدلّ على عدم الوجوب العيني مثل ما رواه الصدوق في الأمالي باسناده الى الصادق عليه السلام والشيخ في مصباحه عن هشام عنه عليه السلام على ما قيل أنه قال: «احت للرجل أن لا يخرج من الدنيا الّ ويتمتع ولو مرّة واحدة، وان يصلى الجمعة ولو مرة»⁽¹⁾ فكيف تكون صلاة الجمعة واجبة عيناً ومع ذلك يقول الامام احب أن يصلى الرجل قبل ان يخرج من الدنيا صلاة الجمعة ولو مرة واحدة؟ ولو كان كذلك لكان يقول: أتى أحب ان لا يخرج من الدنيا الا وقد أتى بكل صلوة جمعة ادركها ولم يترك واحدة منها .

ويؤيد ذلك اقترانها بالمتعة ومثل موثق ابن بكير عن زرارة عن

ص: 483

1- وسائل الشيعة كتاب النكاح ب 2 من أبواب المتعة ح 7.

عبد الملك عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : مثلك يهلك ولم يصلّ فريضة فرضها الله قال : قلت : كيف أصنع ؟ قال : صلّوا جماعة
يعنى صلاة الجمعة(1)

قوله : يهلك أى يموت فكان عليه السلام على حسب هذه الرواية يتأسف على ان يموت عبد الملك ولم يأت بصلاة الجمعة مرة واحدة ولو
كانت تجب وجوباً تعبيرياً لكان الأنسب أن يتأسف على ن فأت منه مرة واحدة . ولا شك فى ظهور الرواية فى أنّ عبد الملك لا يزال كان
تاركا وكان توبيخ الامام عليه السلام له على ذلك فقال : كيف اصنع ؟

وهذه الجملة يحتمل أن يراد منها أنه كان لا يعرف كيفية صلاة الجمعة فعلمه الامام عليه السلام بقوله : صلّوا جماعة.

ويحتمل أن يراد منه أنه يقول : ما أصنع والحال أنه لا يقوم شخص الامام عليه السلام فاجابه بقوله : صلّوا جماعةً ويكون المقصود أنه يمكن
لكم ان تقيموها بجماعة.

ويحتمل أن يكون المراد الاثبات بها فى جماعة العامة وكيف كان فهذا ظاهر فى عدم العينية ولكن لماعبر بالفريضة وحثّ عليها فيستفاد منه
الوجوب فى الجملة فيحمل على التخييرى.

و مثل صحيح زرارة قال : حثنا ابو عبدالله عليه السلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنه يريد أن تأتيه فقلت : نغدوا عليك ؟ فقال : لا انما
عنيت ما عندكم(2)

فانها ظاهرة جداً فى استمرار زرارة على تركها وكيف كانت واجبة

ص: 484

1- وسائل الشيعة ب 5 من أبواب صلاة الجمعة ح 2.

2- وسائل الشيعة ب 5 من أبواب صلاة الجمعة ح 1.

تعيينية وهو مع كونه من اجلاء الاصحاب ومن اركان الفقه والحديث وكان قادراً و متمكناً من اقامتها مع نفر من أصحابه على نحو يامن من ضرر مخالفتها للتقية كان مستمراً على تركها - فانّ زمن عدم بسط يد الامام زمان غيبته وليس المراد من الغيبة غيبة جسمه الشريف ، بل المراد عدم كونه مبسوط اليد - ثم انّ التعبير بالحثّ ايضاً يفيد عدم وجوبها كذلك والآن فكأن الأنسب أن يعبر بقوله : أمرنا او أوجب علينا وذلك لان الحث هو الترغيب المحض والحث و الترغيب ونحوهما لا يطلق الاّ في المرغبات والسنن التي يجوز للمكلف تركها فلا يقال حثنا على الفرائض اليومية او على اداء الأمانة ، كذا قيل .

ولمكان هذه النكات وغيرها مما لم نتعرض له قال الفقيه الهمداني في مصباحه : هذه الرواية كادت تكون صريحة في الاستحباب الذي مرجعه الى كونها افضل فردى الواجب التخييري فلو سلّم ظهور شيء ممّا تمسك به الخصم لمعاه في الوجوب يجب حمله اما على الاستحباب او الوجوب التخييري بشهادة هذه الصحيحة فضلاً عن غيرها انتهى كلامه رفع مقامه .

ومثل حسن ابن مسلم أو صحيحه عن أبي جعفر عليه السلام : «انّ الله اكرم بالجمعة المؤمنين فسنّها رسول الله صلّى الله عليه وآله بشارة لهم وتوبيخاً للمنافقين ولا ينبغي تركها ، فمن تركها متعمداً فلا صلاة له»⁽¹⁾

وسوقها هو عدم الوجوب تعييناً خصوصاً بلحاظ قوله : لا ينبغي تركها كما ان سياق قوله : فمن تركها الخ سياق لا صلاة لجار المسجد الاّ في المسجد .

ومن العجب انّ السيد السند صاحب المدارك اعلى الله مقامه قد عدّ هذه الرواية اى صحيح زارة من أدلّة الوجوب التعيينى و استدللّ بها لذلك .

ص: 485

1- وسائل الشيعة ب 70 من أبواب القراءة فى الصلاة ح 133 الاختلاف .

ولذا قد اعترض عليه العلامة الوحيد البهبهاني قدس سره في محكيّ تعليقاته على المدارك بأن الاستدلال بها على مدّعاها في غاية الغرابة لأنّ الحثّ لا يدلّ على ازيد من الترغيب ، بل خفاء في ظهوره في الاستحباب اصف الى ذلك أنّ زرارة مع عدالته وجلالته وفقاهته كيف يروى عن الباقر عليه السلام في مرات متعدّدة ما يدل على وجوب الجمعة تعييناً ويكون شاملاً له ويضبطه في اصله المشتبه بين الشيعة ويرويه الأجلّة عنه ويدونونه في أصولهم ومع ذلك يتركها حتى يحتاج الى حثّ الصادق عليه السلام عليها ، وكيف يكتفى عليه السلام بالحث ولم ينفعه الايجاب والتشديد والتأكيد المتعدد عن الباقر عليه السلام وفضاعة عدم الاتيان بها وشناعته وكان المناسب أن يستفسر عليه السلام أولاً عن سبب تركه فان اعتذر بوجه صحيح تركه على حاله والأبّين خطأه فان لم يرتدع عن تركها انكر عليه اشدّ الانكار وهدّده بازيد ممّا صدر عن الباقر عليه السلام وهو قد أنكر على حمّاد اتيانه بالصلاة بحدودها تامّة مع أنّها من المستحبات بقوله ما اقبح بالرجل منكم ...

بل كانوا ينكرون عليهم السلام ترك مثل غسل الجمعة والنوافل اليومية ونحو ذلك فكيف بمثل هذه الفريضة من مثل هذا الجليل ولا سيّما بعد ايجابات سابقة كثيرة أكيدة شديدة رواها هو بنفسه وكذا نظراؤه كابن مسلم وأبي بصير وغيرهما من الاجلة ودوّنوها في اصولهم المشهورة على أنّهم كانوا دائماً يقرأون القرآن وسورة الجمعة ويفهمون المعنى احسن ممّا وكذا الاخبار الصادرة عن المعصومين عليهم السلام ولا سيّما ما رووه بانفسهم وكان بإمكانهم الرجوع الى المعصوم عليه السلام في معرفة القيود والشروط.

الى ان قال : ومّا يدلّ بظاهره على عدم الوجوب عيناً ما رواه الشيخ في

مصباحه والصدوق في أماليه بسند صحيح قال : أتى احب . ونحن قد نقلنا هذه الرواية آنفاً -

وقال بعد نقل الرواية : ويظهر منه قدس سره في المصباح أن مستند

التخيير عندهم هو هذا الحديث. الى آخر كلامه زيد في علو مقامه.

وبالجملة فهذه الأخبار والروايات والوجوه والاعتبارات دالة على الوجوب التخييري لا التعيني.

ويمكن أن يستدل لذلك بوجه آخر بل جعله في الجواهر هو العمدة في ثبوت التخيير وهو أن النصوص متواترة في مشروعيتها زمن قصور السلطنته من غير تعرض لاعتبار الشرط المزبور أي المنصوب الخاص ، بل ظاهرها أو صريحها خلافه منضمين الى الاجماع وغيره مما يدل على نفى الوجوب عيناً .

لا يقال ان اصل المشروعية لا يلازم الوجوب التخييري وذلك لانه يلائم كونها مستحبة لا واجبة اصلاً .

لا تأتال : أن القول بكون الجمعة مستحبة ذاتاً ممّا لا قائل به ومن قال باستحبابها يريد استحباب انتخاب هذا الفرد من بين الفردين واختيار الجمعة على الظهر .

قال الشهيد الثاني قدس الله روحه : اعلم انه ليس المراد باستحبابها على تقدير مشروعيتها كونها مندوبة لانها تجزى عن الظهر الواجبة للاجماع على انها متى شرعت اجزأت عن الظهر ، والمندوب لا يجزى عن الواجب ، بل المراد انها افضل الفردين الواجبين تخيير مستحبة عيناً ولا منافاة بينها فان أفراد الواجب المخير متى كانت متفاوتة في الفضيلة كان حكمها كذلك (1)

ص: 487

ويمكن أن يستدلّ لذلك اى عدم الوجوب التعيينى بانّ صلاة الجمعة كانت يؤتى بها فى عصر النبىّ الأعظم صلّى الله عليه وآله وفى عصر الخلفاء وكانت بمكان من الأهمية بحيث وردت فى القرآن الكريم سورة باسم الجمعة وقد أمر الله تعالى فى هذه السورة بالسعى الى صلاة الجمعة فلو كانت واجبة بعينها على كل مسلم لصارت من الصدر الاوّل وزمان النبى الخاتم صلّى الله عليه وآله وسلم من ضروريات الدين كغيرها من الفرائض اليومية وكصيام شهر رمضان وحجّ بيت الله الحرام والحال أنّها ليست كذلك لوجود خلاف معتدّ به فى وجوبها بل قال بعض الفقهاء أنّ ذلك يكفى فى الجزم بعدم الوجوب .

ومن وجوه الاستدلال على ذلك أنّه طريق الجمع بين الروايات المختلفة حيث انّ قسماً منها يدلّ على عدم المشروعية بدون الامام او منصوبه وأنّه حينئذ يوتى بربع ركعات اى صلاة الظهر وذلك كخبر سماعة قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال : أما مع الامام فركعتان وأما لمن صلّى وحده فهى اربع ركعات وان صلّوا جماعة(1)

فانّ مفادها أنّه اذا صلّوا فى ظهر الجمعة مع الامام فصلاّتهم هى صلاة الجمعة المصطلحة وهى الركعتان المخصوصتان واما اذا لم يكن كذلك فلم يكن الامام فان صلاتهم صلاة الظهر سواء صلوا منفردين او فى جماعة.

وقسماً منها يدلّ على مشروعية فعل الجمعة ولو بدون الامام وهى غير واحد من الاخبار ، اذاً فيجمع بينهما بالتخيير بين الظهر والجمعة.

نعم لا يجرى هذا الاستدلال على طبق نقل الشيخ الصدوق قدس سرّه رواية سماعة حيث أنّها فى نقله وضبطه لم تكن مشتملة على الجملة المذكورة

ص: 488

في ذيلها اعنى قوله عليه السلام : وان صلّوا جماعة فآته على طبق هذا النقل يكون المراد من الأمام هو من يؤتم به وذلك بقريئة قوله : وأما لمن صلّى وحده .

وان امكن أنّ يقال ان المراد من الأمام بحكم الانسباق والتبادر هو امام الاصل .

وقوله فمن صلّى وحده يراد به أنّه صلّى بدونه وعلى هذا فلا فرق بين الثقلين ويكون مفادها على نقل الصدوق هو المفاد على نقل الشيخ قدّس سرهما.

وبعبارة أخرى أن لسان الروايات وظاهرها مختلفة فظاهر بعضها او صريحه عدم اشتراط الصحة بان يقيمها الامام المنصوب من جانب الله او نائبه وذلك كخبر فضل بن عبد الملك قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : « اذا كان قوم في قرية صلوا الجمعة اربع ركعات فان كان لهم من يخطب جمعوا اذا كانوا خمسة نفر وانما جعلت ركعتين لمكان الخطبتين»⁽¹⁾

وصحيحة زرارة قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : على من تجب الجمعة ؟ قال عليه السلام : «على سبعة نفر من المسلمين ولا الجمعة لأقلّ من خمسة من المسلمين احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة ولم يخافوا امهم بعضهم وخطبهم»⁽²⁾

ومثل صحيح محمد بن مسلم عن احدهما قال : سألته عن أناس في قرية هل يصلون الجمعة جماعة قال : نعم ، ويصلون اربعا اذا لم يكن من

ص: 489

1- وسائل الشيعة ب 3 من أبواب صلاة الجمعة ح 2.

2- وسائل الشيعة ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 4.

وصحيحة منصور بن حازم عن الصادق عليه السلام قال: «يجمع القوم يوم الجمعة اذا كانوا خمسة فما زادوا فان كانوا أقل من خمسة فلا جمعة لهم والجمعة واجبة على كل احد لا يعذر الناس فيها الا خمسة : المرأة والسلوك والمسافر والمريض والصبي».(2)

وصحيحة عمر بن يزيد عنه عليه السلام : «اذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلوا في جماعة»(3)

إلى غير ذلك من الروايات ، وظهورها فيما ذكرنا لا يقبل الانكار لاسيما رواية ابن حازم بلحاظ ذيلها واشتمالها على الاستثناء.

وفى قبال هذه الروايات روايات دالة على أن صلاة الجمعة واقامتها من مختصات الامام عليه السلام فلا تصح الا منه او من نصبه الامام وكان نائباً عنه بالخصوص وقد تعرضنا لذكر شطر منها عند ذكر أدلة القائلين بالحرمة كخبر دعائم الاسلام والمروى عن الاشعثيات وما روى عن رسالة الفاضل ابن عصفور وعدد من النبويات والمرسلات وفقرات متعددة من دعاء مولانا السجاد على بن الحسين صلوات الله عليهما فى يوم الجمعة وثانى العيدين وكذا ما ورد فى بعض خطب صلاة العيد : «هذا منصب اوليائك» كما نقله فى كشف الغطاء : وخبر فضل بن شاذان ، و خبر محمد بن مسلم ، و خبر حماد بن عيسى ، و خبر سماعة ... المتقدم نقلها إلى غير ذلك من الاخبار العديدة

ص: 490

1- وسائل الشيعة ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 1.

2- وسائل الشيعة ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 7 وب اح 16.

3- وسائل الشيعة ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 10.

إذا فوجه الجمع والتوفيق بينهما بأنه عند حضور الامام وبسط يده وقدرته يشترط اقامته بنفسه أو لابد من اقامة المنصوب من قبله والمأذون من ناحيته لخصوص صلاة الجمعة أو لها ولغيرها وأما عند عدم ذلك اى عدم حضوره وعدم بسط يده وعند غيبته فلا يشترط ذلك لكن لا تجب تعييناً المشروعية الظهر على ما هو صريح قسم من الروايات المتعرضة لاربع ركعات مع عدم بسط يدهم عليهم السلام.

قال استاذ اساتيدنا الاعلام المؤسس الحائري اعلى الله مقامه فى هذا المقام : والجمع بين الاخبار بحيث لا يخفى على المنصف انّ وجوب صلاة الجمعة على حسب الجعل الاوّل مشروط بان يقيمها النبى صلى الله عليه وآله والخلفاء من بعده فاذا ادعوا اليها يجب السعى اليها إلا على من استثنى فى الأخبار وفى زمن عدم حضورهم أو كونهم غير مبسوطى اليد يجب على الناس فى يوم الجمعة صلاة أربع ركعات وفى تلك الحالة اذا اجتمعوا للجمعة بالعدد المعتبر يصحّ منهم الجمعة مع بقاء مشروعية الظهر باطلاق المادّة ونتيجته التخيير حينئذ بين الظهر والجمعة انتهى كلامه (1)

اقول : وربما يكون صحيح زرارة شاهداً للجمع فأنه قال : حثنا ابو عبد الله عليه السلام على صلاة الجمعة حتى ظننت انه يريد أن نأتيه فقلت نغدو وعليك فقال عليه السلام: «لا أنما عنيت عندكم»؟ (2)

فأنه يستفاد منها انّ زرارة كان تاركاً للجمعة وقد حثّه الامام عليه السلام

ص: 491

1- كتاب الصلاة ص 45.

2- وسائل الشيعة ب 5 من أبواب صلاة العيد ح 1.

على ذلك بحيث ظنّ زرارة ان الامام عليه السلام يريد ان يأتيه و يقيمون صلاة الجمعة بامامته فسئل الامام عليه السلام عن ذلك وأجابه عليه السلام بأن المراد ان يقيمونها عندكم بل ربّما يستفاد من هذه الصحيحة افضلية الجمعة بالنسبة الى الظهر وذلك لمكان حثّ الامام عليه السلام وترغيبه له على اتقان صلاة الجمعة بعد أنّ من المعلوم أنّ اتقان هذا الرجل الجليل صلاة الظهر لم يكن عن عصيان .

ثم أنّه يمكن أن يورد على الاجماع الذى ذكره غير واحد من الفقهاء على عدم الوجوب التعيينى بانه اجماع مدرى لا تعبدى وذلك بالنظر إلى الروايات الواردة فى المقام.

وفيه أنّه قد ادعى الاجماع من يصرح بان مقتضى الأدّة هو الوجوب التعيينى إلا ان الاجماع مانع من الذهاب الى ذلك وقد تقدّم كلام الشهيد الثانى فى الروض و الروضة الصريح فى ذلك فالاجماع لا محالة يكون تعبدىاً.

هذا مضافاً إلى ان ادعاء الاجماع المحصّل من كثرة الأقوال والاجتماعات المنقولة ليس ببعيد كما أنّ صاحب الجواهر اعلى الله مقامه الشريف قد ادعى ذلك وقد اسلفنا نقل كلامه.

وقال بعض الاساطين وهو شيخ فقهاء النجف والحلّة الشيخ جعفر الكبير قدّس سرّه الشريف : ولا تجب عيناً مع الغيبة او الحضور من دون انقياد الامور وعدم التمكن من النصب كما يظهر من ملاحظة السيرة القطعية فانّ امامتها لم تزل فى زمن النبيّ صلّى الله عليه وآله وخليفته وامينه على رعيته من المناصب الشرعيّة التي لا يجوز فيها القيام الا بعد الاذن من النبيّ او الامام عليه السلام وكذلك استقرّت كلمة العلماء من القدماء والمتأخرين سوى من شدّد إلى يومنا هذا ومن ذلك يتضح ثبوت الاجماع المحصّل نقل أو لم ينقل على انه منقول

على لسان فقهاءنا الأوائل والأواخر بوجه يكون فوق المتواتر انتهى كلامه رفع مقامه(1).

ويبقى بعد ذلك أنه كيف يجاب عن الآيات الكريمة والروايات الشريفة التي استدلت بها على الوجوب التعييني.

ويمكن أن يقال : أمّا الآية الأولى فلا- اطلاق فيها من حيث المنادى كما الاطلاق فيها من حيث العدد و من ساير الجهات ، بل يمكن المناقشة في المراد من الصلوة من يوم الجمعة فأنّه لا صراحة فيها بكون المراد هو خصوص صلاة الجمعة فأنّ صلاة يوم الجمعة اعمّ من الظهر أو الجمعة كما يدلّ على ذلك وزود هذا الاطلاق في قسم من الروايات كرواية سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال : صلاة الجمعة مع الامام ركعتان فمن صلى وحده فهي اربع ركعات(2)

وعنه قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال : أمّا مع الامام فركعتان وأما لمن صلى وحده فهي اربع ركعات وان صلّوا جماعة(3) وفي خبر الفضل بن عبد الملك قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : «اذا كان قوم في قرية صلّوا الجمعة اربع ركعات فان كانّ لهم من يخطب جمعوا...»(4) وغير ذلك من الروايات.

قال كاشف الغطاء قدس سره : وما تضمنته الكتاب من الامر بالحضور عند النداء مع قطع النظر عن البحث في خطاب المشافهة لا دلالة فيه بوجه من الوجوه على ردّ القائل بالتحريم فأنّه لا بد ان يراد بالمنادى منادى الشرع ونحن

ص: 493

1- كشف الغطاء ص 201.

2- وسائل الشيعة ب 6 من أبواب صلاة الجمعة ح 2.

3- وسائل الشيعة ب 6 من أبواب صلاة الجمعة ح 8.

4- وسائل الشيعة ب 2 من أبواب صلاة الجمعة ح 6.

لا يرتاب بآته اذا نادى منادى الشرع وجب الحضور فلا يفيد شيئاً فى مقابلة المحرّم انتهى .

والذى يدل على آته لا اطلاق للآية الكريمة يؤخذ به فى نفي كل ما شك فى شرطيته أنها لم تنزل لتشريع صلاة الجمعة حيث أن الآية نزلت بالمدينة والحال أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد اقامها قبل ذلك فى طريق المدينة عند مهاجرته اليها وانما عمدة النظر فى الآية الى ردع جماعة كانوا يتركون رسول الله وهو قائم على المنبر يلقي خطبته الشريفة ويسرعون الى حملة مال التجارة من الشام الى المدينة بمجرد ان سمعوا صوت ضرب الطبل للاعلام بقدمهم الى المدينة لا لشراء الامتعة منهم. فالتغيير والملازمة لمكان ترك صلاة الجمعة المعهودة التى كانت تقام برسول الله صلى الله عليه وآله ولا ترديد ولا ريب فى استحقاق تارك الحضور فى جمعة اقامها رسول الله صلى الله عليه وآله.

وبالجملة ، فهل يمكن أن يقال : آته يجب الحضور عند النداء من أى ناحية كان سواء كان من ناحية رسول الله او الخلفاء حتى خلفاء بنى أمية وبنى عباس وغيرهم؟! -

وهناك اجمال من ناحية نفس النداء وهو آته هل المراد منه الأذان أو أنه نداء خاص لدعوة الناس الى صلاة الجمعة كان ينادى المنادى : ايها الناس تعالوا الى صلاة الجمعة او ايها المؤمنون سارعوا اليها ، على حد قوله تعالى (واذن فى الناس فى الحجّ يأتوك رجالاً وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق)(1)

ص: 494

وعلى أيّ حال كان ذلك بامر الامام او مطلقاً فمع هذه الابهامات والاجمالات من نواحي متعدّدة يشكّل استفادة الحكم منها.

وامّا آية صلاة الوسطى ففيه اولا عدم دلالتها على المقصود وحدة وبالاستقلال وانّما تدل على ذلك لو كانت دالة ، بمعونة الأخبار.

وثانياً أنّ الروايات الدالة على كون المراد منها هو صلاة الجمعة معارضة بالخبر الروى عن مولانا الباقر والخبر المرؤى عن مولانا الصادق عليهما السلام حيث انهما قد فترة صلاة الوسطى بصلاة الظهر وقد امضينا ذلك عند التعرض للآية.

وثالثاً : مع غمض العين عن هذين فاتّها تدلّ على لزوم المحافظة على صلاة الجمعة بشرائطها لا مطلقاً فهي تدلّ على الوجوب فى الجملة لا- مطلقاً وعلى كل احد وفى اى عصر وزمان كما ذكرنا ذلك بالنسبة الى الآية الأولى أيضاً والحاصل أنّها تدعو الى صلاة الجمعة المشروعة.

الجواب عن الاخبار

وامّا الاخبار الدالّة على الوجوب التعيينى باعتقادهم وطبق استظهارهم فهي وان ادعى بعض المحدثين تواترها على الوجوب العينى وانّها تبلغ ما تى رواية ، بل قد تصدّى التقى المجلسى والد المجلسى قدس الله روحهما لجمعها فى رسالة مستقلة استجود صاحب الجواهر ترتيبها الا ان كثيراً منها لا دلالة لها على ذلك وانّما الكثير منها متضمن للفظ الجمعة او لفضيلة منها وانّما المهمّ والعمدة فى ذلك هو ما نقلناها فى موضعه كما انّ الاهم منها الذى أوحش البعض هو رواية خطبة النبى والفقرات المخصوصة منها الدالّة على أن شرط

قبول الاعمال من الصلاة والزكاة والحج والصوم والبرّ هو صلاة الجمعة والحال أنّها مضافاً الى ما تقدّم من اختلاف النسخ واشتمال بعضها على لفظ الامام المتبادر منه الامام المعصوم عليه السلام الذى لا خلاف فيه انّ الظاهر كون العبارة من قبيل لا صلاة لجار المسجد الا فى المسجد ولا صلاة لمن لم تنه صلواته الى غير ذلك من الموارد والتعبيرات المشابهة ومعناها بعد عدم امكان ارادة الحقيقة اى نفى الماهية هو نفى الكمال.

اضف الى ذلك أنّه قد ورد الطعن والذم والملامة فى خصوص تارك بعض المستحبّات كصلاة الجماعة وغيرها بما هو أعظم ممّا ورد فى تارك صلاة الجمعة من أحراق البيوت على صاحبها لانهم لم يحضروا الجماعة وخروجهم عن ربة المسلمين بقوله صلوات الله عليه : من فارق جماعة المسلمين قيد شبر خلع ربة الاسلام عن عنقه . وقوله صلوات الله عليه ملعون من اخر صلاة المغرب حتى تشتد النجوم ، بل ببالي أنّه قد كرّر اللعن فى العبارة بالنسبة اليه الى غير ذلك من الموارد.

ويمكن التوجيه فى جميع هذه الموارد على ما اذا تهاون فيها ولم يعن بها فانّ عدم الاعتناء بالسنة والاستهانة بها استهانة بالدين وتضييع لحرمة سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله المنتجبين الطيبين الميامين الى يوم الدين.

فتحصّل من جميع هذه الابحاث انّ الاقوى فى النظر بمقتضى الأدلّة ووضع بعضها الى جنب بعض هو القول الثالث أى التخيير بين الجمعة والظهر والاجتزاء بواحد منهما عن الآخر ولعلّ القول بكون الجمعة افضل الفردين الواجبين لم يكن ببعيد لما قد بيد وفى الذهن من ترغيب الامام عليه السلام فى

عصر عدم بسط يده المتّحد مع زمان الغيبة على اقامة صلاة الجمعة.

وان كان قد يبعده عدم كون اقامته معهوداً منه عليه السلام في بيته ومع ابناء اسرته وخلص أعوانه واصحاب سرّه خصوصاً بلحاظ ما ورد في احوال بعضهم من أحضاره النسوان والاولاد كي يدعو هو عليه السلام ويأتوا على دعائه فقد روى القطب الراوندى وابن فهد الحلبي رضوان الله عليهما عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أبي اذا حزنه أمر جمع النساء والصبيان ثم دعا وامنوا(1) فكان من الممكن جداً أن يأمروا بحضور اولادهم وعلمانهم ومن كان يلوذ بهم ويقيمون صلاة الجمعة خفاء بحيث لا يصيبهم ضرر من ناحية الجائرين خصوصاً وأنهم لم يكونوا بحسب الظاهر مهتمين بالحضور في جمعتهم ولو كانوا يحضرونها فكان احياناً لا دائماً والأل كان ينقل ذلك اليها وكان ينقل ذلك في الكتب المعدّة للتاريخ والسيرة وغير ذلك.

وكيف كان فالقول بالتخيير ممّا تطمئن اليه النفس بعد التأمل في الأدلّة على اختلاف سنتها.

وحقّ القول هو ما ذكره استاذ الفقهاء الاجلّة و شيخ مشايخ النجف و الحلّة الشيخ جعفر النجفي ابن الشيخ خضر الحلبي الجناحي - الشهير ب كاشف الغطاء - قدّس الله روحه عند نهاية البحث عن حكم صلاة الجمعة في عصر غيبة الحجة عجل الله تعالى فرجه قال :

فالمذهب الفحل والقول الفصل هو اختيار التخيير اذ بذلك يمكن علاج اكثر الادلّة مع الاجماع المنقول على ذلك من عدّة من اصحابنا(2) انتهى كلامه

ص: 497

1- الدعوات ص 29 وعدة الداعي ص 146

2- كشف الغطاء ص 252.

رفع الله في جنّات الخلد مقامه.

ثم إنّ الظاهر انه لا فرق في ذلك بين الفقيه الجامع للشرائط والفتوى وبين غيره وان خالف في ذلك ثانی المحققين الشيخ على عبد العال الكركي رضوان الله عليه حيث قال : لا يشرع فعل الجمعة بدون حضور الفقيه الجامع للشرائط .

ولكن النصوص خالية عن ذكر ذلك ولو كان لبان.

نعم لا شك في أنّ اقامته افضل و اولى ويترتب عليه الثواب الأجل والاجر الا وفي وكذا من كان منصوباً عن قبيل الفقيه .

هذا تمام الكلام فيما كُنّا بصدده وهو تشريح و تبين زاوية من زوايا اباحت صلاة الجمعة وان كانت هي اعظم المباحث فيها بل واصعبها وهذا يوجب ان لا يتهجم احد على احد ولا يحمل فقيه صاحب رأى على فقيه آخر في رأيه المخالف له و ينبغي ان يحترز ويتجنب عمّا لا يناسب ذكره وليس من قبيل الاستدلال فقد يرى في كلمات بعض القائلين بالوجوب التعييني من الاخباريين : اذا كان يوم القيامة و سئلت عن الله لماذا صليت صلاة الجمعة ؟ أقول : لأنّ الله تعالى أمر بذلك و النبي والأئمة والامام الصادق عليه السلام قد دعوا الى ذلك فاطعت أمرهم واتيت بصلاة الجمعة وعندئذ يحضر واحد متن ترك صلاة الجمعة ويقال له لماذا تركت فيجيب : لأنّ سألار قد أمر بذلك فإيتنا اولى بقبول عذرة من أطاع أمر الله وأمر الصادق عليه السلام او من تبع سألار او ابن ادريس مثلاً !!

فهل ترى من نفسك أن هذا من مقولة الاستدلال المبني على العقل الصريح والنقل الصحيح او انه مغالطة لاغراء العوام على العلماء الاعلام .

كما أنّه قد يرى في بعض الكلمات من القائلين بعدم الوجوب رمي

ص: 498

القائلين بالوجوب بقللة التحقيق و البضاعة العلمية و أمثال ذلك فهل هذا الآ عدول عن جادة الاعتدال فى تبين مباحث الحرام والحلال وقرع اهل الفضل والكمال؟! عصمنا الله واياكم من الزلات فى الأفعال والأقوال.

وكيف يجوز تلك الحملات والتهمجات من بعض على بعض فى مسألة مشكلة تجرى فيها احتمالات عديدة وكانت مركز تضارب الأدلة والأقوال وربما لا يخرج الفقيه منها الا بليت و لعل و تحرى الاحتياط فهذا المحقق الأردبيلي و هو فحل الفحول فى الفقه والأصول يقول فى بحث صلاة الجمعة بعد تحقیقات له حولها:

وبالجملة الخلاص من الشكوك والشبهة للمؤمنين ممّا لا يمكن الآ بظهور ولى الأمر والناطق بالحقّ اليقين واما من دونه فالامر صعب كثيراً الله يفرج عنا الهموم ودفع الشكوك والغموم بحق مدينة العلوم وبابها المعصوم بظهور وارث الحكم والعلوم.

ولعلّ الحكمة فى ذلك عدم الغفلة والاشتغال بجميع انواع العبادات واكتساب الكمالات لعلّه تقع حسنة من الحسنات عند الله من المقبولات فلم يعدّبه بعداب اوجبته السيئات ولكن مثل الغريق الذى يتشبث بالحشيشات رجاءً لخلاص النفس من الفرقات المهلكات الموقعة فى اسفل الدركات ، ولا بد من عدم الاعتداد بشيء مما يتفق له من العبادات وجعل الوسيلة الى الدرجات العاليات محض اللطاف والانعامات وشفاعة ذوى الشفاعات والانقطاع اليه بالكلية فى السر والعلانيات بتصوير نفسه خالية من الخيرات الآ بعناية من واهب العطيات ، او يحصل لها من الكسر والتشويش والاضطراب وغلق القلب والانكسارات ، مضافة على باقى المدن والبليات المعدّات فى

الدنيا للمؤمنين والمؤمنات ، واستحقاق المراتب العاليات والسعادات الاخرويات.

ثم قال : واطّنتها أعظم بالنسبة اليّ من القتل فانيّ ما افهم مسألة خالية عن شىء من الشبهات الآ قليلة من الكثيرات وكأنّه يرشدك الى الحكمة المذكورة أنّه شرط الشارع لقبول واحدة من الطاعات من الشرائط الكثيرات خصوصاً الاخلاص الدقيق فى النية وما شرط اصلا لصحّة السيئة فتأمل فانّها لا تخلو عن دقّة وفى افهامهما ايّانا وعدم الغفلة عن تلك عين الحكمة وهكذا، فتغفل مع ذلك النفس المذنبة العاصية الكسلة الخاطئة فانها مفهّمة مسؤلة ولا يجوز بعد ذلك الغفلة عن الخدمة ولا بد من ترك السيئة والسنة والكسلة وسائر المهلكات الخسيّة العظيمة الكثيرة والقليلة والحقيرة والله المعين والموفّق للعبادة وترك السيئة (1) انتهى كلامه رفع مقامه.

ثم أنّه قد اتّضح بما ذكرنا فى تحقيق القول بالوجوب التخييريّ الجواب عن استدلال القائلين بالحرمة وذلك لانّ مشروعية صلاة الجمعة مستفادة من قسم من الروايات بل وربّما يستفاد افضليّتها بالنسبة الى الظاهر وذلك مثل رواية زرارة الدالّة على أنّ الامام عليه السلام حثه على الاتيان بها ولم يكن ذلك من باب النصب كما هو واضح لا غبار عليه مضافاً الى عدم معهودية نصبهم عليهم السلام فى الأزمنة التى كان الأمر بيد غيرهم.

وأما كون ذلك من مناصبهم عليهم السلام ففيه انّ كونه من مناصبهم لا ينافى الاذن منهم ومن ناحيتهم لغيرهم او قيام الغير به عند عدم حضورهم او عدم تصديّهم للامور .

ص: 500

كما أنّ فقرات دعاء الصحيفة المباركة فقد يجاب عنها بامور ذكرها المحدث المحقق صاحب الحقائق رضوان الله عليه :

احدها احتمال أن يكون المشار اليه انما هو الخلافة الكبرى .

ثانيها أنّ اللام كما يحتمل الملك والاختصاص يحتمل الاستحقاق ولا دلالة لاستحقاق شخص لامر على نفى استحقاق غيره لذلك الامر.

ثالثها حمل الخلفاء على ما هو أعم من الامام الشامل لعلماء الشيعة وفقهائهم لانهم ورثة علومهم ورواة أحاديثهم ...

ويؤيده ما رواه الصدوق وغيره عنه صلّى الله عليه وآله قال : «اللّهم ارحم خلفائي» قيل : يا رسول الله ومن خلفائك ؟ قال : «الذين يأتون من بعدى يروون حديثي وسنتي» الى آخر الوجوه الستة التي افادها في المقام حشره الله مع محمد وآله عليهم السلام.

لكن هذه الوجوه مخدوشة ؛

اما الاول فلبعد ارادة الخلافة الكبرى وانّ الظاهر من الاشارة هو مقام اقامة الجمعة.

وامّا الثاني فانه ينافي ذلك قوله عليه السلام بعد ذلك : ومواضع أمانوك ، وكذا قوله عليه السلام اختصاصتهم بها وغير ذلك من العبارات والتعبيرات.

وامّا الثالث ففيه انه وان كان اطلاق الخلفاء على العلماء قد ورد في بعض الروايات الا أنّ التعبير في الدعاء المبارك : «اللهم انّ هذا المقام مقام خلفاءك» فهذا المقام مقام خلفاء الله تعالى ، وما ورد في الرواية هو أنّ العلماء خلفاء الرسول صلّى الله عليه وآله وكون الخلافة عن الله فوق كلّ شيء قال الله سبحانه

ص: 501

و تعالى : (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (1) وقال تعالى عند خلق آدم عليه السلام : (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (2)

ويمكن أن يجاب عنه بأنَّ الخصم يعترف بأنَّها حق للإمام عليه السلام ومن نازعه فيه او قام بها بغير اذنه مع حضوره فهو غاصب ولكنه زعم أنَّه من قبيل استحقاق ولي الميِّت للصلاة عليه في انه لو وجد مانع من أن يقوم الولي بحقِّه من غيبة أو تقيّة ونحوها لا يسقط بذلك وجوبها عن ساير المكلفين كذا في صلاة مصباح الفقيه للهمداني رضوان الله عليه .

ولكنه قدس سرّه لم يرتضه كاملاً حيث قال بعد ذلك : وان كان مقتضى الانصاف انَّ المتبادر من قوله عليه السلام : «انَّ هذا المقام لخلقاًوك» انه ليس الغيرهم ذلك أصلاً لا أنَّهم أحقُّ به من غيرهم كما في أولياء الميِّت . انتهى كلامه رفع مقامه .

ولقد أجاد قدس سرّه فيما أفاد فلم يبق إلا أن يقال :

أنَّ الروايات المتضمنة لحثِّ الامام عليه السلام و ترغيبه بعض اصحابه على اقامة صلاة الجمعة والاتيان بها في عصر لم تكن ايديهم مبسوطه تصلح الان تكون قرينة على أنَّ المراد من دعاء الصحيفة كون هذا المقام لهم أولاً وبالذات ، فلا ينافي أن يكون لغيرهم بالعرض وباذنهم واشرافهم او غير ذلك من وجوه الحمل وعلى الجملة فلا اشكال لا من حيث توقيفية العبادة ولا من سائر الجهات وتكفي صلاة الجمعة عن صلاة الظهر كما أن الاتيان بصلاة الظهر تغني المكلف عن صلاة الجمعة ، بل احتملنا افضلية صلاة الجمعة بالنسبة الى

ص: 502

1- سوره ص : 29.

2- سورة البقرة : 30.

الظهر.

كما أنه قد يتحقق ظروف وأحوال توجب رجحانها عليه بلا كلام مثل ما إذا كان في ذلك شوكة الاسلام والمسلمين وغلبتهم على الاجانب والطواغيت واعداء الدين.

هذا غاية ما كنا بصدده من بيان حكم صلاة الجمعة في عصر استتار الحجة عجل الله تعالى فرجه وسهّل مخرجه وأما الكلام منها من ساير الجهات والشرائط فهو يتطلب مجالاً أوسع وفرصة اخرى.

والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله ، والحمد لله على اكمال الدين واتمام النعمة بولاية مولانا امير المؤمنين وسيد الوصيين و امام المتقين وقائد اهل اليقين صلوات الله التامات وتحياته الزاكيات عليه وعلى أهل بيته الميامين ، ولا فرق الله بيننا وبينهم في الدنيا والآخرة طرفة عين ، والسلام على أشياعهم واتباعهم ومحبيهم من الأولين والآخرين الى قيام يوم الدين .

حرّره المعتكف ببابهم والمعتصم بحبل ولائهم في رمضان المبارك

وشوال المكرم 1418 هـ.

علي الكريمي الجهرمي

ص: 503

آية الله السيد عبدالحسين اللارى كما ورد فى : « الدوحة الأحمديّة فى أحوال الذرية الزكية »

إشارة

آية الله السيد عبدالحسين اللارى كما ورد فى : « الدوحة الأحمديّة فى أحوال الذرية الزكية »

كمال السيّد

ص: 507

ان اقصى ما يمكن لمؤرخ هو أن يضبط حوادث التاريخ والسنين والشخصيات، وبعبارة أخرى أنه يرصد فقط الجانب التسجيلي من حياة الانسان وكذا الحادثة التاريخية كفعل انساني.

اما ما يموج في الأعماق من اشتعالات ، وما تضطرم به النفس الإنسانية ، فتقدم أو تحجم، فان هذا ما يخرج عن نطاق اهتمام المؤرخ بل وحتى عن قدرته في أغلب الأحيان.

ولذا فان ما يرد في هذه السطور هو محاولة ضبط سيرة إنسان مجاهد ترك بصماته على مقطع من تاريخ الانسانية في نطاق زمني وجغرافي محدود .

وأرى لزاماً أن أشير إلى قصة «الدوحة» كمحاولة لتأريخ شخصية دينية قبل البدء بالافادة منها في رسم صورة للسيد المجاهد عبدالحسين اللارى.

لم أجد ذكر للسيد المجاهد في موسوعة «معين» الايرانية والموسومة و«فرهنگ معين»، والذي تعرّض لذكر المحافظة المعروفة ب «لار» بما يلي:

مدينة في فارس تحدّها من الشمال داراب و فسا ومن الشرق بندر عباس ومن الجنوب خليج فارس ومن الغرب فيروز آباد و بوشهر» . .

مناخها حارّ وفي الشواطىء حار ورطب ، محاصيلها الزراعية التمر

والقطن والتبغ ، ويشتغل بعض أهلها بحياكة السجاد والبسط.

وتمتاز المدينة باعتدال هوائها فى فصل الشتاء، والمدينة عريقة جداً ضاربة جذورها فى التاريخ ، تقع على خط طول 54 درجة وخط عرض 27 درجة، وترتفع عن سطح البحر 909م».

أن «الدوحة الأحمدية هى من تأليف تلميذه الشيخ عبدالحميد مهاجرى وقد أعدها وبمعمونة من نجل السيد بتأليف كتاب موسوم به «[گلشن حسینی](#)»⁽¹⁾وقد ضاع فى مطبعة شیراز .

وصدر بدل ذلك خلاصة له تحت عنوان «الشجرة الطيبة» وذلك سنة 1370 هـ . ق.

وبعد ينبرى السيد على أكبر آيت اللهى وهو نجل السيد عبد الحسين و بالافادة من معلومات الشيخ عبد الحميد مهاجرى إلى «تأليف الدوحة الاحمدية فى أحوال الذرية الزكية»، الذى عدّ بديلاً للكتاب المفقود، وقد عمد السيد آيت اللهى إلى حذف اسمه ونسبة المؤلف إلى الشيخ عبد الحميد مهاجرى.

علي أكبر آيت اللهى ما يلي :

أورد محمد حسين ركن زاده فى كتابه «دانشمدان وسخن سرايان فارس عنه ما يلي :

المرحوم السيد على أكبر آيت اللهى المجتهد اللارى الجهرمى نجل المرحوم الحاج السيد عبدالحسين المجتهد اللارى . من أئمة الدين والمجتهدين المتقين المعاصرين.

ص: 510

1- رياض الأزهار .

خلف أباه فكان خير خلف لخير سلف ، امضى حياته فى نشر الدين المبين ، ومساعدة الفقراء والبائسين ، باعالة اليتامى والملهوفين .

كان رجلاً مستجاب الدعوة زاهداً تقياً معرضاً عن زخرف الدنيا ، وكان بيته مفتوحاً للجميع .

وكان يرى الأنانية وحب الذات كفراً ، وكان قليل الكلام طويل الصمت والتأمل .

حتى اذا دنا أجله شعر به فأخبر معارفه برحيله قبل أيام ولبى دعوة الحق فى صفر سنة 1381 هـ فى مدينة جهرم ، واقيمت على روحه مجالس العزاء فى مناطق عديدة من فارس و ايران انتهى .

وكان السيد آيت اللهى من العلماء المجاهدين الذين تصدّوا بحزم إلى فرقة البهائية الضالّة ، وإلى حزب تودة الشيوعى ، وكانت له علاقات و مراسلات مع السيد المجاهد ابو القاسم الكاشانى وله مؤلفات (1)

ومرقده إلى جانب والده رحمهما الله .

أمّا تلميذه الشيخ عبد الحميد مهاجرى فقد ولد فى قرية نوايجان من توابع مدينة داراب وأمضى صباه فى مسقط رأسه .

قدم مدينة لار مع وصول السيد عبد الحسين اللارى المدينة و تأسيسه الحوزة العلمية ، فتتلمذ على يديه ، ثم عاد إلى مسقط رأسه وانصرف إلى الوعظ والارشاد وإلى إمامة المؤمنين فى الجمعة والجماعة .

انتقل إلى جهرم مع انتقال السيد عبد الحسين وسكن هناك وظلّ يدرّس فى جهرم إلى أن فقد بصره فقضى عشرين سنة من حياته ضريراً .

ص: 511

1- تراجع فى هذا المضممار مقدمة كتاب اللؤلؤ والمرجان .

ومن المؤكد أنه الف «گلشن حسینی» الدوحة الأحمدية في تلك الفترة بمعونة من ابنه ، توفي سنة 1364 هـ ودفن في مقبرة السيد عبدالحسين اللارى ايضاً.

فالدوحة الأحمدية إذن ثمرة قلمين كان لهما علاقة وأصرة متينة مع آية الله السيد عبد الحسين اللارى أولهما ابنه والآخر تلميذه ولا بد للأبن أن يتلمذ على يد والده، كما لا بد للتلميذ أن يشعر بأبوة استاذه ومعلمه ، قبل أن يتعلم منه وينهل العلم على يديه . هذا وأجد من اللازم أن أشير إلى تناغم اسلوب الرسالة في اسلوبها الفارسي الذي يعايش بود مفردات عربية والذي يرتفع بالنص إلى منزلة فريدة . منزلة خلقها الاسلام ليدمج بين لغتين عريقتين وحضارتين.

واننا لتجد ذلك يتجسد بشكل رمزي موحى، عندما يعتنق سلمان دين الله ليكون ابناً الاسلام وليحفر خندق اسطورية تتحطم عنده أحلام الغزاة .

ص: 512

تبتدىء الدوحة بمقدمة تاريخية سريعة تستعرض منزلة آل بيت النبي صَلَّى الله عليه وآله والاضطهاد الذي واجهته العترة الطاهرة عبر العصور على أيدي الطواغيت والجبابرة ونثبث منها الافتتاحية العربية نصاً:

الحمد لله الذي أعلى العلماء في معارج العلوم، والمعارف بالتقوى والعبادة، ورفع لهم الدرجات العلى بالفضل والزهادة وجعل وجودهم بين عباده اكسير السعادة، وفقدهم في الفراش شهادة، والصلاة على محمد خير السليل من سلالة ابراهيم الخليل، وخاصة الرب الجليل، ومظهر وصفه الجميل، و معدن التنزيل، الذي نزل به جبرئيل وعلى اله الذين هم الراسخون في العلم، والعالمون بالمحكم والمتشابه والتأويل، واللعنة الدائمة على أعدائهم الذين ضلّوا عن سواء السبيل.

يقول الامام الصادق: «قال الله عز وجل: من ذكرني في ملا من الناس ذكرته في ملا من الملائكة»⁽¹⁾ وعنه أيضاً عليه السلام: «اذا ذكرنا ذكر الله، واذا ذكر عدونا ذكر الشيطان»⁽²⁾

ص: 513

1- اصول الكافي: 257/4 ح 13.

2- المصدر السابق: 268/3 ح 9، بحار الانوار 258/71 ط مؤسسة الوفاء بيروت .

وعنه عليه السلام أيضاً: «ان ذكرنا من ذكر الله وذكر عدونا من ذكر الشيطان»(1) ومن هذه الأحاديث ينطلق المهاجري في التأسيس لضرورة ذكر أهل البيت والسلف الصالح من ذريتهم كطقس من طقوس العبادة والقربى من الله .

فهم الشجرة الطيبة التي ورد ذكرها في القرآن الكريم في قوله تعالى : (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ)(2)

وعن الامام الباقر عليه السلام قال : «الشجرة رسول الله صلى الله عليه وآله وأصلها ثابت في بني هاشم ، وفرع الشجرة على بن أبي طالب ، وغصن الشجرة فاطمة «عليها السلام»، وثمرتها الأئمة من ولد على وفاطمة ، وشيعتهم ورقها ، وان المؤمن من شيعتنا ليموت فتسقط من الشجرة ورقة وأن المؤمن ليولد فتورق الشجرة ورقة»(3)

وفي مروية أخرى ، قال الامام الصادق عليه السلام : «رسول الله صلى الله عليه وآله اصلها وأمير المؤمنين عليه السلام والأئمة من ذريتها أغصانها وعلم الأئمة ثمرتها ، وشيعتهم المؤمنون ورقها»(4)

وهناك رواية أخرى عن النبي صلى الله عليه وآله أن جبرئيل عليه السلام خاطبه «أنت الشجرة

وعلى غصنها ، وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها»(5)

وهم النور الالهي الذي ذكره الله في قوله : (مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا

ص: 514

1- المصدر السابق : 254/4 ح 2.

2- ابراهيم : 24.

3- البرهان : 311/2 .

4- اصول الكافي : 303/1 .

5- مجمع البيان : 312/3 ، بحار الانوار 137/24 .

مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةِ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ (1)

وفاطمة هي مصدر الخصب والنسل الطاهر الذي ورد ذكره في قوله تعالى : (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) (2) ، وكما ورد على لسان النبي صلى الله عليه وآله في قوله : «وانها النسلة الطاهرة الميمونة ، وان الله تعالى سيجعل نسلي منها وسيجعل من نسلها ائمة ويجعلهم خلفاءه في أرضه بعد انقضاء وحيه» (3)

ويثبت المؤلف في المقدمة أبيات أبي فراس شاعر بني حمدان بنصبها العربي :

قام الخليفة من بني العباس *** بخلاف أمر إلههم في الناس

ضاهى بهتك حريم آل محمد *** سفه فعال أمية الارجاس

والله ما فعلت أمية فيهم *** معشار ما فعلت بنو العباس

ثم يستعرض بعض جرائم العباسيين بحق ال البيت عليهم السلام ويفسر ظاهرة كثرة الاضرحة من ابناء الائمة والعلويين في ايران.

ويركز على القافلة العلوية التي ولت شطرها خراسان بعد اضطرار الامام الرضا عليه السلام إلى قبول ولاية العهد من قبل المأمون العباسي.

وبعد البسملة يفتتح المهاجري نسب اللارى بقوله :

هذه شجرة زكية طيبة من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية وهي شجرة النبوة ، والأصل الأصيل لفرع الجليل والعلم النبيل من نسل
خير السليل

ص: 515

1- التوبة : 32.

2- اسباب النزول 306.

3- آمالي الصدوق : 475.

من سلالة ابراهيم الخليل ، الذى لا يوجد له مثيل ولا يقوم له بديل .

وحيد دهره وفريد عصره، حجة الاسلام نايب الامام اية الله ، ومجاهد فى سبيل الله ، المنزه من كل سوء وشين السيد عبدالحسين شبلى
السيد الأجل السيد عبد الله بن السيد عبدالرحيم بن السيد محمد بن الأفاكب (الكبير) بن السيد محمد بن السيد اسدالله بن السيد نعمت
الله بن السيد اسد الله بن خلف بن السيد هاشم بن السيد محمد بن كرم الله بن السيد بابا حسين بن السيد على الملقب بشاه ركن الدين بن
السيد بهاء الدين بن السيد أبى العلاء بن السيد أبى القاسم بن حمزة الاصغر بن حمزة الاكبر بن الامام موسى بن جعفر بن محمد الباقر بن
على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام أخ الرسول صلى الله عليه وآله وزوج البتول عليهم السلام سيدة نساء العالمين بنت
خاتم الانبياء والمرسلين محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله.

ويوب المؤلف رسالته وانطلاقاً من نعتها بالدوحة الأحمديّة إلى فروع وأغصان وثمار ، وسوف نواكب هذا التبويب بحسب ما ورد فى
النسخة المحققة .

ص: 516

وفيه بيان عن اسرة السيد عبد الحسين اللارى واقاربه ويشتمل على غصنين.

الفصل الأول

يذكر المؤلف تحت هذا العنوان ان اسرة السيد اللارى تنحدر من دزفول ، وان جده الاعلى السيد خلف قد ولد فى غرة ذى القعدة ليلة الأحد وفى الساعة الثالثة وذلك سنة 1018 هـ .

وأن والده صاحب الجاه هو السيد عبدالله الدزفولى النجفى الذى آتاه الله بسطة فى العلم والجسم.

وقد اشتهر عنه انه اشتبك مع اسد فى الطريق إلى الكوفة وقتله .

زوجته وهى والدة اللارى الماجدة علوية تدعى فاطمة بيگم وهى كريمة العالم المؤيد و الفاضل المعتمد السيد محمود الدزفولى .

ولها أخت هى خالة السيد اللارى وقد عرفت بصلاحها وتقواها ، وقد ذكر اللارى عنها أنها ما تركت صلاة الليل ، ولا زيارة عاشوراء ، وتلاوة المصحف وأدعية الصحيفة ، ولم يسمع الأجانب لها صوتاً ولا رأوا لهاظلاً ، فاذا تحدّثت اختصرت واقتصرت على خمس كلمات.

وفيه بيان لأبناء السيد عبدالله والد آية الله السيد عبدالحسين اللاري رزقه الله ستة أبناء وبنيتين :

حجة الاسلام و نايب الامام وحيد العصر وفريد الدهر آية الله السيد عبدالحسين وهو نجله الاكبر والأفضل والأكمل.

حجة الاسلام علم الاعلام المجهتد المؤمن السيد عبدالحسين أقام فى النجف وكان عالما جليل القدر عظيم الشأن كبير المنزلة ، كثير المزية حسن الاخلاق جميل الصفات سنى الآداب على المقام ، مروج الاحكام مقتدى الأنام، والمجاز من العلماء الاعلام.

وكان يوم المصلين فى الصحن الطاهر لأمير المؤمنين .

- السيد عبدالرسول وقد هاجر إلى ميناب استجابة لدعوة أهلها ، ثم قدم إلى بندر عباس بعد مرض الم به وانتقل الى رحمة الله ، فدفن فى مقبرتها وذلك فى صفر سنة 1332.

السيدة زهراء بيگم زوج السيد محمد الذى عرف عنه كثرة بكائه من خشية الله حتى دعى ب «السيد البكاء» . .

فهؤلاء من أم واحدة ، وللسيد عبدالله ثلاثة أولاد و بنت من زوجة ثانية هم :

السيد عبد المحسن سكن النجف وتوفى فيها سنة 1337.

السيد عبد المهدي وقد أقام فى النجف الاشرف.

السيد عبد الهادى وقد أقام فى «سبعة»⁽¹⁾ من توابع مدينة داراب .

السيدة صفية بيگم زوج السيد غلام رضا البوشهرى.

ص: 518

1- و تعنى ، سبعة قرى متجاورة تبعد عن داراب و كم

وفيه ذكر لأساتذته وتلامذته ويشتمل على غصنين .

الفصل الأول

اساتذته :

تتلمذ السيد عبد الحسين اللارى رحمه الله لدى اربعة اساتذة هم :

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ محمد حسين الكاظميني

ويذكر عنه لقاءه الامام صاحب الزمان كما ورد ذلك فى كتاب «النجم الثاقب فى أحوال الامام الغائب لمؤلفه الميرزا حسين النورى .

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ لطف الله المازندراني ، وقد اجاز تلميذه اللارى باسلوب ينم عن احترام عميق للسيد عبد الحسين وفيما يلي نص الاجازة :

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين إلى يوم الدين.

اللهم وفقنى لالهام الحق والصواب فى اعلاء شأن مصنف هذا الكتاب .

ومن بركات النجف الاشرف على مشرفه الاف التحية ، انه قد برز فى هذا الدهر بالرياضات الشاقة ، ومجالسة حذاق العصر من جملة السادة العلماء

ص: 519

المعاصرين سيدى الورع الربانى ومولاي العالم الفاضل الصمدانى ، المنزّه عن كلّ سوء وشين جناب الأقا السيد عبدالحسين - اطال الله ايام إفادته على الخواص والعوام ونفع بوجوده الشريف جميع من فى هذه الايام ولعمري أنه سفينة مشحونة بالفقه والتقوى وطريق يسلك فيه شعائر العلم والهدى ، من التزم به فقد نجى ولحق ، ومن عانده أو تخلف عنه فقد غرق وزهق ، فقد فاز بالقوة القدسية وغاية المراد ، و تحلّى بحلية العلم ومطلق الاجتهاد، فيكون مرجع الاحكام وملاذ الخواص والعوام ، وحريراً بوجوده الاحترام ، صانه الله سبحانه وإيّاى عن حوادث الزمان.

حرّره الجانى الأثيم لطف الله المازندرانى.

احجة الاسلام والمسلمين المحقق الشيخ محمد الايروانى ، الذى يبدو تأثير فى تلميذه اللارى واضحا من خلال نعت الاخير له ب «ابينا الروحانى جعلنى الله فداه».

وقد أجاز الأستاذ تلميذه ايضا وقد وردت الاجازة كسابقتها فى إحدى مصنفاته وهى كما يلى:

«بسم الله الرحمن الرحيم

لا يخفى أن هذا الجزء من الكتاب الشريف والمؤلف المنيف الذى عباراته هداية وإشارته دراية ، بل هى كقلائد العقيان فى نحور المعانى الحسان ، بل يليق أن يكتب بالنور على الأحداق ، بل على صفحات خدود الحور، فضلاً عن الكتب بالحبر على الأوراق ، و يليق أن يكون مرجعاً للفضلاء والعلماء والطلاب ، فانه جاز من القواعد الممهّدة للأحكام الشريعة جميعها ، طارفها وتليدها، وإن كان الاطلاع على جملة من ذلك محتاجاً إلى نظر عميق

ص: 520

دقيق صائب.

ولا ريب أنه منبىء عن بلوغ مصنّفه مرتبة الاجتهاد والاستغناء عن حضيض التقليد وأن قابل لأن يثنى له الوسائد الاستنباط الأحكام الشرعية الفردية والاجازة والاستفتاء وغيره ، والرجاء من الله تعالى أن يوفقنا لكتبه و استنساخه والمطالعة فيه.

حرّره الجاني الفاني محمد الايرواني.

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ حسين قلى الهمداني . ولهذا الاستاذ الجليل موقف حازم ضد كل ما هو اجنبي مستورد من بلاد الكفر.

فقد حرّم على نفسه الشاي والسكر وكذلك التدخين وقد روى اللارى يوم كان تلميذاً ينهل العلم على يديه أنّه كان يهيب بسمن يحضر درسه أن يكون تقياً مجاهداً، ولذا انصرف عنه ممن لا يرون في انهم بلغوا ذلك.

وروى عنه أيضاً قوله : (الاستاذ) : انى لأعرف فى النجف شخصاً رأى خطوطاً من نور تتصاعد من البقعة الطاهرة لأمير المؤمنين ثم تفيض على الموتى فى مقبرة وادى السلام.

ويؤكد الارى أن ذلك الشخص هو استاذه، ولكنه يتحاشى التصريح بنفسه تعبداً.

و تحت عنوان «ايقاظ»

يمجد المهاجرى أستاذه بكلمات شفافة تصف روحه العظيمة وتدرّجه فى سلّم العلم والايمان ، ويتوّج ذلك بيت عربى جميل :

هنيئاً لأرباب العلوم علومهم *** مريئاً لهم كاس التقى والمعارف

ص: 521

ويسوق المهاجري و تحت عنوان «شعبة» أسماء علماء كانت لها مع اللارى علاقات طيبة ، وفى طليعتهم الميرزا محمد حسن الشيرازى الذى لم يجز أحداً سوى اثنين أحدهما الشيخ أبو الفضل (1) شارح زيارة عاشوراء والآخر السيد اللارى ، وهذا نص الاجازة :

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

ويعد لا يخفى أن السند السيد والحبر المعتمد ، والفاضل الكامل الأوحد والورع التقى المهدب الممجّد، المنزه عن كل شين سيدنا السيد عبدالحسين سلمه الله تعالى و ابقاه و من كل شر حفظه ووقاه - ممن بذلت عمدة عمره فى تهذيب الاخلاق و تكميل النفس و تحصيل العلوم، وبلغ بحمد الله تعالى فيما تحقق عندى و ثبت و تبين بتصديق ثقات العلماء و جهابذة الفضلاء اسنى المراتب و غاية المراد و حصل له قوة الاستنباط و ملكة الاجتهاد، فجاز تقليده مع فقد أعلم منه ووجب انفاذ حكمه و حرم الرد عليه ، وفقه الله تعالى لما يحب ويرضى.

حرّره الاحقر محمد حسن الحسينى».

وفى هذا المضممار يثبت المهاجري اسماء علماء آخرين هم كل من :

الميرزا على بن الميرزا الحاج خليل الطهرانى.

الشيخ جعفر الشوشترى صاحب «منهج الرشاد»(2)

الشيخ مهدى اليزدى

ص: 522

1- والد الميرزا محمد الثقفى والد زوجة الامام الخمينى الراحل .

2- ما فى النجف وحاضرها 238/2 ط دار الاضواء - + بيروت .

ويختتم المؤلف هذا الاستعراض بيت شعر عربي

أحبّ الصالحين ولست منهم *** لعلّ الله يرزقني صلاحاً

الفصل الثاني

وفيه ذكر لتلاميذه

وفي طليعتهم :

السيد عبد الباقي الشيرازي حفيد الحاج محمد باقر المجتهد مصنف كتاب «انوار الحقائق و بحر الجواهر»، و «شرح الصحيفة السجادية»⁽¹⁾

درس العلوم الدينية في حداثة ستة في مدينة سامراء.

وصادف أن التقى استاذة الري في شيراز وكان لقاءه مؤثراً دفعه إلى مرافقة اللاري في عودته إلى لار والتلمذ على يديه ، حتى حاز مرتبة الاجتهاد وكان بمثابة ابن باز وكان استاذة له أباً رؤوفاً.

توفي بعد فراغه من صلاة تهجد في ليلة الخامس والعشرين من شعبان سنة 1354، وقيمت على روحه مجالس العزاء في ايران والحجاز . وقد زوجه السيد اللاري إحدى بناته فاصبح صهراً لاستاذة .

السيد عبد المحمد نجل السيد اللاري ، وقد حصل على مرتبة الاجتهاد وقلده بعد وفاة والده أهل لارستان و جهرم وهو كوالده يرى صلاة الجمعة واجباً عينياً، وكان من المعارضين بشدة السياسة رضا خان ، وقد تم القاء القبض عليه سنة 1348 هـ وهو يعد العدة لتحرك منظم ضد النظام.

ص: 523

1- راجع الذريعة في تصانيف الشيعة 34/3، 346/13 ط دار الاضواء - بيروت .

وقد اقتحم المرتزقة منزله واعتقل ونقل إلى شيراز ، وكانت أجهزة الشاه رضا خان تحضر لاعدامه ، ولكن تحرك علماء النجف والانذار الشديد الذى قدمه صولت الدولة حال دون ذلك فاطلق سراحه ليجبر على الاقامة فى شيراز كمنفى له.

السيد محمد باقر ، ولد فى لار وكان من تلامذته المبرزين، توفى وهو فى عنفوان شبابه فى عمر يناهز الثلاثين واقتربت وفاته مع ذكرى وفاة الامام العسكرى ، فى يوم الجمعة الثامن من ربيع الأول .

السيد احمد الفالى و توفى سنة 1355

السيد عبد المحسن ، وهو من قرية «مهر» من توابع لار، عاد إلى قريته بعد هجرة اللارى و تصدى لمسؤوليته الشرعية فيها.

السيد اسد الله الاصفهانى ، وكان متكلماً فصيحاً ذرب اللسان وقد بعثه السيد اللارى إلى جهرم لارشاد أهلها ، فأقام صلاة الجمعة وتصدى للأمور الحسينية فيها وكان ملازماً للسيد فى أسفاره .

ص: 524

وفيه تفصيل لمؤلفات و مصنفات السيد اللارى وهى كما يلى:

المعارف السلمانية فى مراتب الخلفاء الرحمانية» رسالة فى رفع

شبهات الخلاف بين الامامية حول كيفية علم الامامة وهى افضل كتبه.

• رسالة وجيزة فى معرفة الامام .

• اكسير السعادة فى اسرار الشهادة

• كتاب فى الاستخارة

• «آيات الظالمين» كتاب فى قبح الظلم و ذمّ الظلمة .

• كتاب «تقريرات الاصول» فى مجلدين الاوّل فى المباحث اللفظية والآخر فى الأدلة الشرعية.

• تعليقه على فرائد الشيخ الأنصارى فى مجلدين الأول فى حجية القطع والآخر فى البراءة وسائر المقاصد

• رسالة فى الاستصحاب .

• تعليقه على مكاسب الشيخ الأنصارى يقع فى مجلدين

• تعليقه على الشرح الكبير

• تعليقه على قوانين الاصول و كتاب فى تقريرات الفقه من البدء إلى النهاية

• تعليقه على رياض المسائل

• تعليقه على كتاب قضاء الجواهر

- تعليقة على كتاب الصيام من مدارك الأحكام
- رسالة فى تقدير المدّ و الصاع
- كتاب فى خلافيات الفقه
- تعليقة على كتاب الرضاع من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على النكاح من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على كتاب الوصية من ملحقات المكاسب
- تعليقة على العدالة من ملحقات المكاسب
- تعليقة على كتاب القضاء عن الميت من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على رسالة التقيّة من ملحقات مكاسب الشيخ
- رسالة فى علم المناظرة
- رسالة المحاكمات فى قطع المشاجرات
- رسالة فى المحكم والمتشابه .
- كتاب التنزيل الذى نزل به جبرئيل
- حواشى القرآن (فى ضوء قراءات أهل البيت عليهم السلام).
- رسالة فى مهمات علم الرجال وهى على نظم ولها شرح اضافة إلى حواشيه المتفرقة على كتاب وسائل الشيعة ، ومستدركات الوسائل، ويحار الانوار والكافى ، والصفى ، وشرح الزيارة للاحسنائى ، وكشف المراد للعلامة الحلى.
- وللسيد اللارى كتب أخرى من قبيل «القانون فى المشروطة المشروعة ، و «القانون فى اتحاد الحكومة والشعب وفى إدارة البلدية ، ورسالة فى عقوبة حب الدنيا.
- وقد طبع قسم من مؤلفاته إلى جانب قسم ما يزال منخطوطاً.

في أولاده ووالدته وبعض من سيرته

تزوج السيد اللارى بعد نيله مرتبة الاجتهاد، وزوجته هي كريمة الشيخ مهدي اليزدي ، وقد انجبت له ثلاثة أولاد واربع بنات :

- السيد عبدالمحمد وقد ورد ذكره في جملة تلامذته ، وقد أبعده إلى شيراز كما ذكرنا.
- السيد علي اكبر آية اللهي وتوفي سنة 1381 في مدينة جهرم ودفن إلى جوار والده رحمه الله .
- السيد علي اصغر الركني اللارى درس في جهرم والنجف وأقام في لار و تصدى لبيان الأحكام الشرعية والأمور الحسبية فيها.

واما بناته فهن :

- المخدرة الجليلة زوج حجة الاسلام السيد عبد الباقي توفيت بعد رحيل زوجها بأربعة أشهر ، في الثامن من المحرم سنة 1350 هـ.

وقد شيع جثمانها إلى جهرم وصادف تجهيزها وموارتها الثرى يوم عاشوراء.

ومرقدها في مقبرة والدها .

- العلوية زوج السيد محمد حسين ثم زوج السيد محمد النجفي بعد وفاة الأول .

ص: 527

توفيت سنة 1349 هـ فى مدينة سيرجان فى طريق عودتها إلى جهرم .

• السيدة المكرمة زوج السيد محمد على بن الميرزا ابو القاسم توفيت سنة 1352.

• المخدرة العلوية الرابعة وقد انقطعت إلى عبادة الله .

ص: 528

وفيه بيان لسفر السيد اللارى من النجف إلى فارس

وقد أورد المؤلف ذكر جماعة من كبار مدينة لار وأعيانها وقد عزموا السفر إلى العتبات المقدسة في العراق ولدى لقائهم الميرزا الشيرازى فى سامراء طلبوا منه ان يرسل إلى مدينتهم عالم، مبرزة ينتفعون بعلمه.

واستمهلهم الشيرازى ريثما يجد من يرسله اليهم ، ولذا بعث معهم الحاج على إلى النجف ، فالتقوا هناك السيد مرتضى الكشميرى ، واعتذر السيد اليهم ودلهم على رجل تنطبق عليه الشروط فهو من الذين يبرأون من الظلمة وقيّمون صلاة الجمعة وهو السيد عبد الحسين اللارى.

ويعود الحاج على إلى سامراء قائلاً للميرزا : أنك إن بعثت السيد عبدالحسين إلى لار فكأنك نقلت النجف إلى تلك المدينة ، ولم يكن السيد عبدالحسين راضياً ولم يكن لتتطامن نفسه على فراق جدّه على عليه السلام.

وقد مجّد الشيرازى بكلمات تعبر عن عميق احترامه للسيد اللارى فى رسالته وجاء فى مطلعها:

«جناب العالم الربانى والفاضل الصمدانى ، الكامل فى المنقبتين السيد عبدالحسين سلّمه الله تعالى لا زالت بحار علومه زاخرة وأنوار مجده للمهتدين بها مشرقة...»

وتحت عناوين الثمرة ، يتحدث المهاجر عن سيرة السيد عبد الحسين اللارى فهو يصف حالاته النفسية وما انطوت عليه روحه الكبيرة من صفات وملكات ، وترك للمؤلف نفس منهجه مع اعتماد الاختصار وبيان جوهر الموضوع الذى يحاول طرقة فى مقدمة ونتيجة

الثمره الاولى

مقدمة

قال تعالى فى قرآنه المجيد : (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)(1)ويثبت المؤلف فى هذا الفصل بعض التأويلات لعبدالرزاق بن جلال الدين الكاشانى المتوفى سنة 730 أو 750 و النسخة المعتمدة مخطوطة كما هو فى الذريعة (2)

ومنها ما ورد عن الامام الباقر عليه السلام فى معنى التفضيل : «خلق كل شىء منكباً غير الانسان فانه خلق منتصبا»(3)

ص: 531

1- الاسراء : 70.

2- الذريعة : 2/303 .

3- تفسير العياشى: 302/2 ، البحار300/57 .

ويقول المؤلف : ويقال أن الفرق بين التكريم والتفضيل هو أن التكريم امتياز الانسان بالأمور الخلقية به الطبيعية الذاتية ، كالعقل والنطق والخط والصورة الحسنة والقامة المديدة المعتدلة .

وأن التفضيل هو توفيق الانسان لاكتساب العقائد الحقة والاخلاق الحسنة والصفات الكريمة وغيرها من الكرامات المعنوية التي يتدرج بها الانسان فيعرج من الحضيض ... حضيض النفس البهيمية إلى أوج الكمال الانساني.

بالجملة

و تحت هذا العنوان يثبت المؤلف الخلاصة قائلاً :

أن المعنى يتضمن تكريماً و اكراماً ، فالتكريم حسن الصورة للانسان حيث يتساوى المؤمن والكافر والتكريم السمو بروح المؤمن، لأن روحه مخلوقة من نور تشبه نوره سبحانه .

ويقول الامام الباقر عليه السلام:

ان الله لا يكرم روح الكافر ولكن كرم أرواح المؤمنين ، وان كرامة

النفس والدم بالروح والرزق الطيب هو العلم».

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ) (1)

ولذا جاء في الأحاديث : «تخلّقوا بأخلاق الله واتصفوا بصفات الله» (2)

النتيجة

ويخلص المؤلف الى هذه النتيجة، وهي أن المرحوم آية الله السيد

ص: 532

1- فاطر : 22.

2- بحار الأنوار : 129/58 .

اللارى قد أعرض عن لذائذ الدنيا وشهوات النفس ، فكان له فى ذلك رياضات شاقة ومجاهدات فوق الطاقة.

حتى قال عنه القدسى الشيرازى(1) نور الهدى وسراج الشرع والدين عبد الحسين محامى آل ياسين نالت يدها ثمار العلم واتخذت من الثريا وسعياً بالغ الصين ويثبت المؤلف لاستاذة انه كان بحق مثلاً للحديث الذى يقول: «خلقتم للبقاء لا للفناء»(2)و (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) (3)

الثمرة الثانية

مقدمة

قال تعالى (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (4)

وفى تفسير الحكمة اختلاف ، فالفيض الكاشانى يقول تحقيق العلم واتقان العمل.

وعن الامام الصادق انه قال : «طاعة الله ومعرفة الامام»(5) وعنه ايضاً قوله : «المعرفة والفقه فى الدين فمن فقه منكم فهو حكيم»(6)، وفى رواية عن

ص: 533

1- محمد حسين المتوفى سنة 1321 هـ

2- بحار الأنوار : 78/58 .

3- الجمعة : 4.

4- البقرة : 269.

5- تفسير الصافى : 275/1.

6- اصول الكافى : 261/1.

النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال : «رأس الحكمة مخافة الله» (1).

وبعد هذه المقدمة يخلص الشيخ المؤلف الى النتيجة التالية :

النتيجة

أن كل المعانى تنطبق على سيدنا الارى فقد كان مطيعاً لله عزّ وجل يخشاه فى السرّ والعلن ، عارفاً بامام زمانه .
ويشهد له كتابه «المحكم والمشابه» وكتابه «التنزيل الذى نزل به جبرئيل» ، بعمق معرفته بأسرار التنزيل وحقائق القرآن الكريم .

أمّا فى الفقه فان الحق و الانصاف يجعلانه فى المقام التالى بعد الشهيد الأول.

شهد له استاذة حسين على بفقاہته وشهد له الكشميرى باعلميته فى زمانه.

وهو العالم بالحق ، لأنّ الله عز وجل يقول فى محكم كتابه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (2)

وفى تفسير هذه الآية يقول الامام الصادق (ع) : «يعنى بالعلماء من صدق قوله فعلة ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم» (3)

ويشهد له تلميذه الشيخ المؤلف بأنه كان قدوة فى خشيته لله ، حتى انقاد الى طاعته قولاً وفعلاً.

ص: 534

1- تفسير الصافى : 276/3

2- فاطر : 28.

3- الكافى : 44/1 .

وأما زهده، فكان به مشهور و معروف ، فقد عاش أربعين سنة في رياسته وكان ينفق على طلابه وعلى الفقراء والمساكين في كل شهر ألف تومان(1). ويطعم ضيوفه أطيب الطعام ، أما هو فيكتفى بقرص شعير ولبن .

وكان يرتدى ما يرتديه فقراء زمانه ، فلم يدخر مالاً ولم يترك بعد رحيله املاكاً الا ما كان في منزله من الضروريات.

الثمرة الثالثة

إشارة

ويذكر فيها تلميذه المخلص ومؤلف الدوحة ان أستاذه ما تأخر عن وقت الفضيلة في أداء الفريضة.

حتى لو كان مستغرقاً في عمل هام فما أن يدخل الوقت حتى هبّ للصلاة، ولم يترك السيد رحمه الله النوافل من الصلاة ، وكان ينهض قبل الفجر بثلاث ساعات حتى مع شيخوخته وضعف بنيته ، فيستغرق في تهجده .

حتى اذا طلع الفجر ذهب الى المسجد الذي يصلّي فيه بالناس جماعة . وكان صوته حسناً رخيماً ، يتهجج المرء لدى سماع تلاوته.

كان السيد اللارى غالباً ما يقرأ سورة الفجر» و «علم» في صلاة الفجر ، و يقرأ سورة الدهر في صباح الخميس وسورة الجمعة والمنافقين في صباح الجمعة.

ويستعرض المؤلف بعض الأحاديث في أهمية الصلاة وأثرها في النفس الانسانية ، فيورد ما روى عن الامام الصادق عليه السلام قوله : «أحب الأعمال الى الله الصلاة ، وهي آخر وصايا الأنبياء وقوله عليه السلام : «عليك بالصلاة ، فان آخر ما

ص: 535

1- ويع مبلغاً كبيرة في وقته .

أوصى به رسول الله وحثّ عليه الصلاة»(1)

ويذكر قول رسول الله صلى الله عليه وآله : «جعل الله جلّ شأنه قرّة عينى فى الصلاة»(2) وما قاله عيسى بن مريم عليه السلام فى ما أورده القرآن الكريم : (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا)(3)

ويقول المؤلف عن أستاذه انه ممن ينطبق عليه قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «علماء امتى كانوا بنى اسرائيل»(4)

فكان السيد اللارى إذا وقف للصلاة ذهل عن نفسه ، وقد أراد أحدهم التقاط صورة له فلم يجد أفضل من وقت الصلاة لأن السيد كان يحرم التصوير .

ويذكر المؤلف شوقه للصلاة ، وانه فى اليوم الذى توفى فيه رحمه الله كان قد بلغ نهاية الضعف وذروة الشيخوخة ، ومع ذلك فقد اغتسل غسل الجمعة واسبغ وضوءه وجاء الى المسجد يتكا على سواعد بعض من رافقه ، ومع ذلك فقد تماسك على نفسه فى الصلاة ، وانقطع الى الله سبحانه فلما فرغ من أدائها ومن صلاة العصر ثم انتقل الى الرفيق الأعلى لكأن الملائكة الأعلى يناديه : (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي)(5)

ص: 536

1- ونظيره ما ورد فى البحار : 236/81 .

2- كنز العمال : 278/7 .

3- مريم: 19 .

4- موسوعة اطراف الحديث : 454/5 .

5- الفرج : 27 - 30 .

وتحت هذا العنوان يذكر المؤلف الاستاذة تساميه في عوالم الرفعة والكمال ، فكان من أهل اليقين ، وكان ينظر إلى الأمور بنور من ربه ، لأنه ممن يصدق عليه الحديث القدسي في قوله تعالى: «وما تقرّب عبد الى عبد بشيء أحبّ اليّ مما افترضت عليه ، وانه ليتقرب اليّ بالنافلة حتى أحبّه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ، ويده الذي يبطش بها ، إن دعاني أحببته وإن سألتني أعطيته وما تردّدت عن شيء أنا فاعله كترددى عن موت المؤمن يكره الموت واكره مسأته»(1)

وتبلغ كرامة المؤمن عند الله عز وجل أن يقول: «من أهان لى ولياً فقد أَرصد لمحاربتى»(2)

ان المرحوم السيد اللارى كما يثبت تلميذه الفاضل عبد الحميد كان من الأولياء ، و أنه قد بلغ مرتبة السالكين وبلغ بذلك عين اليقين ، وله كرامات ، وانه ممن عناه رسول الله في قوله صلى الله عليه وآله: «انقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»(3)

وليس من المستبعد أن الله قد كشف له الحجاب ورفع عن بصره الغطاء، حتى لقد تنبأ بما سيجرى على الناس من ظلم وعلى البلاد من خراب.

وطالما كان يقول أن ظلمة الداخل يعملون بأمر الأجانب وانهم ينفذون سياستهم، فهم يحاربون امام الزمان ، وهم مرتدون عن الاسلام.

ولذا فان محاربتهم واجب و معاونتهم حرام ، وانه يتحتم العلاج قبل

ص: 537

1- اصولى الكافى : 53/4 .

2- المصدر السابق .

3- المصدر السابق : 317/1 .

الاصابة ، واقتلاع بذرة الفساد قبل الافساد.

ولكن الامة (والحديث للمؤلف) كانت غارقة فى نوم عميق حتى اذا استيقظت وجدت نفسها ولا سلطة لها على شىء ، وليس لها من الأمر شىء، اموالها ارواحها وأبنائها ، وأعراضها.

فاصبح رجالها عبيد ونساؤها إماء، فانتهكوا عفافهن، ومُنِعوا الماء والكلأ(1)

نعم لقد أرتقى اللارى مدارج الكمال ، صقلت نفسه العبادة ، وبرت روحه الزهادة، أعرض عن الدنيا وما فيها ، فرأى ما لا يرى الناس بعد أن تخطى العوالم الثلاثة وبلغ العالم الرابع.

تخطى عالم الخيال ، وعالم الأوهام، وعالم المعقولات وبلغ عالم الملائكة ، وصدق عليه الحديث المروى عن الامام الباقر (ع) : «والله لو تدومون على الحالة التى وصفتم أنفسكم بها لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء؟(2)

فمن كرامات ذلك العالم الجليل مانذره غيضاً من فيض : أنه كان لا يعقد عقد نكاح حتى يشترط فى ذلك منع الدفوف واسباب اللهو والمعصية ، فمن لم بف بشرطه أصيب بمصيبة تجعله عبرة لغيره.

ومن ذلك ان العريس نفسه جاء يحمل لمنزل عروسه طبلًا، فنهاه الناس فقال : لا أرى بأساً ما دام السيد غائباً ، فسقط على الأرض ميتاً!

ومنه أن الناس نهوا رجلاً جاء بأسباب اللهو والمعصية الى عرسه وكان

ص: 538

1- وهذا ما تحقق فى ظل سياسة رضا خان .

2- الكافى : 154/4 .

ذلك بعد وفاة السيد رحمه الله فلما زفّ الى كآة عرسه لم يخرج منها الا في اليوم التالي اذ خرج جنازة، واصبحت قصته حديثاً لأهل جهرم.

وروى احد الثقات انه صحب السيد في سفر مع جمع من الناس، حتى إذا وصلنا (والقول للراوى) جب حططنا رحلنا في ظله.

ونام السيد، فرأينا صخرة تهوى من فوق الجبل، ففزعنا جميعاً وفررنا ولم تكن فرصة لايقاظه، فهوت باتجاهه حتى اذا وصلت قريباً منه توقفت، ولم يكن يمنعها شىء لأنها كانت في مهوى الوادى وكان السيد فى سفح المنحدر!

ويروى المؤلف هنا زيارة السيد اللارى إلى كوهستان، وهى قرية بالقرب من لار، فقصد منزل المؤلف وكان قد أعدّ لاستقباله، فلما رأى فيه حجرة وحيدة لم يضع قدمه فيه، فأخذه المؤلف الى بستان له خارج القرية، وكانت فى البستان شجرة تفاح لا تثمر، وكنت قد ينست منها.

فلما كان يوم الجمعة اغتسل السيد، واستند الى جذعها والقى خطبة الجمعة، وصلّى عندها صلاة الجمعة، فأثمرت بل واصبحت اكثر ثمار من غيرها، وكان ذلك ببركة من السيد رحمه الله، ثم ان الله وفقنى لبناء منزل يسع الخمسين ضيفاً.

عندما عاد السيد من حج بيت الله الحرام، رصد له حاكم «لار» واسمه الحاج على رضا خان وكان يضمّر العدوّة للسيد - رصد له ثلاثين من اشرار المدينة و اشقيائها، لقطع الطريق عليه واعادته بالقوة الى ميناء «بندر لنجه».

وهاج أهل لار وماجوا لدى سماعهم عن نيّة الحاكم، وأبرقوا الى طهران.

وسمع بذلك العالم الربّاني السيد محمد البحراني (1)، وكانت له زعامة ورياسة على «بندر لنجه» فهب لنصرته ورافقه الى الار، وافتضح الحاكم رضا خان الذي ابتلاه الله بمرض خبيث لم يمهله شهراً حتى هلك ، وصادق ذلك أن السيد قد فرغ من تأليف كتابه «آيات الظالمين» فكتب مختتماً كتابه قوله تعالى : (فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين).

وكان خونة جراش، وأشرارها يرصدون العداوة للسيد ويؤذونه فدعا عليهم، فبد الله شملهم ، وقطعهم، وتهدمت قلعتهم وكان رئيسهم ويدعى قلى خان مفسدة فى الأرض ، وكانت له قلعة فى مكان مرتفع ، فرأى منه العباد الويل والعذاب فتخربت ببركة دعاء السيد رحمه الله ، و تنفس الناس الصعداء .

وقصده أحد الظلمة ليقتله ويسبى عياله، فأصيب بالجنون ومات باشدّ العذاب.

وروى المؤمن السيد اسد اللارى المعروف به «شيردل» اى قلب الاسد أن فقيراً طلب من السيد صدقة فنقده السيد مبلغاً وطلب الفقير المزيد فقال السيد انك لا تأكل اكثر من هذا فلما انفق الفقير ونقد ما عنده مات !

وروى أحد الثقات أن السيد رحمه الله لما حوضر فى مرقد شاه جراغ (2) نفذ أحد رؤساء الأعراب (3)، وشتم السيد وأسمعه ما يكره ، فجاءه سهم مجهول فنبت فى فمه ، وقيل حينها أن السهم جاءه من الغيب.

ص: 540

1- توفى سنة 1319 انوارالبدين/242 مكتبة المرعى .

2- احمد بن موسى الكاظم (ع) فى شيراز .

3- من المحتمل أن يكون المقصود من قبائل «خمسة» ذات الجذور العربية .

وفيها بيان لجهاد السيد اللارى السياسى، وموقفه من الكفار .

كان السيد اللارى سياسياً عارفاً بأحوال زمانه ، اجتمعت لديه الرئاسة الدينية والروحانية.

كان رحمه الله رابط الجأش حازماً فى أمره، الى جانب تواضع قل نظيره.

اجتنب فى حياته الخاصّة، تناول الشاى والسكر والتدخين ، وكان فى موقفه صريحاً فى رفض كل ما يستورد من بلاد الكفار من طعام ولباس.

وكان يدعو الى استخدام ما يستورد من البلدان الاسلامية والصناعات الوطنية ، ففى هذا خير الدنيا والآخرة.

وينطلق المؤلف فى بيان سبب حرمة السلع والبضائع الأجنبية لدى السيد اللارى بما يلى:

اولا : انها سُوراً الكفار ، لأنها حتى لو طهرت اصالة ، وانتفاء العلم بسريان النجاسة بالرطوبة ، فإنّها لا تخرج عن كونها سُوراً للكفار، فالسور كما ورد فى لغة العرب «ما باشره جسم حيوان»⁽¹⁾. فاذا لم يكن سُورة للكفار كان سُوراً للفسقة والفجّار وتاركى الصلاة وفاقدى الطهارة وحالقى اللحى ، فهم ليسوا من أهل التقى والصلاح اذا لم يكونوا من المرتدين عن الاسلام.

ولمّا كان «سُور المؤمن شفاء من سبعين داء» كان «سُور الفاسق داء ليس

له دواء».

ص: 541

ثانياً : ان تلك الأشياء مظنونة النجاسة ، فهي من الشبهات التي ندب الشارع الى اجتنابها.

وقد جاء فى الأحاديث : «دع ما يريبك إلى ما لا يريبك»(1)

كما جاء فى رسالة لأمير المؤمنين عليه السلام إلى عثمان بن حنيف عامله على البصرة» : «رفانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم ، فما اشتهه عليك علمه فالفظه ، وما ايقنت بطيب وجوهه فنل منه»(2)

ثالثاً : أن عدم استعمالها موافق للاحتياط ، وفى هذا طريق للنجاة وقد ورد فى الحديث : «خذ الحائطة لدينك»(3)

وهذا طريق العلماء الصالحين والفقهاء الراشدين من العمل بالاحتياط حتى أن الأورع والمحتاط من المجتهدين مقدم على غيره عند تساوى الأعلمية.

رابعاً : لا- شك أن فى اجتنابها احتراز من الشبهات والتي فى الوقوع فيها عتاب كما جاء فى الأخبار : «إن فى حلال الدنيا حساب وفى حرامها عقاب وفى الشبهات عتاب»(4)

فعدم استعمالها مستحسن لان فى استعمالها يكون الانسان مسؤولاً قطعة وفى عدم استعمالها تسقط المسؤولية.

خامساً: ان فى اجتنابها زهد ، وهو مندوب شرعاً ، وقد روى عن الامام الصادق عليه السلام قوله : «الزاهد فى الدنيا الذى يترك حلالها مخافة حسابه ، ويترك

ص: 542

1- بحار الأنوار : 259/2 .

2- نهج البلاغة الرسالة 45.

3- بحار الانوار : 259/3 .

4- ورد هذا المعنى فى الكافى : 199/4 .

سادساً: ان اجتنابها يوافق الورع، وقد جاء فى الحديث : «ملاك الدين الورع»(2) وبالرغم من أن الورع يعنى الكف عن المحارم، ولكنه يعنى مطلق الكف مجازاً، حتى لو كف المرء عن الحلال والمباح، وقد قيل أن للورع اربع مراتب:

الأولى : ورع التائبين ، وهو الذى يوجب الخروج عن الفسق.

الثانية : ورع العالمين وهو الاجتناب عن الشبهات خوفاً منها وخشية من الوقوع فى المحرمات ، ذلك أن «من رتع حول الحمى يوشك أن يدخل فيه».

الثالثة : ورع المتقين ، وهو ترك الحلال واجتناب المباح خوف الانجرار إلى الحرام ، كما هو الحال فى ترك مطلق الكلام خوفاً من الوقوع فى الغيبة .

الرابعة : ورع السالكين ، وهو الاعراض عما سوى الله عز وجل ، خشية الانصراف عن ذكر الله والقرب منه والوقوع فى الشبهات والحرام.

وهذه درجة المخلصين من الأنبياء والأوصياء والصدّيقين.

وقد ورد فى الاخبار عن الامام الباقر عليه السلام قوله : «اعينونا بالورع فانه من القى الله منكم بالورع كان له عند الله فرجاً، إن الله يقول : (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) فمنا النبى ومنا الصديق والشهداء

ص: 543

1- جامع السعادات : 67/2

2- النهاية لابن الأثير : 174/5 .

ولم يكن الصديق سوى على بن أبي طالب عليه السلام الذي قال في رسالته الى عامله عثمان بن حنيف : «اعينوني بورع واجتهاد وعقة وسداد»(2)

وقال الله تعالى : (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (3)

ويقول الامام في رسالته السابقة الذكر : «الا وإن لكل مأموم إماماً يقتدى به ويستضيء بنور علمه».

سابعاً : إن في تركها عوناً على البرّ والتقوى ، وأن في استعمالها دعماً للأثم والعدوان.

ولأن أثمانها تذهب لتنعش دول الكفر وتزيد من عدّة الكفار والمعاندين ، ولأنهم في حرب مع المسلمين ، وقد قال تعالى : (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) (4)

ثامناً : ان في استعمالها إسرافاً بل و تبذيراً ، فلا هي من الطعام ولا هي من الادم ، لا هي محسوبة في الأغذية ولا في الأشربة ، خاصة في التدخين مع أثمانها الباهضة ، فلا شبهة في كونها إسراف و تبذير ، وقد قال تعالى : (وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا) (5)

وقد ورد في الأخبار عن الامام الصادق عليه السلام : «انه دعا برطب فاقبل بعضهم يرمى بالنوى ، فقال لا تفعل أن هذا من التبذير وأن الله لا يحب

ص : 544

1- الكافي : 124/3.

2- نهج البلاغة الرسالة 45.

3- الاحزاب : 21.

4- المائدة : 2.

5- الاسراء : 26.

وفى الجوامع عن النبي صلى الله عليه وآله : «انه مرّ بسعد وهو يتوضّأ ، فقال : ما هذا السرف يا سعد ؟ قال : افى الوضوء سرف ؟! قال : نعم ، وان كنت على عين جارية» (2)

وعن الصادق الا أنه قال : «انما الاسراف فيما أفسد المال و اضرّ بالبدن»(3)

وقد كتب صاحب «الكبرى الاحمر» أن المحقق السيد محمد گلستان وهو أخ حرم السيد المجلسى فى شرحه رسالة الامام الصادق من روضة الكافى : «ولأن التبغ فى مجالس العزاء يكلف أموالا باهضة وليس فيه نفع ولا اصلاح فهو اسراف و حرام»(4)

ولهذا كان السيد اللارى يقدم فى مجالس العزاء اللبن والعسل ، وكان يبرر ذلك بانه أنفع للفقراء ، ولهذا ايضا كان يأمر فى مقابل تقديم الشاى والسجائر فى مجالس العزاء بتقديم الطعام مرضاة للأمام ، وبعدا عن الاسراف والتبذير وهو حرام.

تاسعا : لا شك فى أن استعمالها يؤدى الى الاعتياد عليها «والعادة كا لطبيعة الثانوية للانسان» ، وأن فى عدم الاعتياد عليها صلاح للانسان ، بل ان مطلق الاعتياد والعادة على كل شىء - باستثناء الطاعات والخيرات - مذمومة لدى الشرع والعقل.

ص: 545

1- تفسير الصافى : 187/3.

2- تفسير الصافى : 187/3.

3- البحار : 261/66

4- الكبرى الاحمر : 87.

عاشراً: ان اجتناب مثل هذه الاشياء هو من قبيل دفع الضرر الذى ينجم عن الاختلاف فى هذه المسألة ، فيما لو كان اشكال فى استعمالها فيعاتب على ذلك .

وينتقل المؤلف الى النقطة الثانية عشر بعد أن أفرد ثلاث صفحات بيضاء النقطة الحادية عشر، ويعلق المحقق فى الهامش أنها وجدت هكذا فى الأصل ، وان المؤلف ربما تعسر عليه بيانها.

ثانى عشر: ان استعمال تلك الأشياء ينطوى تحت الاهواء الباطلة والميل إلى اللذائذ الجسدية والشهوات البهيمية ، وهو ميل مذموم بعكس اجتنابها وهو أمر ممدوح لدى الشريعة، وقد قال تعالى : (ما هذه الحياة الدنيا الا لهو ولعب) [\(1\)](#)

وقد ورد عن الائمة الاطهار عليه السلام : «ما للمؤمن والملاهى وان المؤمن لفى شغل شاغل».

ولا شبهة فى أن التدخين من أعظم الشواغل الى تلهى المرء عن طاعة الله وعن أداء الفرائض والواجبات والنوافل والمستحبات.

وقد ورد عن الامام الصادق فى تفسيره (وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّيراً) : «من أنفق شيئاً فى غير طاعة الله فهو مبذر ، ومن أنفق شيئاً فى سبيل الله فهو مقتصد» [\(2\)](#)

و «من أعطى فى غير حق فقد أسرف ومن منع من حق فقد قتر» [\(3\)](#).

ولا ريب فى أن تلك الأشياء هو من قبيل اتلاف الأموال التى تؤدى الى

ص: 546

1- العنكبوت : 64.

2- تفسير العياشى : 228/2 .

3- مجمع البيان : 179/4 .

سوء الحال لدى النساء والرجال.

وقد حرمها السيد اللارى لأن ممن «فتح الله يناييع الحكمة من قلبه على لسانه»⁽¹⁾

وينعى المؤلف على ما يتفوه به العامة فى جواز تلك الأشياء انطلاقاً من استعمالها فى مجالس العلماء الاعلام، ويقول بعضهم بان فى ذلك تقليد لهم، وهو ليس بتقليد بل متابعة الأهواء الباطلة وشهوات النفس اللوامة!

الثمره الخامسة

وفيه ذكر لفضائل السيد وخدماته للاسلام والمسلمين :

كان السيد اللارى ممن نذر روحه فى نشر الدين وكسر شوكة المعاندين ، وإعانة المظلومين وإغاثة الملهوفين ، فجزاه الله أفضل جزاء المحسنين.

كان رحمه الله وفى العلم دقيق النظر جمع المعقول والمنقول والحق انه كان وحيد عصره وفريد دهره، وكان «الجبل لا تحركه العواصف»، فى مواجهة الظالمين ، وكان ملاذاً للفقراء والمساكين أقرّ بذلك العدو والصدىق .

يقصده ذوو الحاجات من كل حدب وصوب، من أطراف كوهستان ولارستان و جهرم و داراب و من البنادر .

وكان يعظم حرّامات الله و شعائر الدين فلم تفته صلاة جماعة أو جمعة أو الصلاة على جناز المسلمين وغسل الجمعة ، وصلاة الاعياد. وكان يوجب صلاة العيدين الفطر والأضحى، يذبح فى عيد الأضحى مئة من الاضاحى.

ص: 547

1- نظير ذلك ما ورد فى البحار : 90/27 .

وكان يقيم مجالس العزاء على مدى شهرين محترّم و صفر و يشارك في المواكب الحسينية .

وحج بيت الله الحرام و مكث في المدينة أيام عاشوراء فأقام فيها العزاء الحسنی ، في زمن تصعب فيه التقية .

اتشرّف بزيارة مشهد الامام الرضا وكان يكرم الف شخص ممن يعيشون في جواره.

ولما وصل كرمان ورأى الشيخية والصوفية مترسخة فيها ارتقى المنبر ، ودعا الناس إلى الارتداع عن الضلال ، فبيّن لهم مقامات الامامة و مراتب الامام الحق، وفضح الشيخية والصوفية .

وخلاصة القول انه كلما نقص من عمره يوم ازدادت عبادته بون ، وكلما ضعف جسده قوت إرادته ، حتى وصل الذروة فايده الله بروح القدس.

يروى الثقة السيد التقى انه كان في كرمان سنة 1342 وانه ذهب ليلة الزيارة حجة الاسلام محمد رضا ابن العالم الجليل الحاج أبى جعفر الكرمانى وكان من كبار العلماء والفقهاء (1)، فدخل سلطان الواعظين» (2)وعلى وجهه آثار الحزن وقال لقد وصل تلغراف من فارس يفيد بوفاة الحاج السيد عبدالحسين منه فتأثر الحاج محمد رضا بشدة وأجهش بالبكاء ، وأمر باقامة مجلس العزاء.

وأورد إحدى ذكرياته مع المرحوم اللارى قائلاً : صحبته في سفره الى مكة المكرمة، فأخذ بيدي ليلة وقال لى : هلم نتحدّث أن قلبى منقبض ، فلقد

ص: 548

1- كان ممثلاً لأهالى كرمان فى المجلس بعد الإطاحة بالحكم القاجارى فى ايران .

2- السيد محمد بن على اكبر الشيرازى مؤلف كتاب شهباهى پيشاور توفى سنة 1391 هـ.

استعصت عليّ معضلة فلعلنا نجد حلاً ، فجلسنا معاً نتحدّث ، ثم نهض الى زاوية واستغرق في الصلاة ، صلّى ركعتين وكان وجهه يسطع نوراً ، حتى ظللت انظر اليه مشدوهاً ، كنت اسمع صوتاً ولا أفهم كلاماً لكأن حواسي قد خطفت مني ، حتى اذا جاء اليّ بعد أن انفلت من صلاته وحديثه قال لي : لقد حلّ صاحب الزمان المعضلة.

ثم أقسم عليّ أن اكنم ذلك ما دام حياً ، فلم أكلم أحداً أو أخبر بها أحد حتى لبّي دعوة الحق.

أجل يعجز القلم أن يحيط بمآثره وتعدد فضائله ولكننا نكتفي بالمهمات في ذلك :

أولاً : انه أحيا فريضة عظيمة الا وهي صلاة الجمعة وذلك في اقليم لار في «جزاه الله أفضل جزاء المحسنين ورفع مقامه أعلى عليين».

وقد روى الثقة السيد رضا وكان من أجلة سادات جهرم أنه رأى السيد اللارى وقد ار تقى منبر الجمعة ، وهالة من نور تسطع فوق رأسه لم تفارقه حتى فرغ من الخطبة.

ولا عجب في ذلك وقد جاء في الحديث : «المؤمن ينظر بنور الله» .

ويروى نجله السيد على اكبر انه ما راى والده في عالم الرؤيا الا مشتغلاً؟ في حالة من حالات صلاة الجمعة ، مصلياً أو خطيباً أو فرغ تواء منها ، ولعل سرّ ذلك يكمن في أن السيد رحمه الله قد أحيا سنّة ، «شكر الله سعيه واعظم أجره ورفع مقامه في دار الكرامة» وقد ورد في الحديث النبوي الشريف : «من سنّ سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها الى يوم القيامة ، من غير أن ينقص من

ثانياً : و من مآثره انه رحمه الله عمل على طرد اليهود من جهرم ولار بعدما عاثوا فساداً وكانوا يؤذون أطفال المسلمين ، فباعوا بيوتهم ونزحوا عن أرض المسلمين.

ثالثاً : و من مآثره ان لقيفاً من المبشرين النصارى جاءوا الى الار، وكانوا يوزعون كتب الضلال والاناجيل المحرفة على الناس مجاناً ، ويدعونهم الى النصرانية ، وشاع الخبر فلما سمع السيد أمر حاكم لار باخراجهم، ولكنه تساهل في ذلك ، فبادر رحمه الله الى انتزاعها منهم ومزقها والقها في البئر ثم أمر بطردهم وأفتى بحرمة من يتعاون معهم في البلاد. وهكذا عادوا إلى بلادهم، وسرعان ما وردت رسالة من ملكهم الى ملك ايران يطالب بغرامة قدرها 2/000 تومان وهي قيمة الكتب .

وابرق «عين الملك»⁽²⁾ الى «على قلى خان» حاكم لار مطالباً إياه بتولى ذلك واستحصال مبلغ الغرامة من السيد اللارى واعتذر الحاكم قائلاً انه لا يجرؤ على مطالبة السيد بذلك طالباً من العاصمة أن تتدخل مباشرة.

وبعث «عين الملك» ممثلاً له الى الار، وجاء به حاكم المدينة الى المسجد وأشار الى المحراب قائلاً لمبعوث عين الملك : أن السيد اللارى هناك ، ونظر الرجل الى الألو فوهى تصطف خلف إمامها فى الصلاة ، فاستولى عليه الجبن وعاد الى طهران.

ص: 550

1- مسند أحمد: 361/4 ، بحار الانوار : 204/71.

2- موظف فى وزارة الخارجية ، وكان من المروجين للبهائية الفرقة الضالة وهو أبو أمير عباس هويد رئيس الوزراء المعروف الذى أعدمه محاكم الثورة الاسلامية 1979 م.

ويذكر المؤلف أن «عين الملك» جاء بنفسه إلى لار ليقدّم اعتذار حكومته.

رابعاً: ومن مآثره وأمجاده، جهاده ومقاومته أعداء الاسلام واستئصال جذور فسادهم.

وكان يدفع الظلم والحيف الذي نزل بشعبه، فرفع عن أهل لارستان الضرائب الباهضة، وأصبح منزله قلعة وحصناً حصيناً وملاذاً للمقهورين.

ومن أجل هذا نصب له خوانين «جراش» (1) العداوة، وأغاروا عليه ينشدون قتله وسبى أسرته، ولكن الله محقهم بظلمهم (فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (2) خامساً: ومن أمجاده وقوفه الحازم بوجه الاحتلالين الانجليزى فى الجنوب والروسى فى الشمال فأصدر حكمه بجهاد (3) المغيرين، وعباً قوّات من الشعب وزودهم بالاسلحة، وانطلق يقود المقاتلين، ليدفع العدوان عن أرض المسلمين وبيضة الاسلام. وحرّض السيد مرتضى الاهرمى (4) على قتال الانكليز.

فنكّس رايات الكفر فى تلك البلاد ورفع مكانها راية الاسلام.

ولولا جهاده لأندرس دين الله في تلك الأصقاع، وكان على الاسلام السلام.

ص: 551

1- بلدة فى شيراز .

2- الأنعام : 45.

3- راجع «فارس و جنگ بين الملل» فارس و الحرب العالمية /356.

4- الملقب به «علم الهدى» أحد أبرز ثوار الجنوب، دمر منزله بالمدافع . تمكن مع مقاتليه من تحرير بوشهر، توفى رحمه الله سنة 1355

.هـ

سادساً: ومن فضائله رحمه الله أمره بالمعروف ونهيه عن المنكر ، فمنع الطبول وكان عادة أشرار لار وحرّم ضرب الدفوف في الاعراس ، وكانت سنّة سيّئة بين الناس وكان يشترط عند عقده للنكاح أن يكون خالياً من كل اسباب اللهو ، ومنع ايضاً التشبيه في العزاء الحسيني ، وأوقف الضرب على الصنّج(1)

ولم يجرؤ دلاًك على حلق اللحى ، ولم يجرؤ أحد من ذوي الذقون المحلوقة على دخول مجلسه .

وكان يسعى في إقامة حدود الدين و تزكية نفوس الناس . وكان الى جانب حزمه وصرامته في ذات الله بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً ، كالأب الرؤوف والام الرؤوم، في مواعظه وارشاده وفي توجيهه و ابلاغه ، «شكر الله حقوقه على أهل الايمان و اسكنه أعلى غرف الجنان»..

الثمرة السادسة

اشارة

وفيه ذكر لولادته و تنتف عن حياته الى وفاته .

ولد السيد اللارى في ليلة الجمعة في الثلاثين من صفر سنة 1264 هـ وقال الشاعر في ذلك :

لاح نجم المجد في البرج الرفيع *** قد علا السمّت والفضل الاثيل

أشرق الأيام بالوجه السنيع *** وارتدى بالعلم والفقّه البديع

حل بالوادي فأعلاه الاله *** فاز في أوج الكمال والفخار

في سنام الفرد والجاه المنيع *** بالمزايا فهو قد سامى الجميع

طلع عبدالحسين الموسوى *** نال في أوج المعالي عزة

ص: 552

1- صفيحتان معدنيتان مستديرتان تستعملان في الموسيقى .

فى سماء المجد كالبدر السطيع *** وافتخاراً فهو للفخر رقيع

كوكب المعلاة طلائع العلى *** مرتقى وعر ارتقى هذا الفتى

فارتقى فى ذروة المجد الرفيع *** فاق فى نيل المنى كل قريع

حجة الاسلام مصباح الظلام *** ليلة الغراء من شهر الصفر

آية الرحمن والمولى القريع *** قد تجلى ذلك النور السطيع

سيد الاعلام والحبر البدل *** قد أجاد العقل فى تاريخه

ماله فى ذلك العصر قصيع *** شمس دين الله لاحت فى الصديع

تربى السيد فى احضان طاهرة وحجور زكية، نشأ فى أحضان والد ماجد ووالدة ماجدة ثم فى ظلّ خال طيب حتى اذا بلغ السابعة ذهب الى الكتاب فتعلّم القرآن وبعض الكتب، فلما بلغ العاشرة انتظم فى سلك الحوزة العلمية وراح ينهل من علوم أهل البيت فى رعاية خاله.

وفرغ من السطوح فى سن العشرين، ثم بلغ مرحلة الاجتهاد فى الخامسة والعشرين.

ثم شاء الله سبحانه أن ينزح الى اقليم لارستان استجابة لرغبة أهلها، فأسس فيها الحوزة العلمية، فقصده طلاب العلم كما تقصد الفراشات القناديل المضيئة.

فنهض بمسؤولياته فى ارشاد الناس، و بيان مسائل الحلال والحرام، و تبليغ رسالة الاسلام.

ولأن الحق لا يهادن الباطل، والباطل لا يتبع الحق، فقد رصد له «خوانين» جرش العداوة والحرب و اضمروا له السوء، كما قال تعالى :

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) (1)

وهذا هو شأن الانسان مذهبط آدم الى الارض (اهبطوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا) (2)

حتى إذا اندلعت حركة المشروطة ، ونهض حجج الاسلام الى مسانقتها ، استمد علماء النجف من السيد العون ، وتهافت عليه أهل شيراز ينشدون حمايته ، وذلك بعد أن عم فساد القاجار وشمل طغيانهم العرب والترك، وعم بلاء خوانين جراش أطراف لارستان ، فانتشرت دعوة المشروطة المشروعة.

فاستجاب السيد اللارى وانطلق الى شيراز ، وحل في بيت الميرزا ابراهيم ، وانتقل الى مرقد شاه جراح احمد بن موسى الكاظم عليه السلام.

فالتف حوله أهل شيراز فاقام جمعيتها وأم أهلها في الجماعة.

وحوصر المرقد الطاهر حيث اعتصم السيد اللارى فيه ، وامطر المرقد بوابل الرصاص والسهام.

ولم يرغب السيد في أن حرمة المرقد فانتقل إلى منزل الحاج على ذي الرياستين.

أجل لقد نهض السيد اللارى ليرفع راية المشروطة عندما كانت ترفع راية العدل والاسلام ، فلما انكشف زيفها، وبان فساد بعض من اند في صفوتها، عاد الى شيراز مرة اخرى وطالب بالمشروطة المشروعة ، وراح يفضح على الملأ مشروطة أعداء الدين ، ودعا الناس الى محققها ، ولكن هيهات ، وسبحان من لا يخطيء، ولقد «اردناها خلا فصارت خمراً»:

ص: 554

1- الانعام : 112.

2- البقرة : 36.

وانتهز خوانين جراش حكام لارستان الفرصة فأظهروا العداوة و(بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ) (1)

وهكذا أسفر العدوان، واجتاح خوانين بيوت اللاريين ، فنهبوا الأموال وأرهبوا النفوس .

وتحرك قلى خان وهو حاكم لار باتجاه داراب ، فاتحد اللاريون مع زعماء بيرم وبيغه وحاجى آباد، وكان بينهم وبين خوانين جراش عداة قديم ، ونشب القتال.

ولم يتدخل آية الله اللارى واعتصم بمنزله ، ولم يذهب الى المسجد وكان يقيم صلاة الجماعة فى بيته ، بالرغم مما يعتمل فى نفس اللارى من غضب على الجراشيين ، فاتهموه بمساندة اعدائهم ، وكان السيد اللارى بريئاً براءة على من قتل عثمان.

وقد أدرك اللارى ما يضمرة الجراشيون من الشر فغادر لار ولجأ الى كوهستان . واصطدم أهل لار بالجراشيين ولكنهم هزموا، ونهبت المدينة ، وأغار المعتدون على منزل السيد اللارى وفر أهل بيته الى جهرم.

فلما انطفأت نار الحرب وانجلى غبار الفتن ، دعا أهل لار السيد الى العودة الى مدينتهم فاستجاب لهم.

وصادف أن اجتاح الى انكليز ثغور الاسلام فى الجنوب ، فدعا آية الله الناس الى الدفاع عن الاسلام، و توجه بنفسه مع عده من المجاهدين لحفظ الثغور الاسلامية والوقوف بوجه المغيرين.

وانتهز الخونة فى لار هذه الفرصة وتواطؤوا مع الانكليز فاغاروا على

ص: 555

1- آل عمران: 118.

منزله واسروا أهل بيته ، واقتادوهم الى شيراز فظلوا في الأسر مدة عام.

وتوجه آية الله اللارى من نواحى داراب الى فيروز آباد و توقف هناك . وفر الأسرى من شيراز والتقى السيد أهل بيته فى تلك النواحى . وهى خاضعة النفوذ صولة الدولة الايلخانى القشقائى(1)

فظل السيد وأهل بيته تحت حماية صولة الدولة مدة اربع سنين ، وكان بمثابة السد المنيع لحفظ ثغور الاسلام، ونشر الأحكام ، وهداية الأنام.

حتى اذا نهض صولة الدولة لحرب الانكليز ، وحاصر شيراز ثم هزم، لم يجد السيد مفرأمن مغادرة فيروز آباد ، واللجوء الى قرية «قير» ، وسمع أهل جهرم بذلك فدعوا السيد الى جهرم و نظم به استقبال كبير ، وهياً له منزل ، ولكنه رفض الحلول فيه ، وفضل النزول فى بيت فى محلة «كوشكك» التى يقطنها الفقراء.

فأقام هناك ، وأقام صلاة الجمعة والجماعة ، وقلده الناس فى أمور دينهم .

ووجه أهل لار الدعوة الى السيد للعودة ولكنه رفض ذلك وظل فى جهرم ، حتى انتقل الى الرفيق الأعلى : (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (2) وكان رحيله رزية كبرى و ثلمة عظيمة فى الاسلام لا يسدها شىء أبداً، وفجاعة بلغ الى أهل السماء رزيتها»

ص: 556

1- تولى رئاسة الأيل الأكبر سنة 1324 ، وكان من الذين ساندوا حركة المشروطة، ونهض لحرب الانكليز استجابة لفتوى السيد عبد الحسين اللارى مثل الإبل فى مجلس الشورى الوطنى وألقى فى السجن فى عهد رضاخان حيث توفى فيه سنة 1311، ويقال بأنه حقن بارة هواء . دفن فى طهران.

2- آل عمران: 169.

و تاريخ وفاته كان بعد ساعة واحدة من ظهر يوم الجمعة الرابع من شوال سنة 1342 هـ، بعد ان لزم فراش المرض يومين أو ثلاثة.

وكانت لحظة وفاته من اللحظات الخالدة إذ انه ادى صلاة العصر من يوم الجمعة، فاصيب بالسكتة، ورحل عن الدنيا، طاهراً مجاهداً فى سبيل الله.

وعم الحزن البلاد، واقامت مجالس العزاء فى كل مكان فى العراق و ايران.

رؤيا:

وقد روى نجله السيد على أكبر انه رأى فى عالم الرؤيا وذلك قبل أربعين يوماً من وفاة والده... رأى الاسواق معطّلة والدكاكين مقفلة، وقد جلس الناس للعزاء والقلوب محزونة والعيون دامعة، يقول فسألت عن الواقعة؟! فقيل لى توفى جبريل الأمين!!

فانتبهت من نومى وانتابتنى الهواجس حتى توفى والدى، فرأيت فى عالم اليقظة ما رأيته فى عالم المنام وعبرت الرؤيا بوفاة آية الله اللارى رحمه الله.

غسل جسده الطاهر ليلاً، وصلى عليه نجله السيد عبدالمحمد حتى اذا طلع الصبح تجمع الناس للتشييع، فى مواكب حزينة وعيون دامعة، وقلوب مفعوجة.

وابتعت أرض قرب بيته لتكون مرقداً له، وهكذا وورى الثرى، ليكون قبره مزار للمؤمنين و محلاً لاقامة صلاة الجمعة والجماعة، ومكاناً لاقامة مجالس العزاء فى عاشوراء الحسين عليه السلام.

ولقد روى ثقة مؤمن انه قبل وفاة السيد المرحوم. رأى فى عالم المنام

رجالاً بيض هبطوا من السماء ومعهم سيف ومرآة وقرآن ، فدفنوها في نفس المكان الذي أصبح قبراً للسيد رحمه الله فيما بعد.

يقول المؤلف : وهذه رؤيا صادقة لأنها حصلت قبل الوفاة ولا شك أن جسد ذلك العظيم كان صافياً كالمرأة التي تنعكس فيها الأخلاق الالهية ، ولا- شك في أن القرآن كان قلبه الشريف لأن كلمات القرآن انطبعت على شفائه ، فكان مصدراً لعلوم وأحكام القرآن ، فقلب المؤمن الحامل للقرآن اكثر حرمة من القرآن كما ورد في الأحاديث، خاصة قلب العالم الرباني كاشف أسرار القرآن، لأنه يحمل القرآن لفظاً ومعنىً.

فهو بنى عمّا ينهى القرآن عنه ويأمر بما يأمر به.

وكان السيف لسانه الذي جاهد به أعداء الدين وكان على الكفار اشدّ من لهيب النار .

تنبيه:

وتحت هذا العنوان يقول المؤلف : انه وبلاستناد إلى تاريخ ولادة السيد اللارى ووفاته يكون عمره الشريف سبعة وسبعين عاماً، أمضى منها فى النجف الأشرف أربعة وأربعين عاماً، وأربعة وعشرين منها فى لار واربعة فى فيروز آباد، وخمسة أعوام وشهور فى بلده جهرم حتى انتقل الى رحمة ربه.

وقد قيل فى تاريخ وفاته : «لقد أذهب الله هذا العالم من هذا العالم فى عام قد ذهب العلم من بين أهل العالم». ولعل فى هذا استناد الى رواية من الامام الصادق يقول فيها : أن الله عزوجل لا يرفع العلم بعد ما يهبطه ولكن يموت العالم فيذهب بما يعلم»(1)

ص: 558

لقد انشدت بمناسبة وفاته المراثى باللغتين العربية والفارسية ، وكلها تعكس الألم والفجعة برحيل ذلك العالم الربانى .
وقد أجاد الشاعر إذ يقول فى تلك المناسبة.

أجاد من قال فى تاريخ رحلته *** طوت وسائد علم الشرع والحكم
وقد تضمّنت المراثى الفارسية أشعاراً باللغة العربية جميلة منها :
ان ابواب السماوات بكت *** وبقاع الأرض فى هذا المصاب

أوراق

وتحت هذا العنوان يثبت المؤلف اسماء بعض وكلاء السيد من اقاموا صلاة الجمعة باجازة منه و تصدوا الى الأمور الحسينية .

- السيد ابو الحسن
- الشيخ أبو تراب من مشايخ نوابجان داراب
- الملا محمد حسين أن الملا باقر اللارى وقد خلف السيد فى اقامة الصلاة الجمعة فى لار بعد هجرة السيد رحمه الله.
- السيد غلام رضا المهري
- الشيخ الحميد
- الشيخ محمد تقى المشهور بالحاج ملا باشى الميمدى اقام صلاة الجمعة فى فيروز آباد بعد مفادة السيد لها متوجهاً الى جهرم
- الأخوان السيدان ميرزا محمد صادق و محمد حسين وكانا من أهل

داراب.

- ابو المكارم الحاج محمد هاشم ، وقد استشهد في معارك لار.
- الملا محمد الجويمي من قرية جويم التابعة لار توفى في غرة المحرم 1344 هـ.
- السيد عبدالله

أغصان متفرقة واوراق متشتة

ويختتم المؤلف رسالته بهذا الفصل الذي يتضمن أسماء بعض الفضلاء والطلاب ممن كانوا يحضرون درس السيد اللارى رحمه الله وهم كل من :

- 1 - السيد أبوطالب اللارى.
- 2 - الملا محمد حسين بن الملا محمد باقر .
- 3 - الملا محمد رضا بن الملا محمد باقر .
- 4 - الشيخ محمد رضا جد اللارى.
- 5 - السيد على بن الأخود ملا صادق اللارى .
- 6 - السيد عباس الجراشى .
- 7 - السيد اسد الله الواعظ بن السيد عباس الجراشى .
- 8 - السيد مصطفى الجراشى .
- 9 - السيد على الواعظ.
- 10 - الملا على اكبر ابن المرحوم الحاج الآخوند ملا محمد صادق الدارابى .
- 11 - الميرزا محمد على الدارابى .

ص: 560

12 - الملا محمد تقى الدارابي .

13 - السيد حسين نتابة الدارابي .

14 - مير مرتضى الجراشى ، وكان واعظاً جليل القدر .

15 - السيد جعفر الجراشي .

16 - السيد جعفر بن السيد مصطفى الكشفى امام جمعه اصطهبانات .

وينهى المؤلف رسالته بمرثية رقيقة تضمنت مقاطع عربية تدلّ على شاعرية فياضة :

منها : فى جوار جدّه الهادى توارت بالحجاب

: كوكب أوج الهدى فى سيد الايام غاب

كمال السيّد 25/شوال/1418

ص: 561

خاطره هایی از ثمرات درختی پربار...5

اندیشه های کلامی آیه الله لاری...31

گامی در شناخت محکم و متشابه و معرفی رساله آیت الله لاری...77

مروری بر زندگی ممتاز ترین شاگردان آیت الله لاری...111

زندگینامه آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی (عالم)...139

مروری بر اندیشه سیاسی مجتهد لاری...157

سیری در زندگینامه سیاسی سید لاری و همزمان وی...181

آسیب شناسی ظلم در اندیشه آیت الله لاری...259

نگاهی به علم اصول و اندیشه اصولی سید لاری...307

سید عبدالحسین لاری ، انهدام مجلس و استبداد صغیر...325

سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطیت در بوشهر...351

نگرشی بر خیزش مردم بوشهر علیه محمد علیشاه قاجار...367

نهضت آیه الله لاری و اثرات آن بر منطقه جویم...395

الجهاد من المهد إلى اللحد...417

صلاة الجمعة في غيبة الحجّة عليه السلام...443

آیه الله السید اللاری كما ورد فی الدوحة الأحمديّة...507

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

